تشييد المطاعن لكشف الضغائن

(ردّ باب دهم از كتاب تحفهٔ اثنا عشريّه)

علّامه محقّق سيّد محمّد قلی موسوی
نيشابوری كنتوری لكهنوی
(۱۱۸۸ ـ ۱۲۶۰ هـ. ق)
والد صاحب عبقات الأنوار

تحقيق
برات‌علی سخی داد، مير احمد غزنوی
غلام نبی باميانی

جلد شانزدهم

مطاعن اصحاب و معاویه

بسم الله الرحمن الرحيم

قال عزّ من قائل:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي ٱللَّهُ ٱلشَّاكِرِينَ.

سورة آل عمران (۳): ۱۴۴.

محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] فقط فرستاده خداست که پیش از او (نیز) پیامبرانی (آمدند و) گذشتند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشتهٔ خویش (یعنی دوران کفر و جاهلیت) بازگشت می‌کنید؟! و هر کس به گذشته خود باز گردد هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند، و خداوند به زودی سپاسگزاران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

قال رسول الله ﷺ :

إنّه سيجاء برجال من أُمتي فيؤخذ بهم ذات الشمال، فأقول: يا ربّ أصحابي!.. فيقال: إنّك لا تدري ما أحدثوا بعدك.. إنّ هؤلاء لم يزالوا مرتدّين على أعقابهم منذ فارقتهم .

مراجعه شود به:

صحيح بخارى ۱۱۰/۴، ۱۴۲ ـ ۱۴۳ و ۱۹۱/۵ ـ ۱۹۲، ۲۴۰ و۱۹۵/۷، ۲۰۶ ـ ۲۱۰ و ۸۷/۸ ۸۶، صحيح مسلم ۱۴۹/۱ ـ ۱۵۰ و۶۶/۷، ۶۸، ۷۰ ـ ۷۱ و ۱۵۷/۸، مسند احمد ۲۳۵/۱، ۲۵۳، ۲۵۷ و۱۸/۳، ۳۹، ۳۸۴ و ۱۲۱/۶، سنن ابن ماجه ۱۴۴۰/۲، سنن نسائى ۱۱۷/۴، سنن ترمذى ۳۸/۴ و ۴/۵، مستدرك حاكم ۴۴۷/۲ و۷۴/۴ ـ ۷۵، مجمع الزوائد ۸۵/۳ و ۳۶۴/۱۰ ـ ۳۶۵، البداية والنهاية ۱۱۶/۲، الدرّ المنثور ۳۴۹/۲، كنز العمّال ۳۸۷/۱ و ۵۴۳/۴ و ۱۳۲/۱۱ و ۱۷۶ ـ ۱۷۷ و ۳۵۸/۱۴، ۴۱۷ ـ ۴۱۹، ۴۳۴.

در قیامت مردانی از امت مرا خواهند آورد و آنان را از من جدا خواهند نمود و در جرگهٔ اصحاب شمال قرار خواهند داد. من خواهم گفت: پروردگارا! اینان یاران و اصحاب من هستند، خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی پس از تو اینان چه کردند!... هنگامی که از آنان جدا شده‌ای، به گذشتهٔ خویش (کفر و جاهلیت) بازگشته‌اند.

نمونهٔ نسخه (ج)، خطی

با هم ازین قسم ابیات دیوان او خالی از آن نشود [illegible] انسان است [illegible] که بموجب [illegible]

[illegible]

[illegible] در صحاح موجود است

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق ثعلبی زاده خود که اسامة بن زید بود [illegible] سیاه پوست [illegible]

[illegible] و سواد لون ان [illegible]

[illegible] پوشاک و زیور زینت [illegible] میکرد [illegible]

و در زینت میکردند و همیشه در شهر ما و غیر شهر ما قاعده مستمره است که زنان باکره را ایام خطبه می آرایند

و پوشاک مستعار می پوشانند تا آنکه از طرف خاطب برای دیدن مخطوبه می آیند در نظر ایشان خوب نمایند

و اگر حسنی خدا داده داشته باشند دو بالا نموده شود و موجب رغبت نکاح گردد و چیزی که در جمیع طوائف مروج

و معمول [illegible] اقول [illegible]

از طرف خود اختراع نموده بطرف شیعیان نسبت داده در جواب آن بتطویل لاطائل پرداخته و این ناسپری

[illegible] از کتب شیعیان و سنیان که ۲۷۹

[illegible]

فی مطاعن صحابه کرام عموما بی تخصیص نیز ده طعن است

طعن اول آنکه صحابه بودند مرتکب کبیره شدند یکی آنکه فرار نموده اند در جنگ احد دوم آنکه فرار

نموده اند در جنگ حنین [illegible]

از رفاقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد کبیره است جواب ازین طعن آنکه فرار [illegible] احد [illegible]

از فرار بود [illegible] شده بموجب نص قرانی که و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور رحیم و نیز فرار

[illegible]

[illegible]

روز حنین پس در حقیقت فرار نبود بلکه بسبب بی تدبیری و سبقت خالد بن الولید و غفلت از کمین کفار

که از چپ و راست در میان بیشه نشانده بودند و گذرگاه تنگ بود و پس و پیش و نشیب و فرازی بود

نمونهٔ نسخه (ألف)، سنگی

طعن هشتم

نمونهٔ نسخه (ألف)، سنگی

محقّق محترم!

لطفاً قبل از مطالعه، به چند نکتهٔ ضروری توجه فرمایید:

۱. این کتاب، ردّیه‌ای است بر باب دهم از کتاب تحفهٔ اثناعشریه، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمهٔ تحقیق گذشت.

۲. مؤلف‌ﷺ، در ابتدای هر بخش، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است. وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان (اما آنچه گفته...) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ‌گویی آن می‌پردازد.

۳. ایشان از نویسندهٔ تحفهٔ، با عنوان (مخاطب) و گاهی (شاه‌صاحب) یاد می‌نماید.

۴. مشخصات مصادر و منابع ـ جز در موارد ضرورت ـ در آخرین جلد ذکر خواهد شد.

۵. سعی شده که در موارد مشاهدهٔ اختلاف میان مطالب کتاب با منابع، فقط به موارد مهم اشاره شود.

۶. مواردی که ترضّی (لفظ: رضي الله عنه)، و ترحّم (لفظ: رحمه الله یا رحمة الله علیه)، و تقدیس (لفظ: قدس سرّه) ـ چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع ـ بر افرادی که استحقاق آن را نداشته‌اند اطلاق شده بود؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف ـ یعنی سه نقطه (...) ـ استفاده شده است.

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل می‌باشد:

۱. نسخه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمهٔ تحقیق آمده است عبارت‌اند از:

[الف] رمز نسخهٔ چاپ سنگی مجمع البحرین.

[ب] رمز نسخهٔ چاپ حروفی پاکستان که ناقص می‌باشد.

[ج] رمز نسخهٔ خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحیة والسلام که متأسفانه آن هم ناقص می‌باشد.

۲. رمز (ح) در پاورقی‌ها ممکن است علامت اختصاری (حامد حسین فرزند مؤلف) ونشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت (ح) است.

۳. رمز (۱۲) و رمز (ر) معلوم نشد که علامت چیست.

۴. به نظر می‌رسد (فـــــ) به صورت کشیده در حاشیه‌ها اشاره به (فائده) باشد، لذا در کروشه به صورت: [فائده] به آن اشاره شد.

۵. مواردی که تصلیه، تحیات و ترضّی با علائم اختصاری (ص)، (ع)، (رض)، نوشته شده بود، به صورت کامل: صلی الله علیه وآله، علیه‌السلام و رضي الله عنه آورده شده است.

در مواردی که نقل از عامّه بوده و به صورت صلوات بتراء نوشته شده بود، در کروشه [وآله] افزوده شده است.

۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده‌ایم، نشانگر شمارهٔ صفحات بر طبق نسخهٔ [الف] می‌باشد.

۷. علامت * نشانهٔ مطالب مندرج در حواشی نسخه‌های کتاب می‌باشد که آنها را به صورت پاورقی آورده‌ایم.

مطاعن اصحاب

طعن اول

فرار از جنگ ها

قال: مطاعن اصحاب کرام عموماً بی تخصیص

[آن] نیز ده طعن است:

طعن اول: آنکه صحابه دو بار مرتکب کبیره شدند: یکی آنکه فرار نموده‌اند در جنگ احد، دوم آنکه فرار نموده‌اند در جنگ حنین، و هر دو جنگ با کفار بود و در رفاقت آن جناب، و فرار از جنگ کفار خاصه چون از رفاقت آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم باشد کبیره است.

جواب از این طعن آنکه: فرار روز احد قبل از نهی از فرار بود.

و مع‌هذا معفو هم شده به موجب نصّ قرآنی که: ﴿وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾[1].

و نیز فرار منافقین قبل از قتال بود و فرار مؤمنین بعد از قتال و وقوع شکست و شیوع خبر شهادت جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم، و چون رؤسای لشکر مقتول شوند و جمعیت تباه گردد باز فرار منهی عنه نمی‌ماند.

---

۱. آل عمران (۳): ۱۵۵.

اما فرار روز حنین پس در حقیقت فرار نبود بلکه به سبب بـی‌تدبیری و سبقت خالد بن الولید و غفلت از کمین کفار که از چپ و راست در میان بیشه نشانده بودند و گذرگاه تنگ بود و پس و پیشی و نشیب و فرازی در **<280>** لشکر رو داد، و در آن اثنا بعضی مردم پشت دادند که از صحابه کبار نبودند بلکه طلقای مکه و مسلمة الفتح [بودند ، گذشته از آنکه آنها هم] [۱]، باز بر آن اصرار نکردند بلکه برگشتند و فتح شد به دلیل کلام الهی: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهٰا﴾ [۲].

و نیز آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم کسی را بـر ایـن امـر عـتاب نفرمود؛ زیرا که عذر معلوم داشت، پس دیگران را هم جای عتاب و طعن نماند.

و نزد شیعه چون استیقان هلاک شود فرار از جنگ کفار جایز است، نصّ علیه أبو القاسم بن سعید في الشرائع، و در اینجا همین صورت بود؛ زیرا که در گذرگاه تنگ از هر دو طرف زیر زخم سهام مشـرکین آمـده بـودند و هـرگز تیرهای آنها خطا نمی‌کرد، ناچار عقب بازگشتند تا کفار در میدان برآیند یا از راه فراخ بر کفار حمله نمایند.

و چون در حق بعض رسل ارتکاب کبایر را شیعه در روایات صحیحه خود ثابت کرده باشند ، مثل حضرت آدم و حضرت یونس و غیرهما [علیهما السلام]، حال آنکه عصمت انبیا [علیهم السلام] مقطوع‌به است و مجمع علیه؛ اگر از صحابه ــ که

---

۱. زیاده به لحاظ متن افزوده شده است .

۲. التوبة (۹): ۲۶.

بالاجماع معصوم نبودند ـ گناهی صادر شود، و باز به زلال توبه و استغفار و رحمت الهی شسته گردد چه عجب باشد و کدام محل طعن گردد؟!

و مع‌هذا اینقدر گناه، مقاوم طاعات و مشقات جهاد ایشان نمی‌تواند شد و بشاراتی که در حق ایشان به نصوص قطعیهٔ قرآن و احادیث متواتر آمده است، از آن چشم پوشیدن و این عیوبات نادرهٔ ایشان را تجسس کردن، شأن ایمان نیست!

و الزام بر اهل‌سنت به این شبهات وقتی تمام شود که مخلّ اعتقاد ایشان باشد، و چون از اصل معتقد عصمت کسی جز انبیا [علیهم‌السلام] نیستند اگر صدور گناه از وی شود چه‌باک؟! اینقدر هست که اهل‌سنت جمیع امور صحابه را ـ از حقوق صحبت و خدمت رسول صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم و جانبازی‌ها و ترک خانمان و بذل مال و نفس در راه خدا و ترویج دین و شریعت غرا و آیات نازله در شأن ایشان و احادیث ناطقه به رفعت و علوّ مکان ایشان ـ مدّ نظر دارند؛ و فرقهٔ شیعه غیر از عیوب و گناه ایشان چیزی نمی‌بینند [1].

اقول:

اما آنچه گفته: مطاعن اصحاب عموماً بی‌تخصیص نیز ده است.

پس بدان که حصر مطاعن عامهٔ صحابه در عشره مفصله، مانند حصر

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۳۷ ـ ۳۳۸.

مطاعن ثلاثه در اعداد مسطوره، كذب محض و بهتان صرف است.

و علامه حسن بن مطهر حلی ـ عليه‌الرحمه ـ در كتاب "كشف الحق و نهج الصدق" اول گفته:

المطلب الخامس فيما رواه الجمهور في حق الصحابة [1].

بعد از اين روايات كثيره نقل كرده، و اين ناصبی بعض آن روايات كثيره [را] ذكر كرده و بعض آن را به تقديم و تأخير و حذف و تغيير در اين مقام آورده، و از ذكر ديگر روايات باقيه اعراض و اغماض ورزيده.

و مراد اين ناصبی از (عموماً) اگر اين است كه: در اين مطاعن همه صحابه به طريق كليت داخل‌اند، چنانچه قول او كه در جواب بعض مطاعن گفته كه:

(بنابر اين طعن الكلّ بفعل البعض لازم می‌آيد [2]) [شاهد آن است].

پس كذب محض و بهتان صرف است؛ زيرا كه نزد علمای شيعه بسياری از صحابه **<281>** مطعون نبودند، بلكه ممدوح بوده‌اند، چنانچه قاضی نورالله شوشتری ـ نوّرالله‌ضريحه ـ در كتاب "مجالس المؤمنين" فضائل جميله قريب صد كس از صحابه را ذكر نموده [3].

---

۱. نهج الحق: ۳۱۴.

۲. تحفهٔ اثناعشريه: ۳۴۲.

۳. مجالس المؤمنين ۱ / ۱۵۲ ـ ۲۷۳.

و اگر مراد عدم تخصیص است، چنانچه لفظ (بی تخصیص) مشعر بر این است، پس مسلّم است و محذوری ندارد؛ زیرا که خود این ناصبی گفته که: اهل‌سنت صحابه را معصوم نمی‌دانند... الی آخر.

و علامه حسن بن مطهر حلّی در کتاب مذکور گفته:

وقد تضمّن الكتاب العزيز وقوع أكبر الكبائر منهم، وهو الفرار من الزحف، فقال الله تعالى: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾ (1)، وكانوا أكثر من عشرة آلاف نفر فلم يتخلّف إلاّ سبعة أنفس: علي بن أبي طالب [عليه السلام] والعباس، والفضل ابنه، وربيعة، وأبو سفيان ـ ابنا الحارث بن عبد المطلب ـ، وأسامة بن زيد، وعبيدة بن أمّ أيمن ـ وروي أيضاً أيمن بن أمّ أيمن ـ.

قال المحدّث الخبير الشيخ الحرّ العاملي رحمه الله ـ في أول رسالته في معرفة الصحابة ـ:

ما ورد من طرقنا وطرق العامة ـ كما تضمّنه كتاب الطرائف وغيره ـ من الذمّ العامّ فهو مخصوص بأصحاب الأحداث والمبدّلين والمبتدعين قطعاً، وإن كانوا هم الأكثر، وأهل الصلاح هم الأقلّ من كلّ طائفة وفي كل زمان. (رسالة معرفة الصحابة: ١)

١. التوبة (٩): ٢٥.

وأسلمه الباقون إلى الأعداء [للقتل] [١]، ولم يخشوا النار ولا العار، وآثروا الحيوة الدنيا الفانية على دار البقاء، ولم يستحيوا من الله تعالى ولا من نبيّه وهو شاهدهم عياناً [٢].

يعنى به تحقيق آنكه متضمن است كتاب عزيز [٣] به وقوع بزرگترين گناهان از صحابه و آن فرار است از جنگ واجب، و گفت خداى تعالى: (و روز حنين كه به شگفت آورد شما را كثرت شما، پس [٤] كفايت نكرد از شما چيزى را و تنگ گرديد بر شما زمين به آن فراخى كه داشت پس‌تر از اين، باز گشتيد شما در حالى كه پشت دهنده بوديد). و بودند زياده از ده هزار نفر و بر جاى خود نماندند مگر هفت كس: على بن ابى‌طالب عليه السلام و عباس و فضل پسر او و ربيعه و ابوسفيان پسران حارث و اسامة بن زيد و عبيد پسر اُمّ‌أيمن و ايمن، و به روايتى پسر ديگر اُمّ‌أيمن و باقى مردمان آن حضرت را به اعداى آن حضرت براى كشتن حواله كردند و نترسيدند آتش جهنم را و نه عار فرار را، و اختيار كردند حيات دنياى فانيه را بر آخرت و شرم نكردند از خدا و نه از پيغمبر او صلى الله عليه وآله و حال آنكه او مشاهده حال ايشان به چشم خود مى‌كرد.

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. نهج‌الحق: ٣١٧.

٣. در [الف] اشتباهاً اينجا: (است) آمده است.

٤. در [الف] اشتباهاً اينجا: (بى) آمده است.

اما آنچه گفته: فرار روز احد قبل از نهی از فرار بود.

پس دروغ صریح و مخالف کلام خدا است، فخرالدین رازی تصریح کرده که این فرار روز اُحد کبیره بود چنانچه گفته:

واعلم أن هذا الذنب لا شكّ أنه كبيرة؛ لأنّهم خالفوا صريح نصّ الرسول [صلّى الله عليه وآله وسلّم]، وصارت تلك المخالفة سبباً لانهزام المسلمين وقتل جمع عظيم من أكابرهم، ومعلوم أنّ كلّ ذلك من باب الكبائر.

وأيضاً ظاهر قوله تعالى: ﴿وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ﴾ [1] يدلّ على كونه كبيرة [2].

و در "استیعاب" مذکور است:

قال ابن عمر: أذنب عثمان ذنباً عظيماً يوم التقى الجمعان بيوم [3] أُحد، فعفى الله عنه [4].

پس اگر این فرار قبل از نهی بود ذنب عظیم از کجا شد؟!

---

۱. الأنفال (۸): ۱۵ ـ ۱۶.

۲. تفسیر رازی ۹ / ۳۸.

۳. لم يرد في المصدر: (بيوم).

۴. الاستيعاب ۳ / ۱۰۴۳.

و عجب آنکه پدر **مخاطب** هم تصریح به گناه بودن این فرار عثمانی نموده، و باز **مخاطب** از تکذیبش شرم نکرده می‌گوید که: فرار روز احد قبل از نهی بود.

در "ازالة الخفا" در مناقب متخیّله [۱] عثمان می‌گوید:

از آن جمله آنکه چون <282> غزوه اُحد پیش آمد و شیطان بعض [اصحاب] [۲] را بر فرار از آن مشهد خیر حامل شد، و وی نیز از آن جماعت بود، رحمت الهی تدارک فرمود و آن ذنب را محو نمود [۳].

اما آنچه گفته: مع‌هذا معفو هم شده به موجب نصّ قرآنی که: ﴿وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ..﴾ الی آخر.

پس جوابش آنکه: این کلام دلالت دارد بر آنکه این فرار حرام بود، و آنفاً گفته که: فرار روز احد قبل از نهی از فرار بود، پس این تناقض صریح است.

و مع‌هذا غرض علمای شیعه از ذکر امثال این مطاعن آن است که هرگاه که حال این مردم در وقت حیات آن حضرت چنین بوده، بعدِ وفات آن حضرت وقوع مخالفت از ایشان چگونه مستبعد باشد! چنانچه قول علامه حلی ـ علیه الرحمه ـ: (وهو شاهدهم عیاناً) دلالت صریح بر این معنا دارد.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (تخیله) آمده است.

۲. زیاده از مصدر.

۳. ازالة الخفاء ۲ / ۲۲۱.

و سید مرتضی علم الهدی در کتاب "شافی" گفته:

إنّ التنازع في اقتضاء ظاهر العموم على ما تقدّم، وإذا سلّمنا ذلك جاز أن يحمل على العفو عن العقاب المعجّل في الدنيا دون المستحق في الآخرة، فقد روي هذا المعنى بعينه، ويجوز أن يعفو تعالى [عن] (۱) الجماعة عن عقاب هذا الذنب خاصّة بأن يكون سبق من حكمه ووعده أن يعفو عنه وإن كان منهم من يستحق عقاباً على ذنوب آخر لم يعف عنها، فإنّ العقل لا يمنع من العفو عن بعض العقاب دون بعض كما لايمنع من العفو عن الجميع، والسمع أيضاً لا يمنع من ذلك إلاّ في أقوام مخصوصين (۲).

و در کتاب "افصاح الامامه" مذکور است:

إنّ العفو من الله سبحانه قد يكون عن العاجل [من العقاب] (۳)، وقد يكون عن الآجل من العذاب، وقد يكون عنهما جميعاً [إذا شاء] (۴)، وليس في الآية أنّه عفى عنهم [على كلّ حال، ولا أنه يعفو عنهم في] (۵) يوم المآب، بل ظاهرها يدلّ على الماضي دون

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. شافى ۴ / ۲۰.

۳. الزيادة من المصدر.

۴. الزيادة من المصدر.

۵. الزيادة من المصدر.

المستقبل، ويؤيّده قوله تعالى: ﴿وَ لَقَدْ كٰانُوا عٰاهَدُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ لاٰ يُوَلُّونَ الأَدْبٰارَ وَ كٰانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْؤُلاً﴾ (١)، وقد ثبت أنه لا يكون السؤال مع العفو (٢)، فإن عفى عنه فقد عفى عن السؤال، فإذاً لابد أن يكون معنى العفو ـ حسب مابيّناه ـ في الدنيا عن العاجل دون الآجل، كما عفى سبحانه عنهم في يوم بدر لما كان منهم من الرأي في الأُسارى، وقد أخبر أنّه لولا ما سبق في كتابه من رفع العقاب عن أُمّة محمد [صلّى الله عليه وآله] وترك معاجلتهم بالعقاب لمسّهم منه جلّ جلاله عذاب عظيم، أو يكون العفو عن خاصّ منه دون العموم. (٣) انتهى.

و ما می‌گوییم که: ضمیر (عنهم) في قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ﴾ راجع است به سوى كسانى كه خطاب به لفظ: (عفى عنهم) (۴) به طرف ايشان وارد است، و آنها كسانى هستند كه خطاب: ﴿مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ﴾ (۵) به طرف آنها صدور يافته، چنانچه مولانا طبرسى ـ عليه‌الرحمه ـ در تفسير "مجمع البيان" گفته:

---

١. الأحزاب (٣٣): ١٥.

٢. في المصدر: (العفو في كل حال) بدل قوله: (السؤال مع العفو).

٣. الافصاح: ٧٠.

۴. در [الف] اشتباهاً: (عنكم) آمده است.

۵. آل عمران (٣): ١٥٢.

قال أبو علي الجبائي: هو خاصّ بمن لم يعص [الله] [۱] بانصرافه [۲].

نه به طرف کسانی که خطاب: ﴿عَصَيْتُمْ﴾ [۳] به طرف آنها متوجه است.

و نیز می‌توان گفت که: مراد عفو از استیصال و انزال عذاب دنیا است، چنانچه در "شافی" و "افصاح الامامة" مسطور است، و دلیل این معنا آنکه حق تعالی شأنه در سورهٔ بقره فرموده: ﴿وَإِذْ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظٰالِمُونَ * ثُمَّ عَفَوْنٰا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [۴] <283> و ظاهر است که اتخاذ عجل شرک به خدا بوده و عفو از عقوبت اخروی آن ممکن نیست؛ زیرا که خدای تعالی شأنه فرموده: ﴿إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [۵].

و بر تقدیری که مراد عفو از گناه باشد، باز هم منافی غرض علامه ـ علیه الرحمه ـ نیست؛ زیرا که مقصود او از طعن اصحاب همین است که کسانی که در حیات حضرت رسول خدا ﷺ مرتکب معصیت کبیره شدند از ایشان چه مستبعد است که بعد از وفات آن حضرت مرتکب معصیت شوند، پس

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. مجمع البيان ۲ / ۴۱۷.

۳. آل عمران (۳): ۱۵۲.

۴. البقرة (۲): ۵۱ ـ ۵۲.

۵. النساء (۴): ۴۸، ۱۱۶.

اجماع و اتفاق ايشان بر بيعت ابوبكر به خلافت قابل حجيت نباشد، چنانچه نصرالله كابلى گفته:

واحتجّت الرافضة على ما زعموه بوجوه ثلاث..

و بعد ذكر دو وجه گفته:

والثالث: بعدم استحقاقهم للخلافة بالطعن فيهم، وفي من أجمعوا على خلافتهم.[1] انتهى.

اما آنچه گفته: فرار منافقين قبل از قتال بود و فرار مؤمنين بعد از قتال و وقوع شكست و شيوع خبر شهادت جناب پيغمبر صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم.

پس بدان كه اين منافقين از اصحاب بودند چنانچه بخارى در "صحيح" خود آورده:

عن زيد بن ثابت ، قال: لمّا خرج النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم إلى أحد رجع ناس ممّن خرج معه، وكان أصحاب النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم فرقتين: فرقة تقول: نقاتلهم، وفرقة تقول: لا نقاتلهم، فنزلت: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي ٱلْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَٱللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا﴾*.

---

۱. الصواعق، ورق: ۲۳۷ ـ ۲۳۸.

*. [الف] كتاب المغازي، غزوة أحد. [صحيح البخارى ۲ / ۲۲۴، والآية في سورة: النساء (۴): ۸۸].

و نیز دانستی که به اعتراف ابن عمر فرار عثمان کبیره بود و ذنب عظیم، پس یا آنکه عثمان را داخل منافقین و فرار او را قبل از قتال باید گفت که تا فرارش منهی عنه باشد، و [یا اینکه] اگر او را در مؤمنین داخل دارند پس فرار مؤمنین را که به اعتراف او بعد از قتال و وقوع شکست و شیوع خبر شهادت جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم واقع شده منهی عنه و کبیره باید گفت تا قول ابن عمر صحیح افتد.

و نیز بنابر تصریح اهل اخبار بعد از فرار منافقین ـ که به موجب گفته عبدالله بن ابی‌سلول فرار نمودند ـ همگی این جماعت مؤمنین که باقی مانده بودند هفتصد کس بودند و بعد انهزام مشرکین به سبب مخالفت امر رسول خدا ﷺ شکست در ایشان واقع شد، چنانچه در "تفسیر نیشابوری" مذکور است:

جعل ظهره وعسكر إلى أحد، وأمر عبد الله [ابن][1] جبير على الرماة، وقال لهم: «انفخوا[2] عنّا بالنبل حتّى لا يأتونا من ورائنا»، وقال صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم لأصحابه: «اثبتوا في هذا المقام، فإذا عاينوكم ولّوكم الأدبار فلا تطلبوا المدبرين، ولا تخرجوا من هذا المقام»، ثمّ إنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم لمّا خالف رأي عبد الله بن أبي سلول شقّ عليه ذلك، وقال:

۱. الزيادة من المصدر.

۲. في المصدر: (انضحوا)، وفي بعض المصادر: (ادفعوا).

أطاع الصبيان وعصاني! ثمّ قال لأصحابه: إنّ محمداً إنّما يظفر بعدوكم، وقد وعد أصحابه أن أعداءهم إذا عاينوهم انهزموا، فإذا رأيتم [أعداءهم] [١] انهزموا، فيتبعونكم، فيصير الأمر على خلاف ما ذكر محمد [صلّى الله عليه وآله].

[فلمّا] [٢] التقى الفريقان انخذل عبد الله بن أبي سلول بثُلث الناس، وقال: يا قوم! على ما نقتل أولادنا وأنفسنا ؟! وكان <284> جملة عسكر الإسلام ألفاً، وقيل: تسعمائة وخمسين، فبقي نحو من سبعمائة، وكان المشركون ثلاثة آلاف، فوقاهم [٣] الله مع ذلك حتّى هزموا المشركين، لكنّهم لمّا رأوا انهزام القوم ـ وكان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بشّرهم بذلك ـ ظنّوا أن يكون هذه الواقعة كواقعة بدر، وطلبوا المدبرين، وتركوا ذلك الموضع، وخالفوا أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، ولم يعلموا أن ظفرهم يوم بدر كان ببركة طاعتهم لله ولرسوله وفي [٤] تركهم الله مع عدوهم [لم يقوموا لهم] [٥]، فنزع الله الرعب

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (فقوّاهم).

٤. في المصدر: (ومتى).

٥. الزيادة من المصدر.

من قلوب المشركين، فكرّوا على المسلمين وتفرّق العسكر عن رسول الله [صلى الله عليه وآله] كما قال: ﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلاَ تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ﴾[1] ، وشجّ وجه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وكسرت رباعيته.[2] انتهى.

و بخاری در "صحیح" خود از براء بن عازب روایت کرده:

أجلس النبيّ [صلى الله عليه وآله] جيشاً من الرماة وأمّر عليهم عبد الله، وقال: «لا تبرحوا، إن رأيتمونا ظهرنا عليهم فلا تبرحوا، وإن رأيتموهم ظهروا علينا فلا تعينونا»، فلمّا لقينا هربوا حتّى رأيت النساء يشتددن في الجبل رفعن عن سوقهنّ قد بدت خلاخلهنّ[3]، فأخذوا يقولون: أي المسلمين[4] الغنيمة! الغنيمة! فقال عبد الله: عهد النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أن لا تبرحوا، فأبوا، فلمّا أبوا صرف الله وجههم.. إلى آخر الحديث*.

و در تاریخ "حبیب السیر" مذکور است:

---

۱. آل عمران (۳): ۱۵۳.

۲. غرائب القرآن ۲ / ۲۴۸، وانظر ـ أيضاً ـ تفسير الرازي ۸ / ۲۱۸ ـ ۲۱۹ .. وغيره من التفاسير وكذا كتب السير.

۳. در [الف] اشتباهاً: (خلالهنّ) آمده است.

۴. لم يرد في المصدر: (أي المسلمين).

*. [الف] غزوة أحد. [صحيح البخاري ۵ / ۲۹، وانظر: ۴ / ۲۶].

روز جمعه چهاردهم یا ششم شهر شوال عبدالله بن أمّ‌مکتوم را در مدینه خلیفه گذاشته با هزار نفر از ابطال رجال که صد کس از آن جمله زره‌پوش بودند، متوجه حرب ارباب ضلال گردیده شدند، اما عبدالله بن ابی‌سلول در اثنای راه با سی‌صد نفر از منافقین بازگشت و در آن غزوه در میان لشکر اسلام سه لوا بود: عَلَم اوس را سعد بن عباده داشت، و لوای خزرج را حباب بن المنذر، و لوای خاصه حضرت مصطفوی صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم را جناب ولایت‌مآب مرتضوی علیه السلام، و به روایتی آن لوا در دست مصعب بن عمیر بود.

القصه؛ اول صباح روز شنبه پانزدهم شوال نزدیک به کوه احد تقارب ارباب توحید و اصحاب کفر به تلاقی منجر شد، و حضرت خیر البشر [به](۱) تعبیه سپاه قیام نموده، عکاشة (۲) بن محصن اسدی را بر میمنه گماشت، و در میسره ابوسلمة (۳) بن عبدالاسد مخزومی را بازداشت، و ابوعبیدة بن الجراح و سعد بن ابی‌وقاص را در مقدمه تعیین نمود، و جای مقداد بن عمرو را بر ساقه مقرر فرمود، و عبدالله بن عمرو بن حزم (۴) یا عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز به محافظت شکاف عینین (۵) که بر یسار

---

۱. زیاده از مصدر.
۲. در [الف] اشتباهاً: (عکاسة) آمده است.
۳. در [الف] اشتباهاً: (ابو مسلمة) آمده است.
۴. در مصدر (حزام).
۵. عینین: جبل أُحد. انظر: کنز العمال ۳ / ۷۲.

سپاه نصرت‌شعار بود مأمور ساخت، و ایشان را وصیت کرد که: هیچ حال از آن موضع حرکت نکنند، خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب.

و ابوسفیان نیز به ترتیب لشکر نکبت‌اثر قیام نموده، خالد بن الولید را در میمنه گردانید، و عکرمة بن ابی‌جهل بفرمودهٔ وی صاحب میسره گردیده، و عبدالله بن ابی‌ربیعه را بر تیراندازان که صد نفر بودند امیر ساخت، و لوا را به طلحة بن ابی‌طلحه ـ که او را کبش کتیبه می‌گفتند ـ تفویض کرد.

چون نائره قتال اشتعال <285> یافت طلحة بن ابی‌طلحه به میدان شتافته مبارز طلبید و شیر بیشه هیجا یعنی شاه اولیاء مرتضی علیه السلام [علیه السلام] (چو سیلی که آید ز بالا به زیر) بر سر آن بداختر تاخته، به یک ضرب ذوالفقار کار او را تمام ساخت. و در "کشف الغمه" مذکور است:

روي عن [أبي] [1] عبد الله بن جعفر بن محمد، عن أبيه [عليهما السلام]، قال: كان أصحاب اللواء يوم أحد تسعة كلّهم قتلهم علي بن أبي طالب [عليه السلام].

و به اتفاق جمهور اهل سیر امیرالمؤمنین حیدر [علیه السلام] در آن روز بیشتر از

وتقدّم عن الحموي أنه قال: عينان: تثنية العين، وهو هضبة جبل أُحد بالمدينة، ويقال: جبلان عند أُحد، ويقال ليوم أُحد: يوم عينين.

وفي حديث عمر ـ لمّا جاءه رجل يخاصمه في عثمان ـ قال: وإنه فرّ يوم عينين.. إلى آخر الحديث. راجع: معجم البلدان ۴ / ۱۷۴ ـ ۱۷۳.

۱. الزيادة من المصدر وكشف الغمة.

جميع اصحاب خير البشر [صلی الله علیه وآله] لوازم شجاعت و تهوّر به تقديم رسانيده، مشركان را منهزم گردانيد، و مسلمانان به اخذ غنيمت مشغول شده، اكثر آن جماعت ـكه به امر خواجه كونين به محافظت شكاف عينين قيام مى‌نمودند ـ به خلاف رأى سردار [خود] [۱] جهت اخذ غنيمت [عنان] [۲] به معركه تافتند، و خالد بن الوليد و عكرمة بن ابى‌جهل اين را مغتنم شناخته ناگاه بر سر عبدالله راند [ند] [۳]، و او را با رفقا شهيد ساخته، از پشت سپاه اسلام درآمدند و تيغ كين آختند، صورت غلبه ايشان را دست داد، و فوجى از مسلمانان كشته گشته، زمره [اى] به وادى فرار شتافتند.* انتهى باختصار.

و ولى‌الله پدر **مخاطب** در "ازالة الخفا" آورده:

قال ابن إسحاق: كان [۴] مصعب بن عمير دون رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم حتّى قتل، وكان الذي قتله ابن قمئة الليثي، وهو يظنّ أنه قتل رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، فرجع إلى قريش وهو يقول: قتلتُ محمداً، فلمّا قتل مصعب بن

---

۱. زياده از مصدر.

۲. زياده از مصدر.

۳. زياده از مصدر.

*. [الف] وقايع سال سوم. [حبيب السير ۱ / ۳۴۴ ـ ۳۴۵، و مراجعه شود به كشف الغمة ۱ / ۱۹۴].

۴. في المصدر: (قاتَلَ).

عمير أعطى رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم اللواء لعلي بن أبي طالب [عليه‌السلام] ، وقاتل علي بن أبي طالب [عليه‌السلام] ورجل من المسلمين*.

و بعد فاصله گفته:

وقال ابن هشام: حدّثني أهل العلم: ان ابن نجيح قال: نادى منادٍ يوم أحد: لا سيف إلاّ ذو الفقار ولا فتى إلاّ عليٌّ الكرّار.[1] انتهى.

و در حق حضرت حمزه و ديگر شهداى احد و حضرت على بن ابى‌طالب عليه‌السلام نازل شد: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ﴾** يعنى از جمله كسانى كه ايمان آورده‌اند مردانى هستند كه راست كردند چيزى كه عهد كردند خدا را بر آن.

و مفهوم مخالف اين آيه كريمه آن است كه: فرار كنندگان به عهدى كه با خدا و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كرده بودند وفا ننمودند، در ["فتح البارى" شرح] "صحيح بخارى" در تفسير اين قول مذكور است:

المراد بـ: المعاهدة المذكورة ما تقدّم من ذكره من قوله تعالى:

---

* . [الف] فضائل جناب امير عليه‌السلام . [ازالة الخفاء ۲ / ۲۵۴].

۱ . ازالة الخفاء ۲ / ۲۵۵ .

** . [الف] سى‌پاره ۲۱، سوره احزاب . (۱۲) [الأحزاب (۳۳): ۲۳]

﴿وَلَقَدْ كٰانُوا عٰاهَدُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ لاٰ يُوَلُّونَ الْأَدْبٰارَ﴾ [۱] وكان ذلك أوّل ما خرجوا إلى أحد [۲].

و بنابر اين آنچه عمر در مخاطبه حضرت على [عليه السلام] و عباس گفته كه: شما هر دو ابوبكر را كاذب و غادر و خائن و آثم پنداشتيد و مرا نيز چنين دانستيد، اخبار امر واقعى بود؛ و لهذا حضرت على [عليه السلام] و عباس در اين مقوله انكار بر او ننمودند [۳].

و آنها كه فرار كردند حق تعالى شأنه در وصف ايشان گفته: ﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلاٰ تَلْوُونَ عَلىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرٰاكُمْ﴾ [۴].

---

۱. الأحزاب (۳۳): ۱۵.

۲. فتح‌الباری ۱۶/۶، ولاحظ: تحفة الأحوذی ۴۵/۹، ولم نجده في البخاري.

۳. غرض از اين كلام آن است كه لفظ: (غادر) كه دلالت بر پيمان‌شكنى دارد، در عبارت خود عمر بن الخطاب آمده است كه خطاب به اميرالمؤمنين عليه السلام و عباس دربارهٔ ابوبكر گفت: (فرأيتماه كاذباً آثماً غادراً خائناً)، وباز دربارهٔ خودش گفت: (فرأيتماني كاذباً آثماً غادراً خائناً).

متن كامل اين مطلب در طعن دوازدهم ابوبكر از مصادر زير گذشت:

صحيح مسلم ۵ / ۱۵۱، السنن الكبرى بيهقى ۶ / ۲۹۸، شرح مسلم نووى ۱۲ / ۷۲، فتح الباري ۶ / ۱۴۴، سبل الهدى والرشاد صالحى شامى ۱۲ / ۳۷۱، همچنين مراجعه شود به كتاب الأسرار فيما كني وعرف به الأشرار.

۴. آل عمران (۳): ۱۵۳.

اما آنچه گفته: اما فرار حنین پس در حقیقت فرار نبود.

پس بدان که در "صحیح بخاری" مذکور است که:

مردی از قیس به براء بن عازب گفت: أفررتم عن رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم یوم حنین؟

یعنی آیا شما فرار کردید از رسول خدا ﷺ روز جنگ حنین؟! پس براء گفت: لکن رسول الله [ﷺ] لم یفرّ، یعنی لکن رسول خدا ﷺ فرار نکرد*. <286>

و این اقرار صحابی است به فرار صحابه، و ما را همین قدر برای احتجاج کفایت می‌کند.

و در "صحیح بخاری" مذکور است که ابوقتاده گفت:

وانهزم المسلمون وانهزمتُ معهم، فإذا بعمر بن الخطاب في الناس فقلت: ما شأن الناس؟ فقال: أمر الله [1].

یعنی هزیمت کردند مسلمانان و هزیمت کردم من، پس ناگاه عمر بن خطاب را در آن مردم فرار کنندگان دیدم گفتم: مردم چرا فرار کردند؟ گفت: امر خدا چنین واقع شد.

---

*. [الف] کتاب المغازي، باب ﴿يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ [التوبة (۹): ۲۵]. (۱۲). [صحیح بخاری ۳ / ۲۱۸].

۱. صحیح بخاری ۵ / ۱۰۱.

اما آنچه گفته: بلکه به سبب بی‌تدبیری و سبقت خالد بن الولید و غفلت از کمین کفار... الی آخر.

پس منشأ این سوء تدبیر مخالفت امر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است چنانچه در محل خود مذکور است [1]، و در حقیقت این فرار به شأمت [2] [و] اعجاب و اغترار ابوبکر بود به کثرت مردم، چنانچه در "حبیب السیر" مذکور است:

چون خبر اتفاق هوازن و ثقیف به سمع شریف حضرت مصطفی صلی‌الله علیه [وآله] وسلم رسید، عتاب بن اسید را در مکه به خلافت تعیین نموده، با ده هزار سپاه خاصه و ده [3] هزار از طلقای مکه، و به روایتی با شانزده هزار مرد تیغ‌گزار در عشره اول شوال به جانب کفار نهضت فرمود، و در آن لشکر در میان مهاجران سه علم بود، و امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] و عمر بن الخطاب و سعد بن ابی‌وقاص محافظت آن أعلام ظفر إعلام می‌نمودند، و انصار دو علم داشتند و صاحب رایات ایشان: سعدبن عباده و حباب بن المنذر... بودند، و به قولی در آن سفر هر بطن و قبیله رایتی علی حده برافراشتند.

---

١. انظر: صحيح البخاري ٥ / ٢٩ و ٤ / ٢٦، غرائب القرآن ٢ / ٢٤٨، تفسير الرازي ٨ / ٢١٨ ـ ٢١٩، حبيب السير ١ / ٣٤٤ .. وغيرها من كتب الحديث والتفسير والسير.

٢. يعنى: شومى.

٣. در مصدر (دو).

نقل است که چون آن جنود ظفرورود [1] از مکه بیرون رفته، نظر ابوبکر بر آن کثرت و شوکت افتاد گفت که: امروز بـه سـبب قـلّت سـپاه مـغلوب نخواهیم شد، و به واسطهٔ صدور این سخن در حنین، اول لشکر نبیّ الثقلین صلی‌الله علیه [وآله]وسلم شکست یافتند و آیه: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ...﴾ [2] الی آخـر الآیـه، در آن بـاب نازل گشت*.

و در "روضة الأحباب" مذکور است:

مروی است که ابوبکر صدیق... بعد از وقوف بر عدد لشکـر دشـمن و ملاحظه کثرت لشکر اسلام با پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم گفت: ما امروز از جهت قلّت مغلوب نخواهیم گشت.

و روایتی آنکه: صدیق این مقاله را با سلمة بن وقس گفت. [3] انتهی.

و از قول صاحب "روضة الاحباب" معلوم شد که در دو روایت وارد شده که ابوبکر این کلمه گفت.

و در "شرح تجرید" ملا قوشچی در ذکر غزات حنین مذکور است:

---

۱. در مصدر (درود).

۲. التوبة (۹): ۲۵.

*. [الف] سال هشتم. [حبیب السیر ۱ / ۳۹۱].

۳. روضة الأحباب، ورق: ۱۳۱ ـ ۱۳۲.

وقد سار النبيّ [ﷺ] في عشر آلاف من المسلمين، فتعجّب أبو بكر من كثرتهم، وقال: لن تغلب اليوم لقلّتهم [١]، فانهزموا بأجمعهم، ولم يبق مع النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم سوى تسعة نفر: علي عليه‌السلام، والعباس، وابن الفضل، وأبو سفيان بن الحرب، ونوفل [ابن] [٢] الحرب، وربيعة بن الحرب [٣]، وعبد الله بن الزبير، وعتبة ومصعب ابنا أبي لهب. [٤] انتهى.

و از اين عبارت فرار ثلاثه هم ثابت شد، پس در قول آينده كه گفته: صحابه كبار پشت ندادند، غلط محض باشد، يا ايشان را از صحابه كبار نپنداشته.

و در "تاريخ ابن كثير" شامى مذكور است:

قال الواقدي: خرج رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم إلى <287> هوازن لستّ خلون من شوّال، فانتهى إلى حنين في عاشره، وقال أبو بكر الصديق: لن تغلب اليوم من قلّة، فانهزموا، فكان أول من انهزم بنو سليم، ثمّ أهل مكة، ثمّ بقية الناس [٥].

و در "انسان العيون فى سيرة الأمين المأمون" تصنيف على بن برهان‌الدين

---

١. في المصدر: (لقلّة)، وهو الظاهر.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (وأبو سفيان بن الحرث ونوفل [ابن] الحرث وربيعة بن الحرث).

٤. شرح تجريد العقائد: ٣٧٦.

٥. البداية والنهاية ٤ / ٣٦٩.

الحلبی الشافعی مذکور است:

وذكر أنّه عند القتال أنزل الله تعالى قوله: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً ..﴾ إلى قوله: ﴿وَٱللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [۱]، فقد جاء أن بعض أصحابه ـ وهو أبو بكر... كما في سيرة الحافظ الدمياطي ـ قال: يا رسول الله [ص]! لن تغلب اليوم من قلّة، وشقّ ذلك على رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم وساءته [۲] تلك الكلمة. [۳] انتهى.

و در "تاریخ" کازرونی مذکور است:

فلمّا التقى الجمعان قال أبو بكر ـ وقيل: سلمة بن سلامة بن وقس ـ: لن تغلب اليوم عن قلّة، فساء رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] كلامه ووكّلوا إلى كلمة الرجل.

وفي رواية: فلم يرض الله قوله ووكلهم إلى أنفسهم [۴].

و در "تفسیر کبیر" مذکور است:

قال رجال من المسلمين: لن تغلب اليوم من قلّة.. فهذه الكلمة ساءت رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم ، وهي المراد من

---

۱. التوبة (۹): ۲۵ ـ ۲۷.

۲. در [الف] اشتباهاً: (سارته) آمده است.

۳. السيرة الحلبية ۳ / ۶۹.

۴. تاریخ کازرونی (سیرة النبیّ صلى الله عليه وآله وسلم)، ۴۷ ورق مانده به آخر کتاب.

قوله: ﴿إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ [١].

وقيل: إنّه قالها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم..!

وقيل: قالها أبو بكر..

وإسناد هذه الكلمة إلى رسول الله [صلى الله عليه وآله] بعيد؛ لأنّه كان في أكثر الأحوال متوكّلاً على الله، منقطع القلب عن الدنيا وأسبابها. [٢] انتهى.

و در كتاب "خميس فى احوال النفس النفيس" مذكور است:

وفي رواية يونس بن بكير، عن الربيع: قال رجل يوم حنين: لن تغلب اليوم!

فشقّ ذلك على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.

وفي رواية: إن أبا بكر قاله للنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم، أو لسلمة بن سلام بن قيس [٣].

وقيل: قائله سلمة، فكره رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.. فوكّلوا إلى كلمة الرجل، فهزيمة جيش الإسلام في أوّل الحال كان [٤] بسببه. [٥] انتهى.

---

١. التوبة (٩): ٢٥.

٢. تفسير رازى ١٦ / ٢١.

٣. في المصدر: (وقش).

٤. في المصدر: (كانت).

٥. تاريخ الخميس ٢ / ١٠٠.

مخفی نماند که روایتی که در آن وارد است که مردی این کلمه گفت، به حمل آن بر ثانیه ـ که در آن نام ابوبکر مذکور است ـ جمع ممکن است، و گفتن ابوبکر این کلمه را به رسول خدا ﷺ یا به سلمه نیز تنافی نیست؛ چه جایز است که ابوبکر این کلمه به رسول خدا ﷺ هم گفته باشد، و هم به سلمه.

و روایت گفتن رسول خدا ﷺ این کلمه را فخر رازی خود موضوع دانسته، و روایت گفتن سلمه این کلمه را ـ اگر صحیح هم باشد ـ منافی گفتن ابوبکر این کلمه را نیست.

بالجمله ؛ گفتن ابوبکر این کلمه را به روایات معتمده اهل‌سنت ثابت است [١].

و انکار فضل بن روزبهان آن را و گفتن اینکه نسبت این امر به ابی‌بکر از اکاذیب شیعه است، باطل محض و دلیل عدم اطلاع او است.

---

١. گذشته از مصادری که گذشت مراجعه شود به : الطبقات الکبری لابن سعد ١٥٠/٢ ، شرح ابن ابی الحدید ١٠٦/١٥ ، تخریج الأحادیث والآثار للزیلعي ٦٢/٢ ، الکشاف للزمخشري ١٨٢/٢ ، زاد المسیر لابن الجوزي ٢٨٣/٣ـ ٢٨٢ ، تفسیر البیضاوی ١٣٧/٣ ـ ١٣٨، تفسیر البحر المحیط ٢٥/٥ ، تاریخ الاسلام للذهبي ٥٧٤/٢، البدایة والنهایة ٣٦٩/٤ ، السیرة النبویة لابن الکثیر ٦١٠/٣ ، سبل الهدی والرشاد ٣١٧/٥، السیرة الحلبیة ٦٩/٣، تفسیر الآلوسي ٧٣/١٠ ـ ٧٤.

اما آنچه گفته: در این اثنا بعضی مردم پشت دادند که از صحابه کبار نبودند.

پس بدان که این قول او دلالت می‌کند بر آنکه: صحابه کبار پشت ندادند، و حال آنکه در "تاریخ خمیس" مذکور است:

في رواية: لم يبق معه عليه [وآله] السلام إلاّ أربعة: ثلاثة من بني هاشم: علي [عليه‌السلام] والعباس، وأبو سفيان بن الحارث، وواحد <288> من غيرهم، وهو عبد الله بن مسعود، فعلي [عليه‌السلام] وعباس يحفظانه من قبل وجهه، وأبو سفيان بن الحارث أخذ بعنان دابّته، وعبد الله بن مسعود يحفظه من الجانب الأيسر، وكان كلّ من يقبل إليه تفل إليه [١].

و در کتاب "مواهب لدنيّه" مذکور است:

وعند ابن أبي شيبة ـ من مرسل الحكم بن عتبة ـ: لم يبق معه عليه [وآله] السلام إلاّ أربعة نفر [٢]: ثلاثة من بني هاشم ورجل من غيرهم علي [عليه‌السلام]، والعباس بين يديه، وأبو سفيان بن الحارث آخذ بالعنان، وابن مسعود من الجانب الآخر [٣].

و در "فتح الباری" مذکور است:

---

١. في المصدر: (يقتل البتة). تاريخ الخميس ٢ / ١٠٢.

٢. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است.

٣. المواهب اللدنية ١ / ٣٣٣.

وعند ابن أبي شيبة ـ من مرسل الحكم بن عتبة ـ قال: لمّا فرّ الناس يوم حنين، جعل النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يقول: «أنا النبيّ [1] لاكذب، أنا ابن عبد المطلب»، فلم يبق معه إلاّ أربعة نفر: ثلاثة من بني هاشم ورجل من غيرهم، علي [عليه‌السلام]، والعباس بين يديه، وأبو سفيان بن الحارث أخذ بالعنان، وأبو معاوية [2] بالجانب الأيسر. قال: وليس يقبل نحوه أحد إلاّ قتل.* انتهى.

و نيز در "فتح الباری" مذکور است:

ووقع في شعر العباس بن عبد المطلب أن الّذين ثبتوا كانوا عشرة فقط، وذلك لقوله:

نصرنا رسول الله في الحرب تسعة
وقد فرّ من قد فرّ [عنه] [3] فاقشعوا
وعاشرنا لاقى [4] الحمام بنفسه
لما مسّه في الله لا يتوجّع

---

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا تحیت آمده است.

۲. في المصدر: (ابن مسعود) بدل (أبو معاوية).

* . [الف] كتاب الغزوات. [فتح الباری ۸ / ۲۳].

۳. الزيادة من المصدر.

۴. در [الف] اشتباهاً (لاتی) آمده است، و در مصدر: (وافی).

ولعل هذا هو الذي [١]، ومن زاد على ذلك يكون عجّل في الرجوع فعدّ في من لم ينهزم. [٢] انتهى.

و در "استيعاب" مذكور است:

نصرنا رسول الله [٣] في الحرب سبعة
وقد فرّ من قد فرّ [عنه] [٤] فاقشعوا [٥]

وثامننا لاقى الحمام بسيفه
بما مسّه في الله لا يتوجّع

قال ابن إسحاق: السبعة: علي [عليه السلام]، والعباس، والفضل بن العباس، وأبو سفيان بن الحارث، وابنه جعفر، وربيعة بن الحرث، وأُسامة بن زيد، والثامن أيمن بن عبيد.

وجعل غير ابن إسحاق في موضع أبي سفيان عمر بن الخطاب. والصحيح أنّ أبا سفيان بن الحارث كان يومئذ معه لم يختلف فيه، واختلف في عمر. [٦] انتهى.

---

١. كذا، والظاهر وقوع سقط في العبارة، وفي المصدر: (الثبت) بدل (الذي).
٢. فتح الباري ٨ / ٢٣.
٣. در [الف] اينجا تحيت آمده است.
٤. الزيادة من المصدر.
٥. في المصدر: (وأقشع).
٦. الاستيعاب ٢ / ٨١٣.

و در "جمع الجوامع" سیوطی مذکور است:

عن عبد الله بن بريدة: أن رسول الله صلى الله عليه [و آله]وسلم يوم حنين انكشف الناس عنه فلم يبق معه إلاّ رجل يقال له: زيد، أخذ بعنان بغلته الشهباء ـ وهي التي أهداها له النجاشي ـ فقال له رسول الله صلى الله عليه [و آله]وسلم: «ويحك! [يا زيد! ادع الناس»، فنادیٰ: أيّها الناس! هذا رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم يدعوكم.. فلم يجب أحد عند ذلك، فقال:] [1] «حُض الأوس والخزرج»، فقال: يا معشر الأوس والخزرج! هذا رسول الله صلى الله عليه [و آله]وسلم يدعوكم.. فلم يجبه أحد، وعند ذلك قال: «ويحك! ادع المهاجرين، فإن لله في أعناقهم بيعة».

قال: فحدّثني بريدة: أنه أقبل منهم ألف قد طرحوا الجفون وكسروها، ثمّ أتوا رسول الله صلى الله عليه [و آله]وسلم حتّى فتح عليهم. ش [2].

و نیز در "جمع الجوامع" مذکور است:

عن الحرث بن بدل، قال: شهدت رسول الله صلى الله عليه [و آله]وسلم يوم حنين، فانهزم أصحابه أجمعون إلاّ العباس بن عبد المطلب وأبا سفيان بن الحارث، فرمى رسول الله صلى الله عليه

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. جامع الأحاديث (جمع الجوامع) ۱۱۰/۱۹، ولاحظ: كنزالعمال ۵۴۰/۱۰ ـ ۵۴۱.

[وآله] وسلم وجوهنا بقبضة <289> من الأرض، فانهزمنا، فما خلّ إليّ أنّ شجراً ولا حجراً إلاّ وهو في آثارنا. الحسن بن سفيان. طب. وأبو نعيم. كر [1].

اما آنچه گفته: باز بر آن اصرار نکردند و برگشتند به دلیل کلام الهی: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [2].

پس این برگشتن ایشان به روز دوم از فرار به ندا کردن عباس به آواز بلند به امر آن حضرت بود، و فتح کفار به اعجاز سید ابرار و امداد ملائکه از حضرت قهار شده نه به سبب نصرت و معاونت فرار کنندگان، چنانچه در "حبیب السیر" مذکور است:

به صحت پیوسته که در صباح روز جنگ حنین عباس ـ که آوازی بلند داشت ـ به فرمودهٔ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مسلمانان را ندا کرده، فریاد برآورد: یا معشر الأنصار! یا أصحاب الشجرة! [3] یا أصحاب سورة البقرة!.. [4]

این ندا به گوش سپاه اسلام رسیده از اطراف و جوانب به خدمت سرور آل غالب شتافتند، و قریب صد نفراز انصار و غیر ایشان جمع آمده بر

---

١. جامع‌الأحاديث (جمع الجوامع) ١٨ / ٢٩٣، ولاحظ: كنزالعمال ١٠ / ٥٤١.

٢. التوبة (٩): ٢۶.

٣. در مصدر (السمرة).

۴. در [الف] اشتباهاً: (البقر) آمده است.

مشرکان حمله آوردند، و آن حضرت فرمود: «حالا تنور حرب گرم گشت»، آنگاه مشتی سنگ ریزه به دست آورده «شاهت الوجوه» گفت، و به جانب مخالفان انداخت و هیچ چشمی نماند که قدری از آن ریگ در آن جای نگیرد، بعد از آن بر طبق آیه کریمه: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها﴾ [1] به امداد لشکر سماوی نسیم‌ظفر و نصرت بر اعلام هدایت‌اعلام حضرت رسالت وزیده و زمرهٔ مشرکان روی به وادی گریز نهادند. [2] انتهی.

و نیز ما می‌گوییم که: حرف ([الـ]لام) که بر لفظ (مؤمنین) داخل است لام عهد است، مراد از آن مؤمنین معهودین‌اند که فرار نکردند.

اما آنچه گفته: و نیز آن حضرت ﷺ کسی را بر آن امر عتاب نفرمود.

پس مقدوح است به اینکه: چون عتاب خدای تعالی شأنه بر همهٔ فرارکنندگان در کلام مجید نازل شده، چنانچه فرموده: ﴿وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتّىٰ إِذا فَشِلْتُمْ وَتَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الدُّنْيا وَمِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيكُمْ وَلَقَدْ عَفا عَنكُمْ﴾ [3]، یعنی: به تحقیق راست کرد خدای تعالی وعدهٔ

---

۱. التوبة (۹): ۲۶.

۲. حبیب السیر ۱ / ۳۹۲ـ۳۹۳.

۳. آل عمران (۳): ۱۵۲.

خود را هرگاه که استیصال آنها می‌خواستید تا اینکه شما جبن و نامردی نمودید و تنازع کردید در امر گرفتن غنیمت، و عصیان و نافرمانی کردید بعد از آنکه نمایید شما را چیزی که دوست داشتید، [بعضی از شما دنیا می‌خواهد و][1] بعضی از شما آخرت می‌خواهد، پس‌تر از آن باز داشت شما را از آنها تا آزمایش کند شما را، و به تحقیق که عفو کرد از شما.

در این صورت دیگر حاجت عتاب حضرت رسول خدا ﷺ باقی نمانده.

اما آنچه گفته: و نزد شیعه چون استیقان هلاک شود، فرار از جنگ کفار جایز است.

پس مردود است به اینکه: بنای طعن بر مذهب اهل‌سنت است، و در کتاب "مختصر محلی" ابن حزم ظاهری مذکور است:

ولا يحلّ لمسلم أن يفرّ عن مشرك ولا عن مشركين ولو كثر عدّوهم[2] أصلاً، لكن ينوي في رجوعه التحيّز إلى جماعة المسلمين إن رجا البلوغ [إليهم][3]، أو ينوي الكرّ إلى القتال؛ فإن لم ينو إلاّ <290> تولية دبره هارباً فهو فاسق ما لم يتب، قال الله عز وجل: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلاٰ

---

۱. زیاده از نسخه [ز] می‌باشد، و بدون آن ترجمهٔ آیه ناقص است.

۲. في المحلّى: (عددهم)، وهو الظاهر.

۳. الزيادة من المحلّى.

تُوَلُّوهُمُ الأَدْبارَ * وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلىٰ فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَمَأْواهُ جَهَنَّمُ﴾ (١).

وقال قوم: إنّ الفرار له مباح من ثلاثة فصاعداً، وهذا خطأ، واحتجّوا بقول الله تعالى: ﴿اَلآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِن يَكُن مِنكُم مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ﴾ (٢).

وروي عن ابن عباس قال: إن فرّ رجل من رجلين فقد فرّ، وإن فرّ من ثلاثة فلم يفرّ.

فأمّا ابن عباس؛ فكم قصّة خالفوه فيها، ولا حجّة إلاّ في كلام الله وكلام رسوله.

وأمّا الآية؛ فليس فيها نصّ ولا إذن بإباحة الفرار عن العدد المذكور، وإنّما فيها: إن الله علم أن فينا ضعفاً.. وهذا حقّ إن فينا لضعفاً، ولا قويّ إلاّ وفيه ضعف بالإضافة إلى ما هو أقوى منه إلاّ الله تعالى وحده فهو القويّ الّذي لا يضعف ولا يغلب.

وفيها: أنّه خفف عنّا، فله الحمد، وما زال ربّنا رحيماً بنا يخفّف عنّا في جميع الأعمال التي ألزمنا.

وفيها: أنه كان متى كان منّا مائة صابرة يغلبوا مائتين، وإن

---

١. الأنفال (٨): ١٥ ـ ١٦.

٢. الأنفال (٨): ٦٦.

يكن منّا ألف يغلبوا ألفين بإذن الله وهذا حقّ، وليس فيه أن المائة لا تغلب أكثر من مأتين ولا أقلّ بل قد تغلب ثلاثمائة وألفين وثلاثة آلاف، ولا أن الألف لا يغلبون إلاّ ألفين فقط لا أكثر ولا أقلّ.

ومن ادّعى هذا في الآية فقد ادّعى ما ليس فيها منه أثر ولا إشارة، بل قد قال تعالى: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾[1]. فظهر أنّ قولهم لا دليل عليه.* انتهى.

و در "انسان العيون" تصنيف على بن برهان‌الدين در غزوه احد مذكور است:

ويتطاول أبو طلحة بصدره يقي رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم]، واستدلّ بذلك على أنه من خصائصه صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم أنّه يجب على كلّ مؤمن أن يؤثر حياته صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم على حياته[2].

و مع ذلك احدى از علماى شيعه به اين معنا قائل نشده كه از روبروى نبىّ يا امام فرار نمودن و ايشان را تنها در ميان كفار گذاشتن جايز است، بلكه اين

---

١. البقرة (٢): ٢٤٩.

*. [الف] قوبل على أصله. [المحلّى ٧ / ٢٩٢ ـ ٢٩٣].

٢. السيرة الحلبية ٢ / ٥٠٥ ـ ٥٠٦.

معنا را جناب امیر علیه السلام کفر نامیده چنانچه فرموده: «لا کفر بعد الإیمان».

در "معارج النبوه" مذکور است که:

چون مسلمانان از صعوبت آن حال روی به هزیمت نهادند و هر چند آن حضرت ایشان را می‌خواند اجابت نمی‌نمودند، آن حضرت به غضب آمد [نشان] (۱) غضبش آن بود که عرق از پیشانی همایونش متقاطر گشتی، و بر مثال مروارید بر جبین مبینش فرو دویدی، در آن حال نظر فرمود علی را صلی الله علیه و آله [علیه السلام] برابر دست خود دید ایستاده، فرمود: «چون است که به برادران خود ملحق نشدی؟» جواب داد که: «یا رسول الله! لا کفر بعد الإیمان، إنّ لي بك أُسوة». یعنی: «بعد از ایمان کفر نباشد، مرا به تو اقتدا است.» (۲) انتهی.

اما آنچه گفته: در اینجا همین صورت بود.

پس غلط محض است؛ زیرا که اگر در اینجا فرار منهی عنه نمی‌بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را چرا دعوت به صبر و ثبات می‌نمود؟! <291>

چنانکه در "حبیب السیر" مذکور است:

چون سید عالم انهزام اهل اسلام را مشاهده فرمود، به آواز بلند ایشان را به صبر و ثبات دلالت نموده می‌گفت: «إلی أین أیها الناس؟» و از غایت

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. معارج النبوة ۴ / ۸۴ (واقعهٔ هفتم).

دهشت هیچ کس باز [۱] پس نمی‌نگریست، و آن حضرت در آن روز بر اشتر [۲] بیضا سوار بود و آن را به جانب کفار نهیب داده، بر زبان وحی‌بیان می‌گذرانید که: «أنا النبيّ لا كذب، أنا ابن عبد المطلب». و ابوسفیان بن الحارث عنان اشتر [۳] را گرفته، و عباس بن عبدالمطلب از جانب [دست] [۴] راست در رکاب فلک‌فرسای آن حضرت زده از حمله مانع [می] [۵] آمدند، و در آن اثنا مالک بن عوف متوجه رسول خدا ﷺ شده، أیمن ابن أمّ‌أیمن سر راه بر وی گرفت [۶] و جنگ می‌کرد تا روی به ریاض جنت آورد [۷].

اما آنچه گفته: در حق بعض رسل ارتکاب کبایر را شیعه در روایات صحیحه خود ثابت کرده‌اند.

پس بدان که این چنین روایات در کتب فریقین مسطور است، لیکن فرق همین است که علمای شیعه ـ به جهت ثبوت عصمت انبیا [علیهم السلام] ـ امثال این

---

۱. در مصدر (از).

۲. در مصدر (استر).

۳. در مصدر (استر).

۴. زیاده از مصدر.

۵. زیاده از مصدر.

۶. در [الف] اشتباهاً: (گفت) آمده است.

۷. حبیب السیر ۱ / ۳۹۲.

روایات را تأویل نموده‌اند به: ترک اولی، چنانچه ظواهر آیات قرآنی را نیز همین تأویل کرده‌اند؛ و علمای اهل‌سنت از تأویل آن ابا و انکار دارند، چنانچه **مخاطب** در کید چهارم باب دوم این کتاب گفته:

آیات و احادیث بی‌شمار ناطق و مصرّح‌اند به صدور زلّات از آنها و عتاب الهی و توبه ایشان و بکا و ندامت و اظهار زلّت خود، اگر در عصمت ایشان غلو نموده آید و صدور گناه مطلق از ایشان جایز نگوییم، در تأویل و توجیه نصوص غیر از کلمات بارده سمجه به دست ما نخواهد آمد [1].

اما آنچه گفته: اگر از صحابه ـ که بالاجماع معصوم نبودند ـ گناهی صادر شود... الی آخر.

پس جوابش آنکه: مقصود علمای شیعه نیز همین است که اتفاق ایشان بر بیعت ابوبکر به خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل حقیت آن نمی‌تواند شد؛ زیرا که هرگاه که ایشان به اعتراف مخالف معصوم نبودند اگر مصدر گناهی شوند از ایشان عجب نیست، پس از ایشان چه عجب است که دیده و دانسته نص خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در روز غدیر خم و دیگر مواضع شنیده بودند اخفا کرده، بیعت ابوبکر [را در حالی که] گناه دانسته مرتکب آن شده باشند و در دل خود قرار داده باشند که به زلال توبه و استغفار شسته خواهد شد!

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۱.

و اهل‌سنت اگر صحابه را معصوم نمی‌دانند عادل و مؤمن البته می‌دانند، و در ثنا و مدح ایشان به کمال اخلاص و اختصاص و نهایت ایقان و صفا و صدق چه مبالغات که نمی‌نمایند، و این فرارشان قادح عدالت و دلیل کمال بی‌اعتنایی ایشان به امر دین است که رسول خدا ﷺ را تنها در [میان] کفار به معرض هلاکت گذاشته برای بقای حیات فانیه خود فرار کردند، جناب امیر علیه السلام این فرارشان را کفر نامیده، کما سبق.

و در "صحیح مسلم" وارد است که: آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم فرمود:

«لا يؤمن عبد حتّى أكون أحبّ إليه من أهله وماله والناس أجمعين».

وفي رواية: «من ولده ووالده والناس أجمعين» (۱).

و نووی در شرح این حدیث گفته:

قال الإمام أبو سليمان الخطابي: لم يرد به حبّ الطبع، بل أراد به حبّ الاختيار؛ لأن حبّ الإنسان <292>نفسه طبع ولا سبيل إلى قلبه. قال: فمعناه: لا تصدق في حبّي حتّى تفني في طاعتي نفسك، وتؤثر رضائي على هواك وإن كان فيه هلاكك*.

---

۱. صحيح مسلم ۱ / ۴۹.

*. [الف] كتاب الإيمان باب بيان خصال من اتصف بهنّ وجد حلاوة الإيمان. (۱۲). [شرح مسلم للنووي ۲ / ۱۵].

و بعد فاصله گفته:

قال القاضي عياض: ومن محبته صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم نصرة سنّته، والذبّ عن شريعته، وتمنّي حصون[1] حياته، فيبذل ماله ونفسه دونه.

قال: وإذا تبيّن ما ذكرناه تبيّن أنّ حقيقة الايمان لا تتمّ إلاّ بذلك، ولا يصحّ الايمان إلاّ بتحقيق إعلاء قدر النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم ومنزلته على كلّ والد وولد ومحسن ومفضل، ومن لا يعتقد هذا واعتقد ما سواه فليس بمؤمن.[2] انتهى.

خلاصه آنكه: گفت قاضی عياض كه: از محبت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است نصرت سنت آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله و مدافعت از شريعت آن جناب و آرزوی نگاه‌داشت حيات آن حضرت، پس بذل كند مال و نفس خود را نزد آن حضرت، و هرگاه اين امر ظاهر شد معلوم گرديد كه حقيقت ايمان تمام نمی‌شود مگر به امور مذكوره، و صحيح نمی‌شود ايمان مگر به بلند كردن قدر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و منزلت آن جناب بر هر پدر و پسر و احسان كننده و نيكی نماينده، و هر كه اعتقاد اين امر [را] ندارد و اعتقاد سوای آن دارد پس مؤمن نيست. انتهى المحصل.

---

۱. في المصدر: (حضور).

۲. شرح مسلم للنووي ۲ / ۱۶.

اما آنچه گفته: و حال آنکه عصمت انبيا[ﷺ] مقطوع به است و مجمع عليه.

پس بدان که: مقطوع بها بودن عصمت انبيا [ﷺ] نزد شيعه البته راست و درست است، ليکن مجمع عليها بودن [آن] پس نزد اهل‌سنت غلط محض است، چنانچه کلام **مخاطب** که دلالت بر نقيض آن می‌کند آنفاً نقل نموده شد.

و بشاراتی که در حق صحابه به نصوص جليّه قرآن و احاديث متواتره آمده است نزد علمای شيعه محمول است بر ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود کندی و سلمان فارسی و عمار ياسر و امثال ايشان که خواص اصحاب رسول خدا ﷺ و خُلّص شيعه اميرالمؤمنين علی بن ابی‌طالب عليه السلام بودند نه منافقين و مخالفين ايشان.

اما آنچه گفته: فرقهٔ شيعه غير از عيوب و گناه ايشان چيزی نمی‌بينند.

جوابش آنکه: تخصيص ديدن فرقهٔ شيعه عيوب و گناه صحابه [را] محض بی‌وجه است؛ زيرا که ابن ابی‌الحديد در "شرح نهج البلاغه" گفته:

واعلم أن النظّام لمّا تكلّم في كتاب النكت، وانتصر لكون الإجماع ليس بحجّة، اضطرّ إلى ذكر عيوب الصحابة فذكر لكلّ

منهم عيباً، ووجّه إلى كل واحد منهم طعناً [۱].

یعنی: بدان که نظام هرگاه که تکلم کرد در کتاب "نکت" و نصرت کرد [۲] مذهب عدم حجیت اجماع را مضطر شد به سوی ذکر عیوب صحابه، پس ذکر کرد برای همه ایشان عیبی، و متوجه گردانید به سوی هر یک آنها طعنی.

و نووی در "شرح صحیح مسلم" گفته:

اعلم أن جرح الرواة جائز، بل واجب بالاتفاق؛ للضرورة الداعية إليه لصيانة الشريعة المكرّمة، وهو ليس من الغيبة المحرّمة، بل من النصيحة لله تعالى ورسوله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم والمسلمين، ولم يزل فضلاء الأُمّة [۳] وأخيارهم وأهل الورع منهم يفعلون ذلك، كما ذكر مسلم في هذا الباب عن جماعات منهم ما ذكره، وقد ذكرت أنا قطعة صالحة من كلامهم فيه في أول شرح صحيح البخاري.* انتهى.

و نیز ندیدن غیر از عیوب و گناه صحابه بر شیعه **<293>** تهمت محض است، بلکه ایشان محاسن و مکارم آن صحابه که بر ایمان ثابت قدم ماندند

---

۱. شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۱۲۹.

۲. در [الف] اشتباهاً: (کردند) آمده است.

۳. في المصدر: (الأئمة).

* . [الف] شروع کتاب باب أن الإسناد من الدين، والرواية لا تكون الاّ عن الثقات، وجرح الرواة جائز بل واجب. (۱۲) ر. [شرح مسلم للنووي ۱ / ۱۲۴].

ملاحظه می‌نمایند و در کتب خود مذکور می‌سازند [١].

و اگر شیعه عیوب و مطاعن اصحاب منافقین ذکر کنند چه عجب که اهل‌سنت عیوب و مطاعن انبیا [عليهم السلام] اثبات می‌کنند، چنانچه **مخاطب** در جواب طعن قرطاس گفته که: بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله جاها در قرآن عتاب بر افعال آن حضرت نازل شده [٢].

و در دیگر جاها به مقابله مطاعن پیشوایان خود مطاعن دیگر انبیا [عليهم السلام] ثابت نموده [٣]، حاشاهم عن ذلك!

---

١. لاحظ: رسالة معرفة الصحابة للمحدّث الخبير الشيخ الحرّ العاملي، ومجالس المؤمنين للقاضي نور الله الشوشتري ١ / ١٥٢ ـ ٢٧٣ .. وغيرهما.

٢. عبارت او چنین است: در قرآن مجید چرا بر بعضی اقوال آن حضرت عتاب می‌فرمود، حال آنکه در جاها عتاب شدید نازل شده. (تحفهٔ اثناعشریه: ٢٨٧)

٣. مانند نسبت بیجا به خود حضرت که در بیماری موت فرمود: لا يبقى أحد في البيت إلاّ لُدّ إلاّ العباس فإنه لم يشهدكم. (تحفهٔ اثناعشريه: ٢٨٩).

و در طعن دوم صحابه می‌نویسد: و صدور زلّت از صحابه و اُمتیان چه بعید است جایی که از انبیا و رسل زلاّت صادر شده باشد و بر آنها عتاب شدید از حضور الهی رسیده باشد. (تحفهٔ اثناعشریه: ٣٨٨)

و در طعن پنجم صحابه گوید: اگر این قسم تهاون در امتثال اوامر موجب طعن شود، اول می‌باید دفتری در مطاعن انبیا نوشت، و سر دفتر آدم ابوالبشر را گردانید که او را بی واسطه حق تعالی نهی فرمود از اکل شجره، و نیز فرمود: ﴿إِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ﴾ [طه (٢٠): ١١٧] باز وسوسهٔ او را قبول نمود و از شجره منهیه تناول کرد. (تحفهٔ اثناعشریه: ٣٤١)

طعن دوم

رها کردن پیامبر صلی الله علیه و آله

در وسط خطبه

قال : طعن دوم:

آنکه برخی از صحابه ـ بلکه اکثر ایشان ـ چون آواز طبل و تک‌تک پای شتران غلّه شنیدند، پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم را تنها در خطبه گذاشته ، متوجّه تماشای لهو و مفتون سودا و تجارت گشتند ، و این متاع قلیل دنیا را بر نماز ـ که عمدهٔ ارکان اسلام است خاصّه با رسول‌الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم ـ ایثار کردند، و این دلیل صریح بر بی‌دیانتی ایشان است، قوله تعالی: ﴿وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِماً﴾ [1].

جواب از این طعن آنکه: این قصه در ابتدای زمان هجرت واقع شد، و هنوز از آداب شریعت ـ کما ینبغی ـ واقف نشده بودند، و ایام قحط بود و رغبت مردم به خرید غله زیاده از حدّ، می‌دانستند که اگر کاروان بگذرد باز نرخ گران خواهد شد، به این جهات اضطراراً از مسجد برآمدند، مع‌هذا کبرای صحابه ـ مثل‌ابوبکر و عمر ـ قائم ماندند ونرفتند، چنانچه در احادیث صحیحه وارد است.

---

۱ . الجمعة (۶۲): ۱۱.

و آنچه قبل از تأدّب به آداب شریعت واقع شود حکم وقایع زمان جاهلیت دارد که مورد عتاب نمی‌تواند شد ، چنانچه در قرآن مجید هم بر این فعل ایعادِ به نار و لعن و تشنیع واقع نیست، عتاب است و بس!

و جناب پیغمبرصلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم اصلاً کسی را در این امر معاتب نفرموده، دیگری که باشد که طعن و تشنیع نماید؟!

و صدور زلّت از صحابه و اُمتیان چه بعید است جایی که از انبیا و رسل [علیهم‌السلام] زلاّت صادر شده باشد و بر آنها عتاب شدید از حضور الهی رسیده باشد! بشریت همین امور را تقاضا می‌کند تا وقتی که تأدیب الهی پی در پی واقع نشود تهذیب تامّ محال است.[1] انتهی.

أقول:

سید علی بن طاوس ـ علیه‌الرحمه ـ در کتاب "کشف المحجة لثمرة المهجة" در فصل هشتاد و پنجم گفته که:

من روزی در مشهد امام موسی کاظم و امام جواد علیهما‌السلام بودم که از مدرسهٔ مستنصریه فقیهی آمد و من با وی مناظره کردم ، و در اثنای مناظره من با او گفتم که : بخاری و مسلم هر دو در "صحیح" خودشان روایت کرده‌اند که: حضرت علی علیه‌السلام و احدی از بنی‌هاشم تا شش ماه با ابابکر بیعت نکردند.

---

١. تحفهٔ اثناعشریه : ٣٣٨.

او گفت که: من نمی‌توانم که اقدام کنم بر طعن صحابه و سلف. من گفتم که: کتاب خدا شهادت می‌دهد به اینکه بعضی از آنها در حیات پیغمبر خدا ﷺ مخالفت آن حضرت در کارهایی کردند که به سبب آن طعن بر آنها وارد می‌شود و حال آنکه آنها در آن حال از آن حضرت هم رجاء داشتند و هم خوف، و آنچه پوشیده و پنهان می‌کردند حق تعالی شأنه به طریق وحی <294> آن حضرت را بر اسرار ایشان خبردار می‌گردانید، و این کارها از ایشان هم در حال خوف صادر شد و هم در حال امن، و هم در حال صحت و هم در حال مرض، و هرگاه که با وجود این حال در زمان حیات آن حضرت چنین کارها از ایشان صادر شد پس صدور مخالفت از ایشان بعدِ وفات آن حضرت و انقطاع خوف و رجا چگونه مستبعد باشد؟! آن فقیه گفت: در کدام موضع از قرآن این شهادت واقع است؟ گفتم:

قال الله ـ جل جلاله ـ في مخالفتهم له في الخوف: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾ [1]، فروى أصحاب التاريخ أنّه لم يبق إلاّ ثمانية أنفس: علي [عليه السلام] ، والعباس ، والفضل بن العباس ، وربيعة وأبو سفيان ـ ابنا الحارث بن عبد المطلب ـ ، وأسامة بن زيد ، وعبيدة بن أمّ أيمن ـ وروي أيمن بن أمّ أيمن ـ.

---

١ ـ التوبة (٩): ٢٥.

وقال الله ـ جلّ جلاله ـ في مخالفتهم له في الأمن: ﴿وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انفَضُّوا إِلَيْها وَتَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجارَةِ واللّٰهُ خَيْرُ الرّازِقينَ﴾[١]، فذكر جماعة من المورخين: أنه كان يخطب يوم الجمعة، فبلغهم أن جمالاً جاءت لبعض الصحابة مزينة، فتنازعوا[٢] إلى مشاهدتها وتركوه قائماً، وما كان عند الجهال شيء يرجون الانتفاع [به][٣] فما ظنّك بهم إذا حصلت خلافة يرجون نفعها ورياستها؟!

وقال الله ـ جلّ جلاله ـ في سوء صحبتهم: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ﴾[٤]، ولو كانوا معذورين في [سوء][٥] صحبتهم ما قال الله ـ جلّ جلاله ـ: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾.[٦] انتهى.

و علامه حسن بن مطهر حلی ـ علیه‌الرحمه ـ بعد از عبارتی که در نقض جواب طعن اول نقل نموده شد گفته:

---

١. الجمعة (٦٢): ١١.

٢. في المصدر: (فسارعوا).

٣. الزيادة من المصدر.

٤. آل عمران (٣): ١٥٩.

٥. الزيادة من المصدر.

٦. كشف المحجّة: ٧٥ ـ ٧٨.

قال الله تعالی: ﴿وَ إِذٰا رَأَوْا تِجٰارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهٰا وَتَرَكُوكَ قٰائِماً﴾ [۱] روي أنهم كانوا إذا سمعوا بوصول تجارة تركوا الصلاة معه، والحياء منه، ومراقبة الله تعالی، وكذا في اللهو، ومن كان في زمانه عليه [و آله] السلام بهذه المثابة كيف يستبعد منه مخالفته بعد موته وغيبته عنهم بالكليّة. [۲] انتهی.

یعنی: فرموده حق تعالی: چون ببینند کاروان تجارت را یا لهوی متفرق گردند به سوی آن و بگذارند تو را ایستاده، روایت کرده شده است: به درستی که بودند اصحاب هرگاه که می‌شنیدند رسیدن تجارتی را می‌گذاشتند نماز را با آن حضرت و شرم نمی‌کردند، و مراقبت خدای تعالی را نگاه نمی‌داشتند، و همچنین بود حال ایشان در لهو، و کسی که بوده باشد در زمان آن حضرت به این مثابه چگونه مستبعد خواهد بود از آن کس مخالفت بعد موت آن حضرت و به کلی پنهان شدن او از ایشان.

و این ناصبی این تقریر را به حذف بعض چیزها و زیادتی بعض دیگر و تبدیل بعض، ترجمه نموده و غرضش از این معنا آنکه تا جوابی که از طرف خود اختراع کرده در حال کساد بازاری علم رونقی پیدا کند و مردم ناشناس <295> را زبان تواند رسانید.

---

۱. الجمعة (۶۲): ۱۱.

۲. نهج الصدق: ۳۱۸.

اما آنچه از طرف خود گفته: چون آواز طبل و تک‌تک پای شتران غلّه شنیدند.

پس سبب تفسیر نمودن لهو به آواز طبل، و تجارت به شتران غلّه، و تقدیم آن بر تک‌تک پای شتران مفهوم نمی‌شود، مگر اینکه غرضش آن بوده باشد که طبل کوفتن محض برای اخبار رسیدن شتران غلهٔ بود؛ و حال آنکه وجود حرف (أو) که حرف تردید است در کلام او تعالی‌شأنه دلالت می‌کند بر اینکه رفتن ایشان گاهی برای تجارت و کارسازی بود، و گاهی برای لهو و بازی؛ ولهذا علامه حلی ـ رحمه‌الله ـ بعدِ ذکر روایت ترک نمودن صلات با رسول خدا صلی الله علیه وآله به وصول تجارت گفته: وكذا في اللهو [1].

و ابن حجر در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" گفته:

ووقع عند الشافعي من طريق جعفر بن محمد، عن أبيه [عليهما السلام]، مرسلاً: كان النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم يخطب يوم الجمعة، وكانت لهم سوق كانت بنو سليم يجلبون إليها الخيل والإبل والسمن، فقدموا، فخرج إليهم الناس وتركوه، وكان لهم لهو يضربونه، فنزلت.

ووصله أبو عوانة ـ في صحيحه ـ والطبراني يذكر [2] جابر فيه:

---

١. نهج الصدق: ٣١٨.

٢. در [الف] و مصدر اشتباهاً: (بذكر) آمده است، از عمدة القاری تصحیح شد.

أنهم كانوا إذا نكحوا تضرب الجواري بالمزامير فيشتدّ الناس إليهنّ ويدعون رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم قائماً، فنزلت هذه الآية*.

یعنی: واقع شد نزد شافعی به طریق امام جعفر صادق [علیه‌السلام] ابن [امام] محمد باقر علیه‌السلام از پدرش علی بن الحسین علیهماالسلام به طریق مرسل که: بود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که خطبه می‌خواند به روز جمعه، و بود برای ایشان بازاری که بنوسلیم می‌آوردند در آن بازار اسب‌ها و شتران و روغن را، پس بنوسلیم قدوم کردند و مردم به سوی ایشان رفتند [1] و حضرت را ترک کردند و مر بنوسلیم را لهوی بود که آن را می‌زدند.

و ابوعوانه در "صحیح" خود آن اسناد را متصل ذکر نموده ـ یعنی نام‌های راویانی [2] که در روایت شافعی مذکور نشده، ابوعوانه در "صحیح" خود آن نام‌ها را مذکور ساخته ـ و طبرانی در اسناد آن به ذکر جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند: به درستی که عادت اهل جاهلیت آن بود که هرگاه که نکاح می‌کردند، زنان نوجوان مزامیر می‌نواختند و مردم نمازگزارندگان به سوی آن زنان می‌رفتند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله [را] ایستاده می‌گذاشتند، پس این آیه نازل شد.

---

*. [الف] کتاب الحموص، باب إذا نفر الناس عن الإمام یوم الجمعة. (۱۲). [فتح الباری ۲ / ۳۵۳، ولاحظ: عمدة القاری ۶ / ۲۴۷].

۱. در [الف] اشتباهاً: (افتند) آمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (روایاتی) آمده است.

و مخاطب ذكر ترک كردن صحابه نماز را ترک كرده و به عوض آن، گذاشتن آن حضرت را تنها در خطبه ذكرنموده، و حال آنكه در "صحيح بخاری" مذكور است كه جابر بن عبدالله گفت:

بينما نحن نصلّي مع النبيّ صلىالله‌عليه [وآله] وسلم إذ أقبلت عير تحمل طعاماً، فالتفتوا إليها حتّى ما بقي مع النبيّ صلىالله‌عليه [وآله] وسلم إلاّ اثنا عشر رجلاً، فنزلت هذه الآية [1].

و لهذا بخاری اين حديث را در باب: (إذا نفر الناس عن الإمام في صلاة الجمعة) آورده.

و ابن حجر در "فتح الباری شرح صحيح بخاری" گفته:

وفي رواية [خالد المذكورة] [2] عند أبي نعيم في المستخرج: (بينا نحن مع رسول الله صلىالله‌عليه [وآله] وسلم في الصلاة)، وهذا ظاهر في أنّ انفضاضهم وقع بعد دخولهم في الصلاة [3].

<296> و در "جمع بين الصحيحين" حميدی در مسند جابر بن عبدالله مذكور است:

قال: بينا نحن نصلّي مع النبيّ صلىالله‌عليه [وآله] وسلم إذ أقبلت عير تحمل طعاماً، فالتفتوا إليها حتّى ما بقي مع رسول الله

---

۱. صحيح بخاری ۱ / ۲۲۵.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. فتح الباری ۲ / ۳۵۲.

صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم إلاّ اثنا عشر رجلاً، فنزلت هذه الآية:
﴿وَ إِذٰا رَأَوْا تِجٰارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهٰا وَتَرَكُوكَ قٰائِماً﴾. [1] انتهى.

و اگر بالفرض تفرّق اصحاب در حال خطبه بود، پس باز هم دفع طعن نمی‌تواند شد؛ به جهت آنکه خدای تعالی ایشان را بر این امر مذمت کرده، چنانچه قرطبی در "مفهم شرح صحیح مسلم" گفته:

وقوله: ﴿وَتَرَكُوكَ قٰائِماً﴾ .. أي يخطب [2]، وهذا ذمّ لمن ترك الخطبة بعد الشروع فيها [3].

و نیز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده:

«لو تتابعتم حتّى لم يبق منكم أحد لسال بكم الوادي ناراً [4]».

و در "تفسیر جلالین" مذکور است:

﴿إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَإِذٰا كٰانُوا مَعَهُ﴾ .. أي الرسول ﴿عَلىٰ أَمْرٍ جٰامِعٍ﴾ كخطبة الجمعة ﴿لَمْ يَذْهَبُوا﴾ لعروض

---

۱. الجمع بين الصحيحين ۲ / ۳۵۵، والآية الشريفة في سورة الجمعة (۶۲): ۱۱.

۲. في المصدر: (تخطب).

۳. المفهم ۲ / ۵۰۱.

۴. انظر: الدرّ المنثور ۲۲۱/۶، عمدة القاری ۲۴۷/۶ و ۱۶۱/۱۱، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعی ۴ / ۲۷، تفسير الثعلبی ۹ / ۳۱۷، تفسير البغوی ۴ / ۳۴۵، تفسير ابن كثير ۴ / ۳۹۲، تفسير الثعالبی ۵ / ۴۳۳، أسباب النزول للواحدی: ۲۸۶ .. وغيرها.

عذر لهم ﴿حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾.* انتهى.

اما آنچه گفته: هنوز از آداب شریعت کما ینبغی واقف [1] نشده بودند.

پس عدم واقفیت ایشان از آداب شریعت ممنوع و غیر مسلم است و الاّ عتاب بر ایشان نازل نمی شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی‌فرمود: «لو تتابعتم حتّی لم یبق منكم أحد لسال بكم الوادي ناراً [2]».

و خدای تعالی‌شأنه قبل از آیه مذکوره در همین سوره فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [3]، یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه که ندا کرده شود برای نماز در روز جمعه پس بشتابید به سوی ذکر خدا که نماز جمعه مشتمل بر آن است و بگذارید بیع و شرا را ـ که تجارت عبارت از آن است ـ و این بهتر است برای شما اگر بوده باشید شما که بدانید.

و ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

قوله:(قال ابن عباس:يحرم البيع حينئذ)..أي إذا نودي بالصلاة.

---

*. [الف] سی‌پارهٔ ١٨، سورهٔ نور. (١٢).
[النور (٢٤): ٦٢، تفسیر الجلالین: ۴۶۹].

١. در [الف] اشتباهاً: (واقع) آمده است.

٢. مصادر آن اخیراً گذشت.

٣. الجمعة (٦٢): ٩.

قوله: (وقال عطاء: تحرم الصناعات كلّها) وصله عبد بن حميد في تفسيره بلفظ: إذا نودي بالأولى[1] حرم اللهو والبيع والصناعات كلّها، والرقاد، وأن يأتي الرجل أهله، وأن يكتب كتاباً، وبهذا قال الجمهور أيضاً.* انتهى مختصراً.

و نيز آيه مذكوره در سورهٔ جمعه است و از حديثى كه صاحب "جامع الاصول" از "صحيح" بخارى و مسلم و ترمذى نقل كرده معلوم مى‌شود كه در وقت نزول سورهٔ جمعه ابوهريره ـ كه راوى حديث است ـ حاضر بود، و معلوم است كه ابوهريره در سال هفتم از هجرت اسلام آورده، و اول اين حديث اين است:

قال: كنّا عند رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم حين أنزلت سورة الجمعة.. إلى آخر الحديث[2].

و نيز امثال اين حركات از ايشان تا آخر زمان آن حضرت استمرار يافته، چنانچه ابن حجر در "فتح البارى شرح صحيح بخارى" در ضمن شرح احاديث وارده در باب صلات كسوف در ذيل شرح قوله: «لو تعلمون ما أعلم نصحتكم قليلاً»، گفته:

---

۱. في المصدر: (بالأذان).

*. [الف] باب المشي إلى الجمعة. [فتح البارى ۲ / ۳۲۴].

۲. جامع الأصول ۹ / ۲۲۴.

حكى ابن بطال ، عن المهلب أن سبب ذلك ما كان عليه الأنصار <297> من محبة اللهو والغناء.

و در مقام نقض اين قول مهلب گفته:

ومن أين له أنّ المخاطب بذلك الأنصار دون غيرهم ، والقصّة كانت في أواخر زمنه صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم حيث امتلأت المدينة بأهل مكّة ووفود العرب. [۱] انتهى.

و در سورهٔ منافقين فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلاَ أَوْلاَدُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [۲]، يعنى: اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد بايد كه به لهو نيندازد و باز نيندازد شما را، اموال شما و نه اولاد شما از ذكر خدا. بنابر آيه سابقه مراد از آن نماز جمعه است يا اعمّ از آن بنابر تفسير مفسّرين.

و در سورهٔ نور بر سبيل مدح گفته: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلاَةِ﴾ [۳]، يعنى: در آن خانه مردانى هستند كه باز نمى‌دارد ايشان را تجارتى و نه فروختنى از ذكر خدا و از بر پا كردن نماز.

و ثعلبى در "تفسير" خود روايت كرده كه: اين آيهٔ كريمه در حقّ حضرت

---

۱. فتح البارى ۲ / ۴۴۰.

۲. المنافقون (۶۳): ۹.

۳. النور (۲۴): ۳۷.

امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل گشته [۱].

اما آنچه گفته: رغبت مردم به خرید غلّه زیاده بود و می‌دانستند که اگر کاروان بگذرد باز نرخ گران خواهد شد.

پس حق تعالی شأنه برای ردّ زعم باطل ایشان گفته: ﴿قُلْ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجٰارَةِ واللّٰهُ خَيْرُ الرّٰازِقينَ﴾ [۲]، یعنی: بگو ای محمد [ص]! که چیزی که نزد خدا است بهتر است از لهو و از تجارت و خدای تعالی بهتر روزی دهندگان است.

و اعاده لفظ (لهو) در این آیهٔ کریمه نیز دلیل صریح است بر این معنا که: انفضاض اینها از رسول خدا صلی الله علیه و آله محض برای تجارت نبود بلکه گاهی برای لهو بود، و گاهی برای تجارت، و نیز گاهی تفرّق ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام بودن آن حضرت در خطبه بود، و گاهی در هنگام بودن آن حضرت در حال صلات، و اختلاف نام صاحب صحبتی که در آن وقت مشرّف به شرف صحبت بود به آنکه در بعضی روایات نام دحیهٔ کلبی مذکور است و در بعضی نام عبدالرحمن [۳] بن عوف موجود است نیز دلالت بر تعدد واقعه می‌کند کما لا یخفی.

---

۱. تفسیر الثعلبی ۷ / ۱۰۷.

۲. الجمعة (۶۲): ۱۱.

۳. در [الف] اشتباهاً: (عبدالله الرحمن) آمده است.

و نیز از مفاد آیه معلوم می‌شود که این معنا عادت ایشان بوده.

و در مطاعن عمر گذشت که او در مقام اعتذار از انصار از نشنیدن حدیثی که خُردترین ایشان را معلوم بود گفته:

قد ألهاني الصفق بالأسواق [۱].

و ابوهریرة که ـ بعد از هفت سال از هجرت اسلام آورده بود ـ می‌گفت:

إنّ إخواني من الأنصار كان يشغلهم عمل أرضهم، وإنّ إخواني من المهاجرين كان يشغلهم الصفق بالأسواق، وكنت ألزم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم [۲].

چنانچه قاضی محبّ‌الدین ناظر الجیش در "شرح تسهیل" [۳] در ذکر این آیه ـ

---

۱. در طعن چهارم عمر گذشت، مراجعه شود به: صحیح بخاری ۳ / ۶ـ۷، ۱۹ و ۸ / ۱۵۷، صحیح ابن حبان ۱۳ / ۱۲۲ـ۱۲۳، مجمع الزوائد ۴ / ۳۲۴.

۲. صحیح مسلم ۷ / ۱۶۷، و قریب به آن در صحیح بخاری ۳ / ۷۴.

۳. لم نعلم بطبعه، ولا نعرف له نسخة، قال في كشف الظنون ۱ / ۴۰۵: تسهيل الفوائد وتكميل المقاصد في النحو؛ للشيخ جمال الدين أبي عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بـ: ابن مالك الطائي الجياني النحوي، المتوفى سنة ۶۷۲ ... وهو كتاب جامع لمسائل النحو بحيث لا يفوت ذكر مسألة من مسائله وقواعده ولذلك اعتنى العلماء بشأنه فصنفوا له شروحا منها... وشرح محب الدين محمد بن يوسف (بن أحمد) المعروف بـ: ناظر الجيش، الحلبي المتوفى سنة ثمان وسبعين وسبعمائة قرب إلى تمامه واعتنى بالأجوبة الجيدة عن اعتراضات أبي حيان.

أعنیٰ: ﴿وَ إِذٰا رَأَوْا تِجٰارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهٰا﴾ [1] ـ گفته:

المراد من ذلك حكاية ما كانوا عليه وما هو شأنهم وديدنهم، والمعنى: حال هؤلاء أنّهم إذا رأوا تجارة أو لهواً كان منهم ما ذكر، ولو أتى باد في هذا المحل لصار المعنى الإخبار عن واقعة وقعت منهم، ولا يلزم من الإخبار بذلك أن يكون ذلك من شأنهم [2].

و مولوی روم در مثنوی <298> خود گفته:

قد فضضتم نحو قحٍ هائماً ثمّ خلّيتم نبيّاً قائماً [3]

و نیز شکّ نیست در اینکه کسانی که به مجرد شنیدن آواز طبل و تک‌تک پای شتران به جهت خریدن غلّه به گمان اینکه اگر کاروان بگذرد باز نرخ گران خواهد شد، رسول خداﷺ را ایستاده گذاشته از مسجد متفرّق شده

➲ وقال إسماعيل باشا البغدادي في هدية العارفين ۲ / ۱۶۹: ناظر الجيش الحلبي؛ محمد بن يوسف بن أحمد محب الدين الحلبي المعروف بـ: ناظر الجيش، المتوفى سنة ۷۷۸ ثمان وسبعين وسبعمائة. صنف شرح تسهيل الفوائد لابن مالك في النحو.

وانظر: الأعلام للزركلي ۷ / ۱۵۳، معجم المؤلفين عمر كحالة ۱۲ / ۱۲۱.

۱. الجمعة (۶۲): ۱۱.

۲. شرح تسهيل: أقول: وهنا روايات تقوّي هذا المطلب فراجع: فتح الباري ۳۵۳/۲، عمدة القاری ۶ / ۲۴۷، جامع البيان للطبري ۲۸ / ۱۳۴.

۳. مثنوی، دفتر سوم: ۳۶۱ ـ ۳۶۲.

باشند [۱]، آنها کمتر خواهند بود از کسانی که خدای تعالی در شأن آنها فرموده: ﴿وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً﴾ [۲]، یعنی: می‌خورانند طعام را بر محبت او - یعنی: محبت طعام یا محبت خدای تعالی - بنابر اختلاف قولین در مرجع ضمیر - مسکینی را و یتیمی را و اسیری را، و این معنا از آنها تا سه روز متوالی اتفاق افتاده، چنانچه در کتب مناقب اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور است [۳].

و از کسانی که حق تعالی شأنه در شأن آنها فرموده: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَٱلآصَالِ * رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلاَةِ﴾ [۴]، ثعلبی در "تفسیر" ذکر کرده که این آیه کریمه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده [۵]، پس تحکیم آنها بر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] در روز سقیفه و شوری جایز نباشد.

و اما آنچه گفته: و مع‌هذا کبرای صحابه مثل ابوبکر و عمر قائم ماندند و

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (باشد) آمده است.

۲. الإنسان (۷۶): ۸.

۳. مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق به خصوص مجلدات: ۳، ۹، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۳۰، ۳۳.

۴. سورة النور (۲۴): ۳۶ - ۳۷.

۵. تفسیر ثعلبی ۷ / ۱۰۷، الدرّ المنثور ۵ / ۵۰.

نرفتند، چنانچه در احادیث صحیحه وارد است.

پس بدان که در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" در کتاب التفسیر مذکور است:

روی عبد الرزاق، عن معمّر، عن قتادة، قال: لم یبق معه إلاّ رجلان وامرأة. [۱] انتهی.

و در حدیث "صحیح بخاری" مذکور است:

ما بقي مع النبيّ [صلی الله علیه وآله] إلاّ اثنا عشر رجلاً [۲].

یعنی: باقی نماندند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله مگر دوازده نفر.

و از این معلوم شد که نزد اهل‌سنت کبرای صحابه منحصرند در دوازده، پس آنچه بعضی شیعیان می‌گویند که: بعدِ وفات حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باقی نماندند مگر دوازده نفر، محل استعجاب و استبعاد نباشد، و کثرت منحرفین و قلّت مطیعین استلزام قباحتی و شناعتی پیدا نکند، و هو المطلوب.

و اما آنچه گفته: آنچه قبل از تأدّب به آداب شریعت واقع شود حکم وقایع زمان جاهلیت دارد که مورد عقاب نمی‌تواند شد.

---

۱. فتح الباری ۸ / ۴۹۴.

۲. صحیح بخاری ۱ / ۲۲۵.

پس منقوض است به آنچه ابن حجر در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" آورده:

ذكر الحميدي ـ في الجمع ـ : أنّ أبا مسعود الدمشقي ذكر في [آخر] [۱] هذا الحديث أنّه صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم قال: «لو تتابعتم [۲] حتّى لم يبق منكم أحد لسال بكم الوادي ناراً» [۳].

يعنی: حمیدی در کتاب "جمع بين الصحيحين" آورده که: ابومسعود دمشقی در آخر این حدیث ذکر نموده که: پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم گفت: «اگر شما ای باقی ماندگان! پیروی آنها می‌کردید تا اینکه باقی نمی‌ماند از شما هیچ یک، هر آیینه وادی آتش شما را می‌گرفت». انتهی.

پس اگر این فعل صحابه قبلِ تأدّب به آداب شریعت می‌بود و موجب عقاب و عذاب نمی‌شد، در صورت رفتن جمیع صحابه چرا مستحق عذاب دنیا می‌شدند؟! بلکه از اینجا ظاهر می‌شود که این فعل صحابه آنقدر <299>

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. في المصدر الكامبيوترى: (يضعانه) وهو تحريف واضح، كما يظهر من مراجعة فتح البارى المطبوع والجمع بين الصحيحين و سائر المصادر الآتية.

۳. فتح البارى ۴ / ۳۵۴، الجمع بين الصحيحين ۲ / ۳۵۵.

وانظر: الدرّ المنثور ۶ / ۲۲۱، عمدة القارى ۶ / ۲۴۷ و ۱۱ / ۱۶۱، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعى ۴ / ۲۷، تفسير الثعلبى ۹ / ۳۱۷، تفسير البغوى ۴ / ۳۴۵، تفسير ابن كثير ۴ / ۳۹۲، تفسير الثعالبى ۵ / ۴۳۳، أسباب النزول للواحدى: ۲۸۶.

شنیع بود که اگر جمیع صحابه مرتکب آن می‌شدند سوای عذاب اُخروی به عذاب دنیا نیز معذّب می‌شدند.

اما آنچه گفته: جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم اصلاً کسی را در این امر معاتب نفرمود، دیگری که باشد که طعن و تشنیع نماید.

پس خدای تعالی در قرآن ایشان را بر این فعل عتاب فرموده و هجو شدید ایشان را نموده، هرگاه آن عتاب خدا را رسول خدا ﷺ به ایشان رسانید همان عتاب رسول ﷺ است.

اما آنچه گفته: صدور زلّت از صحابه و امتیان چه بعید است جایی که از انبیا و رسل [علیهم السلام] زلاّت صادر شده!

پس انبیا و رسل [علیهم السلام] گاهی گناه نکرده‌اند به خلاف این فعل صحابه که حرام بودن آن ثابت گشت، پس قیاس افعال انبیا [علیهم السلام] بر فعل صحابه قیاس مع الفارق است.

طعن سوم

صحابه در قیامت

قال: طعن سوم:

آنكه از ابن عباس در "صحاح" اهل‌سنت مروى است كه:

«سيجاء برجال من أمّتي فيؤخذ بهم ذات الشمال، فأقول: أصحابي! فيقال: إنّك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول ـ كما قال العبد الصالح ـ: ﴿وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنْتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [1]، فيقال: إنّهم لن يزالوا مرتدّين على أعقابهم منذ فارقتهم» [2].

---

۱. المائدة (۵): ۱۱۷.

۲. تجد الرواية بألفاظ مختلفة ومضامين متقاربة في كل من: صحيح البخاري ۱۱۰/۴، ۱۴۲ ـ ۱۴۳ و ۱۹۱/۵ ـ ۱۹۲، ۲۴۰ و ۱۹۵/۷، ۲۰۶ ـ ۲۱۰ و ۸۷/۸، ۸۶، صحيح مسلم ۱۴۹/۱ ـ ۱۵۰ و ۶۶/۷، ۶۸، ۷۰ ـ ۷۱ و ۱۵۷/۸، مسند أحمد ۲۳۵/۱، ۲۵۳، ۲۵۷ و ۱۸/۳، ۳۹، ۳۸۴ و ۱۲۱/۶، سنن ابن ماجه ۱۴۴۰/۲، سنن النسائي ۱۱۷/۴، سنن الترمذي ۳۸/۴ و ۴/۵، المستدرك ۴۴۷/۲ و ۷۴/۴ ـ ۷۵، مجمع الزوائد ۸۵/۳ و ۳۶۴/۱۰ ـ ۳۶۵، البداية والنهاية ۱۱۶/۲، الدرّ المنثور ۳۴۹/۲، كنز العمّال ۳۸۷/۱ و ۵۴۳/۴ و ۱۳۲/۱۱ و ۱۷۶ ـ ۱۷۷ و ۳۵۸/۱۴، ۴۱۷ ـ ۴۱۹، ۴۳۴ .. وغيرها.

جواب از این طعن آنکه: این حدیث صریح ناطق است که مراد از اشخاص مذکورین مرتدین‌اند که موت آنها بر کفر شده ، و هیچ کس از اهـل‌سنت آن جماعت را صحابی نمی‌گوید و معتقد خوبی و بزرگی آنها نمی‌شود، و اکـثر بنی‌حنیفه و بنی‌تمیم که به طریق وفادت به زیارت آن حضرت مشرّف شده بودند به این بلا مبتلا گشتند و خائب و خاسر شدند، کلام اهـل‌سنت در آن صحابه است که به ایمان و عمل صالح از این جهان درگذشتند و با هم ـ به جهت اختلاف آراء ـ مناقشات و مشاجرات نموده بودند، و طرفینْ همدیگر را تکفیر و تندیغ [1] ننموده و شهادت به ایمان [یکدیگر] دادند، در حـال ایـن قسم اشخاص اگر روایتی موجود داشته باشند بیارند.

قصّه مرتدین مجمع علیه فریقین است، حرف در قاتلان مرتدین است که بلا شبهه اَعلام دین را بلند کردند ، و اکاسره و قیاصره را در راه خدا به جهاد ذلیل ساختند ، و هزاران هزار کس را مسلمان [2] کردند ، و تعلیم قرآن و نماز و شریعت نمودند.

---

۱. در مصدر : (تبدیع) نیامده،به معنای حکم کردن به بدعت‌گذار بودن یکدیگر. اما مقصود از (تندیغ) مبارزه کردن به نیزه زدن و زخم زبان زدن است .

قال الجوهري : ندغه .. أي نخسه بـاصبعه ودغـدغه ، والنـدغ ـ أيـضاً ـ: الطـعن بالرمح وبالكلام. انظر : الصحاح ۴ / ۱۳۲۷ .

۲ . در [الف] اشتباهاً:(مسلمانان) آمده است .

و بالقطع معلوم است که یک کس را مسلمان کردن یا نماز آموختن یا تعلیم قرآن نمودن چه مقدار ثواب دارد و جهاد و قتال اعداءالله در دین چه درجه دارد!

و معهذا در حق این اشخاص بالتخصیص حق تعالی بشارتها و وعده‌های نیک در قرآن مجید نازل فرموده: ﴿وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ [۱].

و در چند جا فرموده است: ﴿رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً﴾ [۲]. **<300>**

و نیز فرموده: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَضْلاً كَبِيراً﴾ [۳].

و نیز فرموده: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [۴].

در اینجا دقیقه‌ای باید دانست که : سبّ و طعن انبیا [علیهم السلام] از آن جهت

---

۱. النور (۲۴): ۵۵.

۲. التوبة (۹): ۱۰۰.

۳. الأحزاب (۳۳): ۴۷.

۴. آل عمران (۳): ۱۹۵.

کفر و حرام است که وجه سبّ ـ یعنی معاصی و کفر ـ در این بزرگان یافته نمی‌شود، و موجبات تعظیم و توقیر و ثناء حسن به وفور موجود دارند، و چون جماعتی [1] باشند از مؤمنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت و تکفیر به نصّ قرآن ثابت شده باشد، بالیقین این جماعت هم در حکم انبیا [علیهم السلام] خواهند بود در حرمت سبّ و تحقیر و اهانت و بد گفتن، نهایت کار آنکه انبیا [علیهم السلام] را اسباب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم شد، و معدوم بعد الوجود چون معدوم اصلی است در این باب و لهذا تائب را به گناه او تعییر کردن کار [2] حرام است، و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان، ما را بالقطع از وحی و تنزیل معلوم شده باشد، و قبول طاعات و تعلّق رضای الهی به اعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد، پس فرقهٔ صحابه برزخ‌اند در میان انبیا [علیهم السلام] و امتیان؛ ولهذا مذهب منصور همین است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی باشد به درجهٔ ایشان نمی‌رسد، این نکته را با لمیّت [3] آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است.

و نیز فرموده: ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ

---

۱. در [الف] و تحفه: (جماعة) آمده است که اصلاح شد.

۲. در [الف] اشتباهاً: (کار تعییر کردن) آمده است.

۳. لمّیّت: اشاره به برهان. دلیل لمّی: استدلال از علت به معلول را گویند. رجوع شود به لغت نامه دهخدا.

* خَالِدينَ فيها أَبَداً﴾ [۱].

و نیز فرموده: ﴿وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الايمانَ وزَيَّنَهُ في قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ﴾ [۲].

از این آیه معلوم شد که اگر کسی از ایشان مرتکب فسوق و عصیان شده از خطا و غلطفهمی شده است باوصف کراهتِ فسوق و عصیان، دانسته فسوق و عصیان کردن [صحابه] محال است؛ زیرا که شوق و استحسان از مبادی ضروریّه افعال اختیاریه است به اجماع عقلا، کما تقرّر في موضعه من الحكمة.

و نیز فرموده: ﴿أُوْلٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [۳].

پس معلوم شد که اعمال ظاهرهٔ ایشان از صوم و صلات و حج و جهاد اصلاً مبتنی بر نفاق و ناشی از تلبیس و مکر نبود، ایمان ایشان به تحقیق و یقین ثابت بود.

نیز فرمود: ﴿لٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْراتُ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [۴].

---

۱. التوبة (۹): ۲۱ ـ ۲۲.

۲. الحجرات (۴۹): ۷.

۳. الأنفال (۸): ۴.

۴. التوبة (۹): ۸۸.

و نیز فرمود: ﴿لاٰ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقٰاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقٰاتَلُوا وَكُـلاًّ وَعَـدَ اللّٰـهُ الْحُسْـنىٰ وَاللّٰـهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبيرٌ﴾ (١).

وقوله تعالى: ﴿لِلْفُقَرٰاءِ الْمُهٰاجِرينَ الَّذينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وأَمْوٰالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوٰاناً وَيَنْصُرُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الصّٰادِقُونَ..﴾ (٢) إلى آخر الآية الثانية.

و این آیات نیز ابطال احتمال نفاق این جماعت به أصرح وجوه می‌نماید.

و قوله تعالى: ﴿يَوْمَ لاٰ يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَالَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْديهِمْ وبِأَيْمٰانِهِمْ﴾ (٣) <301> دلالت می‌کند که ایشان را در آخرت هیچ عذاب نخواهد شد، و بعد از فوت پیغمبر نور ایشان حبط و زائل نخواهد شد، و الاّ نور حبط شده و زوال پذیرفته روز قیامت چه قسم به کار ایشان می‌آید؟!

قوله تعالى: ﴿وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُـمْ بِـالْغَدٰاةِ وَالْـعَشِيِّ يُـريدُونَ وَجْهَهُ﴾ (٤)(٥) نیز مبطل احتمال نفاق است.

قوله تعالى: ﴿وَ إِذٰا جٰاءَكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِآيٰاتِنٰا فَقُلْ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ

---

١. الحديد (٥٧): ١٠.

٢. الحشر (٥٩): ٨.

٣. التحريم (٦۶): ٨.

۴. الأنعام (۶): ٥٢.

۵. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است.

عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ﴾ [1] صریح دلالت قطعیه نمود بر آنکه اعمال بد ایشان مغفور است، هیچ مؤاخذه بر آن نخواهد شد.

و قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْراةِ وَالإِنْجيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ﴾ [2]، پس معلوم شد که در حق ایشان بدا محال است که ایشان را بعد اخبار به مغفرت و بهشت عذاب دوزخ دهند؛ زیرا که در وعده بدا جایز نیست و الاّ خلف وعده لازم آید.

و قوله تعالی: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما في قُلُوبِهِمْ﴾ [3]، از این آیه معلوم شد که رضا از عمل ایشان تنها نبود بلکه از آنچه در دل ایشان از ایمان و صدق و اخلاص مستقر و ثابت شده بود و در رگ و پوست ایشان سرایت کرده.

و آنچه بعضی سفهای شیعه می‌گویند که: رضا از کار، مستلزم رضا از صاحب آن کار نمی‌شود ، در اینجا پیش نمی‌رود که حق تعالی ﴿رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنينَ﴾ [4] فرموده است نه عن بیعة المؤمنین، و باز ﴿فَعَلِمَ ما في

---

۱ . الأنعام (۶): ۵۴.

۲ . التوبة (۹): ۱۱۱.

۳ . الفتح (۴۸): ۱۸.

۴ . الفتح (۴۸): ۱۸.

قُلُوبِهِمْ﴾ [1] نیز به آن ضمیمه ساخته، و ظاهر است که محل عزائم و نیات و اخلاص دل است پس رضا به صاحب فعل متعلق است نه فعل ، و به منبع و منشأ فعل متعلق است نه به صورت فعل.

بالجمله ؛ حافظ قرآن را ممکن نیست که در بزرگی صحابه تردد داشته باشد، اگر چه حدیث و روایت را در نظر نیارد؛ زیرا که اکثر قرآن مملو است از تعریف و توصیف این جماعت ، و ناظرخوانان یک لفظ را از یک آیه گـوش می‌کنند و سیاق و سباق آن را چون یاد ندارند غور نمی‌کنند که در اینجا چه قیود واقع شده ، و ضمیمه آن لفظ کدام کدام چیز در نظم قرآن گردانیده‌اند که تأویل مبطلین و تحریف جاهلین را در آن دخلی نمانده.

والله! که اگر پدر من غیر از حفظ قرآن به من هیچ تعلیم نمی‌کرد از عهدهٔ شکر آن بزرگوار عالی‌مقدار نمی‌توانستم برآمد.

روح پدرم شاد که می‌گفت به استاد　　فرزند مرا عشق بیاموز دگـر هـیچ

این همه نعمت حفظ قرآن است که در هر مشکل دینی به آن رجوع آورده حلّ آن می‌کنم،

والحمد لله حمداً كثيراً طيّباً مباركاً فيه ، ومباركاً عليه ،كما يحبّ ربّنا ويرضى ، والصلاة والسلام الأتمّان الأكملان على من بلّغ إلينا القرآن ، وأوضحه بالبيان ، ثمّ على آله وصحبه وأتباعه وورّاثه من العلماء الراسخين خصوصاً مشايخنا

---

١ . الفتح (۴۸): ۱۸.

وأساتذتنا [١] في الطريقة والشريعة رحمة الله عليهم أجمعين [٢].

أقول:

سيد مرتضى علم الهدى در كتاب <302> "شافى" در مقام جواب حديث: (أصحابي كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم) و معارضهٔ آن گفته:

لو كان هذا الخبر صحيحاً لكان موجباً لعصمة كلّ واحد من الصحابة ليصحّ ويحسن الأمر بالاقتداء بكلّ واحد منهم، [وليس هذا قولاً لأحد من الأُمة فيهم، وكيف يكونون معصومين، ويجب الاقتداء بكل واحد منهم] [٣] ومنهم من ظهر فسقه وعناده وخروجه عن الجماعة، وخلافه للرسول صلى الله عليه وآله؟!

ومن جملة الصحابة معاوية وعمرو بن العاص .. وأصحابهما، ومذهب صاحب الكتاب وأصحابه فيهم معروف.

ومن جملتهم طلحة والزبير ومن قاتل أمير المؤمنين [عليه السلام] في يوم الجمل، ولا شبهة في فسقهم، وإن ادّعى المدّعون التوبة [٤] بعد ذلك.

---

١. در [الف] اشتباهاً: (وأساتذينا) آمده است، و در مصدر: (وأساتذنا).

٢. تحفهٔ اثناعشريه: ٣٣٨ ـ ٣٤٠.

٣. الزيادة من المصدر.

٤. في المصدر: (توبتهم).

ومن جملتهم من قعد عن بيعة أمير المؤمنين عليه السلام ولم يدخل مع جماعة المسلمين في الرضا بإمامته.

ومن جملتهم من حصر عثمان، ومنعه الماء، وشهد عليه بالردّة، ثمّ سفك دمه.

فكيف يجوز مع كل ذلك أن يأمر الرسول صلى الله عليه وآله بالاقتداء بكلّ واحد من الصحابة؟!

ولا بدّ من حمل هذا الخبر إن صحّ على الخصوص، ولا بدّ في من عنى [به] (١) وتناوله من أن يكون معصوماً لا يجوز عليه الخطأ في أقواله وأفعاله، ونحن نقول بذلك، وتوجّه هذا الخبر لو صحّ إلى أمير المؤمنين عليه السلام والحسن والحسين [عليهما السلام]؛ لأن هؤلاء ممّن يثبت عصمته وعلمت طهارته. على أن هذا الخبر معارض بما هو أظهر منه، وأثبت رواية، مثل ما روي عن النبيّ صلى الله عليه وآله من قوله: «إنكم تحشرون إلى الله يوم القيامة حفاة عراة، وأنه سيجاء برجال من أُمتي فيؤخذ بهم ذات الشمال، فأقول: «يا ربّ! أصحابي!» فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، إنهم لم يزالوا مرتدّين على أعقابهم منذ فارقتهم». وما روي من قوله [صلى الله عليه وآله]: «إن من أصحابي لَمن لا يراني بعد أن يفارقني».

---

١. الزيادة من المصدر.

وقوله [ﷺ]: «يا أيها الناس! بينا أنا على الحوض إذ مرّ بكم زمر، فتفرّق بكم الطريق، فأُناديكم: «ألا هلمّوا إلى الطريق»، فينادي مناد من قبل ربّي [۱] إنهم بدّلوا بعدك، فأقول: «ألا سحقاً.. ألا سحقاً».

وما روي من قوله [ﷺ]: «ما بال أقوام يقولون: إنّ رحم رسول الله ﷺ لا ينفع يوم القيامة، بلى والله! إن رحمي لموصولة في الدنيا والآخرة، وإني ـ أيها الناس! ـ فرطكم على الحوض فإذا جئتم [۲]، قال الرجل منكم: يا رسول الله! أنا فلان بن فلان، وقال الآخر: أنا فلان بن فلان، فأقول: «أمّا النسب؛ فقد عرفته ولكنكم أحدثتم بعدي، وارتددتم القهقرى».

وقوله لأصحابه: «لتتبعنّ سنن من كان [۳] قبلكم شبراً بشبر وذراعاً بذراع حتّى لو دخل أحدهم في جحر ضبّ لدخلتموه»، فقالوا: يا رسول الله [ص]: اليهود والنصارى؟ قال: «فمن ذا [۴]؟!»

وقال ـ في حجة الوداع لأصحابه ـ: «ألا إن دماءكم وأموالكم

---

۱. في المصدر: (من ورائي).

۲. في المصدر: (جئتم).

۳. در [الف] اشتباهاً اينجا: (منكم كان) اضافه شده است.

۴. في المصدر: (إذا).

وأعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا وعهدكم [١] هذا، ألا ليبلّغ الشاهد منكم الغائب، ألا لأعرفنّكم ترتدّون [٢] بعدي كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض، ألا إنّي قد شهدت وغبتم».

وكيف يصحّ ماذكره من الأمر بالاقتداء <303> مع ماذكرناه من تناوله اسم الصحابة [٣].

اما آنچه گفته: این حدیث ناطق است که مراد از اشخاص مذکورین مرتدین است که موت آنها بر کفرباشد... الی آخر.

پس مدفوع است به اینکه: قوله: «لن یزالوا مرتدّین علی أعقابهم منذ فارقتهم» دلالت نمی‌کند مگر بر اینکه فرشتگان در حق آن مردم که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به نظر ظاهر حال آنها در روز قیامت مکرر خواهد گفت که: «اینها اصحاب منند»، خواهند گفت که: «اینها همیشه مرتدّ بوده‌اند بر پاشنه پاهای خودشان از وقتی که تو مفارقت کردی [از آنها]». و این متصور نمی‌شود مگر در کسانی که ارتداد و کفر آنها بر همه کس ظاهر نبوده باشد؛ زیرا که کسانی که کفر و ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها بر هیچ کس مخفی

---

١. في المصدر: (بلدكم).

٢. در [الف] اشتباهاً: (تردون) آمده است.

٣. الشافي في الامامة ٣ / ١٣٢ ـ ١٣٠.

نخواهد ماند فکیف علی النبیّ ﷺ ؟!

و نیز مکرر گفتن آن حضرت لفظ: «أصحابي» در حقّ آنها دلالت می‌کند بر کمال قرب و خصوصیّت آنها در خدمت آن حضرت، کما هو ظاهر.

اما آنچه گفته: و هیچ کس از اهل‌سنت آن جماعت را صحابی نمی‌گوید.

پس مقدوح است به چند وجه:

اول: آنکه بنابر حدیث "صحیح بخاری" حضرت رسول خدا ﷺ آن جماعت را سه بار (صحابی) گفته [1]، و در این صورت حاجت گفتن و نگفتن اهل‌سنت نمانده.

دوم: آنکه بخاری در تعریف صحابی گفته:

من صحب النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه [2].

و ابن حجر در "فتح الباری" در شرح این کلام گفته:

والذي جزم به البخاري هو قول أحمد والجمهور من المحدّثين [3]، وقد وجدت ما جزم به البخاري من تعريف

---

۱. مراجعه شود به اول همین طعن.

۲. صحیح بخاری ۴ / ۱۸۸.

۳. هنا زيادة كثيرة لم يذكرها المؤلف ﷺ لعدم الحاجة إليه.

الصحابي في كلام شيخه علي ابن المديني. [1] انتهى.

و على بن مدينى شيخ بخارى گفته:

من لقي النبيّ [صلى الله عليه وآله وسلم] أو رآه [ولو] [2] ساعة من نهار فهو من أصحاب النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم [3].

و قيد: (مات على الإيمان) در عبارت بخارى و شيخ او مذكور نيست، بلكه اين زيادتى از طرف متأخرين است چنانچه ابن حجر در "فتح البارى شرح صحيح بخارى" گفته:

ينبغي أن يزاد فيه: (مات على ذلك) [4].

و نووى در "شرح صحيح مسلم" گفته:

أمّا الصحابي؛ فهو كلّ مسلم رأى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ولو لحظة، هذا هو الصحيح في حدّه، وهو مذهب أحمد بن حنبل وأبي عبد الله البخاري [5] في صحيحه والمحدّثين كافّة [6].

---

۱. فتح البارى ۷ / ۳.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. فتح البارى ۷ / ۴.

۴. فتح البارى ۷ / ۳.

۵. در [الف] اشتباهاً اينجا: (گفته) اضافه شده است.

۶. شرح مسلم نووى ۱ / ۳۵.

و ابن حجر عسقلانی در کتاب "الاصابة في معرفة الصحابة" ـ بعد عبارتی که در طعن پنجم از مطاعن عثمان در باب عدالت صحابه منقول شد ـ می فرماید:

قال [أبو] (۱) محمد بن حزم: الصحابة كلّهم من أهل الجنة قطعاً، قال الله تعالى: ﴿لاَ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنىٰ﴾ (۲).

وقال تعالى: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا ٱلْحُسْنَىٰ أُولئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ (۳)، فثبت أن الجميع من أهل الجنة، وأنه لا يدخل أحد منهم النار؛ لأنهم المخاطبون بالآية [السابقة] (۴)!

فإن قيل: التقييد بالإنفاق والقتال يخرج من لم يتصف بذلك، وكذلك التقييد بالإحسان في الآية السابقة ـ وهي قوله تعالى: ﴿وَٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَٱلْأَنْصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ..﴾ (۵) إلى آخر الآية ـ يخرج من لم يتصف بذلك وهي من

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. الحديد (۵۷): ۱۰.

۳. الأنبياء (۲۱): ۱۰۱.

۴. الزيادة من المصدر.

۵. التوبة (۹): ۱۰۰.

أصرح ماورد في المقصود ،ولهذا <304> قال المازري ـ في شرح صحيح مسلم [1] ـ: لسنا نعني بقولنا: الصحابة عدول، كلّ من رآه صلى الله عليه [وآله] وسلم يوماً ما، أو زاره أيّاماً، أو اجتمع به لغرض وانصرف عن كثب [2]، وإنّما نعني به الّذين لازموه ﴿وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا ٱلنُّورَ ٱلَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلَٰئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾. [3] انتهى.

والجواب عن ذلك: أن التقييدات المذكورة خرجت مخرج الغالب وإلاّ فالمراد من اتصف بالإنفاق والقتال بالفعل أو القوّة.

وأمّا كلام المازري ؛ فلم يوافق عليه، بل اعترضه جماعة من الفضلاء، وقال الشيخ صلاح الدين العلاي: هو قول غريب يخرج كثيراً من المشهورين بالصحبة والرواية عن الحكم بالعدالة كوائل ابن حجر ومالك بن الحويرث وعثمان بن أبي العاصي .. وغيرهم ممّن وفد عليه صلى الله عليه [وآله] وسلم ولم يقم عنده إلاّ قليلاً وانصرف، وكذلك من لم يعرف إلاّ برواية الحديث الواحد.

ولم يعرف مقدار إقامة من أعراب القبائل، والقول بالتعميم هو الذي صرّح به الجمهور، وهو المعتبر، والله سبحانه وتعالى أعلم.

---

١. في المصدر: (شرح البرهان).

٢. في المصدر: (كثب).

٣. الأعراف (٧): ١٥٧.

وقد كان تعظيم الصحابة ـ ولو كان اجتماعهم به صلى الله عليه [وآله] وسلم قليلاً ـ مقرّراً عند الخلفاء الراشدين وغيرهم.[1] انتهى.

و ابن تيميه گفته:

قال أحمد بن حنبل ـ في الرسالة التي رواها عبدوس بن مالك العطار عنه ـ: من صحب النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم سنة أو شهراً أو يوماً أو ساعة [أو رآه][2] مؤمناً به فهو من أصحابه، له من الصحبة على قدر ما صحبه، وهذا قول جماهير العلماء من الفقهاء، وأهل الحديث، وأهل الكلام .. وغيرهم، يعدّون في أصحابه من قلّت صحبته ومن كثرت، وفي ذلك خلاف ضعيف، والدليل على قول الجمهور ما أخرجاه في الصحيحين، عن أبي سعيد الخدري، عن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: يأتي على الناس زمان يغزو فيام[3] من الناس فيقال: هل فيكم من رأى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فيقولون: نعم .. إلى آخر الحديث*.

---

۱. الإصابة ۱ / ۱۶۳.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. در [الف] اشتباهاً: (قيام) آمده است.

*. [الف] در جواب ابطال دليل ثانى از منهج سادس از دلائل اهل‌سنت بر امامت ابى‌بكر. (۱۲) ر. [منهاج السنة ۸ / ۳۸۱ ـ ۳۸۲].

باز گفته:

إنّ الصحبة اسم جنس ليس لها حدّ في الشرع ولا في اللغة، والعرف فيها مختلف، والنبيّ [صلّى الله عليه وآله وسلّم] لم يقيّد الصحبة بقيد ولا قدّرها بقدر، بل علّق الحكم بمطلقها، ولا مطلق لها إلاّ الرواية.[1] انتهى.

و نيز احمد بن حنبل، ربيعة بن امية بن حلف جمحی[2] راكه در فتح مكه اسلام آورده بود و با پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله در حجّة الوداع حاضر شد و بعدِ وفات آن حضرت در خلافت عمر به روم رفت و مذهب نصاری اختيار كرد، در سلک اصحاب داخل داشته و در "مسند" خود روايت حديث از او نموده.

و اشعث بن قيس كه مرتد شده بود به اسيری آمده و اظهار اسلام كرده نيز در سلک صحابه داخل است، و احاديث بسيار به روايت او در اسانيد محدّثين موجود است[3].

سوم: آنكه ابن حجر در "فتح الباری" در شرح اين حديث گفته:

عن قبيصة، هو ابن عقبة ـ أحد شيوخ البخاري ـ إنه حمل

---

١. منهاج السنة ٨ / ٣٨٧.

٢. در [الف] اشتباهاً: (حمحی) آمده است.

٣. ذكره ابن حجر فيمن روي عنه في الصحاح الستة، لاحظ تهذيب التهذيب ٣١٣/١.

قوله: «من أصحابي» .. أي اعتبار ما كان قبل الردّة؛ لأنّهم ماتوا على ذلك [۱].

و وجه استدلال به این کلام آنکه: اطلاق اصحاب بر کسانی که مرتد شدند و بر کفر و ارتداد مردند جایز است و مقصود شیعه به اینقدر حاصل است و آن این است که کسانی که از <305>صحابه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله معدود و محسوب بودند بعد از آن راه ارتداد و کفر پیش گرفتند، لیکن به سبب اظهار بعض شعائر اسلام و ظهور شوکت آنها، مرتدین مشهور نگردیدند.

چهارم: آنکه فضل بن روزبهان در جواب از استدلال به حدیثی که متضمن قوله: «إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك» است گفته:

اتفق العلماء أنّ هذا في أهل الردّة الّذين ارتدّوا بعد وفات رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] ، وهم كانوا أصحابه في حياته ، ثمّ ارتدّوا بعده [۲].

یعنی اتفاق کردند علما که این حدیث در شأن اهل ارتداد است که مرتد شدند بعد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و آنها اصحاب او بودند در حیات او بعد از آن مرتد شدند.

ما می‌گوییم که: قول فضل بن روزبهان: (اتفق العلماء.. إلى آخره) دروغ

---

۱. فتح الباری ۶ / ۳۵۵.

۲. احقاق الحق: ۲۶۷.

بحث وافترای صرف است؛ زيرا كه نووى در "شرح صحيح مسلم" در شرح اين قول گفته:

هذا ممّا اختلف العلماء في المراد به على أقوال:

أحدها: أنّ المراد به المنافقون والمرتدون، فيجوز أن يحشروا[1] بالغرّة والتحجيل فيناديهم النبيّ [صلی الله علیه وآله وسلم] للسيماء التي عليهم فيقال: ليس هؤلاء ممّن وعدت بهم، إنّ هؤلاء بدّلوا بعدك .. أي لم يموتوا على ما ظهر من إسلامهم.

والثاني: إنّ المراد من كان مسلماً في زمن النبيّ [صلی الله علیه وآله وسلم] ثمّ ارتدّ بعده، فيناديهم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ـ وإن لم يكن عليهم سيماء الوضوء ـ لما كان يعرفه صلى الله عليه [وآله] وسلم في حياته من إسلامهم فيقال: «ارتدّوا بعدك».

والثالث: أن المراد به أصحاب المعاصي الكبائر الّذين ماتوا على التوحيد، وأصحاب البدع الّذين لم يخرجوا ببدعتهم عن الإسلام*.

اما آنچه گفته: اكثر بنى‌حنيفه و بنى‌تميم كه به طريق وفادت به زيارت آن

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (يحشرون) آمده است.

*. [الف] كتاب الطهارة، باب استحباب الإطالة الغرّة والتحجيل. (۱۲). [شرح مسلم نووى ۳ / ۱۳٦ ـ ۱۳۷].

حضرت مشرف شده بودند به این بلا مبتلا گشتند.

پس منقوض است به سه وجه:

اول: اینکه ارتداد آنها از اصل ثابت نیست، چنانچه در محلّ خود مذکور است.

دوم: آنکه بنابر وجوهاتی که آنفاً مذکور شد آنها نیز داخل صحابه‌اند.

سوم: آنکه در "کنز العمال" مذکور است:

«يرد عليّ قوم ممّن كان معي، فإذا رفعوا إليّ رأيتهم اختلجوا دوني، فأقول: «يا ربّ! أصحابي.. أصحابي!» فيقال: إنّك لا تدري ما أحدثوا بعدك». طب. عن سمرة.* انتهى.

و این حدیث به صراحت تمام دلالت دارد بر آنکه این محدِثین همان کسانند که با آن جناب مصاحب بودند، و کسانی که از زیارت آن جناب مشرف شده باز رفتند، ایشان مراد نمی‌توانند شد.

اما آنچه گفته: کلام اهل‌سنت در آن صحابه است که با ایمان و عمل صالح از این جهان درگذشتند.

پس کلام علمای شیعه در آن صحابه که چنین بودند و به صفات مذکوره

---

*. [الف] كتاب القيامة، ترجمة الحوض. [كنزالعمال ۱۴ / ۴۳۶].

اتصاف داشتند نیست، بلکه کلام علمای شیعه در آن صحابه است که به [1] اضداد صفات مذکوره متصف بودند و با اهل‌بیت[علیهم السلام] مناقشات و مشاجرات نمودند.

اما آنچه گفته: در حال این قسم اشخاص اگر روایتی موجود داشته باشند... الی آخر.

پس بدان که نووی در "شرح صحیح مسلم" در ذیل شرح قوله: «هل تدري ما أحدثوا بعدك» گفته:

قال الإمام الحافظ أبو عمرو بن <306> عبد البرّ: كلّ من أحدث في الدين فهو من المطرودين عن الحوض، كالخوارج [2] والروافض .. وساير أصحاب الأهواء ـ قال: وكذلك الظلمة المترفون [3] في الجور وطمس الحق والمعلنون بالكبائر، قال: ـ كلّ هؤلاء يخاف عليهم أن يكونوا ممّن عنوا بهذا الخبر*.

یعنی گفت ابوعمرو بن عبدالبرّ: هر کسی که احداث کرده در دین پس آن

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (با) آمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (فالخوارج) آمده است.

۳. في المصدر: (المسرفون).

*. [الف] باب استحباب الإطالة الغرّة والتحجيل. (۱۲). [شرح مسلم نووی ۱۳۷/۳].

مطرود است از حوض مانند خوارج و روافض و سایر اصحاب اهـواء، و همچنین ظالمان و زیادتی کنندگان در جور و ظلم و محو کردن حق و معلنین گناهان کبیره، بر همه خوف است که به این حدیث مقصود باشند.

و ما ـ بحمدالله تعالی ـ در نقض و ردّ جواب مطاعن اصحاب ثـلاثه و احزاب ایشان ثابت کردیم که: همهٔ ایشان در دین اسلام بدعات کثیره احداث نموده‌اند و از اهل اهواء بوده، و ظلم بسیار بر اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر مسلمانان کرده‌اند، و در محو کردن حق هیچ تقصیر ننموده [1]، و از ارتکاب گناهان کبیره باز نمانده‌اند، پس همه اینها در مراد این حدیث داخل باشند.

اما آنچه گفته: معهذا در حق ایـن اشـخاص بـالتخصیص حـق تـعالی بشارت‌ها و وعده‌های نیک در قرآن مجید نازل فرموده.

جوابش آنکه در حق کسانی که بشارت و وعدهٔ نیک در قرآن مجید نازل شده کلام در آنها نیست، بلکه کلام در آنها است که در شأن آنها خدای تعالی شأنه فرموده: ﴿وَمِنْ أَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى ٱلنِّفَاقِ لاَ تَـعْلَمُهُمْ نَحْـنُ نَـعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [2].

و در جای دیگر فرموده: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ ٱلْقَوْلِ﴾ [3].

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (نموده) آمده است.

۲. التوبة (۹): ۱۰۱.

۳. سورة مُحمّد صلی الله علیه و آله (۴۷): ۳۰.

و سابق از این در نقض شبهات [باب] امامت به شرح و بسط تمام بیان شده [1] که آیه: ﴿وَعَدَ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ..﴾ [2] الی آخر الآیه در شأن کرامت‌نشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ـ علیه‌الصلاة [و] السلام ـ و ذریهٔ طاهره آن حضرت وارد است نه در شأن اصحاب ثلاثه [3].

و آیه کریمه: ﴿إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [4] در شأن آن حضرت و شیعیان آن حضرت نزول یافته [5].

چنانچه ابن حجر در "صواعق محرقه" در بیان آیات وارده در شأن آن حضرت گفته:

---

۱. اشاره است به کتاب "برهان السعادة"، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق.

۲. النور (۲۴): ۵۵.

۳. مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق مجلدات: ۳، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۳۰.

۴. البینة (۹۸): ۷ ـ ۸.

۵. مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق مجلدات: ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۳۱، ۳۴.

الآية الحادية عشر : قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾.

[سپس] گفته:

أخرج الحافظ جمال الدين الزرندي، عن ابن عباس رضي الله عنه: إن هذه الآية لما نزلت قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لعلي [عليه السلام]: «هو أنت وشيعتك ..» إلى آخر الحديث*.

و آيهٔ كريمه: ﴿فَالَّذينَ هاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَأُوذُوا في سَبيلي وَقاتَلُوا وَقُتِلُوا﴾ [1] در حق حضرت اميرالمؤمنين على بن ابى‌طالب [عليه السلام] و سلمان و ابوذر و عمار [2] نازل شده، چنانچه در "تفسير على بن ابراهيم" مذكور است:

﴿فَالَّذينَ هاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ﴾ [3] يعني أميرالمؤمنين وسلمان وأباذر حين أخرج عمّار، ﴿الَّذينَ أُوذُوا في سَبيلي وَقاتَلُوا وَقُتِلُوا﴾ [4].

---

* . [الف] فضائل اهل‌بيت [عليهم السلام]، آيه حاديه عشر. (۱۲). [الصواعق المحرقة ۲ / ۴۶۷ ـ ۴۶۸].

۱ . آل عمران (۳): ۱۹۵.

۲ . در [الف] اشتباهاً اينجا: (واو) آمده است.

۳ . آل عمران (۳): ۱۹۵.

۴ . تفسير قمى ۱ / ۱۲۹، و آيه شريفه در سورهٔ آل عمران (۳): ۱۹۵.

قوله: و نیز گفته: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ..﴾ الی آخر.

پس در این آیه بشارت [۱] به مؤمنین واقع شده و ایمان اصحاب مبحوث عنهم <307> ثابت نشده، پس ذکر این آیه در حقشان صحیح نباشد.

قوله: و نیز فرموده ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا..﴾ إلی آخر.

پس این وعده برای کسانی است که از مؤمنین بودند و هجرت و دیگر اعمال به نیت خالص بجا آورده بودند، ثعلبی در تفسیر آیه: ﴿فَلاَ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ﴾ [۲] گفته:

قال عكرمة: هي هجرة أُخرى وبيعة أُخرى، والهجرة على ثلاثة أوجه: أمّا هجرة المؤمنين في أول الإسلام؛ فهي قوله تعالى: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ [۳]، وقوله: ﴿وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ﴾ [۴].. ونحوهما من الآيات.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (به بشرت) آمده است.

۲. النساء (۴): ۸۹.

۳. الحشر (۵۹): ۸.

۴. النساء (۴): ۱۰۰.

وأمّا هجرة المنافقين [۱]؛ فهي الخروج في سبيل الله مع رسوله صلى الله عليه [وآله] وسلم صابراً محتسباً، قال الله تعالى: ﴿حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [۲].

وأمّا هجرة سائر [۳] المؤمنين فهي أن يهاجر [۴] عن ما نهى الله عنه كما قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم [۵].

اما آنچه گفته: چون جماعتی باشند از مؤمنین که اسباب تعظیم داشته باشند... الی آخر.

پس این جماعت از محل بحث خارجند، کلام ما در منافقین و فاسقین صحابه است نه در صالحین و تائبین.

و مع هذا از کسانی که یک مرتبه گناه واقع شده، وقوع گناه از او در مرتبهٔ دیگر مستبعد نیست.

اما آنچه گفته: لهذا مذهب منصور همین است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی باشد به درجه ایشان نمی‌رسد.

---

۱. در مصدر اشتباهاً: (المؤمنین) آمده است.

۲. النساء (۴): ۸۹.

۳. لم یرد في المصدر: (سائر).

۴. في المصدر: (یهجروا).

۵. تفسیر ثعلبی ۳ / ۳۵۶.

پس بدان که ابوعمرو بن عبدالبرّ ـ که از محققین علمای اهل‌سنت است ـ از نصرت این مذهب نامنصور دست بردار شده بر خلاف آن رفته، چنانچه نووی در "شرح صحیح مسلم" ـ [در شرح] قوله: «وددت أنا قد رأينا إخواننا»، قالوا: أولسنا إخوانك يا رسول الله! قال: «بل أنتم أصحابي، وإخواننا الذين لم يأتوا بعد» ـ گفته:

قال القاضي عياض: ذهب أبو عمرو بن عبد البرّ في هذا الحديث وغيره من الأحاديث التي في فضل من يأتي آخر الزمان إلى أنه قد يكون في من يأتي بعد الصحابة من هو أفضل ممّن كان من جملة الصحابة، وأن قوله: (خيركم قرني) على الخصوص معناه: خير الناس قرني .. أي السابقون الأولون.* انتهى.

یعنی ابوعمرو بن عبدالبرّ در شرح این حدیث و دیگر احادیث که در فضیلت کسانی که در آخر زمان خواهند آمد، وارد است، این مذهب [را] اختیار کرده که به درستی که خواهند بود در کسانی که خواهند آمد بعد از صحابه کسانی که افضل بوده باشند از کسانی که در جملهٔ صحابه معدود بودند و معنای قول آن حضرت که: (بهترین شما قرن من است) آن است که بهترین شما کسانی‌اند که در اسلام آوردن سبقت کرده‌اند.

---

* . [الف] باب سابق. [شرح مسلم نووی ۳ / ۱۳۸].

وأبوعمرو بن عبدالبرّ در كتاب "الاستذكار لمذاهب علماء الأمصار فيما تضمّنه الموطّأ من معاني الرأي والآثار" بر اين مذهب خود به احاديث كثيرۀ ديگر استدلال نموده، چنانچه گفته:

وأمّا قوله: (وإخواننا الذين لم يأتوا بعد)، فروى أبو عمرة الأنصاري عن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم أنه قيل له: يا رسول الله! [ص] أرأيت من آمن بك ولم يرك وصدّقك ولم يرك؟ فقال صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «أُولئك إخواننا، أُولئك معنا، طوبى لهم، طوبى لهم، طوبى لهم».

وروى مالك [1]، <308> عن أنس، عن أبي أُمامة: أن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم قال: «طوبى لمن رآني وآمن بي، وطوبى ـ سبع مرار ـ لمن لم يرني وآمن بي».

وروى أبو سعيد الخدري، عن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم أنه قال: «أنتم أصحابي، وإخواني الذين آمنوا بي ولم يروني».

ومن حديث أبي سعيد ـ أيضاً ـ عن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم أنه قال: «إن أهل الجنة ليتراؤون أهل الغرف من فوقهم كما يتراؤون [2] الكوكب الدري في الأفق من المشرق أو المغرب لتفاضل ما بينهم». قالوا: يا رسول الله! [ص] تلك منازل

---

١. في المصدر: (أبو قتادة) بدل (مالك).

٢. في المصدر: (تتراؤون).

الأنبياء؟ قال: «بلى، والذي نفسي بيده [و] [1] رجال آمنوا بالله وصدّقوا المرسلين».

وعن أبي هريرة عن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم نحوه.

ومن حديث ابن أبي أوفى، قال: خرج علينا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم [يوماً] [2] فقعد، وجاءه عمر، فقال: «يا عمر! إني لمشتاق إلى إخواننا»، قال عمر: ألسنا بإخوانك يا رسول الله؟! قال: «لا، لكنّكم أصحابي، وإخواني قوم آمنوا بي ولم يروني».

وعن ابن عباس: أنه قال لجلسائه ـ يوماً ـ: أيّ الناس أعجب إيماناً؟ قالوا: الملائكة، قال [3]: وكيف لا تؤمن الملائكة والأمر فوقهم يرونه؟ قالوا: فالأنبياء، قال: وكيف لا تؤمن الأنبياء والأمر ينزل عليهم غدوة وعشية؟ قالوا: فنحن، قال: وكيف لا تؤمنون وأنتم يرون من رسول الله ما ترون؟ ثم قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «أعجب الناس إيماناً قوم يأتون [4] من بعدي يؤمنون بي ولم يروني، أُولئك إخواني حقّاً».

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. در [الف] اشتباهاً: (قالوا) آمده است.

٤. در [الف] اشتباهاً: (يألون) آمده است.

وروى أبو صالح ، عن أبي هريرة : أنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم قال : «من أشدّ أُمتي حبّاً لي ناس يكونون بعدي ، يودّ أحدهم لو رآني بماله وأهله» .

كذا رواه سهيل بن أبي صالح ، عن أبيه ، عن أبي هريرة ، وخرّجه مسلم.

وذكره ابن أبي شيبة عن أبي خالد الأحمر ، عن يحيى بن سعيد الأنصاري ، عن أبي صالح ، عن رجل من بني أسد ، عن أبي ذر ، عن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم قال : «إن من أشدّ أُمتي حبّاً لي قوماً يأتون من بعدي ، يودّ أحدهم لو يعطي أهله وماله ويراني» .

وعن ابن عمر ، قال : كنت جالساً عند النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم فقال : «أتدرون أيّ الخلق أفضل إيماناً ؟» قلنا : الملائكة ، قال : «وحقّ لهم ، بل غيرهم» ،

[قلنا : الأنبياء ، قال : «حقّ لهم ، بل غيرهم» ، قلنا : الشهداء ، قال : «هم كذلك ، وحقّ لهم ، بل غيرهم»] [١] ، ثم قال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم : «أفضل الخلق إيماناً قوم في أصلاب الرجال يؤمنون بي ولم يروني ، ويجدون ورقاً فيعملون بما فيه ، فهم أفضل الخلق إيماناً» .

---

١ . الزيادة من المصدر .

وروي هذا من حديث عمر ، وهو أصحّ.

أخبرنا سهل بن إبراهيم إجازة ، **(نا)** محمد بن فطيش ، **(نا)** يزيد بن سنان ، **(نا)** أبو عامر العقدي ، **(نا)** محمد بن مطرف ، عن زيد بن أسلم ، عن أبيه ، عن عمر .. فذكره بمعناه [سواء] [۱] .

وقال سفيان بن عيينة : تفسير هذا الحديث وما كان مثله في كتاب الله ، وهو قوله : ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ﴾ [۲].

ومن حديث أبي جمعة ـ وكانت له صحبة ـ قال: قلنا: يا رسول الله ! [ص] هل أحد خير منا ؟ قال : «قوم يجيئون من بعدكم يجدون كتاباً بين لوحين ، يؤمنون بما فيه ، ويؤمنون بي [۳] ولم يروني ويصدّقوني بما جئت به ويعملون به فهم خير منكم» .

فقد أخبر صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم أن في آخر أُمته من هو خير من بعض من صحبه .

وهذا <309> الحديث رواه ضمرة بن ربيعة ، عن مرزوق بن نافع ، عن صالح بن حسير [۴]، عن أبي جمعة ، وكلّهم ثقات.

---

۱ . الزيادة من المصدر .

۲ . آل عمران (۳): ۱۰۱ .

۳ . در [الف] اشتباهاً: (به) آمده است .

۴ . في المصدر : (حمزة بن ربيعة ، عن مرزوق ، عن نافع ، عن صالح بن جبير) .

ومن حديث أبي عبد الرحمن الجهني ، قال: بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إذ طلع راكبان، فلمّا رآهما قال: «كنديان مذحجيان»، حتّى أتياه، فإذا رجلان من مذحج، فدنا أحدهما إليه ليبايعه، فلمّا أخذ بيده قال: يا رسول الله! [ص] أرأيت من رآك فصدّقك وآمن بك واتبعك ما ذا له؟ قال: «طوبى له»، فمسح على يده وانصرف، ثم قام الآخر حتّى أخذ بيده ليبايعه فقال: يا رسول الله! [ص] أرأيت من آمن بك وصدّقك واتبعك ولم يرك؟ قال: «طوبى له، طوبى له»، ثم مسح على يده وانصرف.

ومن حديث طلحة بين عبيد الله قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حتّى إذا أشرفنا على حرّة واقم وتدلينا منها فإذا قبور بمحنية [1]، فقال: يا رسول الله! [ص] هذه قبور إخواننا، قال: هذه قبور أصحابنا، ثم مشينا حتّى أتينا قبور الشهداء، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «هذه قبور إخواننا».

وقد ذكرنا أسانيد هذه الأحاديث كلّها وغيرها في معناها في كتاب التمهيد، وهي أحاديث كلّها حسان، ورواتها معروفون وليست على عمومها.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (عجيته) آمده است.

كما أن قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم: (خير الناس قرني)، ليس على العموم فهذه أحرى أن لا تكون على العموم، وبالله التوفيق.

وقد قال صلى الله عليه [وآله] وسلم: في قبور الشهداء: «قبور إخواننا»، ومعلوم أن الشهداء معه هو شهيد عليهم، لا يقاس بهم من سواهم إلاّ أن هذه الأحاديث وما كان مثلها، نحو قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم: (أُمتي كالمطر، لا يدرىٰ أوله خير أم آخره)، وقوله صلى الله عليه [وآله] وسلم: (خير الناس من طال عمره، وحسن عمله)، وقوله صلى الله عليه [وآله] وسلم: (ليس أحد أفضل عند الله من مؤمن يعمر في الإسلام التهليل والتكبير والتحميد والتسبيح) يعارضها قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم: (خير الناس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم)، وفي قول الله عزّوجلّ: ﴿وَٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَٱلْأَنْصَارِ﴾ [١]، وقوله: ﴿وَٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ * أُولٰئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ ٱلنَّعِيمِ ..﴾ [٢] إلى آخر الآيات [٣]..

ثم قال: ﴿وَأَصْحَابُ ٱلْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ ٱلْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ

---

١. التوبة (٩): ١٠٠.

٢. الواقعة (٥٦): ١٠ ـ ١٢.

٣. در [الف] اشتباهاً: (الآية) آمده است.

﴿مَخْضُودٍ..﴾ [۱] إلى آخر الآيات [۲]. ما فيه كفاية وهداية.

وتهذيب آثار هذا الباب أن يحمل قوله: (قرني) على الجملة، فقرنه صلى الله عليه [وآله] وسلم [جملة] [۳] خير من القرن الذي يليه، وأمّا على الخصوص والتفصيل فعلى ما قال عمر... في قوله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ..﴾ [۴] إنّما كانوا كذلك بما وصفهم الله: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [۵]، فمن فعل فعلهم [فـ] [۶]هو منهم، وقد ذكر الله أحوال الناس في القيامة على ثلاثة أصناف: ﴿أَزْوَاجاً ثَلاثَةً﴾ [۷]، ﴿أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾ [۸]، وهم أصحاب اليمين ﴿فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ﴾ [۹].. إلى آخر الآيات [۱۰]،

---

۱. الواقعة (۵۶): ۲۸ ـ ۲۷.
۲. در [الف] اشتباهاً: (الآية) آمده است.
۳. الزيادة من المصدر.
۴. آل عمران (۳): ۱۱۰.
۵. آل عمران (۳): ۱۱۰.
۶. الزيادة من المصدر.
۷. الواقعة (۵۶): ۷.
۸. الواقعة (۵۶): ۸.
۹. الواقعة (۵۶): ۲۸.
۱۰. در [الف] اشتباهاً: (الآية) آمده است.

﴿وَأَصْحَابُ ٱلْمَشْأَمَةِ﴾ [١]، وهم أصحاب الشمال ﴿فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ﴾ [٢]، ﴿وَٱلسَّابِقُونَ ... فِي جَنَّاتِ ٱلنَّعِيمِ﴾ [٣] .. إلى آخر الآيات [٤]، فسوّى بين أصحاب اليمين وبين السابقين.

والذي يصحّ عندي ـ والله أعلم ـ في قوله: (خير الناس قرني) أنه قرن خرج على العموم، ومعناه الخصوص بالدلائل الواضحة في أن [٥] قرنه كان فيه الكفار والفجار، كما كان فيه الأخيار والأبرار، [وكان فيه المنافقون] [٦] والفسّاق والزناة والسرّاق، كما كان <310> فيه الصديقون والشهداء والفضلاء والعلماء، فالمعنى على هذا كلّه عندنا أن قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم: (خير الناس قرني) [.. أي في قرني] [٧]، كما قال: ﴿ٱلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ﴾ [٨].. أي في أشهر معلومات، فيكون خير الناس في قرنه أهل بدر والحديبية ومن شهد لهم بالجنة هم خير الناس، إن شاء الله.

---

١. الواقعة (٥٦): ٩.

٢. الواقعة (٥٦): ٢٨.

٣. الواقعة (٥٦): ١٠ ـ ١٢.

۴. در [الف] اشتباهاً: (الآية) آمده است.

۵. در [الف] اشتباهاً: (أنه) آمده است.

۶. الزيادة من المصدر.

٧. الزيادة من المصدر.

٨. البقرة (٢): ١٩٧.

ويعضد هذا التأويل قوله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «خير الناس من طال عمره، وحسن عمله» بعد من سبق له من الله الحسنى من أصحابه. وبالله التوفيق*.

وقوله تعالى: ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوانٍ وَجَنّاتٍ لَهُمْ فيها نَعيمٌ مُقيمٌ * خالِدينَ فيها﴾ [1] نيز در شأن حضرت امير المؤمنين على بن ابى‌طالب عليه‌السلام نازل گرديده، چنانچه در "تفسير على بن ابراهيم" مذكور است:

عن أبي جعفر عليه‌السلام قال: نزلت هذه الآية في علي بن أبي طالب عليه‌السلام.

قوله: ﴿كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ لايَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ﴾ [2]، ثم وصف علي بن أبي طالب عليه‌السلام: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ وَأُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ﴾ [3]، ثم وصف ما لعلي عليه‌السلام عنده فقال: ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوانٍ وَجَنّاتٍ

---

* . [الف] قابلت العبارة بطولها على نسخة من الاستذكار لا تخلو من صحة، طالعها المصطفى بن محبّ الدين الطبري، فاغتنم. (۱۲). [الاستذكار ۱ / ۱۸۷ ـ ۱۹۰].

۱. التوبة (۹): ۲۱ ـ ۲۲.

۲. التوبة (۹): ۱۹.

۳. التوبة (۹): ۲۰.

﴿لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [1].

اما آنچه گفته: و نیز فرموده: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإِيمَانَ..﴾ الى آخر.

پس مراد از آن نیز حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب عليه السلام و شیعیان آن حضرت‌اند، چنانچه **مخاطب** در حاشیه هفوه هفتم، باب یازدهم از "انوار العرفان" قزوینی و "صراط المستقیم" ابن یونس نقل کرده و غیر ایشان [2].

قوله: از این آیه معلوم شد... الى آخر.

أقول: خود **مخاطب** در باب دوم از این کتاب تصریح کرده که نعیمان صحابی بر شرب خمر مصرّ بوده [3]، و ابومحجن ثقفی نیز بنابر تصریح صاحب "استیعاب" [4] منهمك در شرب خمر بود، و با وجود محدود شدن چند بار از آن باز نمی‌آید؛ پس خدا داند که **مخاطب** چگونه این اصرار هر دو صحابی را بر شرب خمر بر خطا و غلط‌فهمی حمل خواهد نمود، و یا شرب خمر را از فسق و فجور خارج خواهد ساخت!!

و دیگر شنائع افعال و اعمال صحابه خصوصاً معاویه و عمرو عاص و

---

١. تفسير القمي ١ / ٢٨٤، والآيات الشريفة في سورة التوبة (٩): ٢١ ـ ٢٢.

٢. حاشيهٔ تحفهٔ اثناعشريه: ٧٢١ ـ ٧٢٢.

٣. تحفهٔ اثناعشريه: ٨٥.

۴. الاستيعاب ۴ / ١٧۴۶.

مغیره‌بن شعبة [۱] بعد این إن شاء الله مذکور شود که در آن اصلاً گنجایش حمل بر غلط و خطا نیست، بلکه از ملاحظه آن ظاهر است که این مَلاعنه [۲] به شوق تمام و کمالِ اهتمام مرتکب کبائر و کفریات می‌شدند.

اما آنچه گفته: پس معلوم شد که اعمال ظاهره ایشان از صوم و صلات و جهاد اصلاً مبتنی بر نفاق و ناشی از تلبیس و مکر نبود .. الی آخر.

پس دلیل عدم اطلاع است بر تفسیر این آیه و عدم ادراک معنای آن!! در تفسیر "درّ منثور" مذکور است:

وأخرج أبو الشيخ، عن أبي روق ـ في قوله: ﴿أُوْلَٰئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقّاً﴾ [۳] ـ قال: كان قوم يسرّون الكفر ويظهرون الإيمان، وقوم يسرّون الإيمان ويظهرونه، فأراد الله أن يميّز بين هؤلاء وهؤلاء فقال: ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...﴾ [۴] حتّى انتهى إلى قوله: ﴿أُوْلَٰئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقّاً﴾ [۵]، الذين يسرّون الإيمان ويظهرونه <311> لا هؤلاء

---

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است.

۲. یعنی: (ملاعین).

۳. الأنفال (۸): ۴.

۴. الأنفال (۸): ۲.

۵. الأنفال (۸): ۴.

الذين يسرّون الكفر ويظهرون الإيمان. [۱] انتهى.

از اينجا معلوم شد كه اين آيه درحق جميع صحابه نازل نشده تا آنكه كسى كه محض صحابيت او ثابت شود، اين شهادتِ ايمان و وعدهٔ درجات و مغفرت در حق او ثابت گردد، بلكه اين شهادت و وعده مختص بود به كسانى كه مؤمن حقانى بودند و باطن و ظاهر يكسان داشتند و صفاتشان آن صفات بود كه حق تعالى در قول خود بيان فرموده: ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [۲].

پس اولاً فاضل مخاطب ايمان صحابه مبحوث عنهم و وجود اين صفات در ايشان ثابت نمايد، بعد آن به اين آيه بر فضيلت ايشان تمسك فرمايد، ودونه خرط القتاد.

اما آنچه گفته: و نيز فرمود: ﴿لٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ..﴾ الى آخر.

پس اين آيه كريمه نيز در شأن كرامت‌نشان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و شيعيان آن حضرت نازل شده [۳].

---

۱. الدرّ المنثور ۳ / ۱٦۲.

۲. الأنفال (۸): ۲ ـ ۳.

۳. مراجعه شود به بحارالأنوار ۳٦ / ۱٦۱.

و جهاد خالصاً لله بأموالهم و انفس از اصحاب ثلاثه هرگز واقع نشده، چنانچه در مبحث مطاعن ایشان و در مثالب دیگران به معرض بیان آمده.

اما آنچه گفته: و نیز فرموده: ﴿لاٰ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ..﴾ الی آخر.

پس بدان که مفسران اهل‌سنت گفته‌اند که: این آیه در شأن ابوبکر نازل گشته و علمای شیعه تکذیب آن نموده‌اند، و ما در اینجا به سبب خوف تطویل نقل آن مناسب ندانستیم [1].

اما آنچه گفته: قوله تعالی: ﴿لِلْفُقَرٰاءِ الْمُهٰاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا..﴾.

پس داخل بودن مقتدایان اهل‌سنت در این آیه کریمه محل نزاع است، و به اعتقاد اهل‌سنت ابوبکر و عثمان در مصداق این آیه داخل نمی‌توانند شد؛ زیرا که آنها نزد ایشان اغنیا بودند نه فقرا.

---

۱. مراجعه شود به :الإفصاح : ۱۵۱ ـ ۱۶۱ ، الشافی ۴ / ۵۲ ـ ۵۳ ، الصراط المستقیم ۳ / ۱۰۴ ، ۱۴۳ ـ ۱۴۴ ، بناء المقالة الفاطمیة : ۹۸ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۳ / ۲۷۶ ، شرح احقاق الحق ۳ / ۲۳۱ .

وذكر الطبري الإمامي في ضمن رواية طويلة عن أميرالمؤمنين عليه السلام أنه عدّد يوم الشورى خصالاً هذه منها فقال :

«نشدتكم الله أفيكم أحد نزلت فيه : ﴿لاٰ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ..﴾ إلى آخر الآية غيري؟! قالوا : اللهم لا . (المسترشد : ۳۵۲)

و مع‌هذا (الف و لام) مقتضى استغراق كليت نيست، پس مراد از آن مهاجرين، معهودين باشند، چنانچه عقيده شيعه است.

و سيد مرتضى علم الهدى بعد ذكر اين دو وجه گفته:

وعلى كل حال؛ يطعن ـ أيضاً ـ على معتقدهم في هذه الآية، وبعد فإن سياق الآية يخرج ظاهرها عن أيديهم، ويوجب الرجوع عليهم إلى غيرها؛ لأن الله تعالى قال: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [1]، فوصف بالصدق من تكاملت له الشرائط، ومنها ما هو شاهد [2] كالهجرة والإخراج من الديار والأموال، ومنها ما هو باطن لا يعلمه إلاّ الله تعالى، وهو ابتغاء الفضل والرضوان من الله ونصرة الله ورسوله؛ لأن المعتبر في ذلك ليس ممّا يظهر بل بالبواطن والنيّات، فيجب على الخصوم أن يثبتوا اجتماع هذه الصفات في كل واحد من الذين هاجروا وأُخرجوا من ديارهم وأموالهم، ولابدّ في ذلك من الرجوع إلى غير الآية [3].

---

۱. الحشر (٥۹): ۸.

۲. في المصدر: (مشاهد).

۳. شافى ۴ / ۱۹.

اما آنچه گفته: و این آیات نیز ابطال احتمال نفاق این جماعت به اصرح وجوه می‌نماید.

پس اول اثبات <312> باید کرد که مقتدایان اهل‌سنت در مصادیق آیات مذکور داخل‌اند، بعد از آن برای ابطال احتمال نفاق از آنها به این آیات استدلال باید کرد، و بدون اثبات این معنا چون عاقل مستبصر این آیات و امثال آن را با آیات که در حق منافقین وارد است ملاحظه می‌نماید بر او واضح و لائح می‌گردد که مُظهر آن اسلام و ایمان دو گروه بودند یکی مخلصین و دیگری منافقین، و تعیین و تمیز مخلصین و منافقین از آیات قرآن ممکن نیست، اما از احادیث و آثار البته تعیین و تخصیص بعضی مخلصین و بعضی منافقین ثابت و متحقق شده، چنانچه در کتب مبسوطه امامیه و در "شرح نهج البلاغه" ابن ابی‌الحدید مذکور است (۱).

اما آنچه گفته: قوله تعالی: ﴿يَوْمَ لاٰ يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَالَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾.

پس بدان که علامه حسن بن مطهر حلی در کتاب "الفین" به دلیل و برهان عقلی ثابت کرده که این آیه کریمه در حق ائمه معصومین عليهم‌السلام از اهل بیت

---

۱. ظاهراً اشاره است به فصلٌ في ذكر المنحرفين عن علي [عليه‌السلام] در شرح ابن ابی‌الحدید ۴ / ۷۴، به ضمیمه حدیث مشهور: ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم إلاّ ببغض علی بن أبي طالب [عليه‌السلام]. (شرح ابن ابی‌الحدید ۴ / ۸۳) و مانند آن، و مراجعه شود به تقلیب المکائد: ۳۲۴ ـ ۳۲۵.

رسول خدا ﷺ نازل شده [۱].

اما آنچه گفته: وقوله: ﴿لاَ تَطْرُدِ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَالْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ﴾.

پس ذكر اين آيه دليلى براى شيعه در تفضيح خلفاى خود افزودن است! چه در "تفسير ثعلبى" در تفسير اين آيه مسطور است:

وقال عكرمة: جاء عتبة بن ربيعة وشيبة بن ربيعة [۲] ومطعم ابن عدي والحارث بن نوفل وفرطة [۳] بن عبد عمرو بن نوفل في أشراف من بني عبد مناف من أهل الكفر إلى أبي طالب فقالوا: يا أبا طالب! لو أن ابن أخيك محمداً يطرد عنه موالينا وخلفانا [۴] ـ فإنّما هم عبيدنا وعسفاؤنا [۵] ـ كان أعظم في صدورنا، وأطوع له عندنا، وأدنى لاتباعنا إياه، وتصديقنا له.

فأتى أبو طالب النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فحدّثه بالذي

---

۱. مراجعه شود به الفين: ۹۰، ملحقات احقاق الحق، مجلدات: ۳، ۶، ۲۰.

۲. في المصدر: (أُمية).

۳. في المصدر: (قرظة).

۴. في المصدر: (حلفاءنا).

۵. لم يرد في المصدر: (عسفاؤنا).

كلّموه، فقال عمر بن الخطاب: لو فعلت ذلك حين [1] ننظر ما الذي يريدون، وإلى ما يصيرون من قولهم، فأنزل الله هذه الآية، فلمّا نزلت أقبل عمر بن الخطاب فاعتذر من مقالته. [2] انتهى.

از این روایت صریح واضح است که این آیه در حق چندی از اصحاب مخصوص نازل شده و عمر و اخوان او از آن خارج‌اند.

و در معنا در این آیه بر عمر عتاب است که امر به مطرود ساختن چنین صالحین ـ که خدای تعالی مدحشان فرموده ـ کرده بود و تأیید جانب کفار ساخته!

و ثعلبی در روایت دیگر چنین آورده:

قال ابن عباس: يعني يعبدون ربّهم بالصلاة المكتوبة بالغداة والعشي؛ يعني صلاة الصبح وصلاة العصر، وذلك أن ناساً من الفقراء كانوا مع النبيّ* صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقال ناس من الأشراف: إذا صلّيت فأخّر هؤلاء ليصلّوا خلفنا، فأنزل الله تعالى: ﴿وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَالْعَشِيِّ﴾ [3].

---

۱. في المصدر: (حتّى).

۲. تفسیر ثعلبی ۴ / ۱۵۰.

*. [الف] خ. ل: (رسول الله).

۳. تفسیر ثعلبی ۴ / ۱۵۰، و آیهٔ شریفه در سورهٔ الأنعام (۶): ۵۲.

اما آنچه گفته: وقوله تعالى: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا..﴾ إلى آخر.

پس بدان که اول اثبات باید کرد که مقتدایان اهل‌سنت ایمان واقعی به آیات الهی داشتند، بعد از آن برای مغفور بودن اعمال سیئهٔ ایشان به این آیه استدلال باید نمود.

اما آنچه گفته: وقوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...﴾ الى آخر الآيه.

پس این آیه کریمه نیز <313> درشأن کرامت‌نشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و دیگر معصومین عليهم السلام نازل شده، چنانچه در "تفسیر علی بن ابراهیم" مذکور است:

قال: نزلت في الأئمة عليهم السلام، والدليل على أن ذلك فيهم خاصّة حين مدحهم [وحلاّهم] [1] ووصفهم بصفة لا تجوز في غيرهم، فقال: ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [2]. [فالآمرون بالمعروف] [3] هم الذين يعرفون المعروف كلّه صغيره وكبيره ودقيقه وجليله،

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. التوبة (۹): ۱۱۲.

۳. الزيادة من المصدر.

﴿وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ﴾: هم الذين يعرفون المنكر كلّه صغيره وكبيره، [﴿وَٱلْحَافِظُونَ لِحُدُودِ ٱللهِ﴾ هم الذين يعرفون حدود الله صغيرها وكبيرها، ودقيقها وجليلها] [۱]، ولا يجوز أن يكون بهذه الصفة غير الأئمة عليهم السلام [۲].

وقال علي بن ابراهيم في قوله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّـهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ﴾ [۳]:

قال: هم الأئمة، وهو معطوف على قوله: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ﴾ [۴].

و در رساله "رجعت" مذكور است كه:

حضرت امام محمدباقر عليه السلام فرمود كه: اين قتال [۵] در راه خدا و قتل و مقتول شدن در رجعت خواهد شد، «ومن مات بعث حتّى يقتل، ومن قتل بعث حتّى يموت [۶]».

اما آنچه گفته: پس معلوم شد كه در حق ايشان بدا محال است كه ايشان

۱. الزيادة من المصدر.
۲. تفسير قمی ۱ / ۳۰۶.
۳. التوبة (۹): ۱۱۹.
۴. تفسير قمی ۱ / ۳۰۷.
۵. در [الف] اشتباهاً: (مقال) آمده است.
۶. الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة: ۲۶۰، تفسير عياشی ۲ / ۱۱۳، بحارالأنوار ۵۳ / ۷۱.

را بعد از اخبار به مغفرت و بهشت، عذاب دوزخ دهند.. الى آخر.

پس مردود است به اینکه این وعدهٔ در این آیه مشروط اولاً به ایمان، وثانیاً به قتال نمودن فی سبیل الله و قتل کردن و مقتول شدن است.

پس اولاً: ایمان صحابه مبحوث عنهم به اثبات باید رسانید.

وثانیاً: ایفا به قتال فی سبیل‌الله خالصاً لله، حال آنکه بارها صحابه فرار کرده‌اند.

و اگر جهاد هم کرده‌اند اخلاص نیت جمیع ایشان از کجا معلوم شود، حال آنکه قبول جهاد موقوف است بر اخلاص نیت، چنانچه در تفسیر "درّ منثور" مذکور است:

أخرج الحاكم ـ وصحّحه ـ، عن عبد الله بن عمر [1] أنه قال: يا رسول الله! أخبرني عن الجهاد والغزو، قال: «يا عبد الله! إن قاتلت صابراً محتسباً بعثك الله صابراً محتسباً، وإن قاتلت [2] مرائياً مكاثراً بعثك الله مرائياً مكاثراً، على أيّ حال قاتلت أو قُتلت بعثك الله على تلك الحال».

وأخرج أحمد والدارمي والنسائي والروياني وابن حبّان والطبراني والحاكم ـ وصحّحه ـ، عن يحيى بن الوليد بن عبادة،

---

١. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است.

٢. في المصدر: (قتلت).

عن جدّ ولده، عن النبيّ [صلی الله علیه و آله و سلم]، قال: «من غزا وهو لا ينوي في غزاته إلاّ عقالاً فله ما نوى».* انتهى.

پس از این احادیث صحیحه ثابت شده که محض جهاد، مثبت فضلی و کرامتی نیست تا وقتی که ثابت نشود که به نیت خالص فی سبیل‌الله این جهاد از ایشان صادر شده.

اما آنچه گفته: قوله تعالی: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ از این آیه معلوم شد... الی آخر.

پس بدان که ترجمه آن این است: هر آیینه راضی شد خدای تعالی از مؤمنین در حالی که بیعت می‌کردند تو را در زیر درخت، پس دانست آنچه در دل ایشان بود، پس نازل کرد سکینه [را] بر ایشان، و خبر داد ایشان را فتحی قریب.

و شک نیست در اینکه لفظ (ایمان) در قرآن مجید به دو نحو استعمال یافته: یکی ایمان ظاهر، و دیگر ایمان حقیقی واقعی، چنانچه فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾ [1] یعنی کسانی که ایمان آوردید [به ظاهر، ایمان

---

*. [الف] قوبل علی أصله، سی پاره ۱۶، سورهٔ کهف، آخر سوره. (۱۲)ر. [الدرّ المنثور ۴ / ۲۵۶].

۱. النساء (۴): ۱۳۶.

آورید]به دل [۱]. دراین صورت <314>مراد از لفظ(مؤمنین)که دراین آیهٔ کریمه واقع است اگر به معنای اول باشد لازم آید دخول منافقین در آن، و آن منافی حصول رضای الهی است، پس باید که به معنای ثانی باشد و دخول (الف و لام) عهد بر آن دلیل این معنا است، و مراد از آن مؤمنین معهودین‌اند که در دل ایشان نفاقی نبوده باشد، چنانچه قوله : ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [۲] دلالت بر آن دارد.

و تحقیق ایمان واقعی در جمیع بیعت کنندگان به طریق کلیت ممنوع و غیر مسلّم [است]؛ و اگر چنین می‌بود می‌بایست که حق تعالی به عوض ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [۳] بگوید: (رضي الله عن الذين يبايعونك) تا دلالت می‌کرد بر حصول رضامندی الهی از بیعت کنندگان.

و در "صحیح بخاری" مذکور است:

عن يزيد بن أبي عبيد ؛ قال : قلت لسلمة بن الأكوع : على أيّ شيء بايعتم رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يوم الحديبية ؟

---

۱. در نسخهٔ [الف] قسمت أخير آيه ـ يعنی ﴿آمِنوا﴾ دوم ـ نیامده، ولی در نسخه [ز] وجود داشت، و شاید اشتباه در حذف آن و در ترجمه از ناسخین بوده است که با افزودن مطلب داخل کروشه اصلاح شد.

۲. الفتح (۴۸): ۱۸.

۳. الفتح (۴۸): ۱۸.

قال: على الموت*.

و در روایتی دیگر واقع است: بايعوه على عدم الفرار [۱].

و ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

لا تنافي بين قولهم: (بايعوه على الموت) و(على عدم الفرار)؛ لأنّ المراد بالمبايعة على الموت أن [لا] [۲] يفرّوا ولو ماتوا، وليس المراد به أن يقع الموت ولابد، وهو الذي أنكره نافع وعدل إلى قوله: (بل بايعتم على الصبر).. أي على الثبات وعدم الفرار سواء أفضى ذلك إلى الموت أم لا [۳].

و چون در جنگ خیبر فرار کردند و حیات را بر موت ایثار نمودند در مصداق ﴿فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ..﴾ [۴] داخل باشند.

و در تفسیر "درّ منثور" مذکور است:

أخرج ابن أبي حاتم، عن ابن عباس ـ رضي‌الله‌عنهما ـ في قوله: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ [۵] قال: إنّما

---

*. [الف] کتاب الغزوات، غزوه حديبيه. (۱۲). [صحيح البخاری ۵ / ۶۵].

۱. السيرة الحلبية ۲ / ۷۰۱، حاشية السندي ۷ / ۱۴۱.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. فتح الباری ۶ / ۸۳.

۴. الفتح (۴۸): ۱۰.

۵. الفتح (۴۸): ۱۸.

أنزلت السكينة على من علم منه الوفاء.* انتهى.

و چون انزال سكينه بر همين مؤمنين واقع شده كه بيعت تحت شجره كردند و خدا از ايشان راضى شده نه بر ديگران، و نزول سكينه به موجب اين حديث بر همان كسان شده كه وفا از ايشان معلوم حق تعالى بود، پس رضاى الهى نيز از همان كسان كه معلوم الوفا بودند متحقق باشد نه از كسانى كه غدر و نكث نمودند، پس تا وقتى كه وفاى صحابه ـ كه حرف در ايشان مى‌رود ـ ثابت نكند تمسک به اين آيه در اثبات فضيلتشان غير صحيح باشد.

و در "صحيح بخارى" مذكور است:

عن العلاء بن المسيب، عن أبيه، قال: لقيت البراء بن عازب فقلت: طوبى لك! صحبت رسول الله صلى‌الله‌عليه [و آله] وسلم، وبايعته تحت الشجرة، فقال: يابن أخي! إنك لا تدري ما أحدثنا بعده**.

يعنى از علاء بن مسيب از پدرش روايت است كه گفت: ملاقات كردم براء بن عازب را پس گفتم: [خوشا به حالت] تو صحبت كردى با رسول خدا صلى الله عليه و آله و بيعت نمودى او را در زير درخت، گفت: اى پسر برادر من! تو

---

* . [الف] قوبل على أصله، سى پاره ۲۶، سورهٔ فتح. (۱۲). [الدرّ المنثور ۷۴/۶].

** . [الف] غزوه حديبيه. [صحيح بخارى ۵ / ۶۵ ـ ۶۶].

نمی‌دانی که ما چه احداث کردیم بعد از آن.

و این قول صحابی ـ که به نزد اهل‌سنت نهایت جلیل القدر است ـ دلیل است بر اینکه احداث بدعات موجب حبط عمل شجره است.

و نیز ابوالغادیه که از جمله بیعت کنندگان تحت شجره بود، عمار بن یاسر را در جنگ صفین قتل نمود، چنانچه ابن تیمیه در "ردّ منهاج الکرامة" گفته:

الذي قتل عمار بن ياسر هو أبو الغادية، وقد قيل: إنه من أهل بيعة الرضوان، ذكر ذلك ابن حزم*.

و نیز گفته: <315>

إنّ قاتل عمّار بن ياسر [هو][1] أبو[2] الغادية كان ممّن بايع تحت الشجرة، [وهم السابقون الأولون][3]. ذكر ذلك ابن حزم وغيره[4].

و نیز ابن تیمیه در جواب برهان ثالث بر امامت جناب امیر عليه السلام گفته:

ذكر ابن حزم أن عمّار بن ياسر قتله أبو الغادية، وأنّ أبا الغادية هذا من السابقين الأولين ممّن بايع تحت

---

*. [الف] جواب مطاعن عثمان. [منهاج السنة ۶ / ۲۰۵].

۱. الزيادة من المصدر.

۲. در [الف] اشتباهاً: (أبا) آمده است.

۳. الزيادة من المصدر.

۴. منهاج السنة ۶ / ۳۳۳.

الشجرة.[1] انتهى.

و بنابر اين به موجب حديث: «ويح عمّار! تقتله[2] الفئة الباغية[3]»، ابوالغاديه از فئه باغيه باشد.

و نيز در روايات كثيره وارد است كه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود كه: قاتل عمار در نار است، چنانچه در "كنز العمال" مذكور است:

«قاتل عمار وسالبه في النار». طب عن عبد الرحمن بن مالك *.

و نيز در آن مذكور است:

«اللهم أولعت بعمار، قاتل عمار وسالبه في النار». ك. عن عمرو بن العاصي.

«ما لهم ولعمّار؟! يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار، قاتله وسالبه في النار». ابن عساكر، عن مجاهد، عن أُسامة بن شريك أو ابن زيد[4].

و نيز در آن مذكور است:

---

۱. منهاج السنة ۷ / ۵۵ ـ ۵۶.

۲. در [الف] اشتباهاً: (تقتلك) آمده است.

۳. له مصادر كثيرة جدّاً انظر ـ مثلاً ـ: الغدير ۹ / ۲۱ ـ ۲۲، ملحقات احقاق الحق مجلدات: ۷، ۸، ۳۱ عن جملة مصادر.

* . [الف] كتاب الفضائل، فضائل عمار، كتاب الأقوال. [كنزالعمال ۱۱ / ۷۲۱].

۴. كنزالعمال ۱۱ / ۷۲۴.

«ابن سميّة تقتله الفئة الباغية، قاتله وسالبه في النار». خط. كر. عن أنس [1].

و نيز در آن مذكور است:

«قاتل ابن سميّة في النار». كر. عن عمرو بن العاصي [2].

و نيز از بيعت كنندگان تحت الشجرة صاحب جمل احمر بود، و در "كنز العمّال" مذكور است:

«ليدخلنّ الجنة من بايع تحت الشجرة إلاّ صاحب الجمل الأحمر». ت. عن جابر.

فيه أيضاً: «كلّكم مغفور له إلاّ صاحب الجمل الأحمر». ك. عن جابر*.

اما آنچه گفته: حق تعالى ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فرموده نه عن بيعة المؤمنين.

پس جوابش آنكه: لفظ (رضي) متعدى است پس زيادتى حرف (عن) بر

---

۱. كنزالعمال ۱۱ / ۷۲۵.

۲. كنزالعمال ۱۱ / ۷۲۶.

*. [الف] بيعة الرضوان، الفصل الخامس في أحكام البيعة من كتاب الإيمان. (۱۲) ر. [كنزالعمال ۱ / ۱۰۲].

(مؤمنين) دلالت می‌کند بر آنکه مفعول (رضي) فعل بيعت است نه (مؤمنين).

اما آنچه گفته: كه حافظ قرآن را ممكن نيست كه در بزرگى صحابه تردد داشته باشد.

پس اگر مراد از آن صحابه بعض است لا على التعيين، كلام شيعه در آن نيست؛ و اگر مراد جميع صحابه به طريق كليت است، پس شواهد نقليه از آيات و احاديث و وقايع و حالات بر خلاف آن دلالت دارد.

و تنها حفظ قرآن مانند سياه‌دلان مثمر فايده نيست، بلكه با حفظ قرآن حفظ تفسير و حديث نيز ضرور [و] لازم است و اگر نه رسول خدا صلى الله عليه وآله در حق خوارج فرموده: «يقرؤون القرآن ولا يبلغ القرآن حناجرهم [1]».

و در بعضى روايات آمده: «لا يجاوز تراقيهم [2]».

طيبى در "شرح مشكوة" گفته:

.. أي لا تجاوز قرآنهم عن ألسنتهم إلى قلوبهم، فلا يؤثر فيها، ولا يتصاعد من مخرج الحرف وحيّز الصوت إلى محلّ القبول والإجابة. «ويمرقون من الدين» .. أي يخرجون من الدين،

---

١. انظر: الموطأ ١ / ٢٠٤، صحيح البخارى ۶ / ١١٥، كنزالعمال ١١ / ١٣٧.

٢. انظر: صحيح البخارى ۴ / ١٧٩، كنزالعمال ١١ / ١۴٠ ـ ١۴٣.

ويمرّون عليه سريعاً من غير حظّ وانتفاع به .

«خروج السهم من الرمية» .. أي الصيد ومروه مع احرائه [١].. إلى آخره [٢].

و غزالى در كتاب "احياء العلوم" گفته:

قال صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «أكثر منافقي هذه الأمة قرّاؤها»*.

---

١. في المصدر: (ومروره بجميع أجزائه).

٢. شرح الطيبي على مشكاة المصابيح ١١ / ١٢٦، وانظر: مرقاة المفاتيح ١١ / ٣٥.

*. [الف] الباب الأول من كتاب تلاوة القرآن، وهو كتاب الثامن. (١٢).
[إحياء علوم الدين ١ / ٢٧٤].

طعن چهارم

عدم امتثال دستور حضرت در آوردن کاغذ و قلم

قال: **طعن چهارم:**

آنکه صحابه معانده با رسول صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم نمودند وقتی که <316> طلب قرطاس فرمود هرگز نیاوردند و تعللات بی‌جا آغاز نهادند.

جواب این طعن سابق در مطاعن عمر... گذشت که قصد ایشان تخفیف تصدیع آن جناب بود، با وجود قطع به استغنای خود از آن محنتی که خواست در آن وقت نازک، این قصد [1] سراسر ناشی از محبت و دوستی بود این را بر عناد حمل نمودن کار کسانی است که از آیین محبت و دوستی بی‌خبرند و به سوء ظنّ و بدگمانی دماغ و دل پر!

جواب دیگر: اکثر حضار در آن وقت اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند و صحابه در آنجا قدر قلیل، و طعن کل به فعل قلیل که به شرکت اهل‌بیت علیهم‌السلام آن فعل نموده بودند، در چه مرتبه از نادانی و ژاژخایی است؟!

باز پیغمبر ـ علیه‌وآله‌الصلاة‌والسلام ـ تا پنج روز بعد از این واقعه زنده

---

۱. در مصدر (قصه).

ماند، و اهل‌بیت علیهم السلام همیشه در خدمت او حاضر و ادوات کتابت نزد ایشان موجود و نویسنده‌ها در زمرهٔ ایشان غیر مفقود، اگر امر ضروریِ تبلیغ بود چرا در این فرصت دراز و تیسر اسباب، ترک تبلیغ آن فرمود و ننویسانید و ترک واجب نمود؟!

معاذ الله من سوء الظنّ! کسانی را که خدای تعالی: ﴿کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ﴾ (۱) فرموده باشد، ﴿وَکَذٰلِكَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ﴾ (۲) خطاب داده باشد، بدترین امتها اعتقاد کردن در چه مرتبه دور از مرضیّ خدای تعالی رفتن است و مخالفت صریح قرآن نمودن! (۳)

أقول:

[اما آنچه گفته:] جواب این طعن سابق در مطاعن عمر گذشت که قصد ایشان تخفیف تصدیع بود.

پس بدان که: نقض این جواب نیز ما در آنجا (۴) ذکر کرده‌ایم و علاوه بر

---

۱. آل عمران (۳): ۱۱۰.

۲. البقرة (۲): ۱۴۳.

۳. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۴۰.

۴. در [الف] اشتباهاً: (اینجا) آمده است.

آنچه در آنجا مذکور شد این است که قول تابعان عمر: (القول ما قاله عمر) بر خلاف قول دیگر مؤمنین صحابه که گفتند: (القول ما قـاله النـبيّ [ﷺ]) صریح دلالت می‌کند که غرض آنها از این قول محض متابعت عمر بود نـه متابعت [و محبت] رسول خدا ﷺ.

اما آنچه گفته: اکثر حضار در آن وقت اهل‌بیت [علیهم السلام] بـودند.

پس مدفوع است به اینکه: ادعای بی‌دلیل اصلاً مقبول نمی‌شود، بـودن اهل‌بیت [علیهم السلام] در آن وقت از روایات صحیحه ثابت باید کرد و محض قول تخمینی به کار نمی‌آید [1].

واگر بالفرض اهل‌بیت [علیهم السلام] در آن وقت باشند پس از مجوزین و مؤیدین قول رسول خدا ﷺ خواهند بود نـه از مـانعین کـه طـعن بـه سـوی ایشـان متوجه است.

اما آنچه گفته: طعن کل به فعل قلیل که به شرکت اهل‌بیت [علیهم السلام] آن فعل

---

۱. قد مرّ في الطعن الأول من مطاعن عمر أن القسطلاني قال في ارشاد الساری ۴۶۳/۶ ـ في شرح قوله: (فاختلف أهل البيت) ـ:

الذين كانوا فيه من الصحابة، لا أهل‌بيته عليه [وآله] السلام.

وقال ابن حجر العسقلاني:

قوله ـ في الرواية الثانية ـ: (واختلف أهل البيت).. أي من كان في البيت حينئذ من الصحابة، ولم يُرد أهل‌بيت النبيّ صلى‌الله عليه [وآله] وسلّم. لاحظ: فتح الباری ۱۰۳/۸.

پنموده بودند در چه مرتبه از نادانی است.

جوابش آنکه: چون در متن حدیث لفظ: (في البيت رجال من الصحابة) واقع است و تعیین و تخصیص اسماء به غیر از نام عمر مذکور نیست، پس قضیهٔ مذمت صحابه قضیه مهمله باشد که در قوه جزئیه است [و] صادق باشد.

و طعن کلّ صحابه یعنی موجبهٔ کلیه از هیچ عبارتی از عبارات علامه حلی ـ علیه‌الرحمه ـ و دیگر علمای اعلام که در "کشف الحق" و غیر آن مذکور است مفهوم و معلوم نمی‌شود، بلکه غرض [علمای] ما ـ علیهم الرحمة والرضوان ـ سلب موجبهٔ کلیه است که علمای اهل‌سنت در اکثر مقامات می‌گویند: (الصحابة عدول كلّهم)، و سلب <317> ایجاب کلی به سلب جزئی حاصل می‌شود، كما بيّن في موضعه.

و این ناصبی در جواب اکثر مطاعن که در اینجا ذکر نموده این غلط‌فهمی خود را ظاهر کرده.

و دعوی این معنا که: صحابه این فعل ـ یعنی منع از احضار قرطاس و عدم امتثال امر آن حضرت که کردند ـ به شرکت اهل‌بیت کردند.

افترایی است صریح و دروغی فضیح، خود بودن اهل‌بیت در آن وقت ثابت نکرده، نه که منع کردن ایشان از احضار دوات و قرطاس.

اما آنچه گفته: اگر امر ضروری تبلیغ بود چرا در این فرصت دراز...الی آخر.

پس جوابش آنکه: آنچه آن حضرت را نویسانیدنی بوده از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نویسانیده، و حدیث موجود بودن صحیفه [ای] که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به املای حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته بود، در "صحیح بخاری" در مواضع متعدده و دیگر صحاح اهل‌سنت موجود است (۱).

اما آنچه گفته: کسانی را که خدای تعالی: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ فرموده باشد... الی آخر.

پس بدان که لفظ: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [که] بعد از این واقع است دلالت بر آن می‌کند که مراد از ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ تمام امت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست؛ زیرا که می‌باید که امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر، غیر آن کسانی باشند که بر ایشان امر و نهی واقع می‌شود، چنانچه حق تعالی شأنه قبل از این آیه کریمه به اندک فاصله گفته: ﴿وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ

---

۱. صحیح بخاری ۱ / ۳۶ و ۲ / ۲۲۱ و ۴ / ۳۰، ۶۷، ۶۹ و ۸ / ۱۰، ۴۵، ۴۷، ۱۴۴، صحیح مسلم ۶ / ۵۸، مسند احمد ۱ / ۱۱۸ ـ ۱۱۹، ۱۵۱ ـ ۱۵۲، کنزالعمال ۵ / ۴۷۴ و ۱۴ / ۱۲۹ و بسیاری از مصادر دیگر.

الْمُفْلِحُونَ﴾ [1] یعنی باید که باشد از میان شما گروهی که دعوت کنند به سوی خیر و امر کنند به معروف و نهی کنند از چیز بد و آنانند [2] رستگاران.

و نیز لفظ (امت) در اینجا به معنای گروه نیست، بلکه به معنای راه دین و شریعت است چنانه در "صراح" مذکور است:

یقال: فلان لا أمّة له .. أي لا دين له ولا نحلة.

قوله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [3] .. أي خير أهل دين [4].

و بنابر این معنایش آن باشد که: بودید شما اهل دینی که آن دین بهترین ادیان است. پس مدح دین باشد، و بودن ایشان اهل این چنین دین در زمان ماضی، مستلزم بقای ایشان بر آن دین در زمان مستقبل نیست.

و زمخشری در "کشاف" در تفسیر این آیه گفته:

﴿وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ﴾ (من) للتبعيض؛ لأن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر من فروض الكفايات.

ولأنه لا يصلح له إلاّ من علم المعروف والمنكر، وعلم كيف

---

١. آل عمران (٣): ١٠۴.

٢. در [الف] (آنهانند) آمده است که اصلاح شد.

٣. آل عمران (٣): ١١٠.

۴. صراح اللغة: ٣۶٨.

يرتّب الأمر في إقامته، وكيف يباشر، فإن الجاهل ربما نهى عن معروف وأمر بمنكر، وربّما عرف الحكم في مذهبه وجهله في مذهب صاحبه فنهاه عن غير منكر، وقد يغلظ في موضع اللين ويلين في موضع الغلظة، وينكر على من لا يزيده إنكاره إلاّ تمادياً أو على من الإنكار عليه عبث كالإنكار على أصحاب[1] المآثر والجلاّدين .. وأضرابهم.

وقيل: (من) للتبيين؛ بمعنى: وكونوا أمة تأمرون، كقوله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ..﴾[2]، و﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[3] هم الأخصّاء بالفلاح دون غيرهم.

وعن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم أنه سئل ـ وهو على المنبر ـ: من خير <318> الناس؟ قال: «آمرهم بالمعروف، وأنهاهم عن المنكر، وأتقاهم لله، وأوصلهم».

وعنه عليه [وآله] السلام: «من أمر بالمعروف ونهى عن المنكر فهو خليفة الله في أرضه وخليفة رسوله وخليفة كتابه».

وعن علي بن أبي طالب [عليه السلام]: «أفضل الجهاد الأمر

---

۱. كلمه: (اصحاب) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است.

۲. آل عمران (۳): ۱۱۰.

۳. آل عمران (۳): ۱۰۴.

بالمعروف والنهي عن المنكر»*.

يعنى حرف (من) در قوله: ﴿وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ﴾ براى تبعيض [1] است؛ زيرا كه امر به معروف و نهى از منكر از فرض كفايات است؛ و زيرا كه صلاحيت ندارد براى اين معنا مگر كسى كه عالم باشد به معروف و منكر، و علم داشته باشد به كيفيت ترتيب امر و نهى در اقامهٔ آن و كيفيت مباشرت آن به جهت آنكه جاهل گاه باشد كه نهى كند از معروف و امر كند به منكر، و گاه باشد كه مسأله اجتهادى باشد و او حكم مذهب خود را شناسد و نداند حكم را در مذهب صاحب خود، پس نهى كند از امرى كه منكر نباشد، و گاهى غلظت و سختى مى‌كند در موضع نرمى و نرمى مى‌كند در موضع غلظت، و انكار مى‌كند بر كسى كه زياده نمى‌كند انكار او [را] مگر تمادى يا انكار بر كسى كه انكار بر او عبث است، مانند انكار كردن بر اصحاب مآثر و جلاّدين و احزاب ايشان.

و گفته شده است كه: حرف (من) براى بيان است، به معناى اينكه: باشند گروهى كه امر كنند، مانند قول او تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ﴾ [2].

---

*. [الف] سى پاره ۴، سورهٔ آل عمران. [الكشاف ۱ / ۴۵۲].

۱. در [الف] اشتباهاً: (تبغيض) آمده است.

۲. آل عمران (۳): ۱۱۰.

و معنای: ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [۱] [آن است] که آنها اختصاص یافته‌اند به [فلاح نه] غیر ایشان.

منقول است که: از پیغمبر خدا ﷺ سؤال کرده شد ـ در حالی که آن حضرت بر منبربود ـ: کدام کس است بهترین مردم؟ فرمود: «امرکننده‌ترین ایشان به معروف و نهی کننده‌ترین ایشان از منکر، و پرهیزگارترین برای خدا، و وصل کننده‌ترین ایشان به صله رحم».

و مروی است از آن حضرت که فرمود: «کسی که امر کند به معروف و نهی کند از منکر، پس آن خلیفهٔ خدا است در زمین و خلیفهٔ رسول او و خلیفهٔ کتاب او».

و از علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] روایت است که فرمود: «افضل جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است». انتهی ترجمته.

و کسی که تتبع کتب احادیث و سیر نموده بر او واضح و روشن است که شرایط امر به معروف و نهی از منکر در حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام از ذریهٔ طاهره مجتمع بود، و در اصحاب ثلاثه و اتباع ایشان شرایط مذکوره یافته نشده، چنانچه شمّه‌ای از آن در این مبحث مطاعن به معرض بیان آمد.

---

۱. آل عمران (۳): ۱۰۴.

و همچنين است جواب از قوله تعالى: ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾ [1]؛ زيرا كه اگر مراد از آن جميع صحابه باشد، مصداق آيات و احاديث مذمّت كدام كسان خواهند بود؟

و ابن حجر در "فتح البارى شرح صحيح بخارى" در ذيل شرح ـ باب (لا تزال طائفة من أمّتي ظاهرين على الحقّ وهم أهل العلم) ـ گفته:

قوله: (وهم أهل العلم) هو من كلام المصنف، وأخرج الترمذي حديث الباب، ثم قال: سمعت محمد بن إسماعيل البخاري يقول: سمعت علي ابن المديني يقول: هم أصحاب الحديث.

وذكره في كتاب خلق أفعال العباد عقب حديث أبي سعيد في قوله تعالى: ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾ [2] هم الطائفة المذكورة في حديث لا تزال طائفة من أمتي*.

[پس آيه شريف همۀ صحابه را شامل نمى‌شود، و مقصود از آن گروهى خاص مى‌باشند]

---

۱. البقرة (۲): ۱۴۳.

۲. البقرة (۲): ۱۴۳.

*. [الف] كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة. (۱۲). [فتح البارى ۱۳ / ۲۴۹].

طعن پنجم

کوتاهی و سهل انگاری در امتثال دستورات حضرت

قال: **طعن پنجم:** <319>

آنکه صحابه قول پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم را سهل‌انگاری می‌کردند و در امتثال اوامر او تهاون می‌ورزیدند و از مقاصد او اعراض می‌نمودند ، و مبادرت به فرمان‌برداری ـ بی تکاسل و تقاعد و مدافعت ـ بجا نمی‌آوردند، دلیلش آنکه از حذیفه روایت است که جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم روز احزاب فرمود:

«ألا رجل يأتيني بخبر القوم.. جعله الله معي يوم القيامة ؟» فلم يجب أحدٌ، وكانت تهب ريح شديدة وقرٌّ، فقال: «يا حذيفة! قم»، فلم أجد بدّاً ـ إذ دعاني باسمي ـ إلاّ أن أقوم، قال: «فاذهب فأتني بخبر القوم»، فلمّا ولّيت من عنده جعلتُ كأنّما أمشي في حمام حتّى رأيتهم، ورجعتُ وأنا أمشي في مثل الحمام، فلمّا أتيته وأخبرته قررت.

و این طعن محتاج جواب نیست؛ زیرا که کلام آن جناب صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم در این مقام به صورت عرض بود، و عرض را حکم امر نیست،

قوله تعالى: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا﴾ (١)، وقوله تعالى: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ (٢).

و قرائن حاليه نيز مقتضى همين بود كه اين امر شرعى تبليغى نبود.

و اگر امر هم بود چه لازم است كه براى وجوب باشد، بلكه جمله دعائيه، يعني (جعله الله معي يوم القيامة) صريح دلالت بر ندب مى‌كند؛ زيرا كه در واجبات وعدهٔ مثوبات نمى‌فرمايند، و اگر مى‌فرمايند به دخول جنت يا نجات از دوزخ اكتفا مى‌كنند، اين ثواب مخصوص را وعده نمودن دليل ندبيت امر است، كما هو المقرّر في الأصول.

و اگر امر براى وجوب هم باشد وجوب به طريق كفايت بود بالقطع، ووقت شدّت برودت هر كسى خواست كه ديگرى قيام نمايد، اگر بر هر يک واجب مى‌شد، مبادرت و مسارعت هر يكى لازم مى‌آمده.

و اگر از اين همه در گذريم اين طعن متوجه به حضرت امير [عليه السلام] خواهد شد؛ زيرا كه آن حضرت نيز در آن وقت حاضر بود نه غائب، پس چرا امتثال امر نفرمود و مسارعت به مأمور به نكرد؟!

و كسى كه اين حرف در حق حضرت امير [عليه السلام] و جميع صحابه كرام بر زبان راند يا به خاطر بگذراند هزاران دلائل از كتاب و احاديث و سير بر روى او

---

١. الأحزاب (٣٣): ٧٢.

٢. فصلت (٤١): ١١.

می‌زنند؛ زیرا که خدای تعالی جابجا ثـنا مـی‌فرماید مـهاجرین و انـصار و مجاهدین را از صحابه به اطاعت و انـقیاد، قـوله تـعالی: ﴿وَيُـطِيعُونَ اللّـهَ وَرَسُولَهُ﴾ (۱) و در بخاری و مسلم و کتب سیر در کیفیت صحبت صحابه با پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم مسطور و مشهور است:

كانوا يبتدرون إلى أمره، وكادوا يقتلون على وضوئه، وإذا تنخّم وقع في كفّ رجل منهم فدلك منها وجهه.

در اینجا طرفه حکایتی است که عروة بن مسعود ثقفی کـه در آن وقت کافر معاند حربی بود در یک صحبت سرسری که برای سؤال و جواب صلح از طرف کفار در جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم آمده بود، این معاملهٔ صحابه را با پیغمبر [ﷺ] دید، چون از حدیبیه برگشت و به مکه رسید زبان در ستایش اصحاب پیغمبر گشاد، و داد ثناخوانی داد و گفت که: من کسری و دیگر پادشاهان عرب و عجم را دیده‌ام، و در صحبت رئیسان هر دیار رسیده، لیکن قسمی که یاران این شخص را محبّ <320> و مطیع دیده‌ام هرگز هیچ کس را از نوکران هفت پشته هیچ پادشاه ندیده‌ام.

و این فرقه خود را به کلمه‌گویی تهمت کرده در حق آن اشخاص این قسم ژاژخایی می‌نمایند!

و اگر این قسم تهاون در امتثال اوامر مـوجب طـعن شـود، اول مـی‌باید

---

۱. التوبة (۹): ۷۱.

دفتری در مطاعن انبیا [علیهم‌السلام] نوشت، و سر دفتر آدم ابوالبشر [علیه‌السلام] را گردانید که او را بی واسطه حق تعالی نهی فرمود از اکل شجره، و نیز فرمود: ﴿هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلاَ يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ﴾ [1]، باز وسوسهٔ او را قبول نمود و از [2] شجره منهیه تناول کرد.

آری ! نافرمانی و ترک امتثال اوامر لشکریان امیر [علیه‌السلام] که اسلاف شیعه‌اند به نصّ آن حضرت معصوم ثابت است، چنانچه از "نهج البلاغة" نقل آن گذشت، پس مطاعن اسلاف خود می‌خواهند بر گردن اصحاب کرام اندازند و خود را از ملامت پاک دارند [3].

أقول:

علامه حلّی ـ علیه‌الرحمه ـ فرموده:

روى الحميدي ـ في الجمع بين الصحيحين، في مسند حذيفة بن اليمان ـ، عن زيد بن زيد، قال: كنا عند حذيفة، فقال رجل: لو أدركتُ رسول الله [صلی‌الله‌علیه‌وآله] فقاتلتُ معه فأبليتُ.

فقال حذيفة بن اليمان: أنت كنت تفعل معه ذلك ؟ ! لقد رأيتُنا [4]

---

۱. طه (۲۰): ۱۱۷.

۲. در [الف] اشتباهاً اینجا: (أكل) آمده است .

۳. تحفهٔ اثناعشریه : ۳۴۰ ـ ۳۴۱.

۴. یعنی: رأيت أنفسنا. انظر: عمدة القاری ۱۱/۵۰، و ۱۹/۱۸۱.

مع رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم ليلة الأحزاب وأخذتنا ريح شديدة وقرّ، فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم [۱]:

«ألا رجل يأتيني بخبر القوم، جعله الله معي يوم القيامة؟»

فسكتنا، ولم يجبه أحد منا، [فقال: «ألا رجل يأتيني بخبر القوم، جعله الله معي يوم القيامة؟» فسكتنا، فلم يجب منا أحد، ثم قال: «ألا رجل يأتيني بخبر القوم، جعله الله معي يوم القيامة؟» فسكتنا، فلم يجبه منا أحد] [۲].

فقال: «قم يا حذيفة! [فأتنا بخبر القوم»] [۳] قال: فلم أجد بدّاً ـ إذ دعاني باسمي ـ إلاّ أن أقوم، فقال: «اذهب فأتني بخبر القوم، ولا ترعهم عليّ [۴]»، فلمّا ولّيتُ من عنده جعلتُ كأنّما أمشي في حمام حتّى رأيتُهم [۵]، فرأيت أبا سفيان يصطلي ظهره بالنار، فوضعت سهماً في كبد القوس فأردت أن أرميه، فذكرت قول رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «لا ترعهم عليّ [۶]»،

---

۱. از قسمت: (ليلة‌الاحزاب...) تا اينجا در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. الزيادة من المصدر.

۴. في المصدر: (ولا تذعرهم).

۵. في المصدر: (أتيتُهم).

۶. في المصدر: (ولا تذعرهم).

فلو رميتُه لأصبتُه، فرجعتُ وأنا أمشي في مثل الحمام، فلمّا أتيتُه فأخبرتُه خبر القوم وفرعت وقررت [١]، فألبسني رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم من فضل عباء كانت عليه يصلّي بها، فلم أزل نائماً حتّى أصبحت، قال: «قم يا نومان!»

وهذا يدلّ على التهاون في أمره عليه [وآله]السلام ، والإعراض من مطالبه، وقلّة القبول منه، وترك المراقبة لله تعالى، وإيثارهم الحياة على لقاء الله تعالى، فكيف يستبعد منهم المخالفة بعد موته عليه [وآله]السلام [٢].

يعنى: حميدى در كتاب "جمع بين الصحيحين" در مسند حذيفة بن اليمان از زيد بن زيد روايت كرده كه او گفت:

بوديم به نزد حذيفه پس گفت مردى: اگر ادراک مى‌كردم من رسول خدا صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم را قتال كفار مى‌كردم با او.

پس حذيفه گفت: تو مى‌بودى كه مى‌كردى؟! به تحقيق كه ما با رسول‌خدا صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم در شب احزاب بوديم و گرفت ما را بادى سخت و سردى، پس گفت رسول خدا صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «آيا نيست مردى كه بيارد خبر قوم كفار را، بگرداند خداى تعالى او را با من در روز قيامت؟»

---

١. في المصدر: (وفرغت قررت).

٢. نهج الحق: ٣٢٢.

پس خاموش شدیم و جواب نداد آن حضرت را هیچ یک از ما، پس دوبار دیگر آن حضرت همان کلام را اعاده نمود، هیچکس از ما جواب نداد، تا بار چهارم گفت: «برخیز **<321>** یا حذیفه!».

پس نیافتم من چاره ـ هرگاه که خواند مرا به نام من ـ سوای اینکه برخیزم، و فرمود: «برو و بیار خبر قوم را و ایشان را خوفناك از من نکن».

پس هرگاه که من از نزد آن حضرت رفتم، دانستم که من گویا در حمام گرم می‌روم، چون رفتم دیدم ابوسفیان را که پشت خود را گرم می‌کند، و تیری بر چلّهٔ کمان گذاشتم و خواستم که بیفکنم به سوی او، پس یاد آمد مرا قول رسول‌خدا صلی‌الله علیه [وآله] وسلم که فرموده: «لا ترعهم عليّ»، پس بازگشتم، و مرا چنان معلوم می‌شد که من در حمام می‌روم، و هرگاه که به نزد آن حضرت آمدم و خبر قوم رسانیدم، باز سردی هوا را یافتم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم عبای خود را که به آن نماز می‌کرد بر من افکند و من خوابیدم تا صبح کردم آن حضرت [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] فرمود: «برخیز، ای بسیار خوابنده».

و این حدیث دلالت می‌کند بر تهاون نمودن اصحاب در امر آن حضرت، و اعراض از مطالب او و کمی قبول از او، و گذاشتن مراقبت خدای تعالی، و ایثار نمودن ایشان حیات دنیا را؛ پس چگونه مستبعد خواهد بود صدور مخالفت از ایشان بعد موت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

مخاطب در حديث، اول اين حديث را از قوله:

عن زيد بن زيد، قال: كنا عند حذيفة، فقال رجل: لو أدركت رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] قاتلتُ معه فأبليتُ، فقال حذيفة بن اليمان: أنت كنت تفعل ذلك؟!

حذف نموده.

و منطوق صريح آن اين است كه اين طعنِ بزدلى و جبن صحابه را حذيفه ـ كه اعلم به سرّ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و اعلم به مدلولات لغات عرب بوده ـ ذكر نموده و آن كس سكوت ورزيده.

چنانچه قرطبى در "مفهم شرح صحيح مسلم" گفته:

لمّا قال هذا الرجل هذا الكلام، ولم يستثن فيه، فهم منه حذيفة الجزم والقطع بأنه كذلك كان يفعل، فأنكر ذلك عليه، وأخبره بما يفهم منه أن أصحاب رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] كانوا أقوى في دين الله وأحرص على إظهاره، وأحبّ في رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وأشجع منك، ومع ذلك فقد انتهت بهم الشدائد والمشاقّ إلى أن حصل منهم ما ذكره، وإذا كان هذا فغيرهم بالضعف أولى*.

---

* . [الف] كتاب الجهاد. [المفهم ٣ / ٦۴٦ ـ ٦۴٧].

پس تأویلاتی که **مخاطب** در دلالت [۱] این حدیث ذکر کرده قابل التفات نباشد.

و در تفسیر "درّ منثور" این حدیث به این وجه مذکور است:

أخرج الروياني [۲] وابن عساكر، عن إبراهيم التيمي ...، عن أبيه، قال: قال رجل: لو أدركت رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم لخدمته [۳] ولفعلت.

فقال حذيفة: لقد رأيتني [۴] ليلة الاحزاب ـ ونحن مع رسول‌الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم ـ وكان رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم يصلّي من الليل في ليلة باردة، لم أر قبله ولا بعد برداً كان أشدّ منه، فحانت مني التفاتة، فقال: «ألا رجل يذهب إلى هؤلاء فيأتينا بخبرهم، جعله الله معي يوم القيامة؟».

قال: فما قام منا إنسان، قال: فسكتوا، ثم عاد، فسكتوا.

ثم قال: «يا أبا بكر!» فقال: أستغفر الله ورسوله، ثم قال: «إن

---

۱. قسمت: (در دلالت) از نسخه [ز] صفحه: ۳۱۵ ـ ۳۱۶ نوشته شد، در [الف] چاپ نشده است.

۲. في المصدر: (الفريابي).

۳. في المصدر: (لحملته).

۴. يعني: رأيت نفسي. لاحظ: عمدة القاري ۵۰/۱۱، و ۱۸۱/۱۹.

شئت ذهبت»، فقال: «يا عمر!» فاستغفر [1] الله ورسوله، ثم قال: «إن شئت ذهبت»، ثم قال: «يا حذيفة!» فقلت: لبّيك! .. فقمت حتّى أتيت ـ وإن جنبيّ ليضربان من البرد ـ فمسح <322> رأسي ووجهي، ثم قال: «ائت هؤلاء القوم حتّى تأتينا بخبرهم، ولا تحدثنّ حدثاً [2] حتّى ترجع»، ثم قال: «اللهم احفظه من بين يديه، ومن خلفه، وعن يمينه، وعن شماله، ومن فوقه، ومن تحته حتّى يرجع».

قال: فلئن يكون أرسلنيها كان أحبّ إليّ من الدنيا وما فيها.

قال: فانطلقتُ فأخذتُ أمشي نحوهم كأنّي أمشي في حمام، قال: فوجدتُهم قد أرسل الله عليهم ريحاً، فقطعتْ أطنابهم وأبنيتهم، وذهبتْ بخيولهم، ولم تدع لهم شيئاً إلاّ هلكتْه، قال: وأبو سفيان قاعد يصطلي عند نار له، قال: فنظرتُ إليه فأخذتُ سهماً فوضعتُه في كبد قوسي ـ قال: وكان حذيفة ﷺ رامياً ـ فذكرتُ قول رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم: «لا تحدثنّ حدثاً [3] حتّى ترجع»، قال: فرددتُ سهمي في كنانتي [4].

---

١. في المصدر: (فقال: أستغفر).

٢. در [الف] اشتباهاً: (حديثاً) آمده است.

٣. در [الف] اشتباهاً: (حديثاً) آمده است.

٤. در [الف] اشتباهاً: (كنانيتى) آمده است.

قال: فقال رجل من القوم: ألا إنّ فيكم عيناً للقوم، قال: فأخذ كلُّ بيد جليسه، فأخذتُ بيد جليسي، فقلت: من أنت؟ قال: سبحان الله! أما تعرفني؟! أنا فلان بن فلان فأنا [1] رجل من هوازن، فرجعتُ إلى النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم فأخبرتُه الخبر، وكأني أمشي في حمام، قال: فلمّا أخبرته [2] ضحك حتّى بدأ [3] أنيابه في سواد الليل، وذهب عنّي الدفاء، قال: فأدناني رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فأنامني عند رجليه، وألقىٰ عليّ طرف ثوبه، فاني كنت لألزق بطني وصدري ببطن قدمه، فلمّا أصبحوا هزم‌الله الأحزاب، وهو قوله ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا﴾.* انتهى.

خلاصه آنكه: روايت كرده رويانى و ابن عساكر از ابراهيم تيمى از پدرش كه گفت: گفت مردى كه: اگر در مى‌يافتم عهد كرامت‌مهد جناب رسول خدا صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم [را] هر آيينه به خدمت آن جناب مى‌پرداختم.

پس گفت حذيفه كه: من ديدم خود را به شب احزاب، و ما با جناب

---

۱. في المصدر: (فإذا).

۲. (وكأني أمشي في حمام قال: فلمّا أخبرته) در مصدر نيامده است.

۳. في المصدر: (بدت).

* . [الف] سورهٔ احزاب تفسير قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ﴾. (۱۲) ر. [الأحزاب (۳۳): ۹، الدر المنثور ۵ / ۱۸۵]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم بودیم، و آن جناب در شدت بَرْد ـ که مثلش گاهی ندیده‌ام ـ نماز می‌خواند ، پس آن جناب التفات به سوی ما فرمود و گفت که: «آیا نیست مردی که برود به سوی کفار و خبرشان آرد، بگرداند خدای تعالی او را با من روز قیامت؟»

گفت حذیفه: پس برنخاست از ما مردی و ساکت شدند، بار دیگر آن جناب همین کلام را اعاده فرمود، باز هم همهٔ [آن]ها ساکت شدند.

پس بعد آن گفت آن جناب: «یا ابابکر تو برو»، ابوبکر در جواب آن جناب گفت: (استغفر الله ورسوله)، جناب رسول خدا صلی‌الله علیه [وآله]وسلم به او فرمود که: «اگر می‌خواستی می‌رفتی».

بعد آن، جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم به عمر برای رفتن امر فرمود، او هم در جواب کلمه (استغفر الله ورسوله) بر زبان آورد.

بعد آن جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم [1] به حذیفه امر فرمود، حذیفه می‌گوید که: من لبیک در جواب آن جناب گفتم و برخاستم تا آنکه نزد آن جناب رفتم، و هر دو پهلوی من از بَرْد می‌جنبیدند، پس آن جناب بسود سر من و روی من و فرمود که: «برو به سوی این قوم کفار تا که خبرشان به ما بیاری، و امری را حادث مکن تا آنکه رجوع کنی».

و فرمود که: «بار خدایا حفظ کن حذیفه را از پیش او و پس او و از راست

---

۱. از قسمت: (به عمر...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده.

او و چپ او و از بالای او و زیر او تا آنکه رجوع نماید».

گفت حذیفه که: این فرستادن رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم مرا دوست‌تر بود نزد من از دنیا **<323>** و ما فیها.

گفت حذیفه: پس رفتم به سوی کفار و گویا در حمامی می‌رفتم، و یافتم که: خدای تعالی فرستاده بود بادی که قطع کرده بود طناب‌ها [۱] و بناهای ایشان را، و برده بوداسب‌های ایشان را، و تمامی اشیای ایشان را هلاک ساخته بود.

گفت حذیفه که: ابوسفیان نشسته بدن خود را به آتش گرم می‌ساخت، او را دیده، من تیری در کمان نهادم، پس یاد کردم قول رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم را که: «امری را حادث مکن تا رجوع کنی»، پس تیر خود را در تیردان گذاشتم.

حذیفه می‌گوید که: گفت مردی از کفار که: آیا نیست در شما جاسوسی؟ گفت حذیفه: پس گرفت هر شخص دست جلیس خود را و گرفتم من دست جلیس خود را و گفتم: کیستی تو؟ گفت: سبحان الله! آیا نمی‌شناسی تو مرا؟! من فلان ابن فلانم، من مردی از هوازنم.

پس رجوع کردم به سوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم، پس خبر را به آن جناب بیان کردم، و در حالت رجوع هم در مثل حمام می‌رفتم، و

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (طناب‌های) آمده است.

هرگاه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم خبر را گفتم، آن جناب خنده فرمود تا آنکه ظاهر شدند دندان‌های مبارک آن جناب در تاریکی شب، و گرمی از من زائل شد، پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم مرا گرم ساخت و خوابانید مرا نزدیک پای مبارک خود و بیفکند بر من طرف جامه خود را، و من شکم و سینه خود را به پای مبارک آن جناب ملصق می‌کردم، و هرگاه صبح کردیم هزیمت داد خدای تعالی احزاب را، چنانچه در قول شریف [خویش] فرموده.

از این حدیث کمال جبن و بزدلی شیخین و عدم قبول ایشان حکم رسول ثقلین به غایت ظهور ظاهر شد.

و در روایت "صحیح مسلم" [1] واقع است که: حذیفه گفت که: هرگاه رسول خدا ﷺ مرا به نام من خواند چاره نیافتم از آنکه برخیزم [2]؛ لیکن شیخین اینقدر عدم امتثال امر پیغمبر ﷺ را سهل و آسان می‌دانستند که با آنکه رسول خدا ﷺ ایشان را به نام ایشان یاد فرمود و ارشاد نمود که بروید [3]، بر نخاستند و در جواب قول پیغمبر [ﷺ] (أستغفر الله) گفتند.

پس معلوم شد که شیخین امری را ترک کردند که از بجا آوری آن مؤمنی را

---

١. صحیح مسلم ٥ / ١٧٧.

٢. در [الف] اشتباهاً: (برنخیزم) آمده است.

٣. در [الف] اشتباهاً اینجا: (لیکن) آمده است.

چاره نبود، لیکن ایشان کِیِ ایمان داشتند که امتثال امر آن حضرت را واجب می‌دانستند، و ایشان را از آن چاره نباشد!!

و مراد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از قول آن جناب: «إن شئت ذهبت» که با ابوبکر و عمر فرموده، آنکه: اگر تو می‌خواستی می‌رفتی، یعنی: چنین نیست که تو نمی‌توانی رفت، بلکه تو قادر هستی بر ذهاب و اگر می‌خواستی می‌رفتی. و این انکار و تشنیع صریح است از آن جناب بر ابوبکر و عمر.

و قرطبی در "مفهم شرح صحیح مسلم" در شرح این حدیث گفته:

وقوله علیه [وآله] السلام: «من یأتيني بخبر القوم» یتضمّن إخباره بسلامة المارّ ورجوعه إلیه.[1] انتهی.

و ظاهر است که شیخین به خوف هلاکت از جای خود برنخواستند و در جواب آن حضرت لفظ: (استغفر الله) بر زبان آوردند، پس معلوم شد که شیخین رسول خدا صلی الله علیه و آله را ـ معاذالله! ـ صادق هم نمی‌پنداشتند.

و اگر معاندی التزام کند که: شیخین اگر چه می‌دانستند که کسی که خواهد رفت، به سلامت باز خواهد گشت، و خوف هلاک خود <324> نداشتند، لیکن محض به جهت شدّت برد، امری را که امتثال آن به حسب حدیث "صحیح مسلم" لابدّ بود ترک کردند.

---

۱. المفهم ۳ / ۶۴۷.

پس آن هم شناعتی کم نمی‌کند بلکه از این معلوم می‌شود که شیخین آنقدر جبان و نامرد بودند که به محض خوف برد و حرّ بی آنکه خوف هلاکت باشد بلکه یقین سلامت باشد، اوامری که امتثال آن ضرور بود ترک می‌فرمودند!

اما آنچه گفته: و این طعن محتاج جواب نیست؛ زیرا که کلام آن جناب صلی الله‌علیه [وآله]وسلم در این مقام به صورت عرض بود، و عرض را حکم امر نیست.

پس بدان که در عرض و امر هیچ تفاوت نیست، و چنانکه صیغهٔ امر در شانزده معنا مستعمل شده از عرض نیز اکثر آن معانی [1] استنباط و استخراج توان کرد.

و آنچه متعلق این مقام است آنکه: عرض یا بر سبیل تخییر است یا بر سبیل طلب فعل، و قوله تعالی: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمٰاوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾ [2] محمول بر معنای اول است.

و کلام آن حضرت در اینجا از قِبل شقّ ثانی است، لیکن موعود به جزای جمیل.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (معنی) آمده است.

۲. الأحزاب (۳۳): ۷۲.

و نقل كردن حذيفه اين قصه را در وقت تمنّا كردن مردى ادراک زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله و حاضر شدن در جنگ‌هاى آن حضرت، دليل اظهار جبن اصحاب است.

و نيز عرض امانت بر سماوات و ارض و إباى آنها از حمل آن محمول بر معناى مجازى است، چنانچه لفظ: (قول) در قوله تعالى: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [۱] بر آن دلالت دارد، چنانچه غزالى در "احياء العلوم" بعد ذكر اين آيه گفته:

فالبليد يفتقر في فهمه إلى أن يقدّر لهما حياة تخلق للأرض والسماء [۲]، وعقلاً وفهماً للخطاب، وخطاباً هو صوت وحرف لتسمعه الأرض؛ فيجيب [۳] بصوت وحرف ويقول [۴]: (أتينا طائعين)، والبصير يعلم أنّ ذلك لسان الحال وأنّه بناء عن كونها مسخرة بالضرورة، مضطرّة [۵] إلى التسخير. [۶] انتهى.

---

۱. فصلت (۴۱): ۱۱.

۲. لم يرد في المصدر: (تخلق للأرض والسماء).

۳. في المصدر: (تسمعه السماء والأرض فتجيبان).

۴. في المصدر: (وتقولان).

۵. في المصدر: (إنباء عن كونهما مسخرتين بالضرورة ومضطرّتين).

۶. احياء علوم الدين ۱ / ۱۰۳.

پس مراد از اِبای آسمان و زمین از تحمّل امانت عدم لیاقت آنها است؛ به سبب فقدان عقل که مدار تکلیف بر معرفت است.

و اما آنچه گفته: و قرائن حالیه نیز مقتضی همین بود که امر شرعی تبلیغی نبود.

پس کذب محض و بهتان صرف است، هیچ قرینه بر این معنا دلالت ندارد، بلکه آیهٔ کریمه: ﴿وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ * إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ﴾ [1] صریح دلالت می‌کند بر اینکه هر چه حضرت می‌گفت به حکم خدای تعالی شأنه می‌گفتند.

اما آنچه گفته: اگر امر هم بود، چه لازم است که برای وجوب باشد ؟!

پس وجه لزوم این معنا آنکه: هرگاه امر از قرینهٔ صارفه خالی باشد محمول بر وجوب می‌شود، کما بيّن في كتب أصول الفقه.

اما آنچه گفته: بلکه جملهٔ دعائیه ـ یعنی: «جعله الله معي يوم القيامة» ـ صریح دلالت بر ندب می‌کند.

پس منقوض است به اینکه: قوله صلی الله علیه و آله: «جعله الله معي» جملهٔ دعائیه نیست، بلکه جزای شرط است و مطابق با قوله تعالی: ﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ

---

۱. النجم (۵۳): ۳ ـ ۴.

وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدّيقينَ..﴾ (۱) إلى آخر الآية، و ترجمه‌اش این است: هر که اطاعت کند خدا و رسول او ﷺ را، پس آن اطاعت کنندگان با کسانی خواهند بود که انعام کرده است خدای تعالی بر ایشان از پیغمبران <325> و صدیقان و شهیدان.

و در حدیث صحیح وارد است: «المرء يحشر مع من أحبّ (۲)» یعنی: هر شخص با کسی محشور خواهد بود که آن کس را دوست می‌داشت، پس کسی که تمنای معیت آن حضرت نکند البته از مصداق آیهٔ کریمه: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَالَّذينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ﴾ (۳) محروم خواهد بود، و همچنین از منطوق آیهٔ کریمه: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ (۴) که تفسیر آن در باب امامت گذشت (۵) بی‌نصیب.

قوله: زیرا که در واجبات وعدهٔ مثوبات نمی‌فرمایند.

أقول: این کلام غرابت‌نظام موجب تحیّر اولی الافهام است؛ زیرا که کسانی که تتبع احادیث نبویه کرده‌اند بر ایشان پوشیده نیست که در اکثر

---

۱. النساء (۴): ۶۹.

۲. له مصادر كثيرة، انظر مثلاً: مسند أحمد ۳ / ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۵۹، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۶۸، كنزالعمال ۹ / ۱۱، ۲۱، ۱۶۶.

۳. الفتح (۴۸): ۲۹.

۴. المائدة (۵): ۵۴.

۵. اشاره است به کتاب "برهان السعادة" اثر دیگری از مؤلف در ردّ باب هفتم تحفهٔ اثناعشریه، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق.

واجبات مثل: صوم و صلات و حج و زکات و غیر آن وعدهٔ ثواب‌های مخصوص نموده‌اند، و بر محبّت جناب امیر وحسنین علیهم السلام وعده ثواب مخصوص در احادیث بسیار مذکور است.

اما آنچه گفته: اگر امر برای وجوب [هم باشد، وجوب] [1] به طریق کفایت خواهد بود بالقطع، و وقت شدّت برودت هر کسی خواست که دیگری قیام نماید، اگر بر هر یک واجب می‌شد مبادرت و مسارعت هر یکی لازم می‌آمد.

پس از این کلام او لازم می‌آید که اگر واجب کفایی فوری را همه مکلفین تأخیر نمایند و بجا نیارند کسی گنهکار نباشد، حال آنکه این معنا بالقطع باطل است، پس اگر چه این وجوب کفایی بود لیکن به سبب تأخیر، جمیع صحابه مأمورین به این امر گنهکار شدند.

و مع‌هذا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شیخین را بالتعیّن برای رفتن امر فرموده بود، پس این وجوب در حقّشان که بالیقین کفایی نبود، پس در عصیان ایشان [2] بالقطع شکّی نماند.

اما آنچه گفته: و اگر از این همه درگذریم این طعن متوجه به حضرت امیر علیه السلام خواهد شد؛ زیرا که آن حضرت نیز در آن وقت حاضر بود نه غائب، پس چرا امتثال امر نفرمود.

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. در [الف] اشتباهاً: (باشان) آمده است.

پس بنا بر کلام **مخاطب** البته ـ معاذالله! ـ لازم می‌آید که جناب امیر علیه السلام امتثال امر [1] رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله نکرده باشد.

و جواب این اعتراض بر ذمّهٔ او است، و بر شیعه این اعتراض وارد نمی‌تواند شد به دو وجه:

وجه اول: آنکه این حدیث از احادیث اهل‌سنت است نه از احادیث شیعه، پس به مرویات خود هوس الزام خصم بس غریب!

دوم: آنکه از کجا که جناب امیر علیه السلام در آن وقت حاضر بودند و در این خطاب داخل و بر امری دیگر غیر مقرر، حال آنکه صاحب "صواقع" چونکه به زعم او شیعه به امثال این مطاعن ـ معاذالله! ـ جمیع صحابه را مطعون ساخته‌اند در مقام جواب از این طعن می‌گوید:

..ولأنّ المخاطبين لم يكونوا جميع الصحابة الخارجين عن المدينة معه صلى الله عليه [وآله] للمحاربة، فإنّهم كانوا مفترقين في العورات وحفر الخندق للمحافظة، وكان معه صلى الله عليه [وآله] وسلم جماعة معدودة تحرسونه.* انتهى.

پس از کجا که جناب امیر علیه السلام بر یکی از این خدمت‌ها مأمور نباشد.

از اینجا پی به کمال عداوت و نصب این ناصب به جناب امیر علیه السلام می‌توان

---

۱. از کلمه: (نفرمود...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده.

*. [الف] قوبل على أصله. [الصواقع، ورق: ۲۸۸].

برد که بالقطع نسبت عدم امتثال امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن جناب نموده.

و کلام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله <326> که در مدح و ثنا [ی] مهاجرین و انصار وارد است بر همهٔ ایشان به طریق کلیّت منطبق نمی‌تواند شد؛ به دلیل آنچه در مطاعن خاصه و عامه در این باب ذکر یافته.

و حکایت عروة بن مسعود ثقفی که متضمن مشاهدهٔ بعضی حالات جزئیه بعضی اصحاب در وقت صلح حدیبیه است، دلیل کلیّت و عموم احوال نمی‌تواند شد، کما لا یخفی.

و قیاس حال صحابه بر حال انبیا [علیهم السلام] قیاس مع الفارق است؛ زیرا که **مخاطب** خود در مواضع متعددهٔ این کتاب گفته که صحابه نزد اهل‌سنت معصوم نیستند [۱].

و عصمت انبیا [علیهم السلام] را انکار نمی‌تواند کرد، پس آنچه از انبیا [علیهم السلام] صادر شده محمول بر ترک اولی است.

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۱۹، ۳۳۸.

طعن ششم

پیشگوئی دیگر، صحابه در قیامت

قال: طعن ششم:

آنكه جناب پيغمبر صلی‌الله‌عليه [وآله] وسلم به ياران خود فرمود كه:

«أنا آخذ بحجزكم عن النار، هلمّ عن النار [1]، هلمّ عن النار، فتغلبوني، وتقحمون [2] فيها».

و اين طعن واهی‌تر از طعن اول است؛ زيرا كه در اين كلام از سابق و لاحق مستفاد می‌شود كه تمثيل حالت نبیّ و امت است، هر نبیّ و هر امتی كه باشد، تخصيص به امت خود اصلاً منظور نيست، تخصيص به اصحاب خود چرا باشد؟!

و في الواقع نفس شهوانی و غضبی هر شخص را به سوی دوزخ می‌كشد، و ارشاد پيغمبر صلی‌الله‌عليه [وآله] وسلم و نصيحت او از آن بازمی‌دارد، پس حالت هر پيغمبر صلی‌الله‌عليه [وآله] وسلم با امتيان، حالت شخصی است كه از راه شفقت و خيرخواهی كمربند شخصی را گرفته به [سوی] خود

---

۱. جمله: (هلم عن النار) اول در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده.

۲. در [الف] اشتباهاً: (وتتقمحون) آمده است.

می‌کشد، و آن شخص از غلبه غضب یا شهوت می‌خواهد که در آتش سوزان درآید، و در اکثر نفوس که غلبه شهوت و غضب به نهایت می‌انجامد جذب و کشش پیغمبر کفایت نمی‌کند و در آتش می‌افتد.

و در اینجا مراد از (نار) آتشی است که در تمثیل مذکور آن رفته نه دوزخ آخرت، و آن آتش کنایه از معاصی و شهوت است که غالباً موجب دخول نار آخرت می‌باشد گو در حقّ بعضی اشخاص نشود.

و مراد در اینجا وقوع صحابه در دوزخ نیست و الاّ مخالف صریح قرآن باشد قوله تعالی: ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾ (۱).

و نیز در قرآن مجید اعداد بهشت برای ایشان و وعدهٔ فوز عظیم و اجر حسن در آیات بسیار مذکور است.

و مع‌هذا اگر به عموم لفظ استدلال است پس هر همه را شامل باشد، حضرت امیر علیه السلام نیز در آن داخل خواهد شد، معاذ الله من ذلك!

و اگر به خصوص خطاب تمسک می‌کنند، طعن الکلّ بفعل بعض لازم می‌آید، و این خلل [را] در مطاعن سابقه نیز باید فهمید (۲).

أقول:

علاّمه حسن بن مطهر حلّی ـ علیه‌الرحمه ـ در مطلب مسطور از کتاب مذکور گفته:

---

۱. آل عمران (۳): ۱۰۳.

۲. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۴۱ ـ ۳۴۲.

و في الجمع بين الصحيحين في الحديث السادس بعد الثلاث‌مائة من المتفق عليه من مسند أبي هريرة عن النبيّ صلى‌الله عليه [وآله]وسلم قال: «مثلي ومثلكم كمثل رجل استوقد ناراً، فلمّا أضاءت ما حولها جاء الفراش ـ يتهافت من الدوابّ ـ إلى النار، يقعن فيها، وجعل يحجزهنّ، ويغلبه فيقحمن فيها».

قال: «وذلك مثلي ومثلكم، أنا آخذ بحجزكم، هلمّوا عن النار.. هلمّوا عن النار.. فتغلبوني، وتقحمون فيها».* انتهى.

یعنی: «مثل من و مثل شما مانند مثل مردی است که <327> روشن کرد آتش را، پس هرگاه که روشن کرد آن آتش گرداگرد خود را، می‌آید فراش ـ یعنی پروانه‌ها ـ به سوی آتش و می‌افتند در آن، و آن کس آنها را منع می‌کرد از افتادن در آتش و آنها بر او غلبه می‌کردند و خود را در آتش می‌افکندند.

و این مثل من و مثل شما است، من گیرنده‌ام جای گره بستن ازار شما که

---

*. [الف] في [صحيح] مسلم في [كتاب الفضائل] النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، باب شفقته.

[نهج‌الحق ۳۱۶، وانظر: الجمع بين الصحيحين ۳ / ۲۲۰، صحيح مسلم ۷ / ۵۴. وأمّا في صحيح البخاري ۷ / ۱۸۶ فقد حرّفت الرواية هكذا:

(إنّما مثلي ومثل الناس كمثل رجل استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله جعل الفراش وهذه الدواب التي تقع في النار يقعن فيها، فجعل الرجل ينزعهن ويغلبنه فيقتحمن فيها فانا آخذ بحجزكم عن النار وهم يقتحمون فيها)].

بیایید از آتش، بیایید از آتش، پس شما غلبه می‌کنید مرا و می‌افکنید خود را در آن آتش».

در "کنز العمّال" این حدیث به این وجه مذکور است:

عن عمر؛ قال: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم: «إنّي ممسك بحجزكم عن النار وتقاحمون فيها تقاحم الفراش والجنادب، ويوشك أن أرسل حجزكم وأفرض* لكم على الحوض، فتردّون عليّ معاً [1] أشتاتاً، فأعرفكم بأسمائكم وسيماكم كما يعرف الرجلُ الغريبةَ من الإبل في إبله [2]، فيذهب بكم ذات الشمال، وأُناشدكم فيه ربّ العالمين، فأقول: «يا ربّ! أمّتي»، فيقول: «إنّك لا تدري ما أحدثوا بعدك! إنّهم كانوا يمشون القهقرى بعدك»، فلا أعرفنّ أحدكم يحمل يوم القيامة شاة لها ثغاء ينادي: يا محمد! يا محمد! فأقول: «لا أملك لك من الله شيئا، قد بلّغت»؛ ولا أعرفنّ أحدكم يأتي يوم القيامة يحمل بعيراً له رغاء ينادي: يا محمد! يا محمد! فأقول: «لا أملك لك من الله شيئاً، قد بلّغت»؛ ولا أعرفنّ أحدكم يأتي يوم القيامة يحمل فرساً له حمحمة ينادي: يا محمد! يا محمد! فأقول: «لا أملك لك من الله شيئاً،

---

*. [الف]: افرط.

۱. در [الف] اشتباهاً: (معاد) آمده است.

۲. (في إبله) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است.

قد بلّغت»؛ ولا أعرفنّ أحدكم يأتي يوم القيامة يحمل قشعاً من أدم ينادي: يا محمد! يا محمد! فأقول: «لا أملك لك من الله شيئاً، قد بلّغت».

الرامهرمزي في الأمثال، وسيار بن حاتم في الزهد، ورجاله ثقات. * انتهى.

و از این حدیث معلوم شد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحابه اخبار فرمود که ایشان در جهنم برده خواهند شد، و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت ایشان خواهد ساخت، لیکن خدای تعالی در جواب خواهد فرمود که: «تو نمی‌دانی که ایشان بعدِ تو چه احداث کردند».

و در حدیث حوض به صراحت مذکور است که این معامله در حق صحابه رو خواهد داد، پس در اینجا مراد از (امتی) اصحاب‌اند، فإنّ الحديث يفسّر بعضه بعضاً.

و نیز جمله: (إنّهم كانوا يمشون القهقرى بعدك) صریح دلالت دارد بر آنکه: این اشخاص همان کسانند که حالشان مخالف حالی شد که روبروی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن حال بودند.

---

* . [الف] حرف الجيم، كتاب الجهاد في محظورات الغلول. (۱۲) ر. [كنزالعمال ۵۴۳/۴].

اما آنچه گفته: در این کلام از سابق و لاحق مستفاد می‌شود... الی آخر.

پس به غایت ظاهر است که آنچه **مخاطب** گفته اصلاً از حدیث مستفاد نمی‌شود، بلکه از سابق و لاحق خلاف آن ظاهر می‌شود خصوصاً بعد ملاحظهٔ حدیث "کنز العمال"، کما لا يخفى على من له أدنى مسكة.

اما آنچه گفته: تخصیص به امت خود اصلاً منظور نیست، تخصیص به اصحاب چرا باشد!

پس تأویلی است که منشأ آن به جز جهل و خبط و حماقت نمی‌تواند بود؛ زیرا که در اول حدیث در قوله: «مثلي ومثلكم» اضافه لفظ: (مثل) به حرف <328>(یاء) و حرف (کاف و میم) که بالقطع برای خصوص متکلم و جمع مخاطبین موضوع است واقع است، و باز آن حضرت این قول را به جهت تأکید در وسط حدیث تکرار فرموده، و بعد از آن در قوله: «أنا آخذ بحجزكم» حرف (کاف و میم) را که ضمیر مخاطب است اعاده نموده.

و لفظ: «هلموا إليّ عن النار» صیغه امر جمع مخاطبین است، بعد از آن در قوله: «فتغلبوني فتقمحون فيها» صیغه رجال مخاطبین [۱] به حرف استقبال مع (یاء متکلم) واقع است، و این همه خصوصیات به اصرح دلالات تنصیص می‌کند بر آنکه مراد آن حضرت از این خطاب، اصحاب حاضرین خود است

---

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (است) آمده است.

نه اشخاص غائبین از امّت آن حضرت تا به دیگر امم چه رسد!

اما آنچه گفته: در اینجا مراد از (نار) آتشی است که در تمثیل مذکور آن رفته.

پس در "کنز العمال" تصریح وارد شده که: مراد به این (نار) نار جهنم است، چنانچه فقرهٔ «فیذهب بکم ذات الشمال» بر آن دلالت دارد.

اما آنچه گفته: و الاّ مخالفت صریح قرآن است، قوله: ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾.

پس مراد از آن جمیع صحابه نیست، بلکه خطاب به طرف بعض صحابه است و اگر نه لازم آید که جمیع مرتدین و منافقین در آتش دوزخ داخل نشوند، و آن خلاف اجماع است.

و همین است جواب از آنچه گفته: و نیز در قرآن مجید اعداد بهشت برای ایشان و وعدهٔ فوز عظیم و اجر حسن در آیات بسیار مذکور است.

اما آنچه گفته: اگر به عموم لفظ استدلال است، پس هر همه را شامل باشد، حضرت امیر علیه‌السلام نیز در آن داخل خواهد شد، معاذالله من ذلك!

پس بدان که توهم احتمال صدق این شقّ باطل، دلیل خارجیت و ناصبیت او است، اول شامل بودن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این خطاب ثابت باید

کرد بعد از آن زبان اعتراض باید گشود.

و نیز چون حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به موجب نصّ قرآنی <329> نفس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، از این خطاب خارج باشد به دلیل خروج متکلم از آن.

و نیز حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حقّ آن حضرت فرمود:

«إنّي لا أخاف عليك أن ترجع كافراً بعد إيمان [1]».

یعنی:« به درستی که من نمی‌ترسم بر تو اینکه کافر شوی بعد از ایمان».

اما آنچه گفته: و اگر به خصوص خطاب تمسک می‌کنند، **طعن الكلّ بفعل البعض لازم می‌آید.**

پس این کلام دلیل نافهمی و نادانی او است؛ زیرا که غرض علمای شیعه از طعن صحابه آن نیست که جمیع صحابه به طریق قضیهٔ موجبه کلیه مطعون هستند، بلکه مراد ایشان آن است که قضیهٔ موجبه کلیه: (الصحابة كلّهم عدول)، کذب محض و دروغ صرف است؛ زیرا که بعضی از ایشان مطعون هستند به دلیل ثبوت مضمون قضیهٔ مهمله که در حکم قضیه جزئیه است، و همین است جواب از آیات و احادیثی که در مدح صحابه وارد شده و **مخاطب** در جواب طعن هشتم از مطاعن صحابه ذکر کرده، فلیتذكّر.

---

۱. وردت بهذا المضمون روايات كثيرة مثل قوله صلی‌الله‌علیه‌وآله : «فلستُ أخشى عليه أن يرجع ... ولا كافراً بعد إيمان».

لاحظ : ذخائر العقبى : ۸٦، كنزالعمال ۱۳ / ۱۵۴ ، شرح ابن ابى الحديد ۹ / ۱۷۳ ، العمدة لابن البطريق : ۱۳۱ ، ملحقا ت احقاق الحق، مجلدات: ۴ ، ۱۵ ، ۲۲ ، ۳۰ ، ۳۱ .

طعن هفتم

دنیاطلبی و حسادت صحابه

قال: طعن هفتم:

آنكه در "صحيح مسلم" واقع است كه عبدالله بن عمرو بن العاص روايت مى‌كند:

إنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم قال: «إذا فتحت عليكم خزائن فارس والروم أيّ قوم أنتم؟»

قال عبد الرحمن بن عوف: كما أمرنا الله تعالى، <329> فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم: «كلاّ بل تتنافسون، ثمّ تتحاسدون، ثمّ تتدابرون، ثمّ تتباغضون».

جواب از اين طعن آنكه: در اينجا حذف تتمه حديث نموده بر محل طعن اقتصار نموده‌اند، و عبارت آينده را كه مبيّن مراد و دافع طعن از صحابه است در شكم فرو برده [اند] از قبيل تمسّک ملحدى به كلمهٔ ﴿لاَ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ﴾ [1]. و سرقت احاديث در مثل اين مقام به غايت قبيح است، تتمه اين حديث اين است:

---

١. النساء (۴): ۴۳.

ثمّ تنطلقون إلى مساكن المهاجرين فتحملون بعضهم على رقاب بعض.

و از این تتمه صریح معلوم شد که: این تحاسد و تباغض و تدابرکنندگان، فرقهٔ دیگر است غیر از مهاجرین، و آن فرقه یا انصارند یا غیر ایشان ، از انصار خود هرگز به وقوع نیامد که مهاجرین را بر غلانیده با هم بجنگانند، پس این فرقه نیست مگر از تابعین؛ زیرا که صحابه که حرف در آنها می‌رود منحصرند در مهاجرین و انصار، و بودن این فرقه از مهاجرین به موجب حدیث باطل شد، و بودن این فرقه از انصار [را] واقع تکذیب کرد.

و از همین حدیث صراحتاً فهمیده شد که این عمل شنیع بعد از فتح خزائن فارس و روم خواهد شد که جماعتی [1] از زمره شما به سبب کثرت فتوح و خزائن ، بغی و تکبّر و فساد خواهند ورزید، و مهاجرین را که خلافت و ریاست حق آنها است به سخنان سحرآمیز خود فریفته با همدیگر خواهند جنگانید.

حالا در تواریخ باید دید که این جماعت کدام کسان بوده‌اند ، از آن جمله محمد بن ابی‌بکر است، و از آن جمله مالک اشتر است، و از آن جمله مروان‌بن الحکم است، و امثال ایشان، پس اصلاً این طعن متوجه به صحابه نیست و الاّ در کلام پیغمبر کذب لازم آید.

---

۱. در [الف] و مصدر (جماعه) آمده است که اصلاح شد.

جواب دیگر: در مبحث نبوت گذشت که موافق روایات شیعه حضرت آدم ابوالبشر ـ علیه‌الصلاةوالسلام ـ در حسد و بغض ائمه اطهار علیهم‌السلام ـ با وجود تنبیه و توبیخ حق تعالی ـ طول العمر گرفتار ماند و اصرار نمود، و موافق فعل پیغمبر معصوم اگر صحابه هم رفته باشند چه باک!

و اگر فعل پیغمبر معصوم جوابی و توجیهی نزد شیعه داشته باشد، همان جواب و توجیه در اینجا هم اهل‌سنت به کار خواهند برد [1].

أقول:

علاّمه حسن بن مطهر حلّی ـ علیه‌الرحمةوالرضوان ـ در کتاب مذکور در ضمن احادیث مذمّت صحابه گفته:

روى الحميدي ـ في الجمع بين الصحيحين، في مسند عائشة ـ عن عبد الله بن عمرو [بن] [2] العاص ـ في الحديث الحادي عشر من <330> أفراد مسلم ـ قال: إنّ النبيّ [صلى الله عليه وآله] قال: «إذا فتحت عليكم خزائن فارس والروم أيّ قوم أنتم؟»

قال عبد الرحمن بن عوف: نكون كما أمرنا الله، فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم: «[أو غير ذلك] [3] تتنافسون، ثمّ

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۴۲.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. الزيادة من المصدر.

تتحاسدون، ثمّ تتدابرون، ثمّ تتباغضون».

وفي رواية: «ثمّ تنطلقون إلى مساكين المهاجرين فتحملون [۱] بعضهم على رقاب بعض [۲].

و [سيد على بن طاوس] [۳]بعد ذكر اين حديث فرموده:

انظر ـ رحمك الله عزّ وجلّ ـ إلى ما قد شهدوا به من ذمّ نبيّهم ﷺ لأصحابه، فكيف يستبعد من قوم يكونون بهذه الصفات أن يخالفوا نبيّهم في الحياة وبعد الوفاة [۴].

اما آنچه گفته: در اينجا حذف تتمه حديث نموده، بر محل طعن اقتصاركرده‌اند.

پس دانستى كه علامه حلّى و سيد على بن طاوس ـ عليه‌الرحمه ـ اين تتمه را ذكر فرموده‌اند و آن را حذف ننموده [اند].

---

۱. في المصدر: (فتجعلون).

۲. نهج الحق: ۳۲۱، الجمع بين الصحيحين ۳ / ۴۴۶، وانظر صحيح مسلم ۲۱۲/۸ ـ ۲۱۳، السنن لابن ماجه ۲ / ۱۳۲۴، صحيح ابن حبان ۱۵ / ۸۲، كنزالعمال ۱۱۶/۱۱، تهذيب الكمال ۳۲ / ۱۲۱، سبل الهدى والرشاد ۱۰ / ۸۱، شرح مسلم للنووى ۱۸ / ۹۶، فتح البارى ۶ / ۱۸۸، الديباج على مسلم ۶ / ۲۷۵.

۳. الزيادة من المصدر.

۴. الطرائف: ۳۹۱.

و مع‌هذا از کلام قرطبی و صاحب "صواقع" می‌دانی که [1] این تتمه در بعض روایات است نه در جمیع آن [2]، پس در این صورت اگر این تتمه هم ذکر نکرده شود کدام محل طعن است!!

و علاوه بر این همه آنکه: آنچه فاضل ناصب گمان کرده که این تتمه مخالف مقصود شیعیان است ـ چنانچه می‌دانی ـ از اغلاط فاحشه او است، این تتمه هرگز منافی مطلوب شیعه نیست بلکه به غایت مفید و نهایت مؤیّد مطلوب ایشان است.

اما آنچه گفته: از این تتمه صریح معلوم شد که تحاسد و تباغض و تدابرکنندگان، فرقهٔ دیگر است غیر از مهاجرین.

پس مدفوع است به اینکه: ناصبی به معنای حدیث وا نرسیده به غیر ادراک مرام، کلام کردن در آن آغاز نهاده، و ظاهراً (مساکین) را (مساکن) جمع (مسکن) به معنای (مکان) خوانده.

در حدیث ذکر درغلانیدن مهاجرین و جنگانیدنشان اصلاً واقع نیست، در آن فقط ذکر تنافس و تحاسد و تدابر و تباغض و ظلم نمودن صحابه بر ضعفا و مساکین مهاجرین و بعض مهاجرین را بر بعض حاکم و امیر

---

۱. از قسمت: (این تتمه...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده.

۲. التذكرة في أحوال الموتى وأمور الآخرة: ۵۸۲، الصواقع، ورق: ۲۸۸ ـ ۲۸۹.

كردن مذكور است، چنانچه نووى در "شرح صحيح مسلم" در شرح اين حديث گفته:

قال العلماء: التنافس: المسابقة إلى الشيء وكراهية أخذ غيرك إيّاه، وهو أوّل درجات الحسد.

وأمّا الحسد؛ فهو تمنّي زوال النعمة عن صاحبها.

والتدابر: التقاطع، وقد يبقى مع التدابر شيء من المودّة أو لا يكون مودّة ولا بغض.

وأما التباغض؛ فهو بعد هذا؛ ولهذا رتّب في الحديث «ثمّ تنطلقون في مساكين المهاجرين».. أي ضعفائهم فتجعلون بعضهم أُمراء على بعض، هكذا فسّروه*.

و در "شرح مشارق الأنوار" مذكور است:

معنى الحديث: إذا ملكتم تلك الخزائن يظهر فيكم التحاسد والتنافس والتدابر، وكلّ واحد منها شيمة ذميمة، فدعوها واجتهدوا أن تكونوا لأُموركم مصلحين، وعلى إخوانكم وأصحابكم مسامحين.

عُلِمَ (أيّ قوم أنتم) أي مصلحون أم مفسدون.

---

*. [الف] شروع كتاب الزهد كه در آخر كتاب است. [شرح مسلم نووى ۱۸/۹٦ـ۹۷].

(كما أمرنا الله).. أي يكون أقوالنا موافقة لقول الله، ولا نميل عن الحقّ.

(أو غير ذلك).. أي تقولون وتفعلون غير ما أمركم الله به.

والإشارة بهم في الأفعال الأربعة إلى أنّ الأوّل سبب الثاني، أو إلى بعد رتبة كلّ فعل في القبح بالنسبة إلى الفعل الذي قبله.

انطلق <331> في الشيء: طمع فيه، وتصرّف كما يريد، ومعنى مطاوعة الإطلاق ملحوظ منه.

(تحملون بعضهم).. أي ترهقونهم العسر، وتكلّفونهم ما لا يطيقون*.

و قرطبى كه از معتبرين علماى شافعيه است در كتاب "التذكرة بأحوال الموتى و امور الآخرة" گفته:

---

* . [الف] شرح حديث: «إذا فتحت عليكم خزائن فارس والروم». (۱۲). [شرح مشارق الأنوار. وانظر: شرح مسلم للنووي ۱۸ / ۹۷، فتح الباري ۶ / ۱۸۸، الديباج على مسلم ۶ / ۲۷۵.

وقال ابن الملك في شرح هذا الحديث:

يعني: لا يكفيكم هذه الصفات حيث تأخذون حقوق مساكين المهاجرين بحيث لا يبقى لهم ما يرتحلون به، فتحملون أنتم ضعفاءهم على رقاب أقويائهم حين ارتحالهم. [كذا، ولعله أراد العكس] قيل: قد وقع ذلك كلّه في فتنة عثمان.

انظر: مبارق الأزهار في شرح مشارق الأنوار ۲ / ۶۶ (طبع دار الجيل بيروت)].

قوله: «ثم تنطلقون في مساكين المهاجرين» قيل: في الكلام حذف.. أي في فيء [١] مساكين المهاجرين.

والمعنى أنّه: إذا وقع التنافس والتحاسد والتباغض حملهم ذلك على أن يأخذ القوي ما [٢] أفاء الله على المسكين الّذي لا يقدر على مدافعة [٣]، فمنعه عنه ظلماً وقهراً بمقتضى التنافس [والتحاسد] [٤].

وقيل: ليس في الكلام حذف، وأنّ المعنى المراد أنّ مساكين المهاجرين وضعفتهم ستفتح عليهم؛ إذ ذاك من الدنيا حتّى يكونوا أمراء بعضهم على رقاب بعض، وهذا اختيار القاضي عياض*،

---

١. در [الف] اشتباهاً: (بنى) آمده است.

٢. في المصدر: (على ما).

٣. في المصدر: (مدافعته).

٤. الزيادة من المصدر.

*. [الف] قاضى عياض در "مشارق الانوار على صحاح الآثار" گفته:

قوله: «ما تنطلقون في مساكن المهاجرين، فتجعلون بعضهم على رقاب بعض»، وعند السمرقندى: «فتحملون»، وكلاهما بمعنى، والإشارة فيه إلى ما يفتح عليهم، وتقديمهم أسراء.

وذهب بعضهم إلى أن معنى الكلام: في فيء مساكين المهاجرين، وهذا لا يستقلّ مع قوله: «يحملون»، و«تجعلون بعضهم على رقاب بعض»، وظاهره صحيح محتمل ⬅

والأوّل اختيار شيخنا أبي العباس، قال: و[هو](1) الّذي يشهد له [مساق الحديث و](2) معناه وذلك أنّه عليه [وآله]السلام أخبرهم أنّه يتغيّر بهم الحال، وأنّهم يصدر عنهم أو عن بعضهم أحوال (3) غير مرضية ـ مخالف (4) أحوالهم الّتي كانوا عليها ـ من التنافس والتباغض وانطلاقهم في مساكين المهاجرين، فلا بدّ أن يكون هذا الوصف غير مرضي كالأوصاف الّتي قبله، وأن تكون (5) تلك الأوصاف المتقدّمة توجيه، وحينئذ يلتئم الكلام أوّله وآخره،

⮌ لما ذكرناه. (۱۲). باب الجيم مع العين ورق ۴۶

[في المصدر المطبوع ـ في حديث الفتن وأشراط الساعة ـ قوله: «وينطلقون في مساكين المهاجرين، فيجعلون بعضهم على رقاب بعض»، وعند السمرقندى: «فيحملون»، وكلاهما بمعنى.

والإشارة فيه إلى ما يفتح عليهم، وتقديمهم أمراء.

وذهب بعضهم إلى أن معنى الكلام ـ لعله ـ: في فيء مساكين المهاجرين، وهذا لا يستقلّ مع قوله: «يحملون»، و «يجعلون بعضهم على رقاب بعض»، وظاهره جائز صحيح محتمل لما ذكرناه. لاحظ: مشارق‌الانوار ۱۵۹/۱].

۱. الزيادة من المصدر.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. در [الف] اشتباهاً: (هوال) آمده است.

۴. في المصدر: (تخالف).

۵. در [الف] اشتباهاً: (يكون) آمده است.

والله أعلم، ويعضده رواية السمرقندي: (فتحملون [۱] بعضهم على رقاب بعض) [۲].

يعنى: گفته شده است در كلام حذف است، يعنى لفظ: (فيء [۳]) از بالاى لفظ: (مساكين) محذوف است، و معنا آن است كه: به درستى كه هرگاه واقع شود تنافس و تحاسد و تباغض، بر دارد اين معنا ايشان را بر آنكه بگيرد قوى چيزى را كه داده باشد خداى تعالى از فيء به مسكينى كه قدرت ندارد بر مدافعت او كه منع كند او را و باز دارد از ظلمى و قهرى كه به مقتضاى تنافس واقع شده.

و گفته شده است: نيست در اين كلام حذف چيزى بلكه به درستى كه معناى مراد آن است كه: بر مساكين و مهاجرين و ضعفاى ايشان مفتوح شود در اين هنگام از دنيا تا آنكه امرا شوند بعضى از ايشان بر رقاب بعضى ديگر.

و اين معنا مختار قاضى عياض است، و اول معنا مختار شيخ ما ابى‌العباس است.

و گفت ابوالعباس: آنچه ما گفتيم شهادت مى‌دهد آن را سياق حديث و

---

۱. در [الف] اشتباهاً اينجا: (رقاب) آمده است.

۲. التذكرة في أحوال الموتى وأمور الآخرة ۵۸۲ ـ ۵۸۳.

۳. در [الف] اشتباهاً: (بنى) آمده است.

معنای آن، و آن این است که: آن حضرت علیه [وآله]السلام خبر داد ایشان را که به درستی که متغیّر خواهد شد حال ایشان، و به درستی که صادر خواهد شد از ایشان یا از بعض ایشان احوال ناپسندیده که مخالف آن احوال ایشان باشد که سابق بر آن بودند، و آن احوال ناپسندیده تنافس و تباغض و انطلاق ایشان است در مساکین مهاجرین.

پس ضرور است که این وصف ـ یعنی انطلاق در مساکین مهاجرین ـ نیز غیر مرضی باشد مانند اوصافی که قبل از آن در حدیث از تنافس و تباغض و تحاسد مذکور است، و این اوصاف متقدمه <332> موجب و سبب بر این وصف اخیر باشد.

و در این هنگام ملتئم و متوافق می‌شود تمام کلام از اول تا آخر، و تأیید می‌کند آن را روایت سمرقندی که در آن روایت این فقره واقع است: «فتحملون بعضهم علی رقاب بعض» .. أي بالقهر والغبلة.

از این بیان واضح شد که مراد از قول آن حضرت: «ثمّ تنطلقون إلی مساکین المهاجرین، فتحملون رقاب بعضهم علی بعض». همین است که شما متوجه خواهید شد به سوی ضعفای مساکین مهاجرین، و بعض ایشان را بر بعض حاکم و والی خواهید ساخت، چنانچه همین عبدالرحمن ـ که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او خطاب فرموده بود ـ عثمان را بر دیگر مهاجرین به ظلم و ستم حاکم ساخت، و جناب امیر علیه السلام به عبدالرحمن گفت:

«ليس هذا أوّل يوم تظاهرتم علينا فيه، فصبر جميل». كما سبق نقله عن المختصر في أخبار البشر [1].

و غرض آن نيست كه فاضل ناصب گمان آن كرده و به حسب زعم خويش آن را مناط تفصى از اشكال و رأس الاجوبه قرار داده.

و عجب آنكه در اينجا اتباع صاحب "صواقع" را هم گذاشته كه او از اين طعن جوابى ديگر داده، و اين تتمه را دليل آورده بر اينكه: **مخاطب** به اين خطاب بعض صحابه‌اند نه جميع ايشان، وذلك صحيح لا ريب فيه، وعين المطلوب.

وفهميدن اينكه شيعه به اين مطاعن جميع صحابه را مطعون مى‌سازند، از اغلاط فاحشه و ناشى از عدم تأمل است چنانچه گفته:

السابعة ـ أي الشبهة السابعة ـ: ما رواه مسلم ـ في صحيحه ـ، عن عبد الله بن عمرو بن العاص: أنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم قال: «إذا فتحت عليكم خزائن فارس وروم أيّ قوم أنتم؟»

---

١. المختصر في أخبار البشر ١ / ٢٣٢.

وانظر: أخبار المدينة لابن شبة ٢ / ٨٥، العقد الفريد ٤ / ٢٧٩، شرح ابن ابى‌الحديد ١ / ١٩٤ و ٩ / ٥٣ و ١٢ / ٢٦٤، تاريخ الطبرى ٣ / ٢٩٧، الكامل لابن الأثير ٣ / ٧١، بحارالأنوار ٣١ / ٤٠٧.

قال عبد الرحمن بن عوف: كما أمرنا الله (۱)، فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم: «كلاّ بل تتنافسون، ثمّ تتحاسدون، ثمّ تتدابرون، ثمّ تتباغضون».

وهي باطلة؛ لأنّه تنبيه وإرشاد إلى ترك التنافس والتحاسد والتباغض عند إقبال الدنيا عليهم، فإنّه نهي بلفظ الإخبار، وهذا أبلغ من النهي صريحاً، وإيقاع الخبر موقع الإنشاء لفضل المبالغة شائع في كلام العرب ذائع.

ولأنّ الخطاب ليس لجميع الصحابة اتفاقاً.

ولقوله ـ في رواية أُخرى ـ: «ثمّ تنطلقون إلى مساكن المهاجرين، فتحملون بعضهم على رقاب بعض». * انتهى.

و قول عبدالرحمن در جواب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به قول: (كما أمرنا) به صيغهٔ جمع متكلم مع‌الغير، و خطاب فرمودن حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به طرف عبدالرحمن و ديگران به لفظ: (تتنافسون) و (تتحاسدون) و (تتباغضون)، و غير آن صريح دلالت مى‌كند بر آنكه عبدالرحمن و ديگر صحابهٔ حاضرين در اين خطاب داخل بودند، پس ادعاى اين معنا كه از صحابه اين افعال واقع نشدند صريح تكذيب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است، أعاذنا الله من ذلك.

---

۱. في الصواعق: (رسول الله) بدل (الله).

*. [الف] قوبل على أصله. (۱۲). [الصواعق، ورق: ۲۸۸ ـ ۲۸۹].

و گفتن اینکه : مخاطب به این خطاب صحابه نبودند، صریح تحریف حدیث است.

و آنچه صاحب "صواقع" به اتباع فضل بن روزبهان گفته که: مراد از اخبار در این حدیث محض نهی است و بس.

پس بطلان آن <333> به حدّی ظاهر است که فاضل ناصب هم از سرقت آن استحیا فرموده آن را ذکر ننموده است.

هرگاه عبدالرحمن در جواب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت: (نقول [1] كما أمرنا الله) جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كلاّ»، و این تصریح است به اینکه شما موافق امر خدا هرگز عمل نخواهید کرد.

اگر تسلیم کنیم که آن حضرت را نهی به صورت اخبار منظور بود، پس فقط همین می‌فرمودند که: شما تحاسد و تباغض و غیر آن، خلاف امر خدا خواهید نمود [کافی بود دیگر]، تکذیب صحابی جلیل المرتبه مبشّر بالجنّه که امر واقعی گفته بود چرا فرمودند؟! هر کسی که ادنی شعوری دارد می‌داند که کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به أصرح دلالات بر وقوع این افعال شنیعه از صحابه دلالت دارد.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (تقول) آمده است.

و کلامی که از "شرح مشارق الأنوار" و "تذکره" قرطبی منقول شده از اول تا آخر دلالت بر این معنا دارد.

و آنچه قرطبی از شیخ خود ابوالعباس نقل کرده که:

أخبرهم أنّه يتغيّر بهم الحال، وأنّهم يصدر عنهم أو عن بعضهم أحوال غير مرضيّة مخالف [۱] أحوالهم الّتي كانوا عليها من التنافس والتباغض وانطلاقهم في مساكين المهاجرين [۲].

صریح دلالت دارد بر آنکه: کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله اخبار است نه نهی.

بالجمله؛ وضوح بطلان توجیه صاحب "صواقع" ـ که تحریف صریح حدیث بلکه در رتبه تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و خلاف تنصیصات شراح احادیث ـ که اعرف [۳] از او به معانی احادیث‌اند ـ نه به آن مرتبه است که احتیاج به بیان داشته باشد.

و صاحب "صواقع" تأویلی دیگر از این هم عجیب و غریب‌تر بیان نموده که مضحکهٔ صبیان بیش نیست، و آن اینکه در وجوه بطلان این طعن گفته:

ولأنّه يحتمل أن يكون المخاطبون جمع من الأعراب والمؤلفة القلوب. [۴] انتهى.

---

۱. في المصدر: (تخالف).

۲. التذكرة في أحوال الموتى وأمور الآخرة: ۵۸۲ ـ ۵۸۳.

۳. در [الف] اشتباهاً: (اعراف) آمده است.

۴. الصواقع، ورق: ۲۸۹.

و دانستی که در حدیث تصریح وارد شده به مخاطب بودن عبدالرحمن ابن عوف به ابن خطاب، پس شاید که نزد او عبدالرحمن -که نزد اهل‌سنت صحابی بس جلیل القدر و از عشرهٔ مبشّره بالجنه، بلکه به تصریح ابن تیمیه از هم‌جَنبان ابوبکر و عمر بود - از مؤلفة القلوب باشد، پس این توجیه مصداق: (الهرب من المطر والوقوف تحت الميزاب) است.

بدان که در احادیث دیگر نیز اخبار به وقوع تحاسد و تباغض از صحابه واقع شده، چنانکه در "صحیح بخاری" در کتاب الجنائز مذکور است:

أنّ النبيّ خرج يوماً فصلّى على أهل أُحد صلاته على الميت، ثمّ انصرف إلى المنبر، فقال: «إنّي فرط لكم، وأنا شهيد عليكم، وإنّي - والله! - لأنظر إلى حوضي الآن، وإنّي أُعطيت مفاتيح خزائن الأرض -أو مفاتيح الأرض - وإني - والله! - ما أخاف عليكم أن تشركوا بعدي، ولكن أخاف عليكم أن تنافسوا فيها».* انتهى.

و در کتاب المناقب در باب علامات النبوة نیز این حدیث مذکور است (۱).

و ابن حجر در "فتح الباری" در شرح آن گفته:

قوله: «ولكنّي أخاف أن تنافسوا فيها» إنذار بما سيقع، فوقع كما قال صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، وقد فتحت عليهم الفتوح،

---

*. [الف] باب الصلاة على الشهيد. [صحیح بخاری ۲ / ۹۴].

۱. صحیح بخاری ۴ / ۱۷۶، وانظر أيضاً: ۵ / ۴۰ و ۷ / ۱۷۳، ۲۰۹.

وآل الأمر إلى أن تحاسدوا ، وتقاتلوا ، ووقع ما هو المشاهد المحسوس لكلّ واحد ممّا يشهد بمصداق خبره صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم، <334> ووقع من ذلك في هذا الحديث إخباره بأنّه فرطهم .. أي سابقهم، وكان كذلك، وأنّ أصحابه لا يشركون بعده، وكان كذلك، ووقع ما أنذر به من التنافس في الدنيا.

وقد تقدّم في معنى حديث عمرو بن عوف مرفوعاً : «ما الفقر أخشى عليكم ، ولكن أخشى عليكم أن تبسط الدنيا عليكم ، كما بسطت على من كان قبلكم».

وحديث أبي سعيد في معناه، فوقع كما أخبر، وفتحت عليهم الفتوح الكثيرة، وصبّت عليهم الدنيا صبّاً [۱].

خلاصه آنكه قول رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كه: «لكن من خوف می‌كنم [۲]كه تنافس در دنيا نماييد، انذار است از آنچه واقع شدنی بود، پس واقع شد چنانچه آن حضرت فرمود، و به تحقيق كه مفتوح شد بر ايشان فتوح و مآل كار اين شد كه صحابه تحاسد نمودند و تقاتل كردند، و واقع شد آنچه مشاهد و معاين و محسوس است برای هر كسی از آن قبيل كه شهادت می‌دهد به مصداق خبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله.

و واقع شد از اين جمله در اين حديث اخبار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به اينكه : آن

---

۱. فتح الباری ۶ / ۴۵۲.

۲. در [الف] اشتباهاً: (می‌كنيم) آمده است.

جناب سابق ایشان خواهد بود ، پس شد همچنین.

و از این هم اخبار فرمود که : اصحاب آن جناب مشرک نخواهند شد بعد آن جناب ، پس شد همچنین، و واقع شد آنچه انذار فرموده به آن از تنافس ایشان در دنیا.

و به تحقیق که گذشت در معنای حدیث عمرو بن عوف که: «نیستم که فقر را بر شما خوف کنم و لکن خوف دارم بر شما از اینکه بسط کرده شود دنیا بر شما چنانکه بسط کرده شد بر کسانی که بودند قبل شما».

و حدیث ابی‌سعید در معنای همین حدیث است، پس واقع شد چنانچه آن حضرت اخبار فرمود و فتح کرده شد بر صحابه فتوح بسیار و ریخته شد بر ایشان دنیا ریختنی. انتهی محصّل الترجمة.

در این کلام ابن حجر تصریح است به اینکه: از صحابه تحاسد در دنیا واقع شد و به جهت دنیا با هم تقاتل نمودند، و این بلا شک از اکبر کبائر است.

و مسلم در "صحیح" خود آورده:

عن عمرو بن عوف ـ وهو حليف بني عامر بن لوي، وكان شهد بدراً مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ـ: بعث أبا عبيدة بن الجراح إلى البحرين يأتي بجزيتها، وكان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قد صالح أهل البحرين وأمر عليهم ابن

العلاء (۱) الحضرمي، فقدم أبو عبيدة بن الجراح بمال من البحرين، فسمعت الأنصار بقدوم أبي عبيدة، فوافوا صلاة الفجر مع رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم، فلمّا صلّى رسول الله [صلی الله علیه وآله وسلم] انصرف، فتعرّضوا له، فتبسّم رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم حين رآهم، ثمّ قال: «أظنّكم سمعتم أنّ أبا عبيدة قدم بشيء من البحرين؟» قالوا: أجل يا رسول الله [ص]! قال: «فابشروا، أمّلوا ما يسرّكم، فوالله! ما الفقر أخشى عليكم، ولكنّي أخشى عليكم أن تبسط عليكم الدنيا، كما بسطت على من كان قبلكم، فتنافسوا فيها كما تنافسوها، فتهلككم، كما أهلكتهم» *.

و در "صحيح بخاری" مذکور است که عبدالرحمن صائم بود، هرگاه به وقت افطار طعام به نزد او آورده شد گفت:

قتل مصعب بن عمير وهو خير منّي، كفّن <335> في بردة إن غطّي رأسه بدت رجلاه، وإن غطّي رجلاه بدا رأسه، وقتل حمزة وهو خير منّي، ثمّ بسط لنا من الدنيا ما بسط ـ أو قال: أعطينا من الدنيا (۲) ما أعطينا ـ وقد خشينا أن يكون (۳) حسناتنا عجّلت

---

۱. في المصدر: (العلاء بن).

*. [الف] كتاب الزهد. [صحيح مسلم ۸ / ۲۱۲].

۲. از قسمت: (ما بسط...) تا اينجا در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است.

۳. في المصدر: (تكون).

لنا.. ثمّ جعل يبكي حتّى ترك الطعام.[1] انتهى.

اما آنچه گفته: از انصار هرگز به وقوع نیامده که مهاجرین را برغلانیده با هم بجنگانند.

پس شهادت بر نفی است، و این ناصبی در کید هشتم از باب دوم گفته که: شهادت بر نفی مقبول نمی‌باشد[2].

اما آنچه گفته که: صحابه ـ که حرف در آنها می‌رود ـ منحصرند در مهاجرین و انصار.

پس مقدوح است به آنچه سابق دانستی که: موافق قول محدّثین، طلقا که بعد از فتح مکه اسلام آوردند مانند معاویه و ابوسفیان که نه داخل مهاجرین بودند و نه داخل انصار، نیز از اصحاب بودند.

و بخاری در "صحیح" از ابن ابی‌ملیکه آورده که: او گفت: معاویه یک رکعت نماز وتر عشاء گزارد، مولی ابن عباس این واقعه را نزد ابن عباس ذکر کرد، ابن عباس گفت: بگذار او را، به درستی که او صحبت کرده با پیغمبر خدا صلی‌الله علیه [وآله] وسلم[3].

---

۱. صحیح بخاری ۲ / ۷۷.

۲. تحفهٔ اثنا عشریه: ۳۳ ـ ۳۴.

۳. صحیح بخاری ۴ / ۲۱۹.

اما آنچه گفته: از آن جمله محمد بن ابی‌بکر، و از آن جمله مالک اشتر.

پس کذب صریح و افترای فضیح است؛ زیرا که هرگاه محمد بن ابی‌بکر و مالک اشتر از صحابه نبودند، در حضور آن حضرت موجود نباشند، و خطاب به کسانی که هنوز از کتم عدم به عرصهٔ وجود نیامده باشند معقول نیست.

و نیز خزائنِ فارس و روم در وقت عمر و عثمان بر صحابه مفتوح شده نه بر محمد بن ابی‌بکر و مالک اشتر!

اما آنچه گفته: موافق روایات شیعه حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام در حسد و بغض ائمه اطهار علیهم السلام - با وجود تنبیه و توبیخ حق تعالی - طول العمر گرفتار ماند.

پس مردود است به چند وجه:

اول: آنکه بعض روایاتی که فاضل ناصب در باب الهیات آورده، در آن فقط ذکر حسد کردن حضرت آدم مذکور است، و قید (طول العمر) از اکاذیب ناصب است.

دوم: آنکه در احادیث امامیه فقط لفظ: (حسد) وارد شده و آن به معنای غبطه است، و لفظ (بغض) ائمه نسبت به حضرت آدم علیه السلام در احادیث امامیه مذکور نیست، این ناصبی از طرف خود زیاده نمود و افترای قبیح بر حضرت آدم علیه السلام بر بسته.

و در این حدیث [گذشته از] لفظ: (تتحاسدون)، [لفظ:] (تتباغضون) نیز مذکور است، و شکّ نیست که تباغض حرام است؛ و لهذا حضرت رسول خدا ﷺ فرموده که: «صحابه به اینْ مخالفت امر خدا خواهند نمود».

سوم: آنکه در این حدیث رسول خدا ﷺ فرمود که: «صحابه ظلم بر ضعفا و مساکین مهاجرین خواهند نمود و بعض ایشان را بر بعض حاکم خواهند کرد»، و این بلاریب از کبائر معاصی است، پس این فعل شنیع را به آنچه در حدیث امامیه نسبت به حضرت آدم واقع شده چه نسبت و کدام ربط؟!

چهارم: آنکه افعال انبیای معصومین علیهم السلام را بر حالات صحابه ـ که غیر معصوم‌اند ـ قیاس نمودن غیر صحیح است، حضرت آدم اغتباط امر خیر کرده بود، یعنی طلب فوز به مرتبه ائمه علیهم السلام، و این مذموم نیست.

و مراد از این تنافس صحابه که رسول خدا ﷺ به آن اخبار فرموده ظاهر است که تنافس در دنیا است، و اگر در امور خیر <336> می‌بود آن را رسول خدا ﷺ خلاف امر خدا چرا می‌فرمود؟!

جلال‌الدین سیوطی در "تنویر الحوالك شرح موطأ" مالک در شرح حدیث: «لا تحسّسوا.. ولا تجسّسوا.. ولا تنافسوا»، فرموده:

قال ابن العربي[1]: المراد به التنافس في الدنيا، ومعناه طلب

---

١. في المصدر: (ابن عبد البرّ).

الظهور فيها على الناس، والتكبّر عليهم، وتنافسهم في رياستهم، والبغي عليهم، وحسدهم على ما آتاهم الله منها؛ وأمّا التنافس والحسد على الخير وطرق البرّ فليس من هذا في شيء.[1] انتهى.

و اگر کسی توهم کند که هرگاه حسد حضرت آدم حرام نبود بلکه جائز بود، پس بر آن معاتب چرا شد!

جوابش آنکه: دانستی که فخرالدین رازی در وجه نزول آیه: ﴿وَلاَ تَكُن لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً..﴾[2] إلى آخرالآيه گفته که:

شاید طبیعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم مائل شده باشد به سوی نصرت طعمه؛ به آن سبب که او به ظاهر مسلم بود، پس رسول خدا صلی‌الله علیه [وآله]وسلم را حکم استغفار شد، و حسنات الأبرار سیئات المقربین[3].

و در "شرح شفا" قاضی عیاض مذکور است:

قال بعض المتكلمين: زلاّت الأنبياء في الظاهر زلاّت وهي في الحقيقة كرامات وزلف.[4] انتهى.

---

۱. تنویر الحوالك: ۶۵۶.

۲. النساء (۴): ۱۰۵.

۳. تفسیر رازی ۱۱ / ۳۴.

۴. شرح الشفا للقاري (المطبوع بهامش نسيم الرياض) ۴ / ۲۱۷.

وانظر: الشفا بتعريف حقوق المصطفیﷺ ۲ / ۱۷۱، نسيم الرياض ۴ / ۲۱۷، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۴۸۲.. وغيرها.

طعن هشتم

عدم یاری امیرمؤمنان علیه السلام و یاری دشمنان حضرت

قال : طعن هشتم:

آنکه حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم فرموده است: «من آذی علیّاً [علیه السلام] فقد آذاني»، و نیز در حقّ حضرت زهرا علیها السلام فرموده است که: «من أغضبها أغضبني»، و صحابه اتفاق کرده‌اند بر عداوت علی [علیه السلام] و ایذای فاطمه زهرا علیها السلام، و با علی [علیه السلام] جنگ کردند ، و خذلان او نمودند در وقتی که ابوبکر و عمر ارادهٔ سوختن خانهٔ وی کردند، قصّه‌اش آنکه: ابوبکر قنفذ ابن‌عمّ عمر را به سوی علی [علیه السلام] فرستاد تا او را حاضر سازد و بیعت نماید ، پس علی علیه السلام نیامد، و عمر را غضب درگرفت و خود به سوی خانهٔ آن هر دو مظلوم روان شد و پشته‌های هیزم و آتش همراه گرفت ، چون به در خانه رسید دید که دروازه بند است، به آواز بلند ندا کرد که: یابن أبي طالب! افتح الباب .. علی [علیه السلام] سکوت کرد و در نگشاد، و عمر دروازه را آتش زد و بسوخت و درون خانه بی‌محابا در آمد، چون زهرا [علیها السلام] چنین دید بی‌اختیار از حجره برآمده مقابل عمر شد و آواز بلند کرد و ندبهٔ پدر آغاز نهاد که: «وا أبتاه!» پس عمر شمشیر با نیام در پهلوی مبارکش خلانید و علی [علیه السلام] را گفت که: هان! برخیز و با ابوبکر بیعت کن و الاّ تو را به قتل خواهم آورد!

و صحابه همه در این واقعه حاضر بودند و هیچ کس دَم نزد، و دختر و داماد پیغمبر [صلی الله علیه وآله] را در دست ظالمان سپردند، و وصیت پیغمبر [صلی الله علیه وآله] را در حقّ اهل‌بیت پس‌پشت انداختند.

جواب از این طعن آنکه: این دروغ بی‌فروغ که از سماع آن موی بر تن و بدن اهل ایمان می‌خیزد از مفتریات شیعه و کذّابان کوفه است.

جواب این غیر از این نیست که راست می‌گویند: (دروغی را جزا باشد دروغی) و اگر از هر [1] دروغ خود جوابی از اهل‌سنت درخواست نمایند، یقین است که تن به عجز خواهند درداد، مثَل مشهور است که: نزد دروغگو هر کس لاجواب است.

اول این قصه را باید از کتب اهل‌سنت برآورد بعد از آن جواب باید خواست، و چون شیوهٔ اهل‌سنت دروغ‌بندی در روایات نیست! <337> ناچار آنچه راست و بی‌کم و کاست است به قلم می‌آید.

باید دانست که هیچ کس از صحابه در پی ایذای حضرت امیر و زهرا [علیهما السلام] نیفتاده و با او پرخاش نکرده! بلکه همیشه تعظیم و توقیر و محبّت و نصرت او نموده‌اند وقتی که طلب نصرت از ایشان نمود و محتاج به نصرت شد، عبدالرحمن بن آبزی گوید:

شهدنا صفين مع علي [عليه السلام] في ثمانمائة ممّن بايع تحت الشجرة

---

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (دو) آمده است.

بیعة الرضوان، وقتل منهم ثلاثة وستّون رجلاً ، منهم: عمّار بن یاسر، وخزيمة بن ثابت ذو الشهادتين.. وجمع كثير من المهاجرين والأنصار.. وقد ذكرهم في الإستيعاب وغيره.

و اینک خطبه‌های حضرت امیر[علیه السلام] در "نهج البلاغه" و نامه‌های آن جناب برای معاویه موجود است، رفاقت مهاجرین و انصار را با خود دلیل حقیّت خلافت خود می‌دارد، اگر ـ معاذالله! ـ این قسم روداد ی[1] بر امیر علیه السلام و زهرا علیها السلام در زمان ابوبکر به دست عمر و قنفذ مجهول الاسم و المسمی می‌گذشت، چه امکان که این همه مهاجرین و انصار که در جنگ صفین دادِ رفاقت دادند! در آن وقت که زمان صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک، و ذات حضرت بضعة الرسول موجود، و ابی‌بکر و عمر را همگی شوکت و قوّت [به][2] همان دو فرقه[3]؛ به خلاف معاویه که قریب لک[4] کس از اهل شام و پهلوانان آن

---

۱. یعنی: واقعه‌ای.

۲. زیاده از مصدر.

۳. یعنی چگونه ممکن بود که این قضیه بر امیرمؤمنان و حضرت زهرا علیهما السلام واقع شود در حالی که مهاجرین و انصار ـ که در جنگ صفین یاور امیرمؤمنان علیه السلام بودند ـ در آن زمان وجود داشتند، و قریب العهد به پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، و اصل شوکت و قوّت ابوبکر و عمر به همین دو فرقه مهاجر و انصار بود.

خلاصه آنکه با وجود مهاجر و انصار وقوع این حادثه ممکن نیست.

۴. لک: صد هزار. مراجعه شود به: لغت‌نامه دهخدا.

زمین همراه داشت و بودن مهاجر و انصار را به جوی نمی‌شمرد، باوصف این، در این وقت رفاقت کردن و در آن وقت ـ که مهاجر و انصار هم به وفور و کثرت حاضر بودند هیچ کس از آنها نمرده و شهید نشده [۱] ـ ترک رفاقت نمودن ـ خصوصاً در مقدمهٔ ظلم و غصب که مقام دفع ظالمان از خاندان رسول صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم بود بر خلاف مقدمه معاویه که او بر حضرت امیرعليه‌السلام نیامده بود، از راه بغی او حضرت امیر [عليه‌السلام] بر او فوج کشیده ـ هرگز در عقل هیچ عاقل نمی‌آید [۲] الاّ کسی که عقل او را شیطان و اخوان الشیاطین چندی بر باد داده، حیران تیهِ ضلالت گردانیده باشند، این است حال جمهور صحابه.

آمدیم بر ابوبکر و عمر، پس ابوبکر همیشه فضائل امیرعليه‌السلام بیان می‌نمود و مردم را بر حبّ و تعظیم و توقیر او تأکید می‌فرمود، دارقطنی از شعبی روایت می‌کند که:

بينا أبو بكر جالس إذ طلع علي [عليه‌السلام] ؛ فلمّا رآه قال : من سرّه أن ينظر إلى أعظم الناس منزلةً ، وأقربهم قرابةً ، وأفضلهم تبعاً له ،

⊃ مؤلف تحفه گوید : نسبت هزار با لک چون نسبت ده با هزار است .

مراجعه شود به : تحفهٔ اثناعشریه : ۳۱۲.

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است .

۲. در [الف] اشتباهاً: (هیچ عقل عقل عاقل) آمده است .

وأكثرهم غناء من رسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم فلينظر إلى هذا الطالع.

و همچنین عمر بن الخطاب نیز همیشه در تعظیم و توقیر و مشورت‌پرسیدن و صلاح خواستن از حضرت امیر علیه السلام زیاده‌تر مبالغه می‌فرمود، دارقطنی از سعید بن المسیّب روایت کرده:

عن عمر بن الخطاب؛ أنّه قال: أيّها الناس! اعلموا أنّه لا يتمّ شرف إلاّ بولاية علي بن أبي طالب.

و چون صحابه را با هم اختلاف افتاد در معنای (موؤده) و حملی که ساقط می‌کنند، یک ماهه و دو ماهه داخل (موؤده) است یا نه؟ بعضی متورّعان از ایشان گفته‌اند که: این هم موؤده است، حضرت امیر علیه السلام فرموده:

«والله! لا تكون المؤودة حتّى تأتي عليها <338> التارات السبع». وقال له عمر: صدقت، أطال الله بقاءك [1].

ابوالقاسم حریری در "درة الغواص في أغلاط الخواصّ" گفته است:

كان عمر أوّل من نطق بهذا الدعاء [2].

و عبدالله بن عمر ــ که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است بالاستقلال از عمدهٔ اصحاب ــ همیشه تأسف می‌کرد که چرا همراه حضرت امیر علیه السلام در حروب بغات شریک نشدم و رفاقت نکردم.

---

۱. الاستذكار ۶ / ۲۲۷، ملحقات احقاق الحق ۳۱ / ۴۹۰.

۲. درة الغواص في أغلاط الخواصّ ۱ / ۱۲.

و طبرانی در "أوسط المعاجم" روایت می‌کند که: عبدالله بن عمر را چون خبر توجه امام حسین علیه السلام به سمت عراق رسید از مکّه دویده بر مسیر[1] سه شب به او ملحق گردید و گفت که:

أين تريد؟ فقال الحسين عليه السلام: «إلى العراق»، فإذاً معه كتب وطوامير، فقال: «هذه كتبهم وبيعتهم»، فقال: لا تنظر إلى كتبهم، ولا تأتهم، فقال ابن عمر: إنّي محدّثك حديثاً: أنّ جبرئيل أتى النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فخيّره بين الدنيا والآخرة، فاختار الآخرة، وإنّك بضعة من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لا يليها أحد منكم، فأبى أن يرجع، فاعتنقه ابن عمر، فبكى، وأجهش في البكاء، وقال: أستودعك الله من قتيل. وروى البزاز نحوه باسناد حسن جيّد[2].

آمدیم بر حروبی که طلحه و زبیر و أمّ المؤمنین را با حضرت امیر [علیه السلام] در پیش آمد، پس بالقطع به جهت بغض و عداوت امیر [علیه السلام] نبود و نه قصد ایذای او داشتند، بلکه به اسباب دیگر ـ که شرح آن در تواریخ ثقات مسطور است ـ این همه به وقوع آمد، مجملش آنکه:

چون حضرت عثمان را مردم کوفه و مصر شهید کردند، حضرت امیر علیه السلام بنابر مصلحت وقت تعرّض به آنها صلاح ندید و سکوت فرمود، و آن اشقیا به

---

۱. در [الف]: (مسیرت) آمده است که اصلاح شد.

۲. انظر: المعجم الاوسط ۱۸۹/۱ مع اختلاف یسیر.

این فعل شنیع خود افتخار نمودن گرفتند و عثمان را بد گفتن، و حقیّت خود [را] در این مقدمه اظهار نمودن شروع کردند، و جماعتی [۱] از عظمای صحابه ـ مثل طلحه و زبیر و نعمان بن بشیر و کعب بن عجره و غیرهم ـ بر قتل عثمان تلهّف و تأسف می‌نمودند و می‌گفتند که: این حادثه در این امّت سخت شنیع و قبیح واقع شد، اگر می‌دانستیم که این بلوا به این حدّ خواهد رسانید از ابتدا ممانعت می‌کردیم، و او مظلوم کشته شد و بر حقّ بود و قاتلان او بر باطل.

چون این کلمات این صحابه به گوش قاتلان عثمان رسید خواستند که صحابهٔ مذکورین را نیز به [۲] عثمان ملحق سازند، مردم مخلص بر این ارادهٔ فاسدشان مطّلع شده، صحابهٔ مذکورین را خبردار ساختند، بنابر آن صحابهٔ مذکورین به سوی مکّه روانه شدند و در آنجا امّ المؤمنین عایشه را ـ که برای حج رفته بود ـ دریافتند و عرض کردند که: ما در پناه تو آمده‌ایم؛ زیرا که تو مادر مسلمانانی، و هرگاه طفل از چیزی می‌ترسد در دامن مادر پناه می‌گیرد، لازم که شرّ غوغای عرب را از سر ما دفع سازی که امیرالمؤمنین [علیه السلام] بنابر مصلحت وقت از دفع شرّ این اشقیا سکوت دارد، و آن اشقیا به سکوت او خیره شده، دست و زبان ظلم و تعدّی دراز کرده‌اند تا وقتی که قصاص عثمان گرفته نشود، و این بدکرداران را سیاست واجبی

---

۱. در [الف] و مصدر: (جماعه) آمده است که اصلاح شد.

۲. در [الف] اشتباهاً: (با) آمده است.

نرسد، اينها و امثال اينها خيلى در خونريزى و ظلم دلير خواهند شد ، و ما را هرگز اطمينان حاصل نخواهد شد.

عايشه فرمود: صلاح آن است كه تا وقتى كه آن اشقيا در مدينه‌اند و دربار اميرالمؤمنين [عليه السلام] را فرو گرفته و او را مجبور خود ساخته [اند]، شما در مدينه نرويد و جاى ديگر كه محل امن <339> و اطمينان باشد قرار كنيد، و على بن ابى‌طالب [عليه السلام] را از آن جماعت به حيله و تدبير جدا كرده ، در [زمرهٔ] خود بگيريد، چون خليفه به دست شما افتد و رفيق شما گردد آن هنگامِ فكر تنبيه و سياست و گرفتن قصاص خليفهٔ مقتول نماييد كه آينده ديگران را چشم عبرت وا شود و اين قسم كار بزرگ را سهل ندانند.

همهٔ صحابه مذكورين اين را صلاح پسنديدند و طرف عراق و بصره [را] ـ كه مجمع جنود مسلمين در آن وقت بود ـ ترجيح دادند، و عايشه را نيز باعث شدند كه : تا رفع فتنه و حصول امن و درستى امور خلافت و ملاقات با خليفهٔ [وقت] [1] همراه ما باش تا به پاس ادب تو ـ كه مادر مسلمانانى و حرم محترم رسول [صلى الله عليه وآله] و از جمله ازواج محبوب‌تر و مقبول‌تر بوده [اى] ـ اين اشقيا قصد ما نكنند و ما را تلف نسازند.

ناچار عايشه به قصد اصلاح و انتظام امور امت و حفظ جان چندى از كبراى صحابهٔ رسول صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم ـ كه هم اقارب او بودند ـ به

---

۱. زياده از مصدر.

سمت بصره حرکت فرمود، حضرت امیر [علیه السلام] را قاتلان عثمان که در جمیع امور خلافت دایر و سایر شده بودند، این قصه را به نوع دیگر رسانیدند و باعث شدند که خواه مخواه دنبال آنها باید برآمد، حضرت امام حسن و امام حسین [علیهما السلام] [وعبدالله بن جعفر] (۱) و عبدالله بن عباس هر چند از این حرکت مانع آمدند به سبب غلبهٔ آن اشقیا پیش نرفت، آخر حضرت امیر علیه السلام را بر آوردند، چون متصل بصره رسیدند، اول قعقاع را نزد امّ المؤمنین و طلحه و زبیر فرستادند که مقصد آنها دریافته به عرض خلیفه رساند، قعقاع نزد امّ المؤمنین رفت و گفت:

يا أماه! ما أشخصك وأقدمك هذه البلدة؟

فقالت: أي بني! الإصلاح بين الناس.. ثمّ بعثتْ إلى طلحة والزبير فحضرا، فقال القعقاع: أخبراني بوجه الإصلاح؟ قالا: قتلة عثمان (۲)، فقال القعقاع: هذا لا يكون إلاّ بعد اتّفاق كلمة المسلمين وسكون الفتنة، فعليكما بالمسالمة (۳) في هذه الساعة، فقالا: أصبت وأحسنت!

فرجع القعقاع إلى علي [عليه السلام] فأخبره بذلك، فسرّ به،

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. كذا في تاريخ الطبري ۳ / ۵۲۰۲، وفي التحفة: (عطونا ـ والظاهر أنه تصحيف: أعطونا ـ قتلة عثمان..)، وفي تفسير الآلوسي ۱۰/۲۲: (إقامة الحدّ على قتلة عثمان..).

۳. في التحفة: (بالمساهلة).

واستبشر، وأشرف القوم على الصلح ، ولبثوا ثلاثة أيّام لا يشكّون في الصلح.

چون شام روز سوم شد رسل و وسایط فـي مـا بـين قـرار دادنـد کـه صبح‌هنگام ملاقات امیر [عليه السلام] با طلحه و زبیر واقع شود و قاتلان عثمان در آن صحبت حاضر نباشند، خیلی این وضع صلح بر آن اشقیا گران آمد به شنیدن این خبر دست پاچه شده حیران و سراسیمه نزد عبدالله بن سبا ـ که مغوی آنها بود ـ دویدند و چارهٔ کار از او پرسیدند، او گفت: چارهٔ کار جز این نیست که از شب شروع قتال نمایید ، و نزد امیر [عليه السلام] اظهار کنید که از آن طرف غدر واقع شد، از آخر شب سوار شده کرده پیش لشکر امّ المؤمنین تاختند؛ در آن لشکر نیز آوازهٔ غدر حضرت امیر [عليه السلام] بلند شد و از این طـرف نـیز شـور برخاست که طلحه و زبیر غدر کردند، حضرت امیر [عليه السلام] تعجب‌کنان سـوار شده ، دید که آتش قتال در اشتعال است و سر و دست بریده می‌شود ناچار تن به جنگ در داد و واقع شد آنچه واقع شد.

قرطبی و جماهیر مورخین اهل‌سنت این واقـعه را هـمین قسـم روایت کرده‌اند و به طرق متعدده از حضرت امام حسن [عليه السلام] و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس همین اسلوب را نقل نموده، اگر قاتلان <340> عثمان که اسلاف شیعه و متبوعان ایشان‌اند به رنگ دیگر نقل کنند نزد اهل‌سنت حکم ضرطات البعیر دارد!

و معاویه و اهل شام را نیز در ابتدا همین دعوی بود که قاتلان عـثمان را

باید سپرد و قصاص باید گرفت و سیاست باید نمود، چون از طرف حضرت امیرعليه السلام در سپردن قاتلان عثمان ـ به سبب شوکت و غلبهٔ آنها خصوصاً بعد از جنگ جمل و خالی شدن میدان از منازع و مزاحم عذر واجبی بود ـ اجابت مدعای آنها نفرمود و آنها بدگمان شده آخرها منکر خلافت او شدند، و سلب لیاقت این کار از آن جناب و بد گفتن آغاز نهادند و به جنگ برخاستند.

حالا در "نهج البلاغه" باید دید که در حقّ آن مردم حضرت امیرعليه السلام چه فرموده است:

«أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام على ما دخل فيه من الزيغ والاعوجاج والشبهة والتأويل..» .

و در حقّ قاتلان عثمان نیز در "نهج البلاغه" موجود است که:

قال له بعض أصحابه: لو عاقبت قوماً أجلبوا على عثمان..

فقال: «يا إخوتاه! إني لست أجهل ممّا تعلمون، ولكن كيف لي بهم والمجلبون على شوكتهم يملكوننا ولا نملكهم! وها هم هؤلاء قد ثارت معهم عبدانكم، والتفت إليهم أعرابكم، وهم خلالكم يسومونكم ما شاؤوا، هل ترون موضعاً لقدرة على شيء يريدون؟! إنّ هذا الأمر جاهلية، وإن لحقد القوم باده [1]» ..

---

۱. في نهج البلاغة ۸۱/۲، وتاريخ الطبري ۴۵۸/۳: (لهؤلاء القوم مادّة ..).

إلى أن قال: «فاصبروا حتّى يهدؤ الناس ، ويقع القلوب مواقعها وتؤخذ الحقوق مسمحة ، فاهدؤوا عنّي وانظروا..» إلى آخره. كذا في نهج البلاغة.

از اینجا معلوم شد که در حقیقت تغافل حضرت امیر علیه السلام از این امر ـ که صحابهٔ دیگر طلب می‌کردند ـ محض بنابر ناچاری و ضرورت بود، و حضرت امیر علیه السلام در این امر معذور بود.

و آنچه در "نهج البلاغه" است همه مقبول شیعه است، اهل‌سنت را در آن روایات اصلاً دخلی نیست، و اگر روایات اهل‌سنت را ذکر کنیم حقیقت حال به وجهی واضح شود که از آفتاب روشن‌تر گردد، و با وجودی که شیعه از ذکر این قسم روایات برای حفظ مذهب خود خیلی احتراز کنند لیکن برهان الهی است که یک دو عبارت را جسته جسته در کتب ایشان ودیعت نهاده که خیلی به کار اهل‌سنت می‌آید.

و آنچه در قصهٔ قنفذ و احراق باب دار فاطمه [علیها السلام] و خلانیدن شمشیر به پهلوی سیدة النساء ذکر کرده‌اند همه از اکاذیب و افترائات شیاطین کوفه است که پیشوایان شیعه و روافض بوده‌اند، هرگز در هیچ کتاب اهل‌سنت ـ نه به طریق صحیح و نه به طریق ضعیف ـ موجود نیست.

و حالت روات شیعه سابق مفصل مشروح شد که هم از روی روایات شیعه

دروغ‌بندی [و بهتان] (۱) و افترای آنها بر حضرات ائمه صحیح شده است ، با وجود ادعای کمال محبت به آن حضرات ، بر کسانی که عداوت آنها را دین و ایمان خود می‌دانند چه طومارهای بهتان که نخواهند نوشت، و اهل‌سنت که دین و ایمان خود را وابستهٔ به حکم قرآن مجید و اقوال عترت طاهره ساخته‌اند ـ چنانچه در ابواب سابقه به تفصیل <341> معلوم شد ـ چه قسم روایات کاذبه این دروغگویان را بر خلاف شهادت قرآن مجید و عترت طاهره خواهند شنید، این دو شاهد عدل در ابطال این بهتان و افترا کافی و شافی‌اند، اگر شهادت خدا شنیدن منظور است در قرآن مجید باید دید که ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (۲) در حق کدام فرقه وارد است.

و نیز غور باید کرد که تواضع مؤمنین همین قسم می‌باشد که در این قصّه واقع شد.

و نیز باید دید که ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (۳) در حق کدام مردم است، و مقتضای رحمت همین است که به عمل آمد.

و نیز باید دید که ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (۴) حال کدام جماعت است، و امر

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. المائدة (۵): ۵۴.

۳. الفتح (۴۸): ۲۹.

۴. الحجّ (۲۲): ۴۱.

بالمعروف و نهی عن المنکر همین می‌باشد که خانهٔ زهرا [عليها السلام] را بسوزند، و در پهلوی مبارکش شمشیر خلانند؟!

و نیز باید دید که ﴿وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإيمانَ وَزَيَّنَهُ في قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ﴾ [1] خطاب به کدام گروه است، و این فعل شنیع فسوق و عصیان است یا نی، این است شهادت ناطقهٔ قرآن مجید بر برائت صحابه از این فعل شنیع.

و اگر شهادت حضرت امیر عليه السلام خواهند که بشنوند پس در "نهج البلاغه" نظر کنند و آنچه در حقّ اصحاب حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم فرموده است مطالعه نمایند.

قال أمير المؤمنين ـ مخاطباً لأصحابه ، ذاكراً لأصحاب رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم ـ:

«لقد رأيت أصحاب محمد صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، فما أرى أحداً منكم يشبههم، لقد كانوا يصبحون شعثاً غبراً، باتوا سجّداً [و] [2] قياماً يراوحون بين جباههم وأقدامهم ، يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم، كان بين أعينهم ركباً من طول سجودهم، إذا ذكر الله هملت أعينهم حتّى تبلّ جباههم، ومادوا كما يميد

---

۱. الحجرات (۷): ۴۹.

۲. الزيادة من التحفة .

الشجر في اليوم العاصف خوفاً من العقاب ورجاءً للثواب [1]».

وقال أيضاً: «لقد كنّا مع رسول‌الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم نقتل أبناءنا وآباءنا وإخواننا وأخوالنا وأعمامنا .. وما نريد بذلك إلاّ إيماناً، وتسليماً، ومضياً على اللقم، وصبراً على مضض [2] الألم، وجدّاً على جهاد العدوّ».

وقد كان الرجل منّا والآخر من عدوّنا يتصاولان تصاول الفحلين [3] يتخالسان أنفسهما أيّهما يسقي صاحبه كأس المنون، فمرّة لنا ومرّة لعدوّنا منّا».

فلمّا رأى الله صدقنا أنزل لعدوّنا الكبت، وأنزل علينا النصرة حتّى استقرّ الإسلام ملقياً جرّانه، متبوءاً أوتانه».

ولعمري! لو كنّا نأتي ما آتيتم ما قام للدّين عمود، ولا اخضرّ للإسلام عود [4]».

و اگر از همه این شهادات درگذریم یک آیهٔ قرآنی ما را در تکذیب این قصهٔ مُفتریٰ کافی است، حق تعالی در حقّ صحابه می‌فرماید: ﴿لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ

---

۱. نهج البلاغة ۱ / ۱۹۰.

۲. في التحفة: (مضيض).

۳. در [الف] در متن اشتباهاً: (الفلحين) آمده و در حاشيه تصحيح شده است.

۴. نهج البلاغة ۱ / ۱۰۵.

أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ في قُلُوبِهِمُ الإيمانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾ (۱)، پس این آیه نصّ صریح است که صحابه را به هر که مخالف خدا و رسول صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم باشد میل کردن و جانب‌داری او نمودن و دوستی او را مانع اجرای حکم الهی (۲) <342> ساختن ازمحالات است، پس کسانی که حالشان چنین باشد چه امکان است که بر این واقعهٔ شنیعه سکوت کنند یا بعضی از ایشان مصدر این فعل شنیع شوند ؟! حال آنکه بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم نیز در اعلای اعلام دین جان و مال خود را نثار کرده باشند ، و طول العمر در احیای سنن او صرف نموده، سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ! (۳)

و هرگاه نزد اهل‌سنت و جماعت شهادت خدا و رسول صلی‌الله علیه [وآله]وسلم و شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حسنین علیهما‌السلام موجود باشد دیگر گوش نهادن به هذیانات اخوان الشیاطین و افترائات ابن مطهر حلّی و ابن شهر آشوب مازندرانی ـ که نعیق غرابی و شهیق حماری بیش نیست ! ـ چه قسم متصوّر تواند شد ؟! (۴)

---

۱ . المجادلة (۵۸): ۲۲.

۲ . قسمت : (و دوستی او را مانع اجرای حکم الهی) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

۳. النور (۲۴) : ۱۶ .

۴. تحفهٔ اثناعشریه : ۳۴۲ ـ ۳۴۷ .

أقول:

اما آنچه گفته: این دروغ بی‌فروغ که از سماع آن موی بر تن و بدن اهل ایمان می‌خیزد از مفتریات شیعه و کذابان کوفه است.. الی آخر.

پس باید دانست که در تقریر این طعن که ناصبی نقل کرده چند امر مذکور است:

اول: آنکه صحابه اتفاق کردند بر عداوت علی علیه السلام و ایذای فاطمه علیها السلام، اگر مراد به صحابه اکثر صحابه است، پس صحیح است.

دوم: آنکه صحابه خذلان کردند وقت اراده عمر سوختن بیت حضرت فاطمه علیها السلام [را].

سوم: روان شدن عمر با هیزم و آتش برای احراق خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام.

چهارم: احراق خانهٔ آن حضرت علیها السلام.

پنجم: خلانیدن عمر شمشیر را به پهلوی مبارک حضرت فاطمه علیها السلام.

ششم: گفتن به جناب امیر علیه السلام که: بیعت ابی‌بکر کن و الاّ تو را قتل خواهیم نمود.

هفتم: اخذ بیعت ابی‌بکر از جناب امیر علیه السلام به اجبار و اکراه.

و جُلّ این امور در کتب معتمده سنیان ثابت است، و در "ازالة الخفا" تصنیف پدر **مخاطب** مذکور است:

أبو بكر، عن أسلم ـ باسناد صحيح على شرط الشيخين ـ: أنّه

حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم كان علي [عليه السلام] والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم فيشاورونها ، ويرتجعون في أمرهم، فلمّا بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتّى دخل على فاطمة [عليها السلام] فقال: يا بنت رسول الله [ص]! ما من الخلق أحد أحبّ إلينا من أبيك، وما من أحد أحبّ إلينا بعد أبيك منك! وأيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك أن آمرهم [1] أن يحرق عليهم البيت.

قال: فلمّا خرج عمر جاؤوها ، فقالت: تعلمون أنّ عمر قد جاءني ، وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقنّ عليكم البيت؟ وأيم الله ! ليمضينّ لما حلف عليه، فانصرفوا راشدين، فرأوا رأيكم، ولا ترجعوا إليّ .. فانصرفوا عنها، فلم يرجعوا إليها حتّى بايعوا لأبي بكر [2].

از اين روايت قصد عمر احراق بيت حضرت فاطمه [عليها السلام] ظاهر شد، و ديگر احاديث دالّه بر اين معنا سابق گذشت [3].

و اين هم معلوم شد كه عمر از احراق جناب امير [عليه السلام] ـ كه نفس رسول صلى الله عليه وآله بود ـ نيز باكى نداشت، چه از كسانى كه نزد حضرت فاطمه [عليها السلام]

---

١. في المصدر: (آمر بهم).

٢. إزالة الخفاء: ٢ / ١٧٩ ، ولاحظ : ٢ / ٢٩ ، قرّة العينين: ٧٨.

٣. مراجعه شود به طعن دوم عمر.

مجتمع شده مشورت با آن جناب می‌کردند، حضرت امیر عليه السلام هم بود، چنانچه در این روایت به تصریح مذکور است، و عمر در حق همین مجتمعین گفته که: اگر ایشان نزد تو مجتمع خواهند شد مرا رعایت شأن تو و دوست‌تر بودنت مانع از این نخواهد <343> شد که خانهٔ تو را بر ایشان بسوزم.

و این هم ظاهر شد که بیعت نمودن جناب امیر عليه السلام به ابی‌بکر به اکراه و به خوف سوختن عمر خانهٔ حضرت فاطمه [عليها السلام] بود.

و در "مختصر في اخبار البشر" در ضمن عبارتی ـ که سابقاً منقول شد ـ مذکور است:

ثمّ إنّ أبا بكر بعث عمر بن الخطاب إلى علي [عليه السلام] ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمة الزهراء رضي‌الله‌عنها [عليها السلام] وقال: إن أبوا عليك فقاتلهم!..

فأقبل عمر بشيء من نار على أن يضرم الدار، فلقيته فاطمة رضي‌الله‌عنها [عليها السلام] وقالت: «إلى أين يابن الخطاب! أجئت لتحرق دارنا؟!» قال: [نعم] [1]؛ أو يدخلوا في ما دخل فيه الأمّة [2].

و علامه حلّی در "کشف الحقّ" نقل فرموده:

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. المختصر في أخبار البشر ۱ / ۲۱۹.

نقل ابن خزانة [۱] ـ في غرره ـ: أنّه قال زيد بن أسلم: كنت ممّن حمل الحطب مع عمر إلى باب فاطمة [عليها السلام] [۲].

و نيز فرموده:

قال ابن عبد ربّه ـ وهو من أعيان أهل السنة ـ: فأمّا علي [عليه السلام] والعباس فقعدا في بيت فاطمة [عليها السلام]، [حتّى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمة [عليها السلام]] [۳]، وقال له أبوبكر: إن أبيا فقاتلهما! فأقبل بقبس من نار على أن يضرم عليهما النار [۴] فلقيته فاطمة [عليها السلام] فقالت [۵]: «يابن الخطاب! أجئت لتحرق دارنا؟!» قال: نعم. ونحوه روى مصنف كتاب المحاسن و [أنفاس] [۶] الجواهر [۷].

از اين روايات سواى قصد عمر احراق خانهٔ حضرت فاطمه عليها السلام، همراه بردن او آتش و هيزم را و امر كردن ابوبكر عمر را به قتال جناب امير ثابت شد.

---

۱. في المصدر: (خيزرانة).
۲. نهج الحق: ۲۷۱.
۳. الزيادة من العقد الفريد.
۴. في المصدر: (الدار).
۵. در [الف] اشتباهاً: (فقال) آمده است.
۶. الزيادة من المصدر.
۷. نهج الحق: ۲۷۱ ـ ۲۷۲، ولاحظ: العقد الفريد ۴ / ۲۴۲.

و به کشف خانهٔ حضرت فاطمه عليها السلام ابوبکر خود وقتِ مردن اقرار کرده و بر آن تأسف نموده، چنانچه در "کنز العمّال" در روایتی ـ که از ابوعبیده و عقیلی و حیثمة بن سلیمان و طبرانی و ابن عساکر و ضیاء مقدسی منقول است ـ مذکور است که: ابوبکر گفت:

وددت أنّي لم أكن كشفت بيت فاطمة [عليها السلام] ، وتركته ، وإن أغلق عليّ[1] الحرب[2].

و در "تاریخ طبری" مذکور است:

وتخلّف علي [عليه السلام] والزبير ، واخترط الزبير سيفه ، وقال: لا أغمده حتّى يبايع علي [عليه السلام].. فبلغ ذلك أبابكر وعمر ، قال: فقال عمر : خذوا سيف الزبير فاضربوا به الحجر.. قال: فانطلق إليهم عمر ، فجاء بهما تعباً ، وقال: لتبايعان وأنتما كارهان ، فبايعا*[3].

و در "صحیح" مسلم در ضمن روایت طلب حضرت فاطمه [عليها السلام] فدک را مذکور است:

---

۱. في المصدر: (وإن كانوا قد غلقوه على).

۲. كنز العمال ۵ / ۶۳۲.

بسیاری از مصادر آن در آخر مطاعن ابوبکر تحت عنوان **مطاعنی دیگر** گذشت.

* . [الف] قوبل على أصل تاريخ الطبري الكبير من النسخة المطبوعة في الممالك الإنجرزية في الجزء الخامس منه، والحمد لله. (۱۲). [تاریخ طبری ۲/۴۴۴].

۳. از قسمت: (و در تاریخ طبری ...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

وكان لعلي [عليه السلام] من الناس وجه حياة فاطمة [عليها السلام]، فلمّا توفيت استنكر علي [عليه السلام] وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته، ولم يكن بايع تلك الأشهر، فأرسل إلى أبي بكر...: (أن إئتنا ولا يأتنا معك أحد)كراهة محضر عمر بن الخطاب، فقال عمر لأبي بكر: والله! لا تدخل عليهم وحدك، فقال أبو بكر: ما عساهم أن يفعلوا بي، وإنّي ـ والله! ـ لآتيهم [1]..

فدخل عليهم أبو بكر، فتشهد علي بن أبي طالب [عليه السلام]، وقال: إنّا قد عرفنا فضلك وما أعطاك الله عزّ وجلّ، ولم ننفّس عليك خيراً ساقه الله إليك، ولكنّك استبددت علينا بالأمر، وكنّا نحن نرى لنا حقّاً لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم.. فلم يزل يكلّمهم أبا بكر حتّى فاضت عينا أبي بكر، فلمّا تكلّم أبوبكر قال: والّذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم أحبّ إليّ أن أصل من قرابتي، وأمّا الّذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال فإنّي لم آل فيها عن الحقّ، ولم أترك أمراً رأيت رسول الله [صلى الله عليه وآله] يصنعه [2] فيها إلاّ صنعته..!

فقال علي [عليه السلام] لأبي بكر: موعدك العشية للبيعة، فلمّا صلّى أبوبكر صلاة الظهر رقى على المنبر، فتشهد، وذكر شأن علي [عليه السلام] وتخلّفه عن البيعة، وعذّره بالّذي اعتذر، ثمّ استغفر الله، وتشهّد

---

١. في المصدر: (لآتينّهم).

٢. در [الف] اشتباهاً: (تصنيعه) آمده است.

علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فعظّم حقّ <344> أبي بكر، وأنّه لم يحمله على الذي صنع نفاسته على أبي بكر، ولا إنكاراً [۱] للّذي فضّله الله عزّ وجلّ به، لكنّا كنّا نرى لنا في الأمر نصيباً، فاستبدّ علينا به، فوجدنا في أنفسنا. [۲] انتهى بقدر الحاجة.

از نقل اين حديث چند فايده حاصل شد:

اول: آنكه بيعت جناب امير عليه السلام با ابوبكر به اضطرار بود به جهت انصراف وجوه مردم از آن جناب و عدم رعايت آن كرامت‌مآب، قرطبى در "مفهم شرح صحيح مسلم" در شرح قوله: (كان لعلي [عليه السلام] من الناس جهة حياة فاطمة [عليها السلام]) گفته:

(جهة).. أي جاه واحترام، كان الناس يحترمون علياً [عليه السلام] في حياتها كرامة لها؛ لأنّها بضعة من رسول الله صلى‌الله عليه [وآله] وسلم وهو مباشر لها، فلمّا ماتت وهو لم يبايع أبا بكر انصرف الناس عن ذلك الاحترام؛ ليدخل في ما دخل فيه الناس ولا يفرّق جماعتهم، ألا ترى أنّه لمّا بايع أبا بكر أقبل الناس عليه بكلّ إكرام وإعظام؟! [۳]

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (إنكارٌ) آمده است.

۲. صحيح مسلم ۵ / ۱۵۴.

۳. المفهم ۳ / ۵۶۹.

دوم : آنكه آن حضرت خلافت را حق خود مى‌دانست ، و به جهت استبداد ابوبكر به آن غضبناك و رنجيده بود، در كتاب "رياض النضره" در شرح همين حديث تخلّف جناب امير از بيعت ابى‌بكر مى‌فرمايد:

قوله ﷺ [عليه السلام]: (كنّا نرى أن لنّا في هذا الأمر حقّاً).

المراد بـ: الأمر الخلافة ؛ ويدلّ عليه أنّ علياً [عليه السلام] بعث إلى أبي‌بكر ليبايعه فقدّم العذر في تخلّفه أوّلاً فقال: لم أمتنع نفاسةً عليك ، ولا كذا [ولا كذا] [١] ، ولكنّا كنّا نرى أنّ لنا في هذا الأمر حقّاً ، فعلم بالضرورة أنّ الأمر المشار إليه ـ المعرّف بلام العهد ـ هو ما تضمّنه الكلام الأوّل، وما ذاك إلاّ ما وقع التخلّف عنه ، وهو بيعة الإمامة.

أمّا الحقّ ؛ فالمراد به حقّ في الخلافة ؛ إمّا بمعنى الأحقيّة .. أي كنّا نظنّ أنّا أحقّ منكم بهذا الأمر لقرابتنا من رسول الله [صلّى الله عليه وآله] مضافاً إلى ما اجتمع فينا من أهلية الإمامة ممّا يساوينا فيه غيرنا ؛ وإمّا بمعنى : أنّي أستحق استحقاقاً مساوياً لاستحقاقكم على تقدير انضمام القرابة إليه ؛ إذ [٢] القرابة أعظم معنى يحصل به الراجحية ، فإذا قدّرنا التساوي دونها ترجّح بها؛ وإمّا بمعنى استحقاق ما ولو كان مرجوحاً عند فرض انعقاد ولاية المرجوح ، ويكون

---

١ . الزيادة المكررة من المصدر.

٢ . در [الف] اشتباهاً: (إذا) آمده است .

منه ذكر (أم) لقرابة [۱] على هذين الاحتمالين الآخرين تنبيهاً على ما كان ينبغي أن يعامل به ويراعى فيه من قرابة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.

والأوّل هو المختار، والاحتمالان بعده باطلان؛ لأنّه رضي الله عنه [عليه السلام] إذا اعتقد أنه ليس بأحقّ وأنه غير مساوٍ له أو راجح عليه وقد عقد له فلا يسعه التخلّف لما فيه من شقّ العصى وتفريق الكلمة، وقد صحّ تخلّفه؛ فكان دليلاً على عدم اعتقاد ذلك، وإلاّ لزم أن يكون تخلّف عن الحقّ مع تمكّنه منه، ومنصبه أجلّ من ذلك، ومرتبته في الدين أعظم، ومنهاجه فيه أقوم.* انتهى.

سوم: آنكه جناب امير عليه السلام از ملاقات عمر كراهيت داشت، نووى در "شرح مسلم" گفته:

أمّا كراهيتهم لمحضر عمر... فلما علموا من شدّته، وصدعه بما يظهر له، فخافوا أن ينتصر لأبي بكر <345> فيكلّم بكلام يوحش قلوبهم.** انتهى.

---

۱. في المصدر: (بالقرابة) بدل (ذكر أم لقرابة).

* . [الف] قوبل على أصل الرياض النضرة، ولله الحمد على ذلك. (۱۲). [الرياض النضرة ۲ / ۲۱۹، وعنه سمط النجوم العوالى ۲ / ۳۴۰ ـ ۳۳۹].

** . [الف] كتاب الإمارة، خلافة أبي بكر. [شرح مسلم للنووى ۱۲ / ۷۸].

[قسمت: (فيكلم بكلام يوحش قلوبهم) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده].

و در "كنز العمال" در ضمن حديثى كه از ابى‌داود طيالسى و ابن سعد و ابن ابى‌شيبه و ابن ابى‌جرير و "مستدرک" حاكم و بيهقى و ابن عساكر نقل كرده مذكور است:

فلمّا قعد أبو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليّاً [عليه السلام]، فسأل عنه، فقام ناس من الأنصار فأتوا به، فقال: ابن عمّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وختنه أردت أن تشقّ عصا المسلمين؟!*

و از اين حديث معلوم شد كه اين قوم جناب امير عليه السلام را به اكراه براى بيعت ابى‌بكر آوردند و آن جناب از خوشى خود نيامد، و آن جناب ارادۀ بر هم زدن خلافت ابى‌بكر داشت، چنانچه قول ابوبكر: (أردت أن تشقّ عصا المسلمين) بر آن دلالت دارد.

و **مخاطب** هم در طعن دوم از مطاعن عمر گفته كه:

كسانى كه در خانۀ حضرت فاطمه [عليها السلام] مجتمع مى‌شدند و عمر ايشان را تخويف به احراق نموده، مشورت و كنكاش در بر هم زدن خلافت ابى‌بكر مى‌كردند (۱).

---

* . [الف] كتاب الإمارة، خلافة أبي بكر. [كنز العمال: ٥ / ٦١٣، وانظر: المستدرك للحاكم ٣ / ٧٦، السنن للبيهقي ٨ / ١٤٣، تاريخ الإسلام للذهبي ٣ / ١٠، وكذا سير أعلام النبلاء ـ سير الخلفاء الراشدون ـ: ٢٥، السيرة النبوية لابن كثير ٤ / ٤٩٥، جامع الأحاديث الكبير (جمع الجوامع) للسيوطي: ١٣ / ٩١ و ١٥ / ٤٢٠ .. وغيرها].

۱. تحفۀ اثناعشريه: ۲۹۲.

و دانستی که از جملهٔ ایشان جناب امیر علیه السلام هم بود، پس اهل‌سنت از این امور فظیعهٔ شنیعه ـ اعنی ایذای اهل‌بیت، و تغلیظ و درشتی با ایشان، و ایعاد به سوختن خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام، و کشف خانهٔ آن حضرت، و ایعاد به قتل و تحریق جناب امیر [علیه السلام] را، و اکراه آن جناب بر بیعت ابی‌بکر ـ که از شیخین صادر گشته و صحابه بر آن سکوت کرده، خذلان اهل‌بیت نمودند، و جمعی از ایشان در این امور شریک هم شدند ـ کِی اجوبه شافیه کافیه داده، صحابه را از طعن بری ساخته خلاص شده‌اند؛ و یا [۱] راه انصاف پیموده، باطل را ترک داده، طعن و لعن بر اصحاب نمودند؛ یا [۲] طالب اثبات دیگر امور شنیعه مثل وقوع احراق و خلانیدن شمشیر به پهلوی مبارك حضرت فاطمه علیها السلام می‌شوند و تکثیر سواد مطاعن و مثالب پیشوایان خود می‌خواهند.

و مع‌هذا از اقوال **مخاطب** ـ که در جواب طعن دوم از مطاعن عمر گفته ـ ظاهر می‌شود که احراق خانهٔ حضرت فاطمه به جهت اجتماع متخلّفین از بیعت ابی‌بکر در آن مشورت و کنکاششان در برهمی خلافتش جایز بود، و این تجویز مستنبط است از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله [۳]، پس در اینجا چرا از احراق خانهٔ آن حضرت ـ که امر جائز و موافق قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ـ مو بر تن و بدن او می‌خیزد؟!

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (با) آمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (با) آمده است.

۳. تحفهٔ اثناعشریه: ۲۹۲.

و نیز در آنجا تجویز قتل کسانی که افساد خلافت ابی‌بکر می‌خواستند کرده [۱].

و بنابر تصریح روایات اهل‌سنت جناب امیر علیه السلام افساد خلافت ابی‌بکر می‌خواست، پس هرگاه نزد او قتل جناب امیر علیه السلام جایز بود، اگر عمر صدمهٔ ضرب به حضرت فاطمه علیها السلام رسانیده باشد ـ که به مراتب کمتر از قتل حضرت امیر علیه السلام است ـ چه جای استبعاد و استغراب است ؟!

اما آنچه گفته: باید دانست که هیچ کس از صحابه در پی ایذای حضرت امیر و زهرا علیهما السلام نیفتاده و با او پرخاش نکرده... الی آخر.

پس شاید مخاطب از ایذا ضد آن که راحت دادن است مراد گرفته و الاّ ظلم و جور اکثر اصحاب ـ لاسیّما خلفای ثلاثه ـ بر آن جناب اظهر از شمس است و به روایات کتب معتمده اهل‌سنت ثابت است.

و مقاتله و مقابلهٔ معاویه و اصحاب عدول که همراه او بودند [!!] با جناب امیر علیه السلام و شتم و سبّ نمودن آن حضرت آنقدر ظاهر است که حاجت بیان ندارد، و خود **مخاطب** در همین طعن به آن اقرار **<346>** کرده.

و برای اثبات ظلم اصحاب و خلفا بعضی احادیث که از جناب امیر علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام مروی شده نقل می‌نماییم، پس از آن جمله خطبهٔ

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه : ۲۹۲ .

شقشقیه است که در آن جناب امیر علیه السلام به تصریح تمام ظلم خلفای ثلاثه بیان کرده.

شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف سبط ابن الجوزی ـ که از اعاظم ثقات و اکابر اثبات اهل‌سنت است ـ در کتاب "تذکرة خواصّ الأمة في معرفة الائمة" گفته:

خطبة أخرى وتعرف [1] بالشقشقية، ذكر بعضها صاحب نهج البلاغة، وأخلّ ببعض، وقد أتيت بها مستوفاة، أخبرنا بها شيخنا أبو القاسم بن [2] النفيس الأنباري ـ باسناده ـ، عن ابن عباس، قال: لمّا بويع أمير المؤمنين بالخلافة ناداه رجل من الصفّ وهو على المنبر: ما الذي أبطأ بك إلى الآن؟ فقال لابهاً * [3]:

«والله! لقد تقمّصها فلان [4] وهو يعلم أنّ محلّي منها محلّ القطب

---

۱. قسمت: (أخرى و تعرف) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

۲. لم يرد (بن) في المصدر.

*. [الف] در حالی که گردن مبارک به سوی او گردانیده.

[در لغت عرب به این معنا پیدا نشد، ولی در فارسی (لابه) به معنای: عجز، زاری، خواهش، التماس، نیاز، فروتنی، تضرع، اظهار اخلاص با نیاز تمام، و سخنی نیازمندانه آمده است. رجوع شود به لغت نامه دهخدا].

۳. في المصدر: (بديهاً).

۴. ذكر في هامش المصدر: وفي نسخة (أخو تيم، أو: ابن أبي قحافة).

من الرحى، ينحدر عني [1] السيل، ولا يرقى إليّ الطير، ولكنّي سدلت دونها ثوباً، وطويت عنهاكشحاً، وطفقتُ آمل [2] بين أن أصول بيدٍ جذّاء [3] أو أصبر على طخية [4] عمياء، يوضع منها الكبير، ويدبّ فيها الصغير».

وفي رواية: «طفقت أرتئي بين أن أصول بيد جذّاء أو أصبر على طخية عمياء [5]، يهرم فيها الكبير، ويشيب فيها الصغير، ويكدح فيها مؤمن حتّى يلق ربّه، فرأيت الصبر أجدر، فصبرت وفي العين قذى، وفي الحلق شجى إلى أن حضرت الأوّل الوفاة».

وفي رواية: «فصبرت إلى أن مضى الأول في سبيله، فأدلى بها إلى فلان بعده».

وفي رواية: «فأدلى بها إلى الثاني».

«فيا لله العجب! بينا هو يستقيلها في حال حياته إذ عقدها لآخر بعد وفاته، فعقدها في ناحية خشناء يصعب مسّها، ويغلظ

---

١. در [الف] اشتباهاً: (عن) آمده است.

٢. في المصدر: (أُمثّل).

٣. زاد في المصدر: (ماضية).

٤. في المصدر: (ظلمة).

٥. از جمله: (يوضع منها الكبير..) تا اينجا در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است.

كلمها، ويكثر فيها العثار، و[يقيل] [1] منها الاعتذار، فمُني الناس بمن عقدها له حتّى مضى لسبيله».

وفي رواية: «بينا هو يقتال منها في حياته إذ عقدها لآخر بعد مماته، لشدّ ما تشطرا ضرعيها في حوزة خشناء، فصاحبها كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم، وإن أسلس لها تقحم».

وفي رواية: «فمُني الناس بخبط، وشماس، وتكوّر، واعتراض، فصبرتُ حتّى إذا مضى لسبيله جعلها شورى بين ستّة زعم أنّي أحدهم، فيالله! وللشورى! فيمَ وممَّ [2] وبِمَ ولِمَ يعرض عنّي؟! ولكنّي أسففتُ معهم حين أسفّوا، وطرتُ معهم حيث طاروا، وصبرتُ لطول المحنة، وانقضاء المدّة إلى أن قام الثالث».

وفي رواية: «فيا لله! للشورى! متى أعترض الريب فيّ حتّى [صرتُ] [3] أقرن إلى هذه النظائر، فصغا رجل منهم لضغنه، ومال الآخر لصهره، مع هنٍ وهن إلى أن قام الثالث، نافجاً حضينه بين نثيله ومعتلفه، وبنو أُميّة يخضمون مال الله خضم الإبل نبتة الربيع حتّى إذا جهّز عليه عمله، وأسلمه إلى الهلاك أجله،

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. در [الف] اشتباهاً: (وجم) آمده است.

٣. الزيادة من المصدر.

وكبيت [١] به مطيته ، فما راعني إلاّ والناس إرسالاً إليّ كعرف الفرس، يسألوني البيعة ، وانثالوا عليّ انثيالاً حتّى لقد وطىء الحسن والحسين وهما عطفاى».

وفي رواية: «وشقّ عطفاي ، وهم مجتمعون حولي كربيضة الغنم، فلمّا نهضتُ بالأمر؛نكثت طائفة،وفسقت شرذمة،ومرقت أُخرى،وقسط قوم،كأنّهم لم يسمعوا الله تعالى يقول: ﴿تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لاَ يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي ٱلأَرْضِ وَلاَ فَسَاداً وَٱلْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [٢]، <347>بلى والله! لقد سمعوها ووعوها، لكن راقتهم [٣] دنياهم، وأعجبهم رونقها».

«أما والذي فلق الحبّة وبرء النسمة لولا ما أخذ الله على الأولياء لألقيتُ حبلها على غاربها، وسقيتُ آخرها بكأس أوّلها» وأنشد:

«شتّان ما يومي على كورها ويوم حيّان أخي جابر»

و في رواية: «والّذي فلق الحبّة ، وبرء النسمة ، لولا حضور الحاضر ، وقيام الحجّة بوجود الناصر ، وما أخذ الله على العلماء

---

١. في المصدر: (وكبّت).

٢. القصص (٢٨): ٨٣.

٣. في المصدر: (راقتهم).

أن لا يقارّوا على كظّة ظالم ، ولا سغب مظلوم ، لألقيت حبلها على غاربها [۱].

وفي رواية: «ولألفيتم دنياكم هذه أزهد عندي من عفطة عنز».* انتهى.

و در "نهج البلاغة" نيز اين خطبۀ شريفه مذكور است، و تفتازانى و قوشجى وكازرونى و لاهورى در كتب خودشان تصريح كرده‌اند به اينكه "نهج البلاغة" كلام جناب امير عليه السلام است [۲].

و علامه حلّى در "نهج الحقّ" فرموده كه: حسن عسكرى در كتاب "معانى‌الأخبار" به اسناد خود از ابن عباس اين خطبه [را] آورده [۳].

و ابن اثير صاحب "جامع الاصول" در "نهاية" و محمد طاهر گجراتى در "مجمع البحار" در مواضع كثيره شهادت داده‌اند به اينكه اين خطبه كلام جناب امير عليه السلام است.

---

۱. لم يرد في المصدر: (على غاربها).

* . [الف] في الباب السادس في المختار من كلامه صلوات الله عليه. [تذكرة الخواص: ۱۱۹ ـ ۱۱۷].

۲. مراجعه شود به شرح مقاصد تفتازانى ۲ / ۳۰۱، شرح تجريد العقائد قوشچى: ۳۷۸.

۳. نهج الحق: ۳۲۶.

و صاحب "قاموس" نيز در لغت شقشقيه تصريح كرده به اينكه خطبهٔ شقشقيه كلام جناب امير عليه السلام است [۱].

و سابقاً از كتاب "المختصر في أخبار البشر" نقل كرده شد كه: جناب امير [عليه السلام] به عبدالرحمن فرمود:

«ليس هذا أوّل يوم تظاهرتم علينا فيه، ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [۲]».

و در اين كلام آن حضرت تصريح به ظلم خلفاى ثلاثه بر آن جناب و اعانهٔ اصحاب بر آن ظلم فرموده.

و نيز در "نهايه" ابن اثير و "مجمع البحار" مذكور است در لغت عجز:

ومنه حديث أمير المؤمنين علي [عليه السلام]: «لنا حقّ إن نعطه نأخذه، وإن نمنعه نركب أعجاز الإبل وإن طال السرى»، الركوب على أعجاز الإبل شاقّ .. أي إن منعنا حقّنا ركبنا مركب المشقّة، صابرين عليها، وإن طال الأمد.

وقيل: ضرب أعجاز الإبل مثلاً لتأخّره عن حقّه الّذي كان يراه له، وتقدّم غيره عليه، وأنه يصبر على ذلك وإن طال الأمد ..

---

۱. براى نمونه مراجعه شود به: النهاية ۱ / ۲۵۰، ۳۵۶ و ۲ / ۴۴، ۴۹۰، مجمع بحار الأنوار ۱ / ۳۳۵، ۴۷۵ و ۲ / ۵۷، قاموس المحيط ۳ / ۲۵۱.

۲. المختصر في أخبار البشر ۱/۳۳۲ والآية الشريفة في سورة يوسف (۱۲): ۱۸.

أي إن قدّمنا للإمامة تقدّمنا، وإن أخّرنا صبرنا على الاثرة وإن طالت الأيّام.

وقيل: يجوز أن يريد: وإن نمنعه نبذل [1] الجهد في طلبه فعل من يضرب في ابتغاء طلبته أكباد الإبل، ولا يبالي باحتمال طول السرى.

والأوّلان الوجه؛ لأنّه سلم وصبر على التأخّر، ولم يقاتل، وإنّما قاتل بعد انعقاد الإمامة [له] [2].

و در "شرح مقاصد" مذكور است:

وفي ارسال أبي‌بكر وعمر أباعبيدة بن الجرّاح إلى علي عليه السلام [عليه السلام] رسالة لطيفة روتها الثقات باسناد صحيح يشتمل على كلام كثير من الجانبين، وقليل غلظة من عمر... وعلي [عليه السلام]، وإن علياً [عليه السلام] جاء إليهما، ودخل في ما دخلت فيه الجماعة، وقال حين قام عن المجلس: بارك الله في ما ساءني [3] وسرّكم*.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (ببذل) آمده است.

۲. الزيادة من المصدرين، النهاية ۳ / ۱۸۵ ـ ۱۸۶، مجمع بحارالأنوار ۳ / ۵۲۳ ـ ۵۲۴، وقريب منه لسان العرب ۵ / ۳۷۱.

۳. در [الف] اشتباهاً: (ساءرني) آمده است.

*. [الف] قوبل على الأصل. [شرح المقاصد ۲ / ۲۸۶].

و تظلّم‌ها <348> و شکایت‌ها که حضرت فاطمة علیها السلام که به مقابله ابی‌بکر و دیگر اصحاب کرده در خطبه لمهٔ آن حضرت گذشت [1]، بعض فقرات بلاغت‌آیات ـ که در آن تصریح به ظلم و جور خلفا و خذلان اصحاب مع مذمت شدیدشان مذکور است ـ در اینجا نقل می‌کنم:

فمنها: «اطلع الشيطان رأسه من مغزره هاتفاً بكم، فألفاكم لدعوته مستجيبين، وللعزّة [2] فيه ملاحظين.

ثمّ استنهضكم فوجدكم خفافاً، وأحمشكم فألفاكم غضاباً، فوسمتم غير إبلكم، وأوردتم غير شربكم.

هذا والعهد قريب، والكلم رحيب، والجرح لمّا يندمل، والرسول لمّا يقبر، ابتداراً زعمتم خوف الفتنة ﴿أَلاٰ فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكٰافِرِينَ﴾ [3].

فهيهات منكم! وكيف بكم؟! وأنّىٰ تؤفكون وكتاب الله بين أظهركم، أُموره ظاهرة، وأحكامه زاهرة، وأعلامه باهرة، وزواجره لائحة، وأوامره واضحة، قد خلّفتموه وراء ظهوركم! أرغبة عنه تريدون؟! أم بغيره تحكمون؟!

---

١. مراجعه شود به طعن چهاردهم ابوبکر.

٢. وفي بعض النسخ والمصادر: (للغرّة)، انظر: بحار الأنوار ٢٩/٢٢٥، ٢٧٣.

٣. الفتح (٩): ٤٩.

﴿بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً﴾ (۱)، ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الاسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (۲).

ثمّ لم تلبثوا إلاّ ريث أن تسكن نفرتها ، ويسلس قيادها ، ثمّ أخذتم تورون وقدتها ، وتهيّجون جمرتها .

وتستجيبون لهتاف الشيطان الغوي، وإطفاء أنوار الدّين الجلي، وإهماد سنن النبيّ الصفيّ.

تسرون حسواً في ارتغاء، وتمشون لأهله وولده في الخَمَر والضرّاء، ونصبر منكم على مثل حزّ المدى ، ووخز السنان في الحشا*.

و اين كلام حضرت فاطمه [عليها السلام] به صراحت دلالت دارد بر : ايذا دادن اصحاب به آن جناب ، و غصب نمودنشان حقوق اهل بيت عليهم السلام را ، و بودن ايشان از اتباع شيطان ، و مخالفين سنت و قرآن ، و كوشش ايشان در اطفاى انوار دين و بر هم زدن احكام شرع مبين.

---

۱. الكهف (۱۸): ۵۰.

۲. آل عمران (۳): ۸۵.

*. [الف] قوبل على أصله . (۱۲). [به جهت خوانا نبودن بعضى از كلمات خطبه در نسخهٔ [الف]، طبق نقل بحارالأنوار ۲۹ / ۲۲۳ از احتجاج ۱ / ۱۳۷ تصحيح شد. در طعن چهاردهم ابوبكر خطبه به تفصيل با مقابله با نسخ و مصادر متعدد گذشت، همچنين مراجعه شود به : كتاب الفريدة في لوعة الشهيدة عليها السلام].

اما آنچه گفته که: اول این قصه را باید از کتب اهل‌سنت برآورد بعد از آن جواب باید خواست.

پس بدان که **مخاطب** در باب دوم در مکائد خود گفته که: عبدالله بن مسلم بن قتیبة از اهل‌سنت است، وما نیز تعصّب و تسنن ابن قتیبه قبل از این در نقض باب دوم از کتب معتبره اهل‌سنت ثابت کردیم [۱].

و ابن قتیبه مذکور در کتاب "الإمامة والسياسة" گفته:

إنّ أبا بكر أُخبر بقوم [۲] تخلّفوا عن بيعته عند علي [عليه السلام]، فبعث إليهم عمر بن الخطاب، فجاء فناداهم وهم في دار علي [عليه السلام]، فأبوا أن يخرجوا، فدعا عمر بالحطب، وقال: والّذي نفس عمر

---

۱. تقليب المكائد: ۱۸۹ (پاسخ کید نوزدهم)

علامه میرحامد حسین رحمه الله ـ فرزند مؤلف قدس سره ـ در "استقصاء الافحام" ۲ / ۱۰۷ ـ ۱۲۸ حدود ده نفر از اعلام عامه که ابن قتیبه را توثیق کرده‌اند، همراه با اقوال آنها ذکر شده، سپس از صاحب "اتحاف الوری" نقل کرده که کتاب "الامامة والسياسة" از تألیفات ابن قتیبه است.

سپس از فاضل رشید در "ایضاح" و شاه سلامت‌الله در "معركة الابرار" نقل کرده که کتاب "الامامة والسياسة" از تألیفات عبدالله بن مسلم بن قتیبه است، ولی او را رافضی دانسته‌اند.

ولاحظ: المحسن السبط: ۵۷۱ ـ ۶۰۴ للسيد محمد مهدي الخرسان.

۲. في المصدر: (تفقد قوماً).

بيده لتخرجنّ أو لأحرقنّها عليكم (١) على ما فيها! فقيل له: يا أبا حفص! إنّ فيها فاطمة [عليها السلام]؟! فقال: وإن!!

فخرجوا وبايعوا إلاّ علياً [عليه السلام] وانّه زعم أنّه قال: «حلفت أن لا أخرج، ولا أضع ثوبي على عاتقي حتّى أجمع القرآن»، فوقفت فاطمة [عليها السلام] على بابها فقالت: «لا عهد لي بقوم حضروا أسوأ محضر منكم، تركتم جنازة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين أيدينا، وقطعتم أمركم بينكم، لم تستأمرونا ولم تروا (٢) لنا حقّاً؟!»

فأتى عمر أبا بكر، فقال: <349> ألا تأخذ هذا المتخلّف عنك بالبيعة؟ فقال أبو بكر: يا قنفذ! ـ وهو مولى له ـ اذهب فادع علياً [عليه السلام].

قال: فذهب قنفذ إلى علي [عليه السلام]، فقال: «ما حاجتك؟» قال: يدعوك خليفة رسول الله [صلى الله عليه وآله]، قال علي [عليه السلام]: «لسريع ما كذبتم على رسول الله!» فرجع قنفذ، فأبلغ الرسالة.

قال: فبكى أبو بكر طويلاً، فقال عمر ـ الثانية ـ: ألا تضمّ (٣) هذا المختلف عنك بالبيعة؟ فقال أبو بكر لقنفذ: عُد إليه فقل:

---

١. لم يرد (عليكم) في المصدر.

٢. في المصدر: (تردّوا).

٣. في المصدر: (لا تمهل).

أمير المؤمنين [١] يدعوك لتبايع، فجاء قنفذ فأدّى ما أمر به، فرفع علي [عليه السلام] صوته، فقال: «سبحان الله! لقد ادّعى ما ليس له»، فرجع قنفذ، فأبلغ الرسالة، فبكى أبو بكر طويلاً، ثمّ قام [عمر] [٢] فمشى ومعه جماعة حتّى أتوا باب دار فاطمة عليها السلام فدقّوا الباب، فلمّا سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها باكية: «يا رسول الله [ص]! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي‌قحافة!» فلمّا سمع القوم صوتها وبكاءها انصرفوا باكين، كادت قلوبهم تتصدّع، وأكبادهم تنفطر، وبقي عمر معه قوم فأخرجوا علياً [عليه السلام]، ومضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع، فقال: «إن لم أفعل فمه؟!» قالوا: والله الذي لا إله إلاّ هو! نضرب عنقك. قال: «فإذاً تقتلون عبد الله وأخا رسوله»، قال عمر: أمّا عبد الله فنعم، وأمّا أخا رسوله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم فلا.. [٣] وأبو بكر ساكت لا يتكلّم..

فقال عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟ فقال: لا أُكرهه على شيء ما كانت فاطمة [عليها السلام] إلى جنبه.. فلحق علي [عليه السلام] بقبر رسول الله

---

١. في المصدر: (خليفة رسول الله).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. قسمت: (قال عمر: أمّا عبدالله فنعم، وأمّا أخا رسوله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم فلا) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده، و (فلا) اشتباهاً تكرار شده است.

صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يصيح، ويبكي، وينادي: «يـ﴿ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ [۱]».

فقال عمر لأبي بكر: انطلق بنا إلى فاطمة [عليها السلام] فإنّا قد أغضبناها..

فانطلقا جميعاً فاستأذنا على فاطمة [عليها السلام] فلم تأذن لهما، فأتيا علياً [عليه السلام] وكلّماه فأدخلهما عليها، فلمّا قعدا عندها حوّلت وجهها إلى الحائط، فسلّما عليها فلم ترد عليهما السلام.

و بعد فاصله گفته:

فقالت: «أنشدكما بالله! ألم تسمعا من رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يقول: «رضا فاطمة من رضاي وسخط فاطمة من سخطي، ومن أحبّ فاطمة ابنتي فقد أحبّني، ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطني؟» قالا: نعم، سمعناه من رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم. قالت: «فإني أشهد الله وملائكته إنّكما أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لقيت النبيّ لشكوتكما [۲] إليه»، فقال أبو بكر: عائذاً بالله من سخطه وسخطك يا فاطمة! ثمّ انتحب أبو بكر باكياً تكاد نفسه أن تزهق، وهي تقول: «والله! لأدعونّ الله عليك في كلّ صلاة»، وأبو بكر

---

۱. الأعراف (۷): ۱۵۰.

۲. في المصدر: (لأشكونكما).

يبكي ويقول: والله! لأدعونّ الله لك في كلّ صلاة أصليها [۱].

اما آنچه گفته: عبدالرحمن بن آبزی گوید:

فشهدنا صفين مع علي [عليه‌السلام] في ثمان‌مائة ممّن بايع تحت الشجرة.. إلى آخره.

پس تعجب آن است که پدرش در "ازالة الخفاء" جابجا تصریح کرده به اینکه مردم به قتال تحت رایت جناب امیر [عليه‌السلام] مأمور نبودند چنانکه مأمور بودند به قتال تحت رایت خلفای ثلاثه، و ترک قتال تحت رایت جناب امیر عليه‌السلام **<350>** بهتر بلکه واجب بود چنانکه در فصل تفضیل شیخین گفته:

هر چند برای حضرت مرتضی [عليه‌السلام] بیعت کرده‌اند و خلافت منعقد ساختند و در حکم شرع که بنای آن مظنّات است لازم شد اطاعت او، لیکن مراد حق اصلاح عالم است که خلافت وسیلهٔ آن است [که] [۲] برای تقریب آن مقصود مشروح ساخته‌اند، و اگر مراد حق می‌بود از وجود متخلف نمی‌شد.

و مرتضی [عليه‌السلام] در این خلافت مانند نی در دهان نای [۳] نبود و نه مانند جارحه برای اتمام مراد حق، و قوم مأمور نشدند که تحت رایت او قتال کنند

---

۱. الإمامة والسياسة ۱ / ۱۹ ـ ۲۰ (تحقيق الزيني) ۱ / ۲۸ ـ ۲۹ (تحقيق الشيري).

۲. زیاده از مصدر.

۳. در مصدر (نائی).

چنانکه مأمور شدند به قتال تحت مشایخ ثلاثه.[۱] انتهی.

و در آخر "ازالة الخفا" گفته:

باقی ماند مسأله [ای] در غایت غموض که قدم اکثری در آن لغزیده است و آن، آن است که متخلّفین از نصرت حضرت مرتضی [علیه السلام] مجتهد مصیب بودند یا مجتهد مخطی معذور؟ و آنچه در پیش بنده محقق شده است آن است که: متخلفان آخذ به عزیمت بودند و متمسّک به صریح احادیث صحیحه متواترة المعنی[۲].

و بعد ذکر احادیث چند گفته:

اینجا شبهه وارد می‌شود که هرگاه حضرت علی مرتضی [علیه السلام] خلیفهٔ بر حق است لازم شد اعانت او، پس تخلف از نصرت وی رضی الله عنه [علیه السلام] چگونه مرضیّ الهی خواهد بود؟!

گوییم: آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم دانستند که حضرت مرتضی [علیه السلام] هر چند خلیفهٔ بر حق است اما نصرت او مقدّر نیست و در غیب مصمّم شده که کار از دست او بیرون رود و اجتماع ناس و نفاذ حکم او در بلاد اسلام اصلاً منتظم نمی‌شود، پس برغلانیدن مردم موجب زیادهٔ فتنه خواهد بود، نصرت خلیفهٔ بر حق در جایی مطلوب است که منصور شدن او مظنون باشد، چون بالقطع معلوم شد که نصرت او فائده نخواهد بخشید،

---

۱. ازالة الخفاء ۱ / ۳۳۴.

۲. ازالة الخفاء ۲ / ۲۸۰.

تداعى اقوام به جهت قتال و تهيأ ايشان براى جدال چه سود! [١]

و ابن تيميه در جواب "منهاج الكرامة" گفته:

أمّا الصحابة؛ فجمهورهم وجمهور أفاضلهم ما دخلوا في فتنة، قال عبد الله ابن الإمام أحمد: حدّثنا أبي، حدّثنا إسماعيل - يعني ابن علية - حدّثنا أيوب السجستاني، عن محمد بن سيرين، قال: هاجت الفتنة وأصحاب رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم عشرة آلاف، ما حضرها منهم مائة بل لم يبلغوا ثلاثين.

وهذا الاسناد من أصحّ اسناد على وجه الأرض..!

ومحمد بن سيرين من أورع الناس في منطقه، ومراسيله من أصحّ المراسيل..!

وقال عبد الله: حدّثنا أبي، حدّثنا إسماعيل، حدّثنا منصور بن عبد الرحمن [قال:] [٢] قال الشعبي: لم يشهد الجمل من أصحاب النبيّ [صلى الله عليه وآله وسلم] غير علي [عليه السلام]، وعمّار، وطلحة، والزبير، فإن جاء خامس فأنا كذّاب.

وقال عبد الله بن أحمد: حدّثنا أبي، حدّثنا أُميّة بن خالد، قال: قيل لشعبة: إن أبا شيبة روى عن الحكم، عن عبد الرحمن ابن أبي‌ليلى، قال: شهد صفين من أهل البدر سبعون رجلاً، فقال:

---

١. ازالة الخفاء ٢ / ٢٨٢.

٢. الزيادة من المصدر.

كذب والله ! لقد ذاكرتُ الحكم بذلك وذاكرناه في بيته ، فما وجدنا شهد صفين من أهل بدر غير خزيمة بن ثابت .

قلت : هذا النفي يدلّ على قلّة من حضرها، وقد قيل: إنّه **<351>** حضرها سهل بن حنيف وأبو أيوب .

وكلام ابن سيرين متقارب فما يكاد يذكر مائة واحدة .

وقد روى ابن بطة ، عن بكير بن الأشج ، قال : أما إنّ رجالاً من أهل بدر لزموا بيوتهم بعد قتل عثمان فلم يخرجوا إلاّ إلى قبورهم . [۱] انتهى .

و بر فرض صحت ادعای مذکور، پس از ثبوت مدح بعض صحابه ثبوت مدح جمیع صحابه به طریق کلیت ثابت نمی‌شود .

و کلام علاّمه ـ علیه‌الرحمه ـ در رفع ایجاب کلی است که از قضیهٔ مشهوره: (الصحابة كلّهم عدول) مستفاد می‌شود .

و یافعی و غیر او از علمای اهل‌سنت تصریح کرده‌اند به اینکه : صحابهٔ رسول در این هنگام سه فرقه شدند: یک فرقه نصرت آن حضرت کردند، و دو فرقه ترک نصرت آن حضرت نمودند: یکی آنکه: در جانب مخالف آن حضرت بودند، فرقهٔ ثانیه آنکه: در هیچ جانب نرفتند مانند عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه و غیر آنها .

---

۱ . منهاج السنة ۶ / ۲۳۶ ـ ۲۳۷ .

امّاآنچه گفته: آمديم بر ابوبكر و عمر، پس ابوبكر هميشه فضائل امير [عليه السلام] بيان مى‌نمود.

پس بدان كه رواياتى كه از ايشان در باب فضائل اهل‌بيت عليهم السلام منقول است با روايات ظلم و جورشان منافات ندارد، و گاه باشد كه بعضى از اعدا و دشمنان ـ با تحقق كمال عداوت و دشمنى ـ اقرار و اعتراف به فضيلت دشمنان خود نمايند.

در "صحيح بخارى" مذكور است كه:

هرگاه رسول خدا صلى الله عليه وآله بعضى از اصحاب خود را مع مكتوب نصيحت‌اسلوب به هرقل پادشاه روم فرستاد، پادشاه روم از ابوسفيان ـ كه دشمن‌ترين دشمنان حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله بود ـ پرسيد كه: اين پيغمبر گاهى دروغ هم گفته؟ ابوسفيان گفت: خواستم بگويم آرى، ليكن نخواستم كه دروغ بگويم، گفتم: نه [١].

و همچنين منقول است كه معاويه اعتراف و اقرار به فضيلت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مى‌نمود [٢] و از اينجا گفته‌اند: **الفضل ما شهدت به الأعداء**، يعنى فضل كامل همان است كه اعدا و دشمنان به آن شهادت دهند.

---

١. صحيح بخارى ١ / ٥.

٢. مراجعه شود به كتاب الإمام علي عليه السلام في آراء الخلفاء: ١٤٧ ـ ١٧١، ترجمهٔ آن: الإمام اميرالمؤمنين علي عليه السلام از ديدگاه خلفا: ١٩٠ ـ ٢٢٠.

پس معلوم شد که بیان فضائل موجب سلب و نفی عداوت نمی‌شود.

جمال‌الدین محدّث در کتاب "تحفة الاحبّا" [1] گفته:

در بعضی تواریخ است که چون خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به شام رسید معاویه گفت: الآن انقطع العداوة.

و در مجلسی که خواص و اشراف شام حاضر بودند و یک بدره زر پیش خود داشت گفت: هر که برخی از صفات و فضائل و نبذی از خواص و مزایای علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] در این محفل بیان کند مر او را است این بدره.

عمرو عاص خود را از مرتبهٔ مکابره و معانده گذرانیده به مقتضای: إنّ الکذوب قد یصدق، این ابیات را بدیهتاً بر منصه عرض جلوه داد، و طمعاً في البدرة الموعودة المشار إلیها زبان به حق و صدق و راستی گشاد:

---

١. لم تصل لنا مخطوطته، ولا نعلم بطبعه.

قال في الذريعة ٣ / ٤٠٩: تحفة الأحباء؛ لسيد المحدّثين جمال الملة والدين عطاء الله بن فضل الله الحسيني الدشتكي الشيرازي الهروي الشهير بـ: السيد جمال الدين المحدّث، المترجم في الأمل، ومؤلف روضة الأحباب الآتي، حكى القاضي في السحاب المطير في تفسير آية التطهير عن كتابه هذا بعض ما يستظهر منه حسن عقيدته، وجزم بتشيّعه في المجالس، وكذا الفاضل الهندي وغيره.

نقل عنه الشهيد نور الله التستري في الصوارم المهرقة: ١٤٥، والعلامة المجلسي في بحار الأنوار ٣٥ / ٢٣٢.

بآل محمد عرف الصواب   وفي أبياتهم نزل الكتاب
وهم حجج الإله على البرايا   بهم وبجدّهم [1] لا يستراب
ولا سيّما أبا حسن علياً   له في العلم منزلة نصاب

.. إلى أن قال:

هو الفردوس لا يخفى عليكم   هو الساقي على الحوض الشراب
هو النبأ العظيم وفلك نوح   وباب الله وانقطع الخطاب*

<352> و شيخ بهاءالدين عاملى در "كشكول" آورده:

روي : أن معاوية كان جالساً ، وعنده ابنه يزيد وعمرو بن العاص، فعرضت عليه جائزة ، فقال معاوية: لو كان عندي غيركما لأهديت به إلى بيت المال، فالآن أيّكما ينشد [2] بشعر حسن فله هذه الهديّة ؟

فقالا: أنشد أولاً، فقال معاوية:

خير البريّة بعد أحمد حيدر   فالناس أرض والوصي سماء

---

١. در [الف] اشتباهاً: (ومجدهم) آمده است .

*. [الف] اوائل كتاب . [تحفة الأحباء : وقد رواه ابن عقيل في النصائح الكافية: ١١٤ عن كتاب الإكليل للهمداني].

٢. در [الف] اشتباهاً: (تنشد) آمده است .

ثمّ قال ابنه یزید:

وملیحة شهدت لها ضراؤها

والحُسن ما شهدت به الضراء

ثمّ قال عمرو بن العاص:

والله! قد شهد العدوّ بفضله

والفضل ما شهدت به الأعداء [1]

اما عبدالله بن عمر؛ پس از بیعت آن حضرت تقاعد نمود و به معاویه بیعت کرد و در هیچ حربی از حروب آن حضرت را نصرت و اعانت نکرده.

و آنچه طبرانی و غیر او از ملاقات نمودن او با حضرت امام حسین علیه‌السلام در

---

۱. در بیاض ابراهیمی ۱ / ۲۲ و ۲ / ۹۴ نیز از کشکول شیخ نقل نموده است. با اینکه ما مکرراً "کشکول شیخ بهائی" را از اول تا آخر تفحص کردیم ولی مطلب در آن پیدا نشد، به نظر می‌رسد "کشکول" موجود تحریف شده باشد، و بعضی از مطالب آن اصلاً با عقائد شیخ سازگار نیست، میرزا محمد تنکابنی در کتاب "قصص العلماء" به این نکته تصریح کرده است، او در ضمن تألیفات شیخ بهایی گوید:

و کتاب کشکول که مشتمل بر مجلدات متعدده است، و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقائد و معقول و تفسیر و اشعار و قصائد و مطایبات و حکایات و احادیث، ولی نسخهٔ صحیحهٔ "کشکول" نایاب است.

مراجعه شود به: قصص‌العلماء: ۲۴۶ (چاپ علمیه اسلامیه، ۱۳۹۶ هجری قمری).

وقت اراده عراق روایت کرده‌اند ، دلیل خلوص محبت او با اهل‌بیت نمی‌تواند شد ، بلکه قول او : (انّ جبرئيل أتى النبيّ فخيّره بين الدنيا والآخرة .. إلى قوله : لا يليها أحد منكم) [1] دلالت صريحه بر اعتراض [او نسبت به] فعل حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌کند .

و این غلط فهمی اوست؛ زیرا که طلب منصب خلافت از باب طلب دنیا نیست بلکه عبارت است از اعانت نیکوکاران ، و دفع ظلم ظالمان از مظلومان، و امر به معروف و نهی از منکر ، و اقامت دیگر لوازم خلافت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که همه از واجبات و مستحبات است، و هر یک از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام حاکم مطیعان خود بوده‌اند، و نبوت و خلافت را وقوع اطاعت جمیع خلق لازم نیست ، كما بيّن في موضعه .

وگفتن عبدالله ابن عمر : (أستودعك الله من قتيل) و گریستن، دلیل محبت نمی‌تواند شد؛ زیرا که اگر فی الحقیقة محبت آن حضرت می‌داشت همراه رکاب آن حضرت به کربلا می‌رفت .

و نامه یزید ـ که در جواب نامهٔ عبدالله بن عمر نوشته بود ـ در آن مذکور است که : أبوك ـ يعني عمر ـ أوّل من سنّ هذه استأثر بالحقّ على أهله [2].

١. انظر : المعجم الاوسط للطبراني ١٨٩/١ مع اختلاف يسير ، تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر ١٤ / ٢٠٢ .. وغيرهما .

٢. وروى البلاذري قال: لمّا قتل الحسين عليه‌السلام كتب عبد الله بن عمر إلى يزيد بـن

و نظیر قصه عبدالله بن عمر قصهٔ عبدالله بن زبیر است [۱]، چنانچه در کتاب "اتحاف الوری باخبار أمّ القری" مذکور است:

فلمّا أراد المسير إلى الكوفة [۲] أتاه ابن الزبير، فحدّثه ساعة، ثمّ قال [۳]: أخبرني ما تريد أن تصنع؟

فقال الحسين عليه السلام: «لقد حدّثت نفسي بإتيان الكوفة، ولقد كتب إليّ شيعتي بها وأشراف الناس».

فقال له ابن الزبير: أما لو كان لي بها مثل شيعتك لما عدلت [عنها] [۴]، ثمّ خشي أن يتهمه، فقال: أما إنّك لو أقمت بالحجاز وأردت هذا الأمر هاهنا [ما] [۵] خالفنا عليك، وساعدنا لك،

➲ معاوية: أمّا بعد؛ فقد عظمت الرزيّة، وجلّت المصيبة، وحدث في الإسلام حدث عظيم، ولا يوم كيوم الحسين عليه السلام ..

فكتب إليه يزيد: أمّا بعد؛ يا أحمق! فإنّا جئنا إلى بيوت منجّدة [متّخذة، مجدَّدة] وفرش ممهّده، ووسائد منضّدة، فقاتلنا عنها، فإن يكن الحقّ لنا فعن حقّنا قاتلنا، وإن كان الحقّ لغيرنا فأبوك أوّل من سنّ هذا وابتزّ [آثر] واستأثر بالحقّ على أهله!

انظر: الطرائف: ۲۴۷، نهج الحق: ۳۵۶، بحار الأنوار ۴۵ / ۳۲۸.

۱. قسمت: (عمر قصه عبد الله بن) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده.

۲. هنا زيادة لم يذكرها المؤلف رحمه الله لعدم الحاجة إليها.

۳. هنا أيضاً زيادة لم يذكرها المؤلف رحمه الله لعدم الحاجة إليها.

۴. الزيادة من المصدر.

۵. الزيادة من المصدر.

وبايعنا لك ، ونصحناك [١].. ثمّ إنّهما أخفيا كلامهما، فالتفت الحسين [عليه السلام] إلى مَن هناك وقال: «أتدرون ما يقول ؟» قالوا: لا ندري ـ جعلنا الله فداك ـ قال: «إنّه يقول: أقم في هذا المسجد أجمع لك الناس»، ثمّ قال له الحسين عليه السلام: والله لئن أُقتل خارجاً منها بشبر أحبّ إليّ من أن أُقتل فيها، ولئن أُقتل خارجاً منها <353> بشبرين أحبّ إليّ من أن أقتل خارجاً منها بشبر، وأيم الله! لو كنت في جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجوني حتّى يقضي [٢] بي حاجتهم، والله! يعتدّون عليّ كما اعتدت يهود في السبت».

فقام ابن الزبير فخرج من عنده، فقال الحسين [عليه السلام]: «إنّ هذا ليس شيء من الدنيا أحبّ إليه من أن أخرج من الحجاز، وقد علم أن الناس لا يعدلونه بي، فودّ أنّي خرجت حتّى يخلو له» [٣].

خلاصه ترجمه اين قصه آنكه: هرگاه حضرت امام حسين عليه السلام از مكّه ارادهٔ رفتن كوفه نمود ابن زبير به نزد آن حضرت آمده پرسيد: چه اراده دارى؟ آن حضرت فرمود كه: «ارادهٔ كوفه دارم و شيعيان من نامه‌ها به طلب من نوشته‌اند». ابن زبير گفت كه: اگر در آنجا اينقدر شيعه كه تو دارى من

---

١. في المصدر: (وساعدناك، وبايعناك، ونصحنا لك).

٢. في المصدر: (يقضوا).

٣. إتحاف الورى ٢/٤٥ ـ ٤٦ مع زيادات لم يذكرها المؤلف رحمه الله لعدم ربطها بالمقام.

می‌داشتم عدول نمی‌کردم، بعد از آن ترسید که مبادا آن حضرت به او گمان دیگر کند گفت: اگر تو در حجاز اقامت نمایی و ارادۀ خلافت کنی با عدوی تو مخالفت و با تو[۱] بیعت نماییم و مساعدت و نصیحت تو کنیم، بعد از آن چیزی سخن مخفی گفت، پس امام حسین علیه السلام التفات نمود به سوی کسانی که در آنجا بودند و فرمود که: «آیا می‌دانید که ابن زبیر چه می‌گوید؟» گفتند: ما فدای تو شویم نمی‌دانیم. گفت: «می‌گوید: در این مسجد اقامت کن که من مردم را برای تو جمع نمایم، و قسم به خدا که اگر من کشته شوم دور از خانۀ کعبه یک شبر دوست‌تر است نزد من از اینکه کشته شوم در اندرون آن، و همچنین دو شبر دور بودن بهتر است از یک شبر، و سوگند به خدا که اگر من در سوراخ جانوری زهردار پوشیده شوم هر آیینه بنی‌امیّه مرا بیرون آرند و بکشند»، پس ابن الزبیر بر خاست و از نزد آن حضرت بیرون رفت، بعد از آن، آن حضرت به اصحاب خود فرمود که: به «سوی ابن زبیر دوست‌تر از این چیزی نیست که من از حجاز بیرون روم، و به تحقیق که می‌داند که مردم با وجود بودن من به او رجوع نمی‌کنند، پس دوست داشت که من بیرون شوم تا اینکه مکه برای او خالی شود».

و علاّمه ابن خلّکان در ترجمه محمد بن الحنفیه گفته:

ولمّا دعی ابن الزبیر إلی نفسه، وبایعه أهل الحجاز بالخلافة،

---

۱. قسمت: (با عدوی تو مخالفت و با تو) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

دعی عبدالله بن العباس ومحمد بن الحنفية رضي الله عنهما إلی البيعة، فأبيا ذلك وقالا: لا نبايعك حتّی يجتمع لك البلاد ويتّفق الناس.. فأساء جوارهم، وحصرهم، وآذاهم، وقال لهما: والله! إن لم تبايعا أُحرقكما بالنار! (۱) انتهی.

پس غرض باطنی عبدالله بن عمر مانند غرض عبدالله بن زبير بوده باشد وبه ظاهر اين كلمات گفته باشد.

و بخاری در "صحيح" خود از نافع روايت كرده كه:

اهل مدينه هرگاه كه يزيد را از خلافت خلع كردند، ابن عمر حشم و اولاد خود را جمع كرد و گفت: شنيدم من رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را كه می‌گفت: «ينصب لكلّ غادر لواء يوم القيامة»، يعنی: «روز قيامت بر پا نموده خواهد شد برای هر غدر كننده لوايی»، و به تحقيق كه بيعت كرديم اين مرد را ـ يعنی يزيد را ـ بر بيعت خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، و به درستی كه نمی‌دانم غدری كه بزرگتر از اين باشد كه بيعت كرده شود مردی بر بيعت خدا و رسول او صلی‌الله‌عليه [وآله] وسلم بعد از آن نصب كرده شود قتال برای او، به درستی كه نمی‌دانم يكی <354> از شما راكه خلع كند يزيد را و متابعت كند در اين امر مگر اينكه باشد جدايی در ميان من و او*.

---

۱. وفيات الأعيان ۴ / ۱۷۲.

*. [الف] شوهد في صحيح البخاري، في كتاب الفتن، باب إذا قال عند قوم شيئاً ثم خرج [فقال] بخلافه. (۱۲). [صحيح بخاری ۸ / ۹۹].

و نگفت این کلام را وقتی که طلحه و زبیر نکث بیعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده برای قتال آن حضرت برخاستند.

نیز در "صحیح بخاری" مذکور است که به نزد عایشه کسی ذکر کرد که ابن عمر گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفته:

(إنّ المیت یعذّب في قبره ببکاء أهله).

عایشه گفت:

إنّما قال رسول الله [صلی الله علیه و آله]: إنّه لیعذّب بخطیئته وذنبه، وإنّ أهله لیبکون علیه الآن.

و این چنان است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر چاهی که در آن مشرکانی را که در جنگ بدر کشته شدند افکنده بودند ایستاد و فرمود:

«إنّهم الآن لیعلمون إنّما کنت أقول لهم حقّ».

و ابن عمر گفت: (إنّهم یسمعون ما أنزل [۱])، و خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ﴾ [۲]، ﴿وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي ٱلْقُبُورِ﴾ [۳].

و هر گاه که در افترا کردن بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مضایقه نکرده باشد، در اظهار محبت اهل‌بیت از زبان خلاف ما في الضمیر چرا مضایقه می‌کرد!!

---

۱. في المصدر: (لیسمعون ما أقول).

۲. النمل (۲۷): ۸۰.

۳. صحیح بخاری ۵ / ۹، و آیه مبارکه در سورهٔ فاطر (۳۵): ۲۲.

و ديگر حالات سيئه‌اش در كتاب "مصائب النواصب" [١] و ديگر كتب اماميه مذكور است.

اما آنچه گفته: آمديم بر حروبى كه طلحه و زبير و أمّ المؤمنين عايشه را با

---

١. قال المحقق الشهيد القاضي نور الله التستري:

عبد الله بن عمر الذي لم يحسن أن يطلّق امرأته، والذي قعد عن بيعة أميرالمؤمنين عليه السلام ثم جاء بعد ذلك إلى الحجاج فطرقه ليلاً، وقال: هات يدك أُبايعك لأميرالمؤمنين عبد الملك، فإني سمعت رسول‌الله [صلى الله عليه وآله وسلم] يقول: «من مات وليس عليه بيعة إمام فموتته جاهلية» .. فأنكر عليه الحجّاج ذلك ـ مع كفره وعتوه ـ وقال له: بالأمس تقعد عن بيعة علي بن أبي طالب وأنت تأتيني اليوم تسألني البيعة عن عبد الملك بن مروان؟! يدي عنك مشتغلة لكن هذه رجلي!

وقد روى الحميدي في الجمع بين الصحيحين ـ من تلزمه بيعة يزيد بن معاوية ـ ما يتعجب منه العاقل، فمن ذلك في المتفق عليه من مسند عبد الله بن عمر في الحديث الحادي والثمانين، عن نافع، قال: لما خلع أهل المدينة يزيد بن معاوية جمع ابن عمر حشمه وولده وقال: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: [ينصب] لكلّ غادر يوم القيامة، وإنا قد بايعنا هذا الرجل على بيعة الله ورسوله، وإني لا أعلم غدراً أعظم من أن يبايع رجل على بيعة الله ورسوله ثم ينصب له القتال، وإنّي لا أعلم رجلاً منكم خلعه ولا بايع في هذا الأمر إلاّ وأنه الفيصل بيني وبينه.

هذا لفظه، أفما كان علي بن أبي طالب عليه السلام وولده عليهما السلام أو أحد من بني هاشم يجرون مجرى يزيد في أن يبايعه؟! إن هذا من الطرائف.

انظر: مصائب النواصب ١ / ١٦٣ ـ ١٦٤، وراجع: الجمع بين الصحيحين ٢ / ٢٠٩، الطرائف ٢٠٧، شرح ابن ابى الحديد ١٣ / ٢٤٢، سفينة البحار ٢ / ١٣٦ .. وغيرها.

حضرت امیر عليه السلام در پیش آمد بالقطع به جهت بغض و عداوت امیر [عليه السلام] نبود و نه قصد ایذا داشتند.

پس کمال تعجب است که می‌گوید که: عایشه و طلحه و زبیر در قتال جناب امیر [عليه السلام] قصد ایذای آن جناب نداشتند و به جهت بغض و عداوت این قتال نبود، غالباً اهل‌سنت برای ایذا و بغض معنای دیگر ورای معنا [یی] که برای آن این هر دو لفظ موضوع‌اند قرار داده‌اند، هرگز به عقل عاقلی راست نمی‌آید که دو شخص با هم جنگ نمایند و باز در میانشان عداوت نباشد، قتال عین ایذا دادن است بلکه از اشدّ ایذاها است، این چه دانشمندی است که می‌گوید که در قتال قصد ایذا نداشتند!!

غرض اهل‌سنت در واقع آن است که قتال عایشه و طلحه و زبیر با جناب امیر عليه السلام و ایذا دادن آن جناب و عداوت و بغض آن کرامت‌مآب حسبةً لله بود، و به جهت آنکه جناب امیر [عليه السلام] حمایت قاتلان عثمان می‌نمود قتال آن جناب مثل جهاد واجب بود، لیکن از تصریح به این شرم دارند لهذا ادعای امری محال کنند.

دلیل صریح بر اینکه قتال عایشه با جناب امیر [عليه السلام] محض به جهت بغض و عداوت بود آنکه در "اتحاف الوری" مذکور است که هرگاه عایشه خبر بیعت جناب امیر [عليه السلام] شنید گفت:

لیت هذه انطبقت علی هذه إن تمّ الأمر لصاحبك، ردّوني

ردّوني! [1] فانصرفت إلى مكة وهي تقول: قتل عثمان ـ والله! ـ مظلوماً [2].

عايشه گفت كه: كاش آسمان بر زمين افتادى اگر امر خلافت براى جناب امير [عليه السلام] تمام شود، و به مكه رفت و مى‌گفت كه: عثمان ـ قسم به خدا ـ مظلوم مقتول شد. حال آنكه خود بر قتل عثمان تحريض مى‌كرد و تكفيرش مى‌نمود، و جناب امير عليه السلام خود تصريح فرموده كه: قتال عايشه با آن جناب محض بنابر بغض و عداوت بود، چنانچه در "كنز العمال" ـ در ضمن كلامى طويل كه از جناب امير عليه السلام است ـ مذكور است:

ثمّ قال علي [عليه السلام]: «انظروا ـ رحمكم الله! ـ ما تؤمرون به فامضوا له، فإنّ العالم أعلم بما يأتي من الجاهل الخسيس الأخس، فإنّي حاملكم ـ إن شاء الله تعالى ـ <355> إن أطعتموني على سبيل الجنّة، وإن كان ذا مشقّة شديدة، ومرارة عتيدة، والدنيا حلوة الحلاوة لمن اغترّ بها من الشقوة، والندامة عمّا قليل، ثمّ إنّي مخبركم أنّ خيلاً من بني اسرائيل أمرهم نبيّهم أن لا يشربوا من النهر فلجّوا في ترك أمره، فشربوا منه إلاّ قليلاً منهم، فكونوا ـ رحمكم الله! ـ من أُولئك الّذين أطاعوا نبيّهم، ولم يعصوا ربّهم.»

«فأمّا عائشة؛ فأدركها رأي النساء، وشيء كان في نفسها عليّ

---

١. لم يرد في المصدر: (ردّوني) الثانية.

٢. إتحاف الورى ٢ / ٢٤.

يغلي في جوفها كالمرجل * ولو دعيت لتنال من غيري ما أتت إليّ لم تفعل ..» إلى آخره **.

و أعجب آنكه والد مخاطب در "قرة العينين بتفضيل الشيخين" گفته:

ومن حديث صالح بن كيسان وعبد الملك بن نوفل بن مساحق والشعبي وابن أبي ليلى ـ بمعنى واحد ـ: أنّ علياً [عليه السلام] قال ـ في خطبته حين نهوضه إلى الجمل ـ: «إنّ الله عزّ وجلّ فرض الجهاد، وجعله نصرته وناصره، وما صلحت دنياً ولا دين إلاّ به، وإنّي منيت بأربعة: أدهى الناس وأسخاهم طلحة، وأشجع الناس الزبير، وأطوع الناس في الناس عائشة، وأسرع الناس إلى الفتنة يعلى بن أُميّة» (1).

«والله! ما أنكروا عليّ شيئاً منكراً، ولا استأثرت بمال، ولا ملت بهوى، وإنّهم ليطلبون حقّاً تركوه، ودماً سفكوه، ولقد (2)

---

* . [الف] ديگ عظيم. [مراجعه شود به لغت نامه دهخدا].

** . [الف] كتاب المواعظ والرقائق، خطب علي عليه السلام. (۱۲). [كنزالعمال ۱۸۶/۱۶].

«اگر خوانده شدى عايشه تا فراگيرد از غير من آن چيزى را كه آورد عايشه به سوى من ـ از دعوى خون عثمان و قتال و جدال ـ نكردى و روى به آن كار نياوردى». (۱۲) ر.

وفي نهج البلاغة [۲ / ۴۸]: «أمّا فلانة؛ فأدركها ضعف رأي النساء، وضغن غلا في صدرها كمرجل القين، ولو دعيت لتنال من غيري ما أتت إليّ لم تفعل». (۱۲).

۱. في المصدر: (منبّه).

۲. في المصدر: (وتعدّ).

ولّوه دوني، وإن كنت لشريكهم في الإنكار لما أنكروه وما تبيعة [1] عثمان إلاّ عندهم، وإنّهم لهم الفئة الباغية، بايعوني ونكثوا بيعتي، وما استأنوني فيّ [2] حتّى يعرفوا جوري من عدلي، وإنّي لراضٍ بحجّة الله عليهم، وعلمه فيهم، وإنّي مع هذا لداعيهم، ومعذّر إليهم فإن قبلوا فالتوبة مقبولة، والحقّ أول ما انصرف [3] إليه؛ وإن أبوا لأعطيتُهم حدّ السيف، وكفى به شافياً من باطل وناصراً».

«والله! إنّ طلحة والزبير وعائشة ليعلمون أنّي على الحقّ، وأنّهم مبطلون». أخرجه أبو عمر في الاستيعاب.* انتهى.

این کلام ـ که به روایت ثقات محدّثین اهل‌سنت ثابت شده و مجال انکار ـ بعون الله ـ در آن نیست ـ از اول تا آخر دلالت دارد بر آنکه: طلحه و زبیر و عایشه خود در قتل عثمان شریک شدند، باز به محض عداوت و بغض آن جناب و ارادهٔ بر هم زدن خلافت آن کرامت‌مآب به حیلهٔ طلب خون عثمان برخاستند، و هر سه ایشان می‌دانستند که ایشان در قتال با جناب امیر [عليه السلام] مبطل‌اند و آن جناب بر حق.

---

۱. في المصدر: (تبعة).

۲. في المصدر: (واستأذنوني) بدل: (وما استأنوني فيّ).

۳. في المصدر: (أولى بالصرف).

*. [الف] این روایت در "استیعاب" به ترجمه طلحة بن عبیدالله مذکور است. (۱۲). [قرة العینین: ۲۲۵ ـ ۲۲۶، وانظر: الاستیعاب ۲ / ۴۹۸ ـ ۴۹۹].

پس آنچه اهل‌سنت از غایت اعتساف و حمایت اصحاب می‌گویند که: عایشه و طلحه و زبیر به اجتهاد قتال جناب امیر [علیه‌السلام] کردند ـ بحمدالله ـ بطلان آن نیز مثل شمس ظاهر شد؛ چه جناب امیر [علیه‌السلام] تصریح فرموده که: ایشان خود می‌دانستند که در قتال آن جناب بر باطل بودند، پس معلوم شد که ایشان به محض بغض و عداوت آن جناب ـ که به روایات "صحاح" اهل‌سنت دلیل نفاق است [1] ـ با آن جناب قتال کردند، و این کلام جناب امیر [علیه‌السلام] برای دفع جمیع تأویلات بارده و شبهات فاسده **مخاطب** که در اینجا و در مطاعن عایشه ذکر نموده کافی است <356> و احتیاج به دلیلی دیگر برای ابطال اقوال او نیست.

و در ما سبق خودِ **مخاطب** اقرار کرده که طلحه و زبیر و غیرهما ارادهٔ افساد خلافت جناب امیر [علیه‌السلام] نموده بودند، چنانچه در طعن دوم از مطاعن عمر گفته:

و نیز قول عمر در اینجا بسیار کمتر از فعل حضرت امیر [علیه‌السلام] است که چون بعد از شهادت عثمان... خلافت بر آن جناب قرار گرفت کسانی را که داعیهٔ بر هم زدن این منصب عظیم به خاطر آورده، از مدینه بر آمده، به مکّه شتافتند و در پناه حرم محترم رسول [صلی‌الله‌علیه‌وآله] ـ یعنی اُم المؤمنین عایشه

---

۱. مراجعه شود به الغدیر ۳ / ۱۱۸، ۱۸۶ و ۹ / ۲۶۷، ملحقات إحقاق الحق مجلدات: ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳.

صدیقه ـ در آمده ، دعوی قصاص عثمان از قتله او نموده ، آماده جنگ و پیکار گشتند، به قتل رسانید.[۱] انتهی.

این قول **مخاطب** صریح دلالت می‌کند بر آنکه طلحه و زبیر داعیهٔ بر هم زدن خلافت جناب امیر [علیه السلام] داشتند، و در اینجا دعوی کاذب می‌نماید که جنگ کردن طلحه و زبیر با جناب امیر [علیه السلام] به جهت بغض و عداوت نبود، بلکه از اقوال **مخاطب** در اینجا ظاهر می‌شود که طلحه و زبیر به قصد اصلاح و درستی امر خلافت جناب امیر [علیه السلام] عایشه را همراه گرفته به بصره روانه شده بودند.

و ابن حجر در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" گفته:

ووقع في رواية ابن أبي ليلى في القصّة المذكورة: فقال الحسن [عليه السلام]: «إنّ علياً [عليه السلام] يقول: «إنّي أُذكّر الله رجلاً رعى الله[۲] حقّاً إلاّ نفر، فإن كنتُ مظلوماً أعانني، وإن كنتُ ظالماً أخذني[۳]، والله! إنّ طلحة والزبير لأوّل من بايعني ثمّ نكثا، ولم استأثر بمال ولا بدّلت حكماً»[۴].

یعنی واقع شد در روایت ابن ابی‌لیلی در قصهٔ مذکوره که: امام حسن [علیه السلام]

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۲۹۲.

۲. في المصدر: (لله).

۳. في المصدر: (أخذلني).

۴. فتح الباری ۱۳ / ۴۹.

بر منبر کوفه گفت که: «به درستی که علی علیه‌السلام می‌گوید که: «به درستی که یاد می‌دهانم خدا را به مردی که رعایت حق تعالی کرده باشد که کوچ بکند، اگر من مظلوم بوده باشم مرا اعانت خواهد کرد، و اگر من ظالم باشم نصرت من نکند، سوگند به خدا به درستی که طلحه و زبیر اول کسانی هستند که مرا بیعت کردند بعد از آن نکث بیعت من نمودند، و من هیچ مالی را بر خود ایثار نکردم و نه تبدیل حکم خدا نمودم».

و این کلام حضرت امیرالمؤمنین [علیه‌السلام] صریح دلالت می‌کند بر اینکه طلحه و زبیر بر آن حضرت ظلم نمودند.

و در "صحیح بخاری" مذکور است که حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«من حمل علینا السلاح فلیس منّا [1]».

«یعنی کسی که بر ما اهل‌بیت سلاح بکشد از ما نباشد».

و ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

معنی الحدیث: من حمل السلاح علی المسلمین لقتالهم به بغیر حقّ [2].

قوله: (فلیس منا).. أي لیس علی طریقتنا [3].

و نیز در "صحیح بخاری" مذکور است که آن حضرت فرمود:

«لا یشیر أحدکم علی أخیه بالسلاح [فإنه لا یدري لعلّ

---

۱. صحیح بخاری ۸ / ۳۷.

۲. هنا زیادة لم یذکرها المؤلف‌رحمه‌الله لعدم الحاجة إلیها.

۳. فتح الباری ۱۳ / ۲۰.

الشيطان ينزع في يده][1]، فيقع في حفرة من النار[2]».

«يعنى كسى كه اشاره كند به سوى برادر خود به سلاح واقع شود در حفرهٔ آتش».

و ابن حجر گفته:

وفي الحديث: النهي عمّا يفضي إلي المحذور وإن لم يكن المحذور محققاً، سواء كان ذلك في جدّ أو هزل، وقد وقع في حديث أبي هريرة ـ عند ابن أبي شيبة وغيره مرفوعاً ـ من رواية حمزة[3] بن ربيعة، عن محمد بن عمرو، عن أبي سلمة، عنه[4]: «الملائكة تلعن أحدكم إذا أشار إلى الآخر بحديدة، وإن كان أخاه لأبيه وأُمّه».

وأخرجه الترمذي من وجه آخر ـ [عن أبي هريرة][5] موقوفاً ـ من رواية أيوب، عن ابن سيرين، <357> عنه.

[و][6] أخرج الترمذي أصله مرفوعاً من رواية خالد

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. صحيح بخارى ٨ / ٩٠.

٣. في المصدر: (ضمرة).

٤. در [الف] اشتباهاً: (عند) آمده است.

٥. الزيادة من المصدر.

٦. الزيادة من المصدر.

الحذاء [1]، عن ابن سيرين عنه بلفظ: «من أشار إلى أخيه بحديدة لعنته الملائكة».

وقال حسن صحيح غريب، وكذا صحّحه أبو حاتم من هذا الوجه.

و بعدِ اين گفته:

قال ابن العربي: إذا استحقّ الذي يشير بالحديدة اللعنَ فكيف الذي يصيب بها؟!

وإنّما يستحقّ اللعن إذا كانت إشارة تهديد سواء كان جادّاً أو لاعباً، كما تقدّم، وإنّما أوخذ اللاعب لما أدخل على أخيه من الروع*.

و نيز در "صحيح بخارى" مذكور است كه حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله به جميع صحابهٔ حاضرين در حجة الوداع خطاب فرمود:

«لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض **».

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (الحذار) آمده است.

* . [الف] كتاب الفتن، باب قوله ـ عليه [وآله] السلام ـ: «من حمل علينا السلاح فليس منّا». (۱۲). [فتح البارى ۱۳ / ۲۱].

** . [الف] كتاب الفتن، باب قوله: «لا ترجعوا..» إلى آخره. [صحيح بخارى ۱/۳۸].

ابن حجر گفته:

بجزم (يضربْ) على أنه جواب النبيّ [صلى الله عليه وآله]، وبرفعه على الاستيناف أو يجعل حالاً، وعلى الأوّل فيقوى الحمل على الكفر الحقيقي ويحتاج إلى التأويل [1].

اما آنچه گفته: حضرت امير [عليه السلام] بنابر مصلحت وقت تعرض به آنها صلاح ندید و سکوت فرمود.

پس بدان كه: اگر این قول **مخاطب** راست باشد لازم آید جواز تقیه؛ زیرا که سکوت نمودن و عدم تعرّض با مرتکبان معاصی بنابر مصلحت از افراد تقیه است.

و حق این است که: به نزد آن حضرت عثمان به وجوه کثیره قابل قتل بود، چنانچه در کتب سیر و تواریخ مذکور است، و بعضی از آن در نقض جواب مطاعن عثمان و بعضی در نقض باب اول در تضاعیف کلام سمت ارتسام یافت [2].

اما آنچه گفته: او را مجبور ساخته.

---

١. فتح الباری ١٣ / ٢٣.

٢. اشاره است به کتاب دیگری از مؤلف[رحمه الله] به نام "السيف الناصری"، در ردّ باب اول تحفهٔ اثناعشریه، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق.

پس بدان که : هرگاه که شیعیان می‌گویند که : ابوبکر و عمر بر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جبر می‌نمودند، این نواصب انکار می‌کنند و می‌گویند که: آن حضرت غالب کل غالب بود کدام کس بر آن حضرت جبر می‌توانست کرد؟! و هرگاه که در امثال این مقام می‌رسند قائل به مجبوریت آن حضرت می‌شوند!

اما آنچه گفته: حضرت امیر علیه‌السلام را قاتلان عثمان که در جمیع امور خلافت دائر و سائر شده که این قصه را به نوع دیگر رسانیدند.

پس بدان که : حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، عثمان را اگر لایق قتل نمی‌دانست و قاتلان او را [از] یاغیان می‌شناخت البته به موجب حکم او تعالی: ﴿إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [1] گفتهٔ ایشان را باور نمی‌فرمود و تحقیق و تبیین می‌نمود، و چون آن حضرت بر قول ایشان اعتماد نمود واضح شد که آن حضرت عثمان را قابل قتل می‌دانست یا نسبت قتل او [را] به آنها دروغ می‌پنداشت.

اما آنچه گفته: حضرت امام حسن و امام حسین [علیهما‌السلام] و عبدالله بن عباس هر چند از این حرکت مانع آمدند.

پس کذب محض و بهتان صرف است و خلاف آن یعنی ـ وقوع معاونت و

---

۱. الحجرات (۴۹): ۶.

دعوت مردم به نصرت آن حضرت ـ از ایشان ثابت و متحقق، چنانچه بخاری در "صحیح" خود روایت کرده:

حدّثنا عبد الله بن محمد، قال: حدّثنا يحيى بن آدم، قال: حدّثنا أبو بكر بن عباس، قال: حدّثنا أبو حصين، قال: حدّثنا أبو مريم عبد الله بن زياد الأسدي، قال: لمّا سار طلحة والزبير وعائشة إلى البصرة، بعث علي [عليه السلام] عمّار بن ياسر وحسن بن علي [عليهما السلام]، فقدما علينا الكوفة، فصعدا [1] المنبر، وكان الحسن بن علي [عليهما السلام] فوق المنبر <358> في أعلاه، وقام عمّار أسفل من الحسن [عليه السلام]، فاجتمعنا إليه.. إلى آخر الحديث*.

و ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

أخرج ابن أبي شيبة بسند صحيح، عن زيد بن وهب، قال: أقبل طلحة والزبير حتّى نزلا البصرة، فقبضا على عامل علي [عليه السلام] عليها: عثمان بن حنيف، وأقبل علي [عليه السلام] حتّى نزل بذي قار، فأرسل عبد الله بن عباس إلى الكوفة فأبطأوا عليه، فأرسل إليهم عمّاراً فخرجوا إليه.

---

١. در [الف] اشتباهاً: (فصعد) آمده است.

* . [الف] كتاب الفتن، باب الفتنة التي تموج كموج البحر. (١٢). [صحيح بخارى ٨/٩٧].

قوله: (فصعد [1] المنبر وكان الحسن بن علي [عليهما السلام] فوق المنبر في أعلاه، وقام عمّار أسفل من الحسن [عليه السلام]، فاجتمعنا إليه فسمعت عمّاراً يقول..).

زاد الإسماعيلي ـ من وجه آخر ـ، عن أبي بكر بن عياش: صعد عمّار المنبر فحضّ الناس في الخروج إلى قتال عائشة.

وفي رواية إسحاق بن راهويه، عن يحيى بن آدم ـ بالسند المذكور ـ: فقال عمّار: إنّ أمير المؤمنين [عليه السلام] بعثنا إليكم ليستنفركم، وإذ أُمّنا قد سارت الى البصرة [2].

ووقع في رواية ابن أبي ليلى ـ في القصّة المذكورة ـ: فقال الحسن [عليه السلام]: «انّ علياً [عليه السلام] يقول: «إني أُذكّر الله رجلاً رعى لله حقّاً إلاّ نفر، فإن كنتُ مظلوماً أعانني؛ وإن كنتُ ظالماً أخذلني، والله! إنّ طلحة والزبير لأوّل من بايعني ثمّ نكثا، ولم أستأثر بمال، ولا بدّلت حكماً»، قال فخرج [إليه] [3] اثنا عشر ألف رجل [4].

---

۱. در [الف] و مصدر اشتباهاً: (فصعد) آمده است، ولى در بقيه مصادر (فصعدا) است، چنانكه أخيراً از صحيح بخارى نقل شد، همچنين مراجعه شود بـه: التـاريخ الصغير للبخارى ۱ / ۱۰۹، إمتاع الأسماع للمقريزى ۱۳ / ۲۳۰ .. وغيرهما.

۲. هنا زيادة لم يذكرها المؤلف رحمه الله لعدم الحاجة إليها.

۳. الزيادة من المصدر.

۴. فتح البارى ۱۳ / ۴۹.

و در "صحيح بخارى" مذكور است:

دخل أبو موسى وأبو مسعود على عمّار ـ حيث بعثه عليّ [عليه السلام] إلى أهل الكوفة يستنفرهم ـ فقالا: ما رأيناك أتيت أمراً أكره عندنا من إسراعك في هذا الأمر منذ أسلمت، فقال عمّار: ما رأيت منكما منذ أسلمنا أمراً أكره عندي من إبطائكما عن الأمر*.

و نيز در "صحيح بخارى" در حديث ديگر منقول است:

فقال عمّار: يا أبا مسعود! ما رأيت منك ولا من صاحبك هذا شيئاً منذ صحبتما [1] النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أعيب عندي من إبطائكما في هذا الأمر**.

اما آنچه گفته: حضرت امير [عليه السلام] تعجب‌كنان سوار شده، ديد كه آتش قتال در اشتعال است و سر و دست بريده مى‌شود و ناچار تن به جنگ در داد.

پس كذب محض و بهتان صرف است، بلكه حضرت اميرالمؤمنين [عليه السلام] بعدِ مقابلهٔ هر دو صف قبل از شروع به جنگ اتمام حجت فرمود، و قاضى عياض در كتاب "شفا" گفته:

وأخرج الحاكم وصحّحه [و] البيهقي، عن أبي الأسود، قال:

---

*. [الف] كتاب الفتن، باب مذكور. [صحيح بخارى ۸ / ۹۸].

۱. در [الف] اشتباهاً: (صحبتهما) آمده است.

**. [الف] باب مذكور. [صحيح بخارى ۸ / ۹۸].

شهدت الزبير خرج يريد علياً [عليه السلام]، فقال له عليّ [عليه السلام]: «أنشدك الله! هل سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «ستقاتله وأنت له ظالم؟!»

وفي رواية أبي يعلى والبيهقي: فقال الزبير: بلى، ولكنّي نسيت[۱].

و ابوجعفر محمد بن جرير طبری در "تاریخ" خود از قتاده روایت کرده که: زبیر بعدِ این مقوله به نزد عایشه برگشت و گفت: نبودم من در هیچ جایی ـ از وقتی که عاقل شدم ـ مگر اینکه می‌شناختم در آنجا امر خود را مگر در این موقف.

عبدالله پسر او گفت: تو در میان دو عار جمع کردی و ترسیدی از رایات علی بن ابی‌طالب [عليه السلام]!

زبیر گفت که: من حلف نموده‌ام که با او جنگ نکنم.

عبدالله گفت: از یمین خود کفاره بده، پس مکحول نام غلامی را آزاد کرد، و شاعری در این باب گفته: **<359>**

يعتق مكحولاً لصون دينه كفارة لله عن يمينه

والنكث قد لاح على جبينه

---

۱. لم نجده في الشفا ولكنه موجود بنصّه في سبل الهدى والرشاد ۱۰ / ۱۴۹، ينابيع المودة ۲ / ۳۸۸ ـ ۳۸۹، ولاحظ أيضاً المستدرك للحاكم ۳ / ۳۶۶ ـ ۳۶۷، البداية والنهاية ۶ / ۲۳۸، كنزالعمال ۱۱ / ۳۳۲، خزانة الأدب ۱۰ / ۴۰۳، ملحقات إحقاق الحق مجلدات: ۸، ۲۳، ۳۲.

و عبدالله بن سليمان گفته:

لم أر كـاليوم [۱] أخـا الإخـوان أعــجب مـن يكـفّر [۲] الأيمـان
بما يعتق [۳] في معصية الرحمن [۴]

و سيد مرتضى علم‌الهدى بعدِ نقل اين خبر و اخبار ديگر گفته:

كلّ هذه الأخبار تدلّ على أنه أقام بعد التذكّر والمواقفة، وإنّ رجوعه كان بعد ذلك. [۵] انتهى.

و مؤيد آن است آنچه در "تذكرة خواصّ الأمة" تصنيف سبط ابن الجوزى مذكور است:

ثمّ قال علي [عليه السلام] لطلحة: «ما أنصفت رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم جئت بعرسه تقاتل بها وخبّأت عرسك في البيت!

ثمّ قال علي [عليه السلام]: «أيّكم يعرض عليه [۶] المصحف قبل قتالهم؟».

فقال فتى من القوم: أنا، فحمل المصحف، فبرز بين الصفين،

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (لم أرك) آمده است.

۲. في المصدر: (مكفّر).

۳. في المصدر: (بالعتق).

۴. تاريخ طبرى ۳ / ۵۱۴.

۵. شافى ۴ / ۳۳۶.

۶. في المصدر: (عليهم).

وقال: الله ! [الله !] [۱] بيننا وبينكم، فقطعوا يده ، فأخذه بيده الأخرى ،فقطعت ،فأخذه بأسنانه ،فقتلوه، فنادى [عليه السلام]: «الآن طاب لكم قتالهم» ، فحملوه [۲].

حكى ابن سعد، عن هشام بن محمد: كان اسم الّذي حمل المصحف :مسلماً ، فقالت أُمّه:

يا ربّ إن مسلماً أتاهم   يتلو كتاب الله لا يخشاهم
فخضبوا [۳] من دمه لحاهم   وأمّه قائمة تراهم [۴]

و مصنّف "حبيب السير" گفته:

چون حضرت امير [عليه السلام] ديد كه صلح تيسّرپذير نيست فرمود كه: «كيست از ياران كه دل از جان برگرفته با مصحف مجيد نزديک اين طائفه رود و ايشان را به مضمون كلام معجزنظام دعوت نمايد؟» شخصى از لشكريان مسلم نام بقاى جاودانى را بر حيات فانى اختيار كرده ، با مصحف در دست نزديک به صف اعدا رفت و به تلقين اميرالمؤمنين عليه السلام كلمه [اى] چند بر زبان آورده مخالفان را به فرقان حميد دعوت نمود، متهورى دست راست او را به ضرب شمشير بيفكند، مسلم مصحف به دست چپ گرفت، ديگرى آن

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. في المصدر: (فحملوا).

۳. در [الف] اشتباهاً قبل از (فخضبوا) كلمه: (أتاهم) افزوده شده است.

۴. تذكرة الخواص: ۷۲ ـ ۷۳.

دست را مقطوع ساخت، آن مسلمان مصحف را به هر دو بازوی خود نگاه داشته، به زخمی دیگر از پا در آمد، آنگاه نائرهٔ قتال اشتعال یافت از جانبین مردان مرد و دلیران معرکهٔ نبرد در میدان تاختند و به زخم شمشیر برّان و سنان شعله‌سان، خاک بیابان را به خون یکدیگر گِل ساختند، تیغ یمانی یَلانِ تندخو آغاز سرافشانی کرد و تیر تیزپرداز دلاوران پرخاشجو شرط جان‌ستانی به جا آورد:

نمود آغاز شمشیر یمانی
زدست پهلوانان سرفشانی
سنان چو شعلهٔ آتش بر افروخت
به چشم پردلان افتاد جان سوخت
کمان و تیر چون پیوسته با هم
جدا شد جسم و جان از هم به یک دَم

و در آن روز هولناک، از اول صباح تا وقتی که هودج خورشید از بختی افلاک به جانب کرهٔ خاک متمایل شد، آتش قتال همچنان مشتعل بود، و بالاخره آفتاب فتح و ظفر از مطلع اقبال امیرالمؤمنین حیدر[عليه السلام] سر بر زد، و ۱ اکثر مخالفان روی به وادی فرار نهادند، اما جمعی از جهلهٔ بصره اشتر عایشه را احاطه نموده، دست از جنگ باز نمی‌داشتند، بنابر آن شاه مردان محمد بن ابی‌بکر و مالک اشتر و جمعی از دلیران را فرمود که آن شتر [را] پی کنند، و ایشان بر اهل بصره <360> حملات متواتره کرده، خود را به شتر رسانیدند و مالک اشتر به دو ضرب پی در پی دو پای جمل را پی کرد، با

وجود آن حال شتر از پای در نیامد و مالک متحیر شده، مقارن وقوع آن صورت شاهِ ولایت بدانجا رسید فرمود: ای مالک! یک پای دیگر جمل را قلم زن که او را جن نگاه داشته، و مالک بر آن موجب عمل کرد و شتر بیفتاد [۱].

اما آنچه گفته: و واقع شده آنچه واقع شد!!

پس بدان که نصرالله کابلی گفته:

ووقعت الواقعة، فهذا الحرب لم يكن عن عزيمة من الفريقين.
كذا ذكره القرطبي وجماهير أهل العلم [۲].

و ما می‌گوییم که: این قول مخاطب و نصرالله کابلی باطل محض است؛ به جهت آنکه سید مرتضی علم‌الهدی در کتاب "شافی" ذکر کرده که: واقدی به اسناد خود روایت نموده که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هرگاه که فتح بصره نمود به سوی اهل کوفه این مکتوب نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم
من عبدالله علي أمير المؤمنين إلى أهل الكوفة: سلام عليكم؛
فإني أحمد الله ـ إليكم ـ الذي لا إله إلّا هو.
أمّا بعد؛ فإنّ الله تعالى حكمٌ عدلٌ، ﴿لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ

---

۱. حبيب السير ۱ / ۵۳۱.
۲. الصواعق، ورق: ۲۹۰ ـ ۲۹۱.

يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِن دُونِهِ مِن وَالٍ﴾ [١]، أخبرتكم عناد عن من سرنا إليه من جموع أهل البصرة، ومن ناسب [٢] إليهم من قريش وغيرهم مع طلحة والزبير، ونكثهم صفقة أيمانهم، وتنكّبهم عن الحقّ، فنهضت من المدينة حتّى انتهى إليّ خبرهم حين ساروا إليها في جماعتهم، وما صنعوا بعاملي عثمان بن حنيف حتّى قدمت ذا قار، فبعثتُ الحسن ابن علي وعمّار بن ياسر وقيس بن سعد، فاستنفرتُكم بحقّ الله وحقّ رسوله، فأقبل إليّ إخوانهم [٣] سراعاً حتّى قدموا عليّ، فسرت إليهم بهم حتّى نزلتُ ظهر البصرة، فأعذرتُ بالدعاء، وقدّمت الحجّة، وأقلت العثرة والزلّة، واستتبتُهم من نكثهم بيعتي وعهد الله عليهم.. فأبوا إلاّ قتالي وقتال من معي والتمادي في الغيّ.. فناهضتُهم بالجهاد في سبيل الله مِن قتل مَن قُتل منهم ناكثاً، وولي من ولي إلى مصرهم، فسألوني موادعتهم [٤] قبل القتال، فقبلتُ منهم، وأغمدتُ السيف عنهم، وأخذتُ بالعفو فيهم، وأجريت الحقّ والسنة فيهم، واستعملتُ عليهم عبد الله بن عباس

---

١. الرعد (١٣) : ١١.
٢. في المصدر : (تأشّب).
٣. في المصدر : (إخوانكم).
٤. في المصدر : (ما دعوتُهم).

على البصرة، وأنا سائر إلى الكوفة إن شاء الله تعالى، وقد بعثتُ إليكم زجر بن قيس الجعفي، تسألوه فيخبركم عنّي وعنهم وردّهم بالحقّ علينا، فردّهم الله وهم كارهون، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته (۱).

و اين مكتوب آن حضرت بتمامه دلالت مى‌كند كه قتال في ما بين فريقين به قصد و عزيمت واقع شده نه از روى غفلت.

و نيز سيد مرتضى ـ عليه‌الرحمه ـ از ابومخنف لوط بن يحيى ازدى نقل كرده كه او در اين مكتوب آن حضرت اين الفاظ زياده كرده:

«وحاكمناهم إلى الله، فأدالنا عليهم، فقتل طلحة والزبير، وقد قدّمتُ إليهما بالمعذرة، وأبلغتُ إليهما في النصيحة، واستشهدتُ عليهما الأمّة، فما أطاعا المرشدين، ولا أجابا الناصحين، ولاذ أهل البغي بعائشة، فقتل حولها عالم جمّ، وضرب الله وجه بقيتهم، فأدبروا ما كانت ناقة الحجرة بأشام عليها منها على أهل ذلك المصر مع ما جاءت به من الحرب الكبير في معصية ربّها، واغترارها في تفريق المسلمين، وسفك دماء المؤمنين بلا بيّنة ولا معذرة ولا حجّة ظاهرة، فلمّا هزمهم الله أمرتُ أن لا يتّبع مدبر، ولا يجهّز على جريح، ولا يكشف عورة، ولا يهتك ستر،

---

۱. كتاب المغازي المطبوع ناقص، ولم نجد فيه ما رواه المؤلف‌ﷺ، ولكن ذكره بنصّه ـ نقلاً عن الواقدي ـ السيد المرتضى‌ﷺ في الشافي ۴ / ۳۲۹ ـ ۳۳۰.

ولايدخل دار إلاّ بإذن ، وآمنت الناس ، قد استشهد منّا رجال صالحون ، ضاعف الله حسناتهم ، ورفع درجاتهم ، وأثابهم ثواب الصالحين الصادقين الصابرين. [1] انتهى.

و نيز واقدى مثل اين مكتوب آن حضرت به سوى اهل مدينه روايت كرده [2].

و شعبى روايت نموده كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:

«ألا أنّ أئمّة الكفر في الإسلام خمسة: طلحة والزبير ومعاوية وعمرو بن العاص وأبو موسى الأشعري [3]».

و نوح بن دراج از محمد بن مسلم از حبهٔ عرنى [4] روايت كرده كه: هرگاه كه اهل جمل بروز كردند شنيدم من از حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه مى‌گفت:

«لقد علمتْ صاحبة الهودج أنّ أصحاب الجمل ملعونون على لسان النبيّ الأُمّي، ﴿وَقَدْ خَابَ مَنِ ٱفْتَرَىٰ﴾ [5]». انتهى.

و در "كنز العمال" مذكور است:

عن علي ربيعة ، قال: سمعت علياً [عليه السلام] على المنبر ، وأتاه رجل

---

١. شافى ۴ / ۳۳۰ ـ ۳۳۱.

٢. شافى ۴ / ۳۳۱.

٣. شافى ۴ / ۳۳۱، بحارالأنوار ۳۲ / ۳۳۵.

۴. در [الف] اشتباهاً: (عرفى) آمده است .

۵. الشافى ۴ / ۳۳۱، بحارالأنوار ۳۲ / ۳۳۵، والآية في سورة طه (۲۰): ۶۱.

فقال: يا أمير المؤمنين! ما لي أراك تستحل الناس استحالة الرجل أهله! (۱) بعهد من رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم أو شيئاً رأيته؟ قال: «والله! ماكَذبتُ وماكُذبتُ، ولا ضللتُ ولا ضلّ بي، بل عهد من رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم عهده إليّ ﴿وَقَدْ خَابَ مَنِ ٱفْتَرَىٰ﴾، عهد إليّ النبيّ صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم أن أُقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين». البزاز. ع *.

از اين روايت صراحتاً معلوم شد كه جناب امير [عليه السلام] را رسول خدا صلی الله علیه وآله حكم به قتال عايشه فرموده بود (۲).

و در "تذكرة خواص الأُمة" تصنيف سبط ابن الجوزى مذكور است كه: جناب امير [عليه السلام] به زبير فرمود:

«وأنت يا زبير! أتذكر يوم مررت مع رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم في بني غنيم، فنظر إليّ وضحك وضحكتُ إليه، فقلتَ: أيدع ابن أبي طالب زهوه؟!

فقال لك رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم: «إنه ليس

---

۱. في المصدر: (إبله).

*. [الف] كتاب الفتن، وقعة الجمل. (۱۲). [كنزالعمال ۱۱ / ۳۲۷].

۲. در [الف] از قسمت: (و نيز سيد مرتضى عليه‌الرحمه ...) سه صفحهٔ قبل تا اينجا در صفحه‌اى جداگانه به عنوان تصحيح ذكر شده است.

بمزهو [١]، لتقاتلنّه وأنت ظالم».

وفي رواية: «أتذكر يوم لقيت رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم في بني بياضة وهو راكب على حمار..» وذكّره، **<361>** فقال الزبير: اللهم نعم، ولو ذكرتُ هذا ما خرجت من المدينة، ووالله! لا أقاتلك أبداً.

وفي رواية: فقال الزبير: فما الذي أصنع وقد التقتا حلقتا البطان [٢]، ورجوعي عليّ عار؟! فقال له علي [عليه السلام]: «ارجع بالعار ولا تجمع بين العار والنار»، فرجع الزبير وهو يقول:

اخترتُ عاراً على نار مؤجّجة
أنى يقوم له خلق من الطين
نادى عليّ بأمر لستُ أجهله
عار لعمرك في الدنيا وفي الدين
فقلت حسبك من يوم أبا حسن
فبعض هذا الذي قد قلت يكفيني

وهذه جملة من أبيات الزبير قالها لمّا خرج من العسكر، أوّلها:

---

١. در [الف] اشتباهاً: (بمزهود) آمده است.

٢. قال ابن منظور: من أمثال العرب التي تضرب للأمر إذا اشتدّ: التقت حلقتا البطان. انظر: لسان العرب ٥٣/١٣.

ترك الأُمور التي تخشى عواقبها
لله أجمل في الدنيا و [في] [1] الدين
أخال طلحة وسط القوم منجدلاً
ركن الضعيف ومأوى كلّ مسكين
قد كنت أنصره حيناً وينصرني
في النائبات ويرمي من يراميني
حتّى ابتليت بأمر ضاق مصدره
فأصبح اليوم ما يُعنيه يُعنيني

ثمّ انصرف طلحة والزبير، فقال علي عليه السلام: «أمّا الزبير؛ فقد أعطا الله عهداً أن لا يقاتلكم».

ثمّ عاد الزبير إلى عائشة، وقال لها: ما كنتُ في موطن ـ منذ عقلتُ [عقلي] [2] ـ إلاّ وأنا أعرف أمري إلاّ هذا، قالت له: فما تريد أن تصنع؟ قال: أذهب وأدعهم، فقال له عبد الله ولده: جمعت هذين الفريقين حتّى إذا جدّ بعضهم لبعض أردتَ أن تتركهم وتذهب؟! أحسستَ برايات علي بن أبي طالب، فرأيت الموت الأحمر منها أو من تحتها يحمها فيه [3] أنجاد سيوفهم حِداد!

---

١. الزيادة جاءت في المصدر، وهي لازمة وزناً.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (تحملها فتية).

فغضب الزبير، وقال: ويحك! قد حلفت أن لا أقاتله.

فقال: كفّر عن يمينك، فدعا غلاماً له يقال له: مكحول، فأعتقه، فقال عبد الرحمن بن سليمان التميمي:

لم أر كاليوم أخا إخوان أعجب عن مكفّر الأيمان

بالعتق في معصية الرحمن

و قال آخر:

يعتق مكحولاً لصون دينه كفارة لله عن يمينه

والنكث قد لاح على جبينه

و بعد فاصله گفته:

ثم قال علي [عليه السلام] لطلحة: «ما أنصفتَ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جئتَ بعرسه تقاتل بها، وخبّأتَ عرسك في البيت!» ثمّ قال علي [عليه السلام]: «أيّكم يعرض عليه المصحف قبل القتال؟» فقال فتى من القوم: أنا.. فحمل المصحف، وبرز بين الصفين، وقال: الله بيننا وبينكم، فقطعوا يده، فأخذ بيده الأُخرى، فقطعت، فأخذه بأسنانه، فقتلوه، فنادى علي [عليه السلام]: «الآن طاب لكم قتالهم»، فحملوا [1].

وحكى ابن سعد، عن هشام بن محمد: كان اسم الذي حمل

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (فحملوه) آمده است.

المصحف: مسلم [۱]، فقالت أُمّه:

يا ربّ! إنّ مسلماً أتاهم　　يتلو كتاب الله لا يخشاهم
فخضبوا من دمائه لحاهم　　وأُمّه قائمة تراهم

ثمّ برز عمّار ونادى: والله! يا قوم ما أنصفتم نبيّكم حين كتمتم عقائلكم في الخدور وأبرزتم عقيلته للسيوف!

إلى أن قال: ثمّ دنا عمّار من الهودج ـ وكان عليه جلود البقر والمسوح وفوقها الدروع ـ فقال: <362> ما تطلبين؟ فقالت: دم عثمان، فقال: خذل الله ـ اليوم ـ الباغي الطالب بغير الحقّ، وأنشد: (ومنك البكاء ومنك العويل).. إلى آخر الأبيات المتقدّمة، فرشقوه بالنبل، فعاد، وصاح علي [عليه السلام]: «أيها الناس! كفّوا حتّى يبتدؤوا بالقتال، ولا تقتلوا مدبراً، ولا تجهّزوا على جريح، ولا تستحلّوا سلباً ولا متاعاً». [۲] انتهى.

پس این روایات ثقات اهل‌سنت است نه روایات اسلاف شیعه، از آن صریح معلوم شد که: زبیر و طلحه و عایشه با وجود آنکه می‌دانستند که ایشان در قتال با جناب امیر [عليه السلام] از ظالمان و فاسقان هستند، و با وجود اتمام کردن جناب امیر عليه السلام حجت را و انذار کردن از قتال و کوشیدن در کفّ از آن، از قتال آن جناب ـ که نفس رسول خدا صلى الله عليه وآله بود، از شدت بغض و عداوتی که

۱. في المصدر: (مسلماً).
۲. تذكرة الخواص: ۷۱ ـ ۷۳.

با آن جناب داشتند - باز نیامدند، و زبیر با آنکه قسم خورده بود که با آن جناب قتال نکند قتال با آن جناب نمود و حنث یمین نمود.

و نیز معلوم شد که از طرف جناب امیر[علیه السلام] ابتدای قتال نشده، بلکه ایشان کسی را که جناب امیر[علیه السلام] برای عرض مصحف بر ایشان و خواندنشان به سوی قرآن و کفّ از قتال آن جناب فرستاده بود قتل کردند، و بعدِ آن عمار را که برای اصلاح رفته بود نشانهٔ تیرها کردند، و تا آنکه ایشان ابتدا به قتال نکردند جناب امیر[علیه السلام] قتال شروع نفرمود.

پس آنچه **مخاطب** گمان کرده که عایشه و طلحه و زبیر اصلاح می‌خواستند و عایشه محض برای جدا کردن قاتلان عثمان از جناب امیر[علیه السلام] آمده و قتال آن جناب در سر نداشت و قتال که واقع شد به فساد و مکر قاتلان عثمان واقع شد و طرفین قتال را نمی‌خواستند، باطل محض و لغو صرف و از قبیل انکار ضروریات است.

و قاضی نورالله شوشتری در کتاب "مجالس المؤمنین" گفته:

اما آن جماعت که به طوع و رغبت با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نمودند، همان منافقان صحابه بودند [1] که در ثانی الحال با طلحه و زبیر و معاویه بیعت نمودند و بر حضرت شاهِ ولایت خروج کردند مانند عمرو عاص و

---

۱. در مصدر مطبوع اشتباهاً: (مؤمنان‌اند) آمده است.

مغیره بن شعبة و ابوهریره و ابوالأعور سلمی و ابوموسی اشعری و سعد وقاص و بسر بن أرطاة القرشی و حبیب بن مسلمه و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و سعد بن مالک و اولاد عمر بن الخطاب وعبدالله زبیر و عبدالرحمن بن خالد بن الولید و عتبه بن ابی‌سفیان و مروان بن الحکم و ضحّاک بن قیس الفهری و امثال ایشان.

و در کتب سیر مسطور است که: با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از قریش پنج نفر همراه بودند: محمد بن ابی‌بکر که ربیب آن حضرت بود، و جعدة بن هبیرة المخزومی که خواهر زاده او بود، و ابوالربیع بن أبی‌العاص بن ربیعه که پدر او ابی‌العاص سلف آن حضرت و داماد حضرت پیغمبر بود، و محمد بن ابی‌حذیفه بن عتبه که خواهر زادهٔ معاویه بود، و هاشم بن عتبه بن ابی‌وقاص که برادر زاده سعد وقاص بود؛ و با معاویه سیزده قبیله از قریش با خانه کوچ [1] همراه بودند، و بر هر که اندک شعوری داشته باشد ظاهر است که جمعی که اختیار متابعت معاویه طاغی و باغی بر متابعت حضرت امیرالمؤمنین [علیه‌السلام] نماید، ایشان را تمییزی و رشدی و بصیرتی در دین نخواهد بود و قول و بول ایشان برابر است و به اختیار و اعتبار <363>ایشان التفاتی و اعتمادی نیست، و همچنان که از اتفاق ایشان بر بیعت معاویه استدلال بر حقیّت او نمی‌توان نمود، همچنین از اتفاق ایشان بر خلافت

---

۱. در مصدر (با خانه و کوخ).

ابی‌بکر استدلال بر حقیّت او نتوان کرد [۱]*.

اما آنچه گفته: معاویه و اهل شام نیز در ابتدا.. الی آخر.

پس معلوم نیست که غرض او از این کلام چیست، لیکن این کلامش مکذّب کلام سابق او است که گفته: هیچ کس از صحابه در پی ایذای حضرت امیر و زهرا [علیهما السلام] نیفتاده؛ چه ظاهر است که معاویه خود هم صحابی بود بلکه نزد اهل‌سنت از اجلاّی صحابه و خلفای راشدین است ! و احادیث موضوع بسیار در فضائل‌اش درکتب ایشان مذکور است، و همراه معاویه نیز بسیاری از صحابه بودند، و این همه به اقرار **مخاطب** منکر خلافت جناب امیر علیه السلام شدند و بد گفتن آن حضرت آغاز نهادند، و به مقاتله آن حضرت که ایذای شدید است پیش آمدند.

اما آنچه گفته: حالا در "نهج البلاغة" باید دید که در حقّ آن مردم حضرت امیر علیه السلام چه فرموده است:

---

۱. در مصدر به جای (همچنین از اتفاق ایشان بر خلافت ابی‌بکر استدلال بر حقیّت او نتوان کرد) آمده است: (وقس علی هذا فعلل وتفعلل)

* . [الف] ترجمه جابر بن عبد الله انصاری، قوبل علی أصله.

[مجالس‌المؤمنین ۱/۲۷۳ ـ ۲۷۴.

أقول: ویدلّ علی ماذکره المؤلف رحمه الله ماروي عن ابن عباس أنه قال لعائشة: (ما أخرجك علینا مع منافقي قریش؟!)

انظر: کتاب الفتن لنعیم بن حماد: ۴۷، الکافئة: ۳۸، بحارالأنوار ۳۲/۲۷۵.. وغیرها].

«أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام على ما دخل من الزيغ والشبهة والتأويل..».

پس معلوم نیست که غرض **مخاطب** از نقل این قول آن حضرت چیست؟!

اگر غرض او تمسک به لفظ (إخوان) است، پس جوابش آنکه: خدای تعالی کافران را إخوان پیغمبر خوانده چنانچه فرموده:

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ [هُوداً..﴾ [1] و **﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ] صَالِحاً..﴾** [2]، **﴿وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ..﴾** [3]؛ چه هرگاه صالح برادر عاد شد، عاد هم برادران آن جناب خواهند بود.

و در حدیث حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله اطلاق لفظ (أخ) بر خصم ـ که شامل است کفار را ـ آمده، ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

من قضى له بحقّ أخيه .. أي خصمه.

فهو أخوه بالمعنى الأعمّ، وهو الجنس؛ لأنّ المسلم والذمّي والمعاهد والمرتدّ في هذا الحكم سواء، فهو مطرد في الأخ من

---

۱. الأعراف (۷): ۶۵ و هود (۱۱): ۵۰.

۲. الأعراف (۷): ۷۳ و هود (۱۱): ۶۱.

در [الف] اشتباهاً: (وإلى عاد أخاهم صالحاً) آمده است.

۳. الأحقاف (۴۶): ۲۱.

النسب ومن الرضاع وفي الدين .. وغير ذلك*.

و اگر گويد که : در قول آن حضرت (إخواننا في الإسلام) وارد است.

پس جوابش آنکه : چون مقاتلان آن حضرت قبل از قتال به آن حضرت در زمرهٔ مسلمين بودند از اين جهت آن حضرت ايشان را مسلمين گفته، پس اين اطلاق به اعتبار ما کانوا عليه في الزمان السابق بوده، چنانچه حق تعالى فرموده: ﴿وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ﴾ (۱)، [يعني] إذا بلغوا الحلم (۲).

و اگر توهم نموده که : آن حضرت فرموده که : ايشان تأويل داشتند ، پس به سبب تأويل معذور باشند.

آن مردود است به اينکه آن حضرت چنانچه ذکر تأويل ايشان کرده اين هم فرموده که ايشان کجى داشتند و از حقّ کاره بودند و مائل به سوى باطل، و صاحب هر تأويل باطل معذور نمى‌تواند شد ، مثلاً کسى که ـ معاذالله! ـ بد گفتن خدا و رسول اوﷺ را جائز شمارد و نماز و روزه واجب [را] نداند و

---

* . [الف] کتاب الأحکام در بابى بعد باب انقضاء على الغائب . (۱۲). [فتح‌البارى ۱۳ / ۱۵۱].

۱ . النساء (۴): ۲ .

۲ . يعنى اطلاق (يتيم) بر آنها هنگام دادن اموالشان به اعتبار ما کانوا عليه في الزمان السابق بوده است .

تأویلی واهی در ذهن خود قرار دهد، معذور نمی‌تواند شد.

اما آنچه گفته: در حق قاتلان عثمان نیز در "نهج البلاغة" موجود است که: قال له بعض أصحابه.. إلى آخره.

پس بدان که **مخاطب** تمام کلام جناب امیر عليه السلام را که در "نهج البلاغة" مذکور است نقل نکرده، و آنچه نقل کرده چیزی از میان آن انداخته، و ما اولاً تمام کلام آن جناب را نقل کنیم و بعدِ آن تفسیر آن کلام بلاغت‌نظام و دفع آنچه **مخاطب** توهم نموده بیان سازیم. **<364>**

في نهج البلاغة:

ومن كلام له عليه السلام ـ بعد ما بويع بالخلافة وقد قال له قوم من الصحابة: لو عاقبت قوماً ممّن أجلب على عثمان؟! فقال: «يا إخوتاه! إنّي لست أجهل ممّا تعلمون، ولكن كيف لي بقوّة، والقوم المجلبون على حدّ شوكتهم! يملكوننا ولا نملكهم، وها هم[1] هؤلاء قد ثارت معهم عبدانكم، والتفت إليهم أعرابكم، وأنّ لهؤلاء القوم مادة، إنّ الناس من هذا الأمر ـ إذا حرّك[2] ـ على أُمور فرقة ترى ما ترون، وفرقة ترى ما لا ترون، وفرقة ترى لا هذا ولا هذا، فاصبروا حتّى يهدؤ الناس، وتقع القلوب

---

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (قد) آمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (يخرك) آمده است.

مواقعها ، وتؤخذ الحقوق مسمحة، فاهدؤوا عنّي ، وانظروا ماذا يأتيكم به أمري، ولا تفعلوا فعلة تضعضع قوّة وتسقط منه وتورث وهناً ،وسأمسك الأمر ما استمسك فإذا لم أجد بدّاً فآخر الدواء الكي». [۱] انتهى.

باید دانست که جمیع مردمانی که بر عثمان اجلاب کردند و اعانت بر قتلش نمودند ممدوح و نیک نیستند [۲]، بلکه اکثر ایشان که معتقد خوبی شیخین بودند نزد شیعه مذموم و بدند، و از جمله ایشانند عایشه و طلحه و زبیر و امثالهم که ایشان ـ چنانچه در ما سبق از کتب معتبره معلوم شد ـ تحریض و تألیب بر قتل عثمان نموده‌اند و جناب امیر علیه‌السلام در خطبه [ای] که از استیعاب منقول شد، در حق ایشان گفته:

«إنّهم ليطلبون حقّاً تركوه ، ودماً سفكوه ، ولقد ولّوه دوني [۳]».

پس جناب امیر علیه‌السلام در این کلام بلاغت‌انجام از قوم مجلبین، ایشان را مراد گرفته، و جمیع آنچه در این کلام ارشاد فرموده بر عایشه و طلحه و زبیر منطبق است؛ چه ظاهر است که ایشان خلق کثیر را اغوا نموده همراه خود کرده بودند و شوکت و غلبه و قدرت به هم رسانیده، و جهلا و اشرار عرب با

---

۱. نهج البلاغة ۲ / ۸۰، بحارالأنوار ۳۱ / ۵۰۲.

۲. در [الف] (نه‌اند) آمده است که اصلاح شد.

۳. تقدّم عن قرة العينين : ۲۲۵ ـ ۲۲۶، والاستيعاب ۲ / ۴۹۸ ـ ۴۹۹.

ایشان [همراه] گردیده، مؤمنین را ایذاها می‌دادند، چنانچه عامل جناب امیر علیه السلام را که در بصره بود اهانت و ایذا رسانیدند و موهای او را کندیدند و بیت المال را نهب نمودند، و جناب امیر علیه السلام بر ایشان چنان قدرت نداشت که به عوض این افعال شنیعه، ایشان را عقاب فرماید لهذا فرمود که: «اگر با این غلبه و شوکتشان و عدم قدرت من اگر بر این افساد و ایذای مؤمنین عقاب نمایم البته این امر جاهلیت و نادانی است».

بعدِ آن فرمود که: «اگر من عقاب ایشان کنم در این باب مردم سه فرق خواهند شد: بعضی عقاب ایشان را بهتر خواهند دانست مثل شما، و بعضی بد خواهند دانست ـ و آن اتباع و اشیاع عایشه و طلحه و زبیرند ـ و بعضی این عقاب ایشان را نه بهتر خواهند دانست نه بد».

پسِ آن فرمود که: «در عقاب ایشان تعجیل مکنید و صبر نمایید تا که مردمان را في الجمله سکون قلوب و اطمینان خواطر حاصل شود و مرا قدرت به هم رسد که اخذ حقوق به سهولت تمام کنم و این قوم را ـ یعنی عایشه و زبیر و طلحه و امثالهم را ـ سزایشان رسانم» که ناحق افساد می‌نمایند، خود، مردمان را بر عثمان در غلانیده او را قتل کنانیدند حالا به بهانهٔ اخذ قصاص او برخاستند و تکلیف دادن به مؤمنین، و فساد در زمین را شیوه خود ساختند.

«تأمل کنید و ببینید که از <365> من چه می‌آید و [مبادا] [۱] بی‌صبری کرده قوه خود را زائل و ضعیف، و سستی و ضعف را قوی سازید، و من در کفّ از قتال و اصلاح ذات البین می‌کوشم، لیکن اگر ایشان باز نخواهند آمد و بر سر جنگ خواهند آمد، ناچار شده حرب با ایشان می‌کنم و ذائقهٔ سیف قاطع به ایشان می‌چشانم».

پس از این بیان معلوم شد که غرض کسانی که به جناب امیر [علیه السلام] عرض کرده بودند که: قوم مجلبین را عقاب فرما، این نبود که بر این اجلابشان بر عثمان عقاب فرما، بلکه غرضشان همین بود که این کسانی که خود بر عثمان اجلاب کردند و بر قتلش اعانت نمودند و باز به حیلهٔ طلب قصاص عثمان برخاسته و افساد را شیوه خود ساخته انواع ایذاها به مؤمنین می‌رسانند، ایشان را بر این افساد عقاب باید فرمود.

اما آنچه گفته: در قرآن مجید باید دید که: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ﴾ در حق کدام فرقه.. الی آخر.

پس جوابش آنکه: ما قبل از این در ضمن نقض شبهات **مخاطب** ناصب که در باب هفتم ذکر نموده به دلیل و برهان ثابت کردیم [۲] که قوله تعالی:

---

۱. زیاده به لحاظ متن عربی: (لا تفعلوا) افزوده شد.

۲. اشاره است به کتاب دیگری از مؤلف رحمه الله به نام "برهان السعادة"، در ردّ باب هفتم تحفهٔ اثناعشریه، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق.

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ﴾ [۱]، درحق ابوبکر و عمر وارد نیست، بلکه در شأن کرامت‌نشان حضرت شاهِ مردان ـ علیه‌وآله‌صلاةالرحمن ـ نازل شده و در این مقام به نقل کلام دو کس از علمای اعلام خود اکتفا می‌نمایم، پس بدان که سید مرتضی علم‌الهدی در کتاب "شافی" در نقض کلام قاضی القضات صاحب "مغنی" فرمود:

ثمّ يقال له: قد وجدنا الله تعالى نَعَت المذكورين في الآية بنعوت يجب أن تراعيها ليعلم في صاحبنا هي أم في صاحبك؟ لأنّه وصفهم بأنّ الله تعالى يحبّهم ويحبّونه، وهذا وصف مجمع عليه في صاحبنا مختلف فيه في صاحبك.

وقد جعله الرسول [صلى الله عليه وآله] علماً له في خيبر حين فرّ من فرّ من القوم من العدوّ، فقال: «لأعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله [ويحبه الله ورسوله] [۲] كرّاراً غير فرّار»، فدفعها إلى أمير المؤمنين [عليه السلام].

ثمّ قال: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ﴾. ومعلوم بلا خلاف حال أمير المؤمنين [عليه السلام] في التخاشع والتواضع، وذمّ نفسه، وقمع غضبه، وأنّه ما رُئي قطّ طائشاً ولا مستطيراً في حال

---

۱. المائدة (۵): ۵۴.

۲. الزيادة من المصدر.

من الأحوال، ومعلوم حال صاحبيكم [١] في هذا الباب..

أمّا أحدهما: فإنه اعترف طوعاً بأنّ له شيطاناً يعتريه عند غضبه..

وأمّا الآخر: فكان معروفاً بالحدة والعجلة، مشهوراً بالفظاظة والغلظة.

وأمّا العزّة على الكافرين؛ فإنّما تكون لقتالهم وجهادهم والانتصاف منهم، وهذه حال لم يسبق أمير المؤمنين [عليه السلام] إليها سابق، ولا لحقه فيها لاحق.

ثمّ قال: ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لاَئِمٍ﴾ [٢]، وهذا وصف أمير المؤمنين [عليه السلام] مستحقّ له بالإجماع، منتف من أبي بكر وعمر بالإجماع، لا قتيل لهما في الإسلام ولا جهاد بين يدي الرسول [صلّى الله عليه وآله]، وإذا كانت الأوصاف المراعاة في الآية حاصلة لأمير المؤمنين عليه السلام <366> وغير حاصلة لمن ادّعيتم؛ لأنّها فيهم على ضربين: ضرب معلوم انتفاؤه كالجهاد، وضرب مختلف فيه كالأوصاف التي هي غير الجهاد [وعلى من أثبتها لهم الدلالة على حصولها] [٣]، ولابدّ من أن يرفع [٤] في ذلك إلى غير

---

١. در [الف] اشتباهاً: (صاحبكم) آمده است.

٢. المائدة (٥): ٥٤.

٣. الزيادة من المصدر.

٤. في المصدر: (يرجع).

ظاهر الآية، فلا يبق في يده من الآية دليل.* انتهى.

و سيد جليل القدر و الشأن على بن طاوس ـ عليه‌الرحمة‌والرضوان ـ در كتاب اعمال سال كه مسمّى به "اقبال" است، بعدِ ذكر آيهٔ مذكوره و آيهٔ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ..﴾ [1] كه در قرآن مجيد هر دو آيه به اتصال مذكور است، گفته:

فكانت هذه الآيات ممّا [2] اشتملت عليه من الصفات نصّاً من الله جلّ جلاله صريحاً على مولانا علي بن أبي طالب عليه‌السلام بالولاية من ربّ العالمين عن سيّد المرسلين، وأنّه أمير المؤمنين، فمن الصفات فيها قوله جلّ جلاله: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [3]، وقد شهد من روى من حديث [4] هذه الآيات من المخالف والمؤالف: أنّ النبيّ [صلى الله عليه وآله] قال لمولانا علي عليه‌السلام ـ لمّا انهزم المسلمون في خيبر ـ: «لأُعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله، كرّاراً غير فرّار، لا يرجع حتّى يفتح الله عليه».

---

*. [الف] آخر الكتاب. [الشافى ۴ / ۴۴ ـ ۴۵].

۱. المائدة (۵): ۵۵.

۲. في المصدر: (بما).

۳. المائدة (۵): ۵۴.

۴. لم يرد في المصدر: (من حديث).

وقال النبيّ ﷺ في حديث الطائر: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي [من] [١] هذا الطائر»، فكان مولانا علي عليه السلام هو المشهود له بهذه الحجّة الباهرة والصفة الظاهرة.

ومن الصفات قوله جلّ جلاله: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ﴾ [٢]، ولم يجتمع هاتان الصفتان المتضادّتان في أحد من القرابة والصحابة إلاّ في مولانا عليّ ـ صلوات الله عليه ـ فإنّه عليه السلام كان في حال التفرّغ من الحروب على الصفات المكملة من الذلّ لعلاّم الغيوب، وحسن صحبة المؤمنين، والرحمة للضعفاء والمساكين، وكان في حال الحرب على ما هو معلوم من الشدّة على الكافرين والإقدام على كلّ هول [٣] في ملاقات الأبطال والظالمين حتّى أنّ من يريه في حال احتال أهوال الجهاد يكاد أن يقول: ما [٤] هذا الذي رأيناه من قبل من أذلّ العباد والزهّاد.. إلى آخره [٥].

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. المائدة (٥): ٥٤.

٣. در [الف] اشتباهاً: (سمول) آمده است.

٤. لم يرد في المصدر: (ما).

٥. الاقبال ٢ / ٣٦٨ ـ ٣٧٠.

اما آنچه گفته: غور باید کرد که تواضع مؤمنین همین قسم می‌باشد که در این قصه واقع شده.

پس این کلام از طرف کسانی می‌باید گفت که می‌گویند که: ابی‌بکر و عمر و احزاب ایشان داخل مصداق ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ بودند.

اما آنچه گفته: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ در حق کدام مردم است؟

پس بدان که: اوصافی که در این آیه ذکر یافت، همان اوصاف است که در آیهٔ سابقه مذکور شده، پس این آیه نیز به دلیلی که سابق از این مذکور شد، در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام باشد، چنانچه صاحب کتاب "مناقب مرتضوی" ـ که از اهل‌سنت است ـ تقریر این مطلب به شرح و بسط تمام نموده [1].

چون مقام اختصار است از این جهت به نقل آن ـ که مفضی به تطویل است ـ مبادرت ننمودیم [2].

---

۱. مناقب مرتضوی: ۶۶ ـ ۶۹ (چاپ تهران)، صفحه: ۱۱۰ ـ ۱۱۸ (نسخه خطی آستان قدس)

۲. محمد صالح حسینی کشفی ترمذی در "مناقب مرتضوی" گوید:

قوله تعالی: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ذٰلِكَ

. . . .

مَثَلُهُمْ فِي ٱلتَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي ٱلْإِنجِيلِ﴾ [سورة الفتح (۴۸): ۲۹]

ترجمه: محمد فرستادهٔ خداست و آن مؤمنان که با وی‌اند سخت و غلیظ‌اند بر کافران، و مهربانند میان یکدیگر. می‌بینی ایشان را رکوع و سجود کنندگان؛ یعنی اکثر اوقات مشغولند به نماز و می‌طلبند فضلی از خدای عزّوجلّ یعنی زیادتی ثواب و خشنودی او و علامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهر است از اثر سجده. این وصف که مذکور شد صفت ایشان است در تورات و انجیل.

مؤلف گوید: ... و به اعتقاد اهل تشیع از ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ تا ﴿مَثَلُهُمْ فِي ٱلْإِنجِيلِ﴾ در شأن امیرالمؤمنین علی نازل شده»، و هم از کتب معتبرهٔ اهل‌سنت حجتهای ظاهره و دلائل باهره بر سبیل سند آورده به ثبوت رسانند که از ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ مراد ذات عالی صفات امیر [عليه السلام] است؛ زیرا اول کسی که با پیغمبر صلی الله علیه وآله نماز گزارده او بود.

چنانچه در کتاب "صفوة الزلال" هم از امیرالمؤمنین مروی است که گفت: «**صلّيت مع الرسول سبع سنة [كذا] قبل أن يسلّم أحد ويصلّي أحد**».

و در "صحیح ترمذی" از ابن عباس ـ رضي الله عنهما ـ منقول است که گفت: **أول من صلّى مع النبيّ علي بن أبي طالب [عليه السلام]**.

و غیر از این شرف و قرب معیت و اتحادی که به حسب ظاهر و باطن امیرالمؤمنین را با سید المرسلین است، هیچ یکی از اهل بیت عظام و صحابه کرام را در آن مشارکت نیست؛ چنانچه حدیث: «**كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله مطيعاً يسبّح الله ذلك النور ويقدّسه قبل أن يخلق آدم أربعة عشر ألف عام..**» **إلى آخره** مخبر این معنا است.

و گویند چون امیر [عليه السلام] متولد شد، رسول او را غسل داده و در کنار گرفته و زبان معجزبیان خود را در دهان با برهانش نهاده، و اول چیزی که امیر [عليه السلام] تناول نموده

لعاب دهان مبارک رسول‌الله [بوده].

چنانچه در "شواهد النبوه" می‌آورد که: روزی بر زبر منبر گفت:

«بپرسید از من ماورای عرش که در میان پهلوی من علوم بسیار است و این اثر لعاب دهان خیرالبشر است»، و همچنان در کنار فیض‌آثار سید ابرار پرورش می‌یافت تا هنگامی که سرور، سیدة النساء را به وی داده، حجره تعیین فرمود و در تمامی غزوات علم سید کاینات به دست او بود و در آخرت لواء الحمد نیز به دست او خواهد بود.

و در لیلة المعراج همراه بود و چون آن سرور در میان صحابه دو مرتبه عقد مؤاخات منعقد گردانید، او را هر دو نوبت با خود عقد اخوت بست؛ چنانچه یک نوبت فرمود: « **أنت أخي في الدنيا والآخرة** » ، نوبت دیگر گفت: « **أنا أخوك** »، و در زمان شکستن بتان بر دوش مبارک رسول بود، و در وقت مباهله نیز همراه بود، و آن سرور را بعد از رحلت غسل داد و تکفین نمود و به قبر درآورد، و اول شخصی که بر جنازهٔ پیغمبر نماز گزارده، و آخرین کسی که از قبر مبارک بیرون آمده او بود.

و ﴿**أَشِدَّاءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ**﴾ نیز وصف ذات فایض البرکات اوست؛ زیرا که آیه مذکوره در غزای خیبر بعد از فتح نازل شده و سبب نزول در کل تفاسیر و "صحاح سته" و "مشکاة" و غیره چنین مسطور است که: آن سرور صلی الله علیه و آله یک مرتبه ابو بکر ... و دو دفعه عمر بن الخطاب را رایت و علم داده با جمعی از صحابه کبار به جنگ روانه کرد و ایشان روی به فرار آوردند؛ پس آن سرور فرمود: « **لأُعطينّ الراية غداً رجلاً كرّاراً غير فرّار يحب الله ورسوله** » و رایت نصرت‌آیت را به دست حق‌پرست امیرالمؤمنین داده روانه فرمود و آن فتح به دست امیر [علیه السلام] شد.

. . . .

و در "شرح الامية" آمده که: امیر [علیه السلام] را سید ابرار، کرّار از آن خواند که به تکرار حمله بر کفار کردی و فرار ننمودی.

و از اینجاست که صاحب "نزهت الأرواح" گوید: شیر مردی که در هیجا به هیچ روی پشت نداده و شیری که به هیچ روی پشت نیاورده؛ آن پردلی که به یک نعره لشکر را دو پاره می‌کرد و آن صفدری که بر یک حمله نه قلعه را دو پاره می‌افکند.

و آیه کریمه: ﴿وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْقِتَالَ﴾ [سورة الأحزاب (۳۳) : ۲۵] که در شأن امیر [علیه السلام] در جنگ عمرو [ابن] عبدود نازل شده و در صدر مسطور گشت نیز مخبر این معنا است که مراد از ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ﴾ امیرالمؤمنین علی است.

و گویند: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ نیز توصیف ذات والا صفات امیر [علیه السلام] است نه وصف عثمان‌بن عفان ... زیرا که از فرط صلهٔ رحم او مخالفت و منازعت میان صحابه و مؤمنان به سرحدی رسید که یزید پلید ـ علیه اللعنة ـ دعوی خلافت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نموده، چه ظلمها و ستمها که بر اهل بیت مصطفی نکرد و این همه خرابی از دوستی مروان حکم که رو کرده سید الثقلین و شیخین ... بود شد که او را وزیر امر خلافت حضرت رسالت ساخت و معاویه را حاکم شام، و ولید بن عقبه را که به شرب خمر و فسق اشتغال داشت والی کوفه گردانید. عزیزی گوید که: سلطان باید نفس‌پروری را بر مردم مسلط نسازد که از نفس‌پرور هنر نیاید و بی هنر را سروری نشاید. و مروان مذکور که به سایر الناس معاصی پیشی گرفته بدعتها نهاد؛ مثل دربان بر در داشتن و بی‌گناه بر قتل محمد [ابن] ابی بکر ... اقدام نمودن علی هذا القیاس و بالاخره کار به جایی رسانید که اکثر صحابه و غیره متفق گشته خلیفه را کشتند؛ چنانچه مشهور است و در اکثری از کتب معتبره متداوله مسطور است، پس بنابر این ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ خاصه

. . . .

➲ وصف امیرالمؤمنین است که چون به نصرت و فیروزی بر سریر خلافت جلوس فرمود بدعتهای مذکور بر طرف کرده تا بود جز به آرد جو افطار ننمود و چون اهل بیتش تکلیف تناول نمودن طعام کردندی گفتی: «ملاحظه دارم مبادا در عهد من کسی گرسنه مانده باشد و من سیر باشم».

و در "تفسیر حافظی" در شرح سورهٔ فاتحه مسطور است که: روز جمعه امیرالمؤمنین بر منبر خطبه می‌فرمود، جامه کهنهٔ پرپیوند در بر داشت و با بند لیف خرما شمشیری در دست، عبدالله بن عباس به خاطر آورد که این مناسب حال ستوده‌مآل امیر نیست. آن حضرت به علم ولایت بر اراده‌اش مشرف گشته فرمود:

«به درستی چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم که از دوزندهٔ آن منفعل شدم؛ علی را با زینت دنیا چکار که گل او خار است و نوشش نیش بار.

و چگونه شاد باشم به لذتی که به اندک زمانی به سر آید و به معرض فنا درآید؟!

و چگونه سیر خورم که در ولایت حجاز شکمها گرسنه بود؟!

و چسان راضی شوم به آنکه مؤمنان مرا امیر خوانند و مقتدای خود دانند و در دشواری‌ها با ایشان شریک نباشم؟!»

و از عدی بن ثابت مروی است که گفت: امیرالمؤمنین کرّم‌الله‌وجهه [علیه السلام] در زمان سیدالمرسلین دو جامه سطبر خریده، قنبر رحمه الله را مخیر گردانید؛ قنبر یکی از آن دو جامه اختیار کرد، دیگری را امیر [علیه السلام] پوشید.

و در "روضة الشهدا" می‌آرد که: در زمان خلافت امیرالمؤمنین کرّم‌الله‌وجهه از بصره تا حد سمرقند در تحت تصرف بود؛ اما به حدی متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه می‌رفت و مردمی که به معاملات دنیوی اشتغال داشتند از امیر خود واقف ➲

. . . .

نگشتندی. چون بر وی انبوه کردندی، می‌گفتی: ای مؤمنان! علی را راه دهید، چون مردم آواز دلنوازش را استماع می‌نمودند راه می‌دادند.

و چون در معنا ﴿تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً..﴾ تا آخر که به اتفاق علمای فریقین در شأن امیر [عليه السلام] است تأمل می‌کنیم، نیز صریح دلالت می‌کند که از ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ..﴾ تا ﴿مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ﴾ تمام در شأن امیرالمؤمنین نازل شده؛ زیرا که حق سبحانه می‌فرماید: (می‌بینی ایشان را رکوع و سجودکنندگان؛ می‌طلبند فضلی از خدای و علامتهای ایشان در رویهای ایشان هویدا و آشکار است از اثر سجده و این وصف که مذکور شده صفت ایشان است در تورات و انجیل) و حال آنکه نام هیچ یکی از صحابه عظام ... ثبت نشده به جز نام نامی شاه اولیا که در "تورات" (ایلیا) و در "انجیل" (شنطیا) است.

و اگر در این محل معترضی زبان اعتراض گشاید که از ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ..﴾ تا آخر همه صیغه جمع واقع شده بر یک فرد چگونه راست آید؟

جواب آن است که از جهت تعظیم حق سبحانه، ولی خود را چنین یاد کرده، چنانچه در آیه کریمه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ..﴾ [سورة المائدة (۵): ۵۵] گفت و حال آنکه در این آیه کریمه اختلاف را راه نیست؛ چرا که هیچ کس به جز امیرالمؤمنین در رکوع صدقه نداده و چون (الكناية أبلغ من التصريح) دأب عرب است، بنابرین حضرت همچون به کنایه و اشاره متکلم شده تا هر که سعاتمند ازلی بود به مقصد اصلی راه برده، دقایق حقایق کلام ربانی بداند و آنکه شقی الأصل باشد به مطالب اسرار نهانی پی نبرده مبتلا به شقاوت گشته، در حجب نفسانی ظلمانی بماند.

و سید مرتضی علم الهدی در کتاب "شافی" برای اثبات خارج بودن اصحاب ثلاثه و احزاب ایشان از مدلول این آیه این عبارت <367> گفته:

إنّا قد بيّنّا فيما تقدّم ما يقتضي خروج القوم عن مثل هذه الآية؛ لأنّ الشدّة على الكفّار إنّما يكون ببذل النفس في جهادهم وأبصر على ذلك، وأنّه لا حظّ لمن يعنون فيه.[1] انتهى.

اما آنچه گفته: مقتضای رحمت همین است که به عمل آمد.

پس این تقریر هم از طرف شیعیان درست می‌شود؛ زیرا که ایشان می‌گویند که: اگر قوله تعالی: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾، شامل اصحاب ثلاثه و احزاب ایشان می‌بود از ایشان این چنین ظلم و سختی نسبت به کملای مؤمنین به عمل نمی‌آمد.

و اگر خواهیم با وجود دلائل مذکوره رعایت صیغه جمع کنیم، پس به قول اهل‌سنت از ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُ..﴾ تا آخر، چگونه بر یک یک فرد صادق آید؟ بنابر این بگوییم در شأن آنانی که در آن غزا حاضر بودند نازل شده، بر این تقدیر هم نسبت به امیرالمؤمنین بالاصالة است و نسبت به سایر صحابه به تبعیت؛ چرا که حق سبحانه: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ﴾ می‌فرماید و در آن غزا اکثر صحابه روی به فرار آوردند و فتح خیبر به دست امیرالمؤمنین کرّم‌الله‌وجهه شده و این نه مستشهد طلب است، وهو عیان لا يحتاج بالبيان.

مناقب مرتضوی: ۶۶ ـ ۶۹ (چاپ تهران)، صفحه: ۱۱۰ ـ ۱۱۸ (نسخه خطی آستان قدس).

۱. شافی ۴ / ۵۵.

اما آنچه گفته: و نيز بايد ديد كه: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ حال كدام جماعت است؟

پس جوابش آنكه: اين آيه در شأن آل محمد عليهم السلام وارد است، و در احاديث اهل‌سنت وارد است كه براى آل محمد عليهم السلام در آخر زمان تمكين في الأرض حاصل خواهد شد، چنانچه در "مشكاة" مسطور است:

عن علي رضي الله عنه [عليه السلام] قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «يخرج رجل من وراء النهر يقال له: الحارث حراث عَلَمه [1] مقدمته رجل يقال له: منصور، يوطن أو يمكّن لآل محمد [عليهم السلام] كما مكنت قريش لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وجب على كل مؤمن نصره»، أو قال: إجابته. رواه أبو داود*.

و طيبى در شرح قوله: (يمكّن لآل محمد عليهم السلام) گفته:

..أي في الأرض كقوله تعالى ﴿مَكَّنَّاهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَكُمْ﴾** .. أي جعل له في الأرض مكاناً.

---

۱. في المصدر: (على) بدل (علمه).

* . [الف] الفصل الثاني من باب أشراط الساعة. (۱۲). [مشكاة المصابيح ۱۵۰۳/۳].

** . [الف] آيه سى‌پاره۷، شروع سورهٔ أنعام. (۱۲). [الأنعام (٦): ٦].

وأمّا مكنته [1] في الأرض فأثبته فيها، ومعناه: جعلهم في الأرض ذوي بسطة في الأموال ونصرة على الأعداء، وأراد بقوله: (كما مكنت لرسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم قريش) آخر أمرها*.

و از "صحاح" اهل‌سنت نقل نموده‌اند که:

بعضی از اصحاب حضرت رسول خدا ﷺ در اقامه صلات آنقدر تهاون و تساهل می‌کردند که آن حضرت قصد سوختن خانهٔ ایشان کرده بود [2].

و حال ایتاء زکات از شأن نزول آیهٔ نجوی واضح است [3].

و حقیقت امر به معروف و نهی از منکر از بدعات محدثه مذکوره قبل از این باید دریافت.

و شیخ علی متقی در کتاب "کنز العمّال" آورده:

عن علي ﷺ [عليه‌السلام] قال: «أُحاجّ الناس يوم القيامة بتسع: بإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، والأمر بالمعروف، والنهي عن المنكر،

---

۱. في المصدر: (مكنه) ونقله في المرقاة عن المصدر بلفظ: (مكانته).

*. [الف] قوبل على أصل شرح الطيبي. (۱۲). [شرح الطيبي على مشكاة المصابيح ۱۰ / ۱۰۳، ونقله عنه القاري في مرقاة المفاتيح ۱۰ / ۹۸ - ۹۹].

۲. مراجعه شود به كنزالعمال ۷ / ۵۸۲.

۳. مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق مجلدات: ۳، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۳۰.

والعدل في الرعيّة، والقسم بالسوية، والجهاد في سبيل الله، وإقامة الحدود وأشباهها*.

يعنى: روايت است از حضرت على بن ابى‌طالب عليه السلام كه: «من غلبه خواهم كرد بر مردمان در روز قيامت به نه چيز: به اقامه صلات، و به ايتاء زكات، و به امر كردن به معروف، و نهى كردن از منكر، و عدل در رعيت، و قسمت نمودن در مؤمنين به مساوات، و جهاد در راه خدا، و اقامهٔ حدود و اشباه آن».

و نيز آيهٔ مذكوره [را] با قوله تعالى: ﴿وَلاَ يَأْتُونَ ٱلصَّلاَةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلاَ يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ [1][2] جمع بايد كرد تا عمل به هر دو آيه ممكن شود.

اما آنچه گفته: و نيز بايد ديد كه: ﴿وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الايمَانَ..﴾ إلى آخر الآية خطاب به كدام گروه است.

پس **مخاطب** خود در باب يازدهم در حاشيه هفوه هفتم گفته كه: <368> شيعه را اعتقاد آن است كه اين خطاب خاص به حضرت اميرالمؤمنين على بن ابى‌طالب عليه السلام است و عامّ نيست [3].

---

*. [الف] فضائل علي عليه السلام. [كنزالعمال ١٣ / ١٦٨].

١. التوبة (٩): ٥۴.

٢. در [الف] اشتباهاً اينجا: (را) آمده است.

٣. حاشيهٔ تحفهٔ اثناعشريه: ٧٢١.

اما آنچه گفته: این است شهادت ناطقه قرآن مجید بر برائت صحابه از این فعل شنیع.

پس منقوض است به آنچه خود این **مخاطب** در جواب طعن پنجم از مطاعن عثمان گفته که:

نزد اهل‌سنت عصمت خاصّه انبیا است، صحابه را معصوم نمی‌دانند، و لهذا حضرت امیر [عليه السلام] و شیخین بعضی از صحابه را حدّ زده‌اند، و خود جناب پیغمبر [صلى الله عليه وآله وسلم] مسطح را ـ که از اهل بدر بود ـ و حسان بن ثابت را زیر حدّ قذف گرفته‌اند، و کعب بن مالک و مرارة بن الربیع و بلال [1] بن امیه را که دو کس از ایشان حاضران غزوه بدر بودند، در سزای تخلّف از غزوه تبوک تا پنجاه روز مطرود و مغضوب داشته‌اند، و ماعز اسلمی را رجم فرموده‌اند، و بسیاری را تعزیر و حدّ شرب خمر جاری فرموده‌اند. [2] انتهی.

و ابن ابی‌الحدید در شرح "نهج البلاغه" از نقیب ابوجعفر رساله‌ای متضمن مساوی و مثالب صحابه نقل کرده که بعد از این منقول شود و در آن رساله مذکور است:

وكيف يجوز أن يحكم حكماً جزماً أن كلّ واحد من الصحابة عدل، ومن جملة الصحابة ؛ الحكم بن العاص، وكفاك به عدوّاً

---

۱. در مصدر (هلال).

۲. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۱۹.

مبغضاً لرسول الله صلى الله عليه [وآله]وسلم.

ومن الصحابة ؛ الوليد بن عقبة الفاسق بنصّ الكتاب.

ومنهم : حبيب بن مسلمة الذي فعل ما فعل بالمسلمين في دولة معاوية، وبسر بن أرطاة، عدوّ الله وعدوّ رسوله [صلى الله عليه وآله].

وفي الصحابة كثير من المنافقين [لا يعرفهم الناس، وقال كثير من المسلمين: مات رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يعرّفه الله سبحانه كلّ المنافقين][1] بأعيانهم، إنّما كان الرسول [صلى الله عليه وآله] يعرف قوماً منهم، ولم يَعلم بهم أحدٌ[2] إلاّ حذيفة ـ فيما زعموا ـ، فكيف يجوز أن يحكم حكماً جزماً : أنّ كلّ واحد ممّن صحب رسول الله [صلى الله عليه وآله] أو رآه أو عاشره عدل مأمون لا يقع منه خطأ ولا معصية، ومن الذي يمكنه أن يتحجّر واسعاً كهذا التحجّر أو يحكم هذا الحكم ؟!

والعجب من الحشوية وأصحاب الحديث؛ إذ يجادلون على معاصي الأنبياء [عليهم السلام] ويثبتون أنهم عصوا الله تعالى، وينكرون على من ينكر ذلك ويقعون فيه، ويقولون: قدريٌّ معتزليٌّ، وربّما قالوا: ملحدٌ مخالفٌ لنصّ الكتاب.

وقد رأينا منهم الواحد والمائة والألف يجادلون في هذا الباب، فتارة يقولون: إن يوسف [عليه السلام] قعد من امرأة العزيز مقعد الرجل

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. في المصدر: (ولم يُعلم بهم أحداً).

من المرأة، وتارة يقولون: إنّ داود [عليه السلام] قتل أوريا لينكح امرأته، وتارة يقولون: إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان كافراً ضالاً قبل النبوة، وربّما ذكروا قصّة زينب بنت جحش وقصّة الفداء يوم بدر.

فأمّا قدحهم في آدم [عليه السلام] وإثباتهم معصيته، ومناظرتهم من ينكر ذلك فهو دأبهم وديدنهم.[1] انتهى.

اما آنچه از "نهج البلاغة" در مدح صحابه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل نموده.

پس مراد از آن ابوذر و سلمان و مقداد و عمار ياسر و امثال ايشان باشند، چنانچه قول آن حضرت: «لقد كانوا يصبحون شعثاً، غبراً، باتوا سجّداً وقياماً ..» إلى آخره. دلالت صريحه بر اين معنا دارد؛ زيرا كه اوصاف مذكوره در غير ايشان <369> يافت نشده.

اما آنچه گفته: حق تعالى در حق صحابه مى‌فرمايد: ﴿لاَ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ..﴾ إلى آخر الآية.

پس تخصيص صحابه از اين آيه به هيچ گونه فهميده نمى‌شود بلكه عام و شامل است هر قومى را كه ايمان واقعى به خدا و رسول خدا صلى الله عليه وآله داشته

---

۱. شرح ابن ابى الحديد ۲۰ / ۳۳.

باشند، و چون بعضی از صحابه منافقین بودند پس شامل جمیع صحابه نباشد.

و سابق از این گذشت که: عثمان با حکم بن عاص ـ که دشمن خدا و رسول او صلی الله علیه و آله بود ـ به جهت قرابت مودّت داشت [۱].

اما آنچه گفته: هرگاه نزد اهل‌سنت و جماعت شهادت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین و حسنین علیهما السلام موجود باشد.. الی آخر.

پس دانستی که: این همه غلط‌فهمی اهل‌سنت و جماعت است در حق کسانی که شهادت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین و حسنین علیهما السلام به نزد شیعه ثابت و متحقق شده، آن کسان را ایشان البته از امثال این امور پاک و منزّه می‌دانند.

اما آنچه گفته: افترائات ابن مطهر حلّی و ابن شهر آشوب مازندرانی که نعیق غرابی و شهیق حماری بیش نیست!

پس علامه حسن بن مطهر حلّی و ابن شهرآشوب مازندرانی آنچه برای الزام اهل‌سنت گفته‌اند از کتب ایشان نقل کرده‌اند، و بر منصف لبیب مخفی نیست که این همه انکار از مثالب صحابه که از نصرالله کابلی و عبدالعزیز دهلوی سرزده به جز نعیق غرابی و شهیق حماری بیش نیست.

---

۱. مراجعه شود به طعن دوم عثمان.

طعن نهم

شباهت به بنی اسرائیل

قال: طعن نهم:

آنکه در بخاری و مسلم از ابی‌هریره مروی است که:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم: «لا تقوم[1] الساعة حتّى يأخذ أُمّتي مأخذ القرون قبلها شبراً بشبر وذراعاً بذراع»، قالوا: يا رسول الله [ص]! كفّار فارس والروم؟ قال: «ومن الناس إلاّ أُولئك!»

و این طعن طرفه تماشا است که جمیع امت را در صحابه محصور نموده، این حدیث را در حقّ صحابه فرود آورده‌اند، در حدیث لفظ: (امت) واقع است نه لفظ: (صحابه)، و امت آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم بیشتر مشابهت کفّار فارس و روم نموده‌اند هم در عقاید و هم در اعمال وهم در اخلاق و هم در اعیاد و هم در رسوم:

رومیان به تعدد اله قائل‌اند، و گویند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾[2]، و غلات

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (یقوم) آمده است.

۲. المائدة (۵): ۷۳.

رفضه نیز به تعدد اله قائل‌اند و گویند: الآلهة خمسة، كما سبق نقله عنهم في الباب الأوّل.

و رومیان گویند: حشر روحانی است نه جسمانی، اسماعیلیه و دیگر روافض نیز همین مذهب دارند.

و رومیان از نجاست بول و براز احتراز نمی‌کنند چنانچه در فرقهٔ انگریز مشاهده می‌شود، و امامیه نیز بول و براز انسان را نجس ندانند و با وجود تلطخ به آن نماز [را] جایز دارند، كما سبق نقله في باب الفقه.

و رومیان افترا و کذب بر خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم نمایند، و امامیه نیز به دستور در افترا و بهتان حافظ وقت‌اند!

و فارسیان خالق خیر و خالق شر را جدا جدا ثابت کنند، و امامیه ـ بلکه تمام رفضه ـ خدا را خالق خیر، و بنده و شیطان را خالق شر دانند!

فارسیان قدر را انکار کنند و گویند: ارادهٔ آدمی واقع می‌شود و ارادهٔ <370> خدا واقع نمی‌شود، و امامیه ـ بلکه تمام روافض ـ نیز همین مذهب دارند.

و فارسیان نوروز را تعظیم مفرط کنند و از اعیاد شمارند و قمر در عقرب و طریقهٔ محاق را نحس دانند، و امامیه نیز نوروز را تعظیم کنند و این چیزها را نحس دانند. و متعه و تحلیل فروج را که معمول راجه‌های هنود است، امامیه نیز جایز شمارند.

و اباحهٔ لواطه و نکاح محارم دین مجوسیان فارس است، فرقه باطنیهٔ روافض نیز همین مذهب دارند.

و ماتم‌داری و نوحه و شیون و جامه کبود کردن و گریبان چاک کردن در وقت مصیبت بزرگان خود معمول مجوسیان فارسی است، و امامیه نیز همین آیین دارند، إلى غير ذلك من القبائح الكفرية [1].

اقول:

در کلام علامه حلّی ـ علیه‌الرحمة‌والرضوان ـ بعد از حدیث مذکور این عبارت واقع است:

وفي الجمع بين الصحيحين ـ في الحديث الحادي والعشرين من المتّفق عليه من مسند أبي سعيد الخدري ـ قال: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم: «لتتبعنّ سنن من قبلكم شبراً بشبر وذراعاً بذراع حتّى لو دخلوا جحر ضبّ لتتبعوهم».

قلنا: يا رسول الله! اليهود والنصارى؟ قال: «فمن؟!» [2]

یعنی در کتاب "جمع بین الصحیحین" در حدیث بیست و یکم از متفق علیه از مسند ابوسعید خدری مذکور است که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم گفت: «هر آئینه متابعت خواهید کرد شما

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۳۴۷.

۲. نهج الحق: ۳۱۷، وانظر: الجمع بين الصحيحين ۲ / ۴۳۷، صحيح البخاری ۱۵۱/۸، صحيح مسلم ۸ / ۵۷.

طريقه‌های کسانی که پیش از شما بودند شبر به شبر و ذراع به ذراع تا اینکه اگر داخل شده باشند در سوراخ سوسمار هر آئینه متابعت خواهید کرد شما آنها را». گفتیم: یا رسول‌خدا [ص]! مراد از پیشینیان یهود و نصاری‌اند؟ فرمود: «پس کیست؟!»

و ذکر هر دو حدیث متصل یکدیگر دلیل بر آن است که مراد جناب علاّمه حلّی ـ علیه‌الرحمه ـ آن است که اگر چه در حدیث اول لفظ: (امت) واقع است، لیکن چون در حدیث دوم خطاب به صحابه است پس مراد از لفظ: (امت) در حدیث اول نیز صحابه باشند.

و زمخشری در "تفسیر کشّاف" از حذیفه روایت کرده که پیغمبر خدا [صلی الله علیه وآله وسلم] گفت:

«أنتم أشبه الأمم سمتاً ببني إسرائيل، لتركبنّ طريقتهم حذو النعل والقذة غير أنّي لا أدري أتعبدون العجل أم لا؟!» (۱)

و ظاهر است که لفظ: (أنتم) ولفظ: (تركبنّ) خطاب به صحابه است.

و مولانا محمد باقر مجلسی ـ علیه‌الرحمه ـ در کتاب "حق الیقین" گفته:

مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی‌اسرائیل واقع است در این امت مثل آن واقع می‌شود، چنانچه صاحب "نهایة" و دیگران گفته‌اند که: در احادیث بسیار واقع شده است:

---

۱. الکشاف ۱ / ۶۱۶.

«لترکبنّ سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة [۱]».

یعنی: «شما مرتکب خواهید شد طریقهٔ آنها را که پیش از شما بودند مانند دوتای کفش [۲] که با هم موافق آید و مانند پرهای تیر که با هم برابر آید».

و در بعضی روایات وارد شده است که: «اگر آنها داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما [هم] [۳] خواهید شد.

و در میان بنی‌اسرائیل امری عظیم‌تر از قصّه عجل و سامری حادث نشده، پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود، و در این امت امری که شبیه آن باشد به غیر آن نبود که دست از متابعت خلیفهٔ او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافقان <371> بر او غالب شدند، و مؤیّدش آن است که خاصّه و عامّه روایت کرده‌اند که: چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از برای بیعت ابوبکر به مسجد آوردند رو به قبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و این آیه خواند که مشتمل بود بر تظلّم هارون [علیه السلام] نزد موسی [علیه السلام] و شکایت از قوم خود و گفت: یا ﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ [۴]، یعنی ای فرزند مادر من به درستی که این قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند [۵].

---

۱. النهایة ۱ / ۳۵۷ و ۴ / ۲۸، لسان العرب ۳ / ۵۰۳، تاج العروس ۵ / ۳۸۹.

۲. در مصدر (نعل).

۳. زیاده از مصدر.

۴. الأحزاب (۳۳): ۱۵۰.

۵. حق الیقین: ۱۱۹.

و نيز مولانای مذکور در کتاب "حياة القلوب" گفته:

ملاحظه کن و تأمل نما که چگونه احوال اين امت با احوال امت‌های گذشته موافق است، چنانچه پيغمبر خدا ﷺ خبر داده است ـ به اتفاق عامه و خاصه ـ که:

«آنچه در بنی‌اسرائيل واقع شده در اين امت واقع خواهد شد مانند دوتای نعل که با هم موافق آيد و مانند پرهای تير»، همچنان که يوشع مغلوب سه پادشاه کافر بود اميرالمؤمنين عليه السلام مغلوب سه منافق گرديد، بعد از آنکه آن سه منافق به جهنم رفتند، مستقل گرديد در خلافت، و بعد از آن دو منافق اين امّت طلحه و زبير با حميرای زن پيغمبر بر او خروج کردند، و چنانچه دو منافق آن امت با صفرای زن موسی بر وصی موسی خروج کردند، چنانچه آنها منهزم شدند و صفرا اسير شد و يوشع در دنيا انتقام نکشيد، همچنين اميرالمؤمنين عليه السلام چون بر ايشان غالب شد و عايشه را اسير کرد او را گرامی داشت و انتقام او به روز جزا انداخت*.

اما آنچه گفته: نيز اماميه به دستور در افترا و بهتان حافظ وقت‌اند.

---

* . [الف] قوبل علی أصله. فصل يازدهم در بيان کيفيت وفات حضرت موسی و هارون عليهما السلام در احوال حضرت موسی [عليه السلام]، باب سيزدهم. (۱۲).

[حياة القلوب ۱ / ۸۰۰ ـ ۸۰۱].

پس افترا و بهتان خاصه اهل‌سنت است و فرقه ناجیهٔ امامیه اثناعشریه از این تهمت پاک و مبرّایند و ﴿لَعْنَةَ ٱللهِ عَلَى ٱلْكَاذِبِينَ﴾ [1] را همیشه بر زبان خود دارند.

اما آنچه گفته: امامیه ـ بلکه تمامی رفضه ـ خدا را خالق خیر، و بندهٔ و شیطان را خالق شرّ دانند.

پس کذب محض و بهتان صرف است، بلکه اعتقاد فرقه حقّه ناجیه امامیه اثناعشریه آن است که تمامی عباد خالق جمیع افعال خودند و تخصیصی به خیر و شر ندهند.

و تعظیم نوروز و احتراز از بعضی امور در ایامی که قمر در برج عقرب باشد و در ایام محاق مأخوذ از احادیث ائمه اهل‌بیت [علیهم‌السلام] است [2] و بیان آن در نقض باب یازدهم خواهد آمد، إن شاء الله تعالی [3].

---

۱. آل عمران (۳): ۶۱.

۲. مراجعه شود به بحارالانوار ۵۶ / ۹۱ (باب ۲۲) و ۹۵ / ۴۱۹ (باب ۳۲)، مستدرک سفینة البحار ۱۰ / ۲۷.

۳. اشاره است به کتاب دیگری از مؤلف‌رحمه‌الله به نام "مصارع الأفهام لقطع الأوهام"، در ردّ باب یازدهم تحفهٔ اثناعشریه، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق.

و اثبات حلّيت[۱] متعه و تحليل جوارى به دلائل ساطعه و براهين قاطعه در نقض ابواب سابقه به معرض بيان آمد[۲].

اما آنچه گفته: و ماتم‌دارى و نوحه و شيون و جامه كبود كردن و گريبان چاك كردن در وقت مصيبت بزرگان خود ، معمولِ مجوسيان فارس است، و اماميه نيز همين آيين دارند.

پس دليل جهل او است از مذهب اماميه، و بنابر دفع شبهه و توهّم جهال، حقيقت حال مذهب اماميه در اينجا بيان كرده مى‌شود.

امّا ماتم، پس مراد از آن جمع شدن زنان در خانهٔ اهل مصيبت و گفتن قول حسن است تا سه روز، و در اين معنا هيچگونه قباحتى متصوّر نيست، چنانچه در كتاب "كافى" كلينى احاديث منقوله از طرق ائمهٔ اهل‌بيت رسول خدا صلى الله عليه وآله كه بر اين معنا دلالت دارد مذكور است[۳].

امّا نوحه كردن و جامه چاك نمودن، پس ممنوع <372> و مكروه است، چنانچه حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود:

---

۱. در [الف] (حلّت) آمده است كه اصلاح شد.

۲. چون مؤلف تحفه در مواضع متعدد بحث متعه را مطرح كرده ، مؤلف رحمه الله هم در ردّيه‌هايى كه بر تحفه نگاشته مكرّر متعرض آن شده ، ولى به طور مبسوط در طعن يازدهم عمر آن را به رشته تحرير در آورده ، چنانكه گذشت.

۳. كافى ۳ / ۲۱۷ ، وسائل الشيعه ۳ / ۲۳۶ (چاپ آل البيت عليهم السلام).

«من أقام النواحة فقد ترك الصبر [۱]».

و حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرموده:

«لا ينبغي الصياح على الميّت، ولا شقّ الثياب [۲]».

و اگر غرض او آن است که در مصیبت امام حسین عليه السلام نوحه می‌کنند، پس آن به سبب دلالت احادیث و تأسّی اهل‌بیت [عليهم السلام] است و در آن شناعتی نیست [۳].

و اهل‌سنت را زیبا نیست که جامه کبود را از معمول مجوسیان و قبائح کفریه شمارند؛ زیرا که در احادیث ایشان است که: حضرت جبرئیل قبای

---

۱. کافی ۲ / ۲۲۲ ـ ۲۲۳، وسائل‌الشیعه ۳ / ۲۷۲، بحارالانوار ۷۹ / ۸۹.

۲. کافی ۲ / ۲۲۵، وسائل‌الشیعه ۳ / ۲۷۳، بحارالانوار ۷۹ / ۱۰۶.

۳. انظر بحارالانوار ۴۴ / ۲۸۴ ـ ۲۹۶ و ۴۵ / ۲۰۰ ـ ۲۴۱، عوالم العلوم ۱۷ / ۵۲۵ ـ ۵۴۳، ولمحمد معين بن محمد أمين السندي التتوي الحنفي، المتوفى سنة ۱۱۶۱ كتاب سمّاه: قرّة العين في البكاء على الحسين عليه السلام، أثبت فيه فضل البكاء على الحسين عليه السلام، وندب إقامة تعزيته والحداد عليه، وأن جدّه الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله لو كان حيّاً لأعلن الحدا وأقام التعزية وبكىٰ عليه، وأن إقامة عزاء الحسين عليه السلام لا يختص بالشيعة بل يفعله غيرهم أيضاً.

ذكر ذلك كلّه عبد الرشيد النعماني في ترجمة مطولة للمؤلف طبعها في نهاية كتاب دراسات اللبيب في حسن الأسوة بالحبيب للمؤلف المطبوع في كراجي (نقله المحقق الطباطبائي رحمه الله في مجلة تراثنا ۱۸ / ۶۴)

سياه و عمامه سياه پوشيده نزد حضرت رسول خدا ﷺ آمد و آن حضرت را بشارت داد به اينكه: به اين سواد خداى تعالى اسلام را شايع خواهد ساخت، چنانچه ابى‌على يحيى بن عيسى بن جزلة الحكيم البغدادى در "مختار" مختصر كتاب "تاريخ بغداد"* در ترجمه عبدالله بن عياش آورده:

حكى أبو الحسن علي بن موسى، قال: حدّثني أبي موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: هبط عليّ جبرئيل وعليه قباء أسود وعمامة سوداء، فقلت: ما هذه الصورة؟! فإنّي لم أرك هبطت عليّ فيها قطّ! قال: هذه صورة الملك (١) من ولد العباس عمّك. قلت: إنّهم على حقّ؟ قال جبرئيل: نعم. قال النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم: اللهم اغفر للعباس وولده حيث كانوا وأين كانوا!

قال جبرئيل [عليه السلام]: ليأتينّ على أُمّتك زمان يعمّ (٢) الله الإسلام بهذا السواد، قلت: رياستهم ممّن؟ قال: من ولد عمّك العباس.

---

* . [الف] كان أصل الاختصار للقاضي أبي اليمن مسعود بن محمد بن أحمد بن حامد فاختصره ابن جزلة. (١٢).

١. في تاريخ بغداد: (الملوك).

٢. في تاريخ بغداد: (يعزّ).

قال: قلت: وأتباعهم؟ قال: من أهل خراسان. قلت: وأيّ شيء يملك ولد العباس؟ قال: يملكون الأصفر والأحمر، والحجر والمدر، والسرير والمنبر، والدنيا إلى الحشر.* انتهى بلفظه.

پس لباسی که بنابر روایات اهل‌سنت حضرت جبرئیل خود پوشیده نزد حضرت رسالت ﷺ آمد و خبر داد که: این لباس خلفای بنی‌عباس ـ که بر حق خواهند بود ـ هست، و به همین لباس سیاه خدای تعالی دین را شایع و ذایع خواهد فرمود، آن لباس را از قبائح کفریه و معمولات مختصه به کفّار شمردن به غایت عجیب و غریب است!!

و همچنین سنیان را مناسب نیست که شقّ جیوب را از مراسم کفر گویند؛ زیرا که مشایخ صوفیه ایشان در حال تواجد و سماع پیراهن‌ها و تنبان‌های خود را پاره می‌سازند، بلکه از نهایت بی‌باکی فعل این امر را به رسول خدا ﷺ منسوب می‌سازند، چنانچه در کتاب "عوارف المعارف" تصنیف شیخ سهروردی مذکور است (۱).

---

*. [الف] قوبل على أصل ذلك المختار، وكانت النسخة الحاضرة تاريخ كتابتها: سلخ رجب سنة اثنتي وخمسين وسبعمائة. (۱۲). [تاريخ بغداد ۱۰ / ۲۸ ـ ۲۹، وانظر: تاريخ مدينة دمشق ۲۶ / ۳۵۳].

۱. عوارف المعارف: ۲۰۰ ـ ۲۰۵.

طعن دهم

عدم بنای کعبه بر اساس حضرت ابراهیم علیه السلام

قال: طعن دهم:

آنکه بخاری از حضرت عایشه روایت می‌کند که حضرت رسول صلی‌الله علیه [وآله]وسلم فرمود:

«لولا أنّ قومك حديث عهدهم بكفر وأخاف أن ينكر قلوبهم، لأمرت أن يهدم البيت وأدخلت فيه ما أخرج منه وألزقته بالأرض وجعلت له بابين شرقياً وغربياً وبلغت به أساس إبراهيم [عليه السلام] [1]».

و قوم عایشه نبود مگر <373>قریش، پس معلوم شد که قریش را باطن صاف نبود و از بواطن ایشان حضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه [وآله]وسلم خائف می‌بود، و در بعضی امور شریعت از خوف انکار ایشان تقیه می‌فرمود.

جواب از این طعن آنکه: اگر از (قومك) جمیع قریش مراد باشند لازم آید

---

۱. صحیح بخاری ۲ / ۱۵۶، لازم به تذکر است که در صفحه مذکور دو روایت قریب به هم آمده است که قسمت: (وأخاف أن ينكر قلوبهم) در روایت اول وارد شده ولی بقیه عبارت مطابق روایت دوم است.

دخول حضرت امير [عليه السلام] و بنی‌هاشم نيز؛ لأنّهم من قريش، و اگر بعض مراد باشند مفيد مدعا نمی‌شود؛ زيرا كه خوف از مؤلفة القلوب و نومسلمانان فتح مكّه ـ كه هنوز مؤدّب به آداب شريعت نبودند و قوّت ايمان نداشتند ـ بوده است نه از اصحاب خود.

و صدور تقيه در امور تبليغی در شرايع دين و واجبات آن ثابت بايد كرد نه در مصالح دنيوی ، و شكست و ريخت عمارات اگر چه عمارت كعبه باشد؛ زيرا كه اين فعل بالاجماع نه مأمور به بود و نه واجب.

مع‌هذا در حديث خوف واقع شده، و از خوف ، وقوع آن امر لازم نمی‌آيد، پس اين خبر را در مطاعن جميع صحابه آوردن خصوصاً كسانی كه حرف و سخن در آنها است، كمال تعصب و عناد است (۱).

اقول:

علاّمه حسن بن مطهر حلّی ـ عليه‌الرحمه ـ برای تكذيب قضيه مشهوره ـ كه اكثر علمای اهل‌سنت در كتب خود می‌آرند ـ: (الصحابة عدول كلّهم)، احاديث عامه مذمت اصحاب را ذكر كرده از آن جمله گفته:

وروى الحميدي في الجمع بين الصحيحين ـ في مسند عائشة من المتّفق عليه ـ : أنّ النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم قال لعائشة:

---

۱. تحفهٔ اثناعشريه : ۳۴۷ ـ ۳۴۸.

«لو لا أن يكون لقومك عهد حديث بالجاهلية ـ وفي رواية أُخرى: عهد حديث بالكفر .. وفي رواية: عهد حديث بالشرك ـ وأخاف أن تنكر قلوبهم، لأمرت بالبيت أن يهدم، فأدخلتُ فيه ما أخرج منه، وألزقتُه بالأرض، وجعلتُها بابين: باباً شرقياً وباباً غربياً، فبلغتُ به أساس إبراهيم [عليه السلام].

فانظر ـ أيّها المنصف! ـ كيف يروون في صحاح أحاديثهم أن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم كان يتّقي قوم عائشة ـ وهم من أعيان المهاجرين والصحابة ـ من سوء بواطنهم [1] في هدم الكعبة وإصلاح بنائها، فكيف لا يحصل الاختلال بعده في أهل بيته من الّذين قتلوا آباءهم وأعمامهم وأقاربهم؟! [2]

یعنی: روایت کرده حمیدی در کتاب [3] "جمع بین الصحیحین" از متّفق علیه که: به درستی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله گفت به عایشه: «اگر نمی‌بود قوم تو را عهد نو به جاهلیت ـ و در روایت دیگر: عهد نو به کفر، و در روایت دیگر: عهد نو به شرک ـ و می‌ترسم این را که انکار کند دل‌های ایشان، هر آئینه امر می‌کردم که هدم کرده شود خانهٔ کعبه و داخل می‌کردم در آن آنچه از آن بیرون آورده شده است، و الصاق می‌کردم آن را بـه زمـین، و مـی‌گردانـیدم آن را

---

۱. في المصدر: (من أن يواطئهم) بدل: (من سوء بواطنهم).

۲. نهج الحق: ۳۲۰.

۳. در [الف] اشتباهاً: (در جمع کتاب بین) آمده است.

دو دروازه یکی شرقی و دیگری غربی، و می‌رسانیدم آن را به اساس ابراهیم [عليه السلام]».

پس نظر کن ای منصف! چگونه روایت می‌کنند اهل‌سنت در صحاح احادیث که: به درستی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله می‌ترسید قوم عایشه را ـ و آنها اعیان مهاجرین و صحابه بودند ـ از بدباطنی اینها در هدم کعبه و اصلاح بنای آن، پس چگونه حاصل نشود اختلال بعد از او در اهل‌بیت او از آنها که کشتند جناب امیر، آباء و اعمام و اقارب ایشان را؟!

و **مخاطب** در تقریر عبارت [1] از طرف خود این لفظ زیاده <**374**> کرده: (قوم عایشه نبود مگر قریش پس معلوم شد که قریش را باطن صاف نبود) تا آنچه در تقریر جواب گفته درست تواند شد.

اما آنچه گفته: اگر از (قومك) جمیع قریش مراد باشد، لازم آید دخول حضرت امیر [عليه السلام] و بنی‌هاشم؛ لأنّهم من قریش.

پس جوابش آنکه: ظاهر آن است که مراد آن حضرت از اضافه لفظ: (قوم) به سوی عایشه به ضمیر خطاب، همان کسان بودند که نسبت به عایشه خصوصیتی داشتند، مانند: ابوبکر و طلحه و زبیر و ابن زبیر، نه جمیع قریش، لیکن فضل بن روزبهان در "ابطال الباطل" تصریح کرده که: مراد از

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (عبارت تقریر) آمده است.

قوم در قول آن حضرت (قومك) جميع قريش‌اند، چنانچه گفته:

المراد من خطاب عائشة في الحديث: (وإنّ قومها حديث عهد بالكفر) ليس بني تميم، بل المراد قريش [1] كلّهم. [2] انتهى.

پس بنابر تصريح صاحب "ابطال الباطل" جميع قريش مطعون خواهند شد نه بنابر تقرير علاّمه عليه‌الرحمه.

و مع‌هذا اگر مراد جميع قريش باشند پس چونكه روايت از "صحاح" اهل‌سنت است بر شيعه حجت نيست و اعتراضى بر ايشان وارد نشود.

و با اين، جناب امير عليه‌السلام در اين قوم داخل نخواهند شد؛ زيرا كه در اين حديث رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله تصريح فرموده كه: آن جناب از كسانى خوف نموده كه در سابق كافر بودند و بعدِ كفر اسلام آورده‌اند، پس توهّم اين ناصبى دخول جناب امير عليه‌السلام را در ايشان، دليل نصب و خروج و عداوت با آن جناب است.

اما آنچه گفته: و اگر بعض مراد باشند مفيد مدعا نمى‌شود؛ زيرا كه خوف از مؤلفة القلوب و نومسلمانان فتح مكّه كه هنوز مؤدّب به آداب شريعت نبودند و قوت ايمان نداشتند، بوده است نه از اصحاب خود.

پس جوابش آنكه: در نقض طعن سوم دانستى كه ـ بنابر تصريح بخارى و

---

١. در [الف] اشتباهاً: (القريش) آمده است.

٢. احقاق الحق: ٢٧۴.

دیگر محدّثین اهل‌سنت ـ هر کسی که آن حضرت را در حال گفتن کلمه اسلام دیده باشد، آن کس در اصحاب آن حضرت داخل است [۱].

اما آنچه گفته که: صدور تقیه در امور تبلیغی و در شرایع دین و واجبات آن ثابت باید کرد نه در مصالح دنیوی و شکست و ریخت عمارات اگر چه عمارت کعبه باشد؛ زیرا که این فعل بالاجماع نه مأمور به بود نه واجب.

پس جوابش آنکه: محبّ‌الدین سلیمان بغدادی طوفی که از اجلّه علمای اهل‌سنت است، چنانچه در کتاب "کشف الظنون" در بیان شروح "اربعین" نواوی [۲] گفته:

ومنها: شرح نجم الدين سليمان بن عبد القوي الطوفي الحنبلي المتوفّى سنة عشر وسبعمائة [۳].

و نیز در جای دیگر گفته:

---

۱. در طعن سوم صحابه از صحیح بخاری ۴ / ۱۸۸، فتح الباری ۷ / ۳ ـ ۴، شرح مسلم نووی ۱/۳۵ گذشت.

۲. مؤلف‌ﷺ همیشه از او تعبیر به (نووی) می‌کردند، ولی در چند مورد با عبارت (نواوی) از او یاد کرده‌اند، هر دو تعبیر صحیح و منسوب به (نوی) از توابع شام می‌باشد. (مراجعه شود به: تاج العروس ۲۰ / ۷۶۸، الاعلام زرکلی ۸ / ۱۵۰، مقدمة روضة الطالبين ۱ / ۸۵).

۳. کشف الظنون ۱ / ۵۹.

إزالة الأبكار [۱] في مسألة الإبكار؛ للشيخ الإمام نجم الدين سليمان بن عبد القوي الطوفي الحنبلي ، المتوفّى سنة عشر وسبع مائة [۲].

در "شرح اربعين" شيخ محيى‌الدين نواوى تصريح كرده به اينكه بناى كعبه بر قواعد حضرت ابراهيم [عليه السلام] واجب بود، ليكن رسول خدا صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم به جهت تأليف قلوب به عمل نياورد، حيث قال ـ في شرح الأربعين في تعداد المواضع التي أثبت فيها معارضة النصوص بالمصالح ـ:

منها: قوله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم لعائشة: «لولا قومك حديث عهد بالإسلام لهدمتُ الكعبة ، وبنيتُها <375> على قواعد إبراهيم [عليه السلام]».

وهو يدلّ على أن بناءها على قواعد إبراهيم [عليه السلام] هو الواجب في حكمها، فتركه لمصلحة التأليف*.

حاصل آنكه: اين قول رسول خدا صلى الله عليه وآله دلالت مى‌كند كه بناى كعبه بر قواعد ابراهيم [عليه السلام] واجب بود، ليكن رسول خدا صلى الله عليه وآله ترک فرمود بنايش [را] به جهت مصلحت تأليف قوم عايشه. انتهى المحصّل.

---

۱. في المصدر: (الإنكار).

۲. كشف الظنون ۱ / ۷۱.

* . [الف] الحديث الثالث والثلاثون. (۱۲). قوبل على أصل شرح الأربعين، فاغتنم. [شرح اربعين: ۲۶۸، (في شرح الحديث الثاني والثلاثون)].

و ابن حجر در "فتح الباری شرح صحيح بخاری" در شرح اين حديث گفته:

قال ابن بطّال: فيه ترك يسير من الأمر بالمعروف إذا خشي أن يكون سبباً لفتنة قوم ينكرونه*.

و اين كلام ابن حجر صريح است در آنكه اين بنای كعبه از قبيل معروف بود، و معروف بالبداهة مأمور به میباشد، پس انكار از مأمور به بودنش نهايت جهل است.

اما آنچه گفته: اين خبر را در مطاعن جميع صحابه آوردن خصوصاً كسانی كه حرف و سخن در آنها است، كمال تعصب و عناد است!

پس جوابش آنكه: سابق از اين به كرّات به معرض گزارش آمد كه مراد شيعه از ذكر مطاعن صحابه بر طريق عموم، ابطال قضيه كليه: (الصحابة كلّهم عدول) است، نه طعن جميع صحابه به طريق كليت؛ زيرا كه آن خلاف معتقد شيعه است، و بعضی صحابه بلا شكّ و ريب به نزد ايشان ممدوح بودند.

---

*. [الف] كتاب الحجّ. [لم نجدها في فتح الباري، ولكن ذكرها العيني في عمدة القاري ٢ / ٢٠٤].

[فوائد ذکر مطاعن صحابه]

مخفی نماند که در ذکر مطاعن صحابه چند فائده است:

اول: همین که مذکور شد که اهل‌سنت اعتقاد عدالت جمیع صحابه [را] دارند و گویند: (الصحابة کلّهم عدول)، پس فسق و فجور بعضی از ایشان از کتب اهل‌سنت ذکر می‌نمایم تا بطلان این عقیده واضح گردد.

دوم: آنکه اهل‌سنت به اقرار صحابه به خلافت ابی‌بکر، صحّت خلافتش [را] ثابت کنند و گویند که: آیات قرآن و احادیث سرور مرسلان مدح و ثنای صحابه به ابلغ وجوه نموده است، ایشان چگونه اجماع بر باطل می‌کردند و به دفع و رفع آن نمی‌پرداختند؟!

و هرگاه این مطاعن شنیعه و مثالب فظیعهٔ جمعی از ایشان به ثبوت پیوست، اقرار بعضی یا اکثر ایشان به صحّت خلافت ابی‌بکر مفید نخواهد شد.

سوم: آنکه اهل‌سنت به زعم باطل خود آیات قرآنیه را که در مدح مهاجرین و انصار است، آن را از قضایای کلیه عامه گیرند، و به آن مقبولیت و ممدوحیت جمیع ایشان [را] ثابت کنند، و به آن وسیله ممدوحیت شیوخ

ثلاثه و کمال فضیلت و جلالت قدرِ ایشان [را] ثابت گردانند؛ و هرگاه فسق و فجور بلکه بی‌ایمانی بعضی از صحابه و مهاجرین و انصار به اثبات رسانیم، این زعم ایشان باطل برآید.

چهارم: آنکه متعصبین امویّه و مروانیه احادیثی بسیار در فضائل اصحاب روایت کنند که از آن همه لازم می‌آید که تصویب جمیع صحابه باید کرد و قدحی و جرحی در افعال ایشان نباید کرد، بلکه آن را قابل حجیت باید دانست و احدی را از ایشان بد نباید گفت؛ و هرگاه فسق و فجور و شنائع و قبائح ایشان به اثبات می‌رسد ، بطلان این احادیث واضح می‌گردد.

مطاعنی دیگر

[مطاعنی دیگر]

و مطاعن صحابه منحصر در مطاعنی نیست که فاضل **مخاطب** به ذکر آن پرداخته، بلکه مطاعن ایشان به حدّی در کتب اهل‌سنت مسطور است که احصای آن متعسّر <376> بل متعذّر است، و اکثری از آن در کتب شیعه هم مسطور است، لیکن **مخاطب** این چند طعن ـ که در ظاهر نظر او سهل الجواب معلوم شده ـ ذکر کرده، اجوبه واهیهٔ آن [را] ذکر کرده، و از ذکر مطاعن بسیار که غیر ممکن الجواب است و اهل‌سنت جز تسلیم آن چاره نیافته‌اند طی کشح نموده؛ لهذا ما به ذکر بعض [1] مطاعن صحابه جمعاً و فُرادیٰ پردازیم.

---

١. در [الف] اشتباهاً اینجا: (ذکر) تکرار شده است.

[اتهام پيامبر صلى الله عليه وآله به ترجيح قريش بر انصار]

پس بدان كه علامه حلّى در "نهج الحقّ" فرموده:

قال الله تعالى: ﴿وَمِنْهُمْ مَن يَلْمِزُكَ فِي اَلصَّدَقَاتِ﴾ (١)، اتّهموا رسول الله صلى الله عليه وآله وهم من أصحابه.

قال الحميدي ـ في الجمع بين الصحيحين في مسند ابن مالك في الحديث الحادي عشر من المتّفق عليه ـ: إنّ ناساً من الأنصار قالوا ـ يوم حنين حيث أفاء الله على رسوله من أموال هوازن ما أفاء، وطفق رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يعطي رجالاً من قريش المائة من الإبل فقالوا ـ: يغفر الله الرسول [صلى الله عليه وآله] (٢)، يعطي قريشاً ويتركنا وسيوفنا تقطر من دمائهم.

وقال الحميدي في هذا الحديث: عن أنس: أنّ الأنصار قالت: إذا كانت الشدّة فنحن ندعىٰ ويعطي الغنائم غيرنا (٣).

و اين روايت صريح است در اينكه: انصار بر رسول خدا صلى الله عليه وآله زبان طعن دراز كردند (۴)، و از اين شناعت زياده‌تر چه شناعت خواهد بود؟!

بر رسولِ برحق طعن كردن و او را به خيانت در تقسيم اموال نسبت دادن،

---

١. التوبة (٩): ٥٨.

٢. في المصدر: (لرسول الله [صلى الله عليه وآله]).

٣. نهج الحق: ٣١٨، ولاحظ: الجمع بين الصحيحين ٢ / ٤٩٣.

۴. از اول سطر گذشته تا اينجا در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است.

فسق فضیح نیست که مخرج از عدالت شود؟! [۱]

آیا اقتدای این اصحاب در این باب باعث اهتدا می‌گردد؟!

عجب نیست از اهل‌سنت که به این هفوه تفوّه نمایند که محض اتباع صحابه [را] منظور دارند و از مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم پروایی ندارند.

سابقاً در مطاعن عمر گذشته که صاحب "ملل و نحل" تصریح فرموده به اینکه: اعتراض ابوالخویصرة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب تقسیم مال، خروج صریح و از شبهات منافقین است، پس این اعتراض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا خروج صریح نباشد؟! [۲]

و نیز از این قول انصار واضح می‌شود که: ایشان قتال و جهاد را که می‌کردند محض به طمع اموال می‌نمودند.

و نیز امتنان نهادن به اعمال خود بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم موجب حبط آنها است.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (نشود) آمده است.

۲. قد مرّ في الطعن الأول من مطاعن عمر أن الشهرستاني قال:

اعتبر حديث ذي الخويصرة التميمي إذ قال: اعدل يا محمد [ص]! فإنك لم تعدل! حتّى قال عليه [وآله] السلام: «إن لم أعدل فمن يعدل؟!» فعاد اللئيم وقال: هذه قسمة ما أُريد بها وجه الله تعالى، وذلك خروج صريح على النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلّم.

ولو صار من اعترض على الإمام الحقّ خارجياً، فمن اعترض على الرسول الحقّ أولى بأن يصير خارجياً .. إلى آخر ما مرّ. انظر: الملل والنحل ۱ / ۲۱.

و ابن روزبهان در جواب علامه حلّی انکار روایت طعن انصار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نکرده، بلکه به تسلیم آن پرداخته، چنانچه بعدِ ذکر اینکه آیهٔ ﴿وَمِنْهُمْ مَن يَلْمِزُكَ..﴾ [١] إلى آخر الآية در [بارهٔ] انصار نازل نشده بلکه در حقّ ابوالخویصره خارجی فرود آمده گفته:

والغرض ؛ أنّ الآية لم تنزل في الأنصار، نعم كان من شبّان الأنصار هذا القول، فلمّا سأل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عنهم تابوا واستغفروا، فقبل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أعذارهم.. وأمثال هذا من أهل العسكر من الشبّان، ولم يقل أحد من الحكماء وذوي الرأي شيئاً ممّا ذكره. [٢] انتهى.

پس به اعتراف فضل بن روزبهان ثابت شده که از انصار عیب و طعن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب تقسیم اموال واقع شده، و چگونه اقرار این معنا نمی‌کرد حال آنکه در اصح "صحاح" ایشان به تصریح تمام ثابت گشته! و هر عاقل می‌داند که از عیب و طعن رسول خدا صلی الله علیه و آله عیبی و شناعتی زیاده نمی‌باشد.

و اگر شیعه طاعنان و مذمّت کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله را طعن و مذمت می‌کنند چه گناه کردند؟!

سبحان‌الله! <377> این فعل انصار قابل اقتدا و اهتدا نیست.

---

١. التوبة (٩): ٥٨.

٢. احقاق الحق: ٢٧٣.

و نیز این فعل فسق و عصیان [است] که **مخاطب** آن را به دلیل آیهٔ ﴿وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ ٱلْكُفْرَ وَٱلْفُسُوقَ وَٱلْعِصْيَانَ﴾ [1] بر صحابه ممتنع می‌داند، اگر اهل‌سنت پاس کلام خود دارند و مرد میدان‌اند، تأویل و توجیه این فعل شنیع صحابه ارشاد کنند و وجه صحّت آن بیان نمایند؟! و اگر کسی به اقتدای ایشان ـ العیاذ بالله! ـ این فعل را به عمل آرد او را مهتدی گویند و الاّ تکذیب خود و سلف خود نموده، مسجّل به کذب ایشان در دعاوی کاذبه عدالت و خوبی جمیع صحابه بنویسند.

و آنچه ابن روزبهان ـ بدون دلیلی به محض تشهّی نفس ـ انصار را، شبان و جوانان ایشان تخصیص کرده و گفته که: حکمای و ذوي الرأی ایشان این سخنان نگفته بودند.

پس ضرری به شیعه و فایده به اهل‌سنت ندارد، غرض شیعه همین است که در انصار و صحابه این قسم اشخاص هم بودند که حالشان این است که بر رسول خدا ﷺ زبان طعن دراز می‌کردند، پس آنچه اهل‌سنت از غایت سفاهت مدح انصار و صحابه را عام می‌گیرند، و جمیع فجار و فساق را در آن داخل می‌سازند و به آن وسیله اثبات مدح و جلالت شأن شیوخ ثلاثه و اتباعشان می‌خواهند، باطل و از حلیهٔ صحت عاطل باشد، و فیه المقصود،

---

۱. الحجرات (۴۹): ۸.

غرض شیعه اثبات مطاعن به تخصیص جوان و پیر نیست تا تخصیص انصار به شبّان منافی مطلوبشان باشد.

و ابن روزبهان اینقدر راست گفته که: حکمای و ذوي الرأی انصار این قسم کلام نگفتند. واقعی عاقلی [1] یا حکیمی ذی الرأی هرگز چنین کلام سخیف و واهی بر زبان نخواهد آورد، کار ادنی مسلمانی نیست که ـ العیاذ بالله! ـ زبان طعن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گشاید تا به عقلا و حکما چه رسد!!

مقصود همین است که هرگاه انصار و صحابه از حکما و ذوي الرأی نباشند و چنین هفوات و کفریّات را مرتکب شوند باز فعل و قولشان را چه اعتبار است، و اقرارشان به خلافت [2] ابی‌بکر چگونه دلیل صحّت آن می‌تواند شد؟!

و آنچه ابن روزبهان در [3] وقوع توبه از انصار و قبول عذر ایشان [توسط] جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده، دلیلی بر آن نیاورده و روایات صحاح ایشان ـ که متضمن این قصه است ـ از ذکر توبه خالی است.

و نیز [بر] فرض ثبوت، چون غرض شیعه اثبات امکان صدور شنائع و وقوع آن از صحابه است، ثبوت توبه مخالف مقصود ایشان نباشد.

---

۱. یعنی: عاقل واقعی.

۲. در [الف] اشتباهاً: (خلاف) آمده است.

۳. در [الف] اشتباهاً (در) پس از کلمهٔ (ایشان) آمده آمده است.

[مشاجرهٔ صحابه نزد پیامبر ﷺ]

از جمله مطاعن صحابه آن است که در "صحیح بخاری" به روایت عایشه در قصه افک مذکور است:

فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ـ وهو على المنبر ـ: يا معشر المسلمين! من يعذرني من رجل قد بلغني أذاه في أهل بيتي؟! فوالله! ما علمتُ على أهلي إلاّ خيراً، ولقد ذكروا رجلاً ما علمتُ عليه إلاّ خيراً، وما كان يدخل على أهلي إلاّ معي.

فقام سعد بن معاذ الأنصاري فقال: يا رسول الله! أنا أعذرك منه، إن كان من الأوس ضربتُ عنقه، وإن كان من إخواننا من الخزرج أمرتنا ففعلنا أمرك.

قالت*: فقام سعد بن عبادة الأنصاري ـ وهو سيّد الخزرج، وكان قبل ذلك رجلاً صالحاً، ولكن احتملته الحمية ـ فقال لسعد: كذبت <378> ـ لعمرو الله! ـ لا تقتله ولا تقدر على قتله.

فقام أسيد بن حضير ـ وهو ابن عمّ سعد بن معاذ ـ فقال لسعد بن عبادة: ـ كذبت لعمرو الله! ـ لنقتلنّه فإنّك منافق تجادل عن المنافقين.. فتشاور الحيّان ـ الأوس والخزرج ـ حتّى همّوا أن

---

* . [الف] أي عايشه. (۱۲).

يقتتلوا [1] ـ ورسول الله صلى‌الله عليه [وآله]وسلم قائم على المنبر! ـ فلم يزل رسول الله [صلى الله عليه وآله] يخفضهم حتّى سكتوا وسكت.* انتهى.

از این روایت "صحیح بخاری" ـ که اصحّ الکتب بعد کتاب‌الله الباری است! و اصلاً مجال تشکیک و تضعیف آن ندارند ـ صریح هویدا می‌گردد که: اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله در کمال بی‌باکی و بی‌اعتنایی و کمال وقاحت و قلّت حیا بودند که از رسول خدا صلى الله عليه وآله خوفی و باکی برنداشتند و ارادهٔ مقاتله با معینان و مددکاران آن حضرت کردند، و پاس ادب و لحاظ آن جناب اصلاً نکردند، و به جانب‌داری منافق موذی و رنج‌دهندهٔ آن حضرت پرداختند، زیاده از این کدام عیب و شناعت خواهد بود؟!

و کسانی که حال ایشان به این نوع باشد از ایشان صدور فسق و فجور و ایذارسانی اهل‌بیت رسول خدا صلى الله عليه وآله بعدِ آن جناب چگونه مستبعد باشد؟!

و سعد بن عباده ـ که به اعتراف عایشه مرد صالح بود ـ هرگاه حالش این باشد که به معین و مجیب رسول خدا صلى الله عليه وآله مجادله کند و او را کاذب گوید، و از جانب منافقین با مسلمین و مؤمنین مجادله نماید و از جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله حسابی بر ندارد، حال دیگران چه قابل ذکر است!

---

١. در [الف] اشتباهاً: (یقتلوا) آمده است.

*. [الف] قوبل على أصله في كتاب التفسير، تفسير سورة نور. (١٢). [صحیح بخاری ٣ / ١٥٦ و ٥ / ٥٨ و ٦ / ٧].

غالب که اهل‌سنت این فعل اصحاب را هم تصویب کنند و اقتدای آن را باعث اهتدا گویند، و قائلین این کلام را از خلّص مؤمنین و آن کلام را ناشی [۱] از محض حمایت دین دانند و آن را از فسق و فجور نگیرند، ولنعم ما قال العلاّمة الحلّي ـ عليه الرحمة ـ بعد نقل هذا الحديث من مسلم:

فلينظر العاقل من المقلّدة في هذه الأحاديث المتّفق على صحّتها عندهم كيف قد بلغوا الغاية في تقبيح ذكر الأنصار وفضاحتهم ورداءة صحبتهم لنبيّهم ـ عليه [وآله] الصلاة والسلام ـ في حياته، وقلّة احترامهم له وترك الموافقة! وكيف يحوجه الأمر إلى قطع الخطبة، ومنعوه من التألّم عن المنافق عبد الله بن أبي سلول، ولم يتمكّن من الانتصاف عن رجل واحد حيث كان لهم [۲] غرض فاسد في منعه، وخالفوه، واختلفوا عليه، واقتصر على الإمساك! فكيف يكون حال أهله بعده مع هؤلاء القوم؟!* انتهى.

و فضل بن روزبهان ـ با وصف آنكه جایی از توجیه و تأویل و گو بی‌سر پا باشد باز نمی‌آید ـ در اینجا دست و پا [۳] گم کرده اقرار کرده که این معنا از هفوات انصار بود، وعذری بدتر از گناه هم از این معنا ذکر نتوانست کرد، قال:

---

۱. در [الف] (تباشی) خوانده می‌شود، ولی احتمالاً (ناشی) است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (هم) آمده است.

*. [الف] قوبل على أصله. [نهج الحق: ۳۱۹ ـ ۳۲۰].

۳. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است.

ما ذكره من مجادلة الأنصار فسببه أنّهم كانوا قومَيْن قبل هجرة رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم، وكان بينهم جدال عظيم حتّى أنه وقع بينهم حروب كثيرة في الجاهلية، منها: حرب البغاة المشهور.. فلمّا جمعهم رسول الله [صلى الله عليه وآله] تركوا ما كانوا عليه من المنازعة والجدال، وتألّفوا برسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم، وقدكان <379>يبدوعنهم آثارأعمال الجاهليةللعصبية المكنونة في الضمائر، والبشر لا يخلو عن هذا، ولكن كانوا متسارعين إلى أمر رسول الله [صلى الله عليه وآله]، وهذا الرجل المتعصّب لا يذكر محاسنهم ومساعيهم وما بذلوا في سبيل الله تعالى من الأموال والأنفس وما أثنى الله تعالى عليهم في كتابه، ويذكر هفواتهم في الأوقات القليلة. وما ذكره لا يوجب أن يتركوا نصّ رسول الله صلى‌الله عليه [وآله]وسلم بعد وفاته، مع أن النصّ يكون مقيّداً لهم في دفع بيعة أبي بكر.* انتهى.

انتهای این کلام بی‌سر و پای این فاضل را ملاحظه باید نمود، و عجز او را از جواب تماشا باید فرمود، غایت اعتذار او از این فعل شنیعشان ذکر احقاد جاهلیت ایشان است، و اینکه بشر از عصبیت مکنونه خالی نمی‌باشد، و آنکه از ایشان در اوقات قلیله هفوات عدیده واقع می‌شد، و همین است مطلوب ما

---

*. [الف] قوبل. [احقاق الحق: ٢٧٣].

که هرگاه انصار با آن جلالت قدر که اهل‌سنت مدعی آن‌اند و با وصف ثنای خدا و رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان به کرّات و مرّات بی‌شمار - علی زعمهم - عصبیات مکنونه داشته باشند، و مصدر چنین هفوات شنیعه شوند که مستحقّ اطلاق لفظ: (منافق)، شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن اطلاق را تقریر نماید، و جانب‌داری منافقین نمایند و به دادِ رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسند و امر آن جناب را اجابت نسازند و از موذیان آن جناب انتقام نگیرند، بلکه از حامیانشان شده ایذا به آن جناب رسانند، پس اگر بعدِ رسول خدا صلی الله علیه و آله این انصار و دیگران از مهاجرین مثل ابوبکر و عمر هم عصبیات مکنونهٔ خویش را ظاهر کنند و مصدر هفوات شوند کدام امر مانع آن است؟!

و [1] اهل‌سنت چرا در صدور چنین افعال از صحابه در مقابله شیعه استبعادات واهیه می‌کنند و اثبات عصمت صحابه از شنائع و قبائح می‌کنند؟!

ولنعم ما أفاد العلامة الشوشتري في جواب ابن روزبهان حيث قال:

ما ذكره من سبب مجادلة الأنصار أمر معلوم مشهور كمجادلة غيرهم من طوائف العرب ومعاداة بعضهم ببعض، فقد روى ابن حجر في صواعقه: أن بني تميم وبني عدي كانوا أعداء لبني هاشم في الجاهلية، ولا نعلم فائدة لذلك في دفع كلام المصنف؛ لأنّ كلام المصنف في أنّ تلك الأحقاد والضغائن الجاهلية كانت مركوزة في

---

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (از) آمده است.

قلوبهم حين الإسلام أيضاً ولم تقلع عنهم بالكليّة، وإنّ غصب الخلافة عن أهل بيت النبيّ صلى الله عليه وآله وإجماع قريش على دفعهم عن مراتبهم التي رتّبها الله لهم إنّما كان للأحقاد الجاهلية والأضغان البدرية وقتل أهلهم وأولادهم بالسيوف المرتضوية.

وغرض المصنف من ذلك دفع ما يقول أهل السنة من: أن الأضغان والأحقاد الجاهلية قد نزعها الله عن قلوبهم بقوله: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ﴾ [١]، وحاصل الدفع أنّه لو كان المراد بنزع الغلّ في قوله: (نزعه عن قلوب جمهور قريش والأنصار دون جماعة مخصوصة ممّن خصّهم الله بمزيد ألطافه..) لكذّب ذلك بما صدر من آثار الغلّ عن قريش والأنصار في زمان **<380>** رسول الله صلى الله عليه وآله وما بعده.

وأمّا ما ذكره من تسارعهم إلى أمر رسول الله صلى الله عليه وآله، فلم يقع في هذه الواقعة، ولم يمكن رسول الله صلى الله عليه وآله من الانتقام عن الرجل الذي أتى بالإفك حتّى سكت صلى الله عليه وآله. على أن التسارع إلى أمره بعد التجادل والتنازع في أيّام حياته لبعض [٢] الحياء أو لطمع في جاهة لا يستدعي امتناع ظهور مثل ذلك أو أشدّ منه عنهم بعد وفاته [٣].

---

١. الأعراف (٧): ٤٣.

٢. در [الف] اشتباهاً: (بعض) آمده است.

٣. احقاق الحق: ٢٧٣ ـ ٢٧٤.

[اتهام پیامبرﷺ به تمایل به بستگان]

از آن جمله آنکه علامه حلّی فرموده:

روى الحميدي في مسند أبي هريرة: [في صحيح مسلم] [1] ـ من المتّفق عليه ـ: أن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم لمّا فتح مكة وقتل جماعة من أهلها، فجاء أبوسفيان بن الحارث بن هاشم، فقال: يا رسول الله [ص]! أبدت مضر [2] قريش، فلا قريش بعد اليوم، فقال: «من دخل دار أبي سفيان فهو آمن، ومن ألقى سلاحه فهو آمن، ومن أغلق بابه فهو آمن».

فقالت الأنصار بعضهم لبعض: إنّ الرجل لأدركتْه رغبته في قومه [3] ورأفة بعشيرته!

وفي رواية أُخرى: أمّا الرجل فقد أخذتْه رأفة في عشيرته، ورغبة في قرابته. [4] [5] انتهى.

هرگاه حال انصار این قسم باشد که روبروی رسول خداﷺ آن جناب را

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. في المصدر: (أُبيدت خضراء)، وهو الظاهر.

۳. في المصدر: (رغبة في تربته)، وفي احقاق الحق كما في المتن.

۴. في المصدر: (قريته) وفي احقاق الحق كما في المتن.

۵. نهج الحق: ۳۲۰، ولاحظ: الجمع بين الصحيحين ۳ / ۳۱۹، احقاق‌الحق: ۲۷۴.

به رأفت و رغبت در عشيره و قرابت متّهم سازند ، و به اين كلام كه : (أمّا الرجل فقد أخذتْه رأفة في عشيرته) ـ كه مشعر از كمال سوء ادب است ـ متفوّه شوند ، از ايشان چه بعيد است كه احكام رسالت‌مآب صلى الله عليه وآله را تضييع نمايند! خصوصاً احكامى كه در باب اهل‌بيت خود مى‌فرمود آن را محمول بر رأفت و رغبت نموده از امتثال آن اعراض ورزند و گويند : أمّا الرجل فقد أخذته رأفة في عشيرته ورغبة [1] في قرابته!

---

١ . در [الف] اشتباهاً : (رغبته) آمده است .

[عدم امتثال امر پیامبر ﷺ در تغییر اسم]

از آن جمله آنکه علاّمه حلی در "کشف الحق" گفته:

في الجمع بين الصحيحين في مسند المسيب ابن حزن بن أبي وهب من افراد البخاري: أن سعيد بن المسيب حدّث: أن جدّه حزناً قدم على النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، فقال: «ما اسمك؟» قال: اسمي: حزن، فقال: «بل أنت سهل». قال: ما أنا مغيّر اسم سمّانيه أبي. وفي رواية: لا أُغيّر اسماً سمّانيه أبي. قال ابن المسيب: فما زالت فينا الحزونة بعد.

وهذه مخالفة ظاهرة من الصحابيّ للنبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم في ما لا يضرّه بل في ما ينفعه، فكيف لا يخالفونه بعده في ما ينفعهم[1].

أقول: ومن العجب العجاب ما أتى به ابن روزبهان المرتاب في الجواب عن هذه الرواية الصريحة في عصيان الصحابي لسيد الأنجاب ـ سلام الله عليه [وآله] ما همر رباب وهطل سحاب ـ حيث قال:

مخالفة رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم في ما يأمر وينهى عنه من أُمور الشريعة حرام وفسق، وأمّا ما يتعلّق بأمثال هذا فلا يوجب حرمة، ألا ترى أنّ النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم قال

---

۱. نهج الحق: ۳۲۱، ولاحظ: الجمع بين الصحيحين ۳ / ۳۹۱.

لبريرة ـ حين شفّعه في رجعة مغيث ـ: «ألا تراجعيه؟» فقال: أتأمرني بهذا؟ قال: «إنّما أشفع». قال: لا حاجة لي فيه.

فعلم من هذا أنّ الشفاعة وتغيير الاسم .. وأمثال هذا لا يوجب مخالفته قدحاً، وهذا لا يصير دليلاً على أنّ الصحابة خالفوا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتركوا نصّه.[1] انتهى.

أقول: كفى دفعاً لهذيانه، وهدماً <381> لبنيانه، ونقضاً لمقاله، وتوهيناً لجداله ما أفاده الملاّ علي القاري في شرح المشكاة في شرح هذا الحديث حيث قال ـ في شرح قوله: (ما أنا بمغيّر اسماً سمّانيه أبي) ـ:

وفي رواية أبي داود: لأنّ السهل يوطأ ويمتهن .. أي لا أُغيّر اسمي؛ لأنّ السهل يوطأ ويهان .. أي يداس بالأقدام، وفيه نوع نزعة من نزعات[2] إبليس، قياساته من التبليس[3] حيث لم يدر أن من تواضع لله رفعه الله، وإنّ المرء عند الامتحان يكرم أو يهان.

والحاصل؛ أنّه كما قيل: الأسماء تنزل من السماء، وافق اسمه حزونته الجبلّية مطابقاً للحزن الجبلّي وما أفاده قول الحكيم الإلهي.

وأبعد الطيبي في قوله: (بل أنت سهل) .. أي هذا الاسم غير مناسب لك؛ لأنّك حليم ليّن الجانب، ينبغي أن تسمّى: سهلاً، فإنّه

---

١. احقاق الحق: ٢٧٥.

٢. في المصدر: (نزغة من نزغات).

٣. في المصدر: (التلبيس).

لو كان حليماً ليّن الجانب لراعىٰ أدب جانب [1] النبوّة ، وعمل بمقتضى أخلاق الفتوة ، وبدّل اسمه السهل بـ : الحزن ، فكيف والأمر بالعكس ، وقد أباه حتّى سري هذا الطبع في ذريته . [2] انتهى .

ولقد أجاد العلاّمة الشوشتري في جوابه حيث أفاد :

كلّ من آمن برسول الله ﷺ عارفاً بعلوّ شأنه وسموّ مكانه عند الله تعالى علم أنّ امتثال جميع أوامره واجب على أُمّته ، ولو لم يكن تغيير الاسم على حزن واجباً بموجب أمر النبيّ ﷺ لمّا انتقم الله تعالى منه بوضع ذلّ الحزونة في أولاده ، كما نقل عن ابن المسيب .

وأمّا ما ذكره من التنوير المظلم ؛ فهو عليه لا له ؛ لأنّ قول بريرة للنبيّ ﷺ : (أتأمرني ؟) ثمّ إضراب النبيّ ﷺ عن ذلك بقوله : «إنّما أشفع» صريحان في عدم إرادة الأمر ، وأنّه لو أمر النبيّ ﷺ لامتثلت بريرة وجوباً ، ولعلّه لمّا التمسوا منه ﷺ شفاعته عن بريرة في ذلك ما أمرها به ، بل اكتفى بأصل الشفاعة مراعاة لحال الجانبين . ولو سلّم أنّ بريرة ـ أيضاً ـ خالفت الأمر في ذلك لكانت في مرتبة حزن ، فيتوجه الطعن عليها أيضاً ، وحينئذ يكون التنوير المذكور زيادة نغمة في طنبور الطعن لا دفعاً له ، كما لا يخفى [3].

---

١. في المصدر : (جناب) .

٢. مرقاة المفاتيح ٩ / ٣٠ .

٣. احقاق الحق : ٢٧٥ .

[ناراحت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله]

از جمله مطاعن صحابه آنکه: در مبحث متعة الحج دانستی که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را امر کرد که فسخ حج کنند، امر آن حضرت را قبول نکردند تا آنکه آن حضرت غضبناک شد، چنانچه از "مشکاة" گذشته:

عن عائشة ؛ أنّها قالت: قدم رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم لأربع مضين من ذي الحجة أو خمس، فدخل عليّ وهو غضبان، فقلت: من أغضبك يا رسول الله [ص] ؟! أدخله [الله] النار.. إلى آخره [۱].

و این صریح است در اینکه این صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را رنج رسانیدند و اغضاب آن جناب نمودند، و اغضاب نبیّ را **مخاطب** کفر گفته [۲].

و نیز کلام عایشه صریح است در اینکه: این کسان قابل دخول نار شدند که عایشه دعا[ی] ادخال ایشان در نار کرد.

و نواوی [۳] در شرح این حدیث گفته که:

---

۱. مشکاة المصابیح ۲ / ۷۸۹.

۲. تحفهٔ اثناعشریه: ۲۷۸.

۳. قبلاً اشاره کردیم که: مؤلف رحمه الله همیشه از او تعبیر به (نووی) می‌کردند، ولی در چند مورد با عبارت (نواوی) از او یاد کرده‌اند، و هر دو تعبیر صحیح و منسوب به (نوی) از توابع شام است.

غضب آن حضرت به جهت انتهاک حرمت شرع و تردد صحابه در قبول حکم آن حضرت بود، و حق تعالی فرموده: <382> ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ..﴾ إلی آخره [۱].

و این قول نواوی صریح است در آنکه صحابه انتهاک حرمت شرع کردند و از عمل بر مصداق این آیه سرپیچیدند.

و نیز نواوی گفته است که:

از این حدیث جواز دعای بد بر مخالف حکم شرع مستفاد است [۲].

و این اشاره است به قول عایشه که گفته: (من أغضبك يا رسول الله أدخله الله النار).

پس از قول نواوی واضح شد که: دعای عایشه بی‌موقع و غیر جائز نبود، بلکه این صحابه استحقاق این معنا داشتند.

و ملاّ علی قاری در "شرح مشکاة" گفته:

وهذا ـ أي ترددهم في امتثال أمره ـ موجب للغضب لله ؛ فإنّه منافٍ لقوله تعالی: ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ

➲ مراجعه شود به: تاج العروس ۲۰ / ۷۶۸، الاعلام زرکلی ۸ / ۱۵۰، مقدمهٔ روضة الطالبین ۱ / ۸۵.

۱. شرح مسلم نووی ۸ / ۱۵۵، و آیه شریفه در سورهٔ النساء (۴): ۶۵.

۲. شرح مسلم نووی ۸ / ۱۵۵.

بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾ (۱)

وفيه ندب للغضب لله وجواز الدعاء على المخالف للحقّ.* انتهى.

این کلام ملاّ علی قاری هم مثل کلام نواوی صریح است در آنکه صحابه مخالفت حکم آیه نمودند و دعای عایشه بر ایشان جایز بود.

کمال عجب است که اگر شیعه بر معاویه و اتباع او و دیگر منافقین صحابه که با اهل‌بیت [علیهم السلام] درافتادند و ایذاها رسانیدند لعن کنند، اهل‌سنت کمال طعن و تشنیع بر ایشان نمایند بلکه تکفیر ایشان ثابت نمایند، و خود تجویز دعا به دخول نار ـ که اگر زیاده از لعن نیست کم هم نیست ـ بر صحابه کبار ـ که افضل اهل ایمان ایشان را می دانند ـ نمایند!! و از تناقض و تهافت نیاندیشند!

و چگونه تجویز این لعن و دعای بد نمی‌کردند که از عایشهٔ مجتهده صادر شده، و جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه وآله تقریر آن نموده؟! لیکن اگر پاس کلام می‌داشتند می‌بایست که ـ العیاذ بالله! ـ بر جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله هم زبان طعن دراز می‌کردند و آن جناب را هم به رفض منسوب می‌ساختند و عایشه را هم رافضه دانسته تکفیر و تفسیق او می‌نمودند!

بالجمله؛ کفر و فسق صحابه از این فعل شنیعشان به سه وجه ظاهر است:

---

۱. النساء (۴): ۶۵.

*. [الف] الفصل الثالث من باب الإحرام. [أقول: لم نجده في مرقاة المفاتيح بشتّى طبعاته! وقريب منه ما ذكره الطيبي في شرحه على المشكاة ۵ / ۲۶۵].

اول: آنکه اغضاب جناب رسول خدا ﷺ نمودند، چنانچه قول عایشه: (من أغضبك يا رسول الله [ص] ؟!..) إلى آخره بر آن دلالت دارد، و نزد فاضل **مخاطب** اغضاب نبیّ کفر است چنانچه در جواب طعن فدک گفته:

و یقین است که حضرت هارون قصد غضب حضرت موسی نفرموده بود؛ زیرا که اغضاب نبیّ کفر است (۱).

و نیز اغضاب عین ایذا است، و حق تعالی فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةِ﴾ (۲).

دوم: آنکه دعای عایشه در حق ایشان به دخول نار و تقریر رسول خدا ﷺ آن را دلیل صریح است بر کفر و نفاق ایشان؛ زیرا که نزد اهل‌سنت بر غیر کافر که بر کفر خاتمه‌اش معلوم باشد، لعن جایز نیست، **فعلم أنّهم كانوا كافرين منافقين وماتوا عليه**.

سوم: آنکه کلام نواوی و ملاّ علی قاری صریح است در آنکه این صحابه عمل به معنای این آیه نکردند (۳).

و فخرالدین رازی در تفسیر آیه: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا

---

۱. تحفهٔ اثناعشریه: ۲۷۸.

۲. الأحزاب (۳۳): ۵۷.

۳. اشاره به آیه: ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ..﴾ إلى آخرها. (النساء (۴): ۶۵)

أُنْزِلَ..﴾ [۱]إلى آخر الآية، نقلاً عن القاضي گفته:

الثاني ـ أي الثاني من الوجوه الدالّة على كون عدم الرضا بحكم الرسول صلى الله عليه [وآله] وسلم كفراً ـ <383> قوله تعالى: ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ..﴾ إلى قوله: ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾، وهذا نصّ في كفر من لم يرض بحكم الرسول صلى الله عليه [وآله] وسلم [۲].

و شارح "شفا" گفته:

قوله تعالى: ﴿حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾ فسلبت اسم الايمان عمّن وجد في صدره حرجاً ـ أي ضيقاً ـ عن قبول حكمه أو قلقاً ـ أي من قضائه وحكمه ـ ولم يسلّم ولم يذعن لحكمه، صلى الله عليه [وآله] وسلم، فالمراد: أنّ من لم يرض لحكمه ولم ينفذ نهيه وأمره شاكٌّ في دينه، غير متحلّ بيقينه، ومثله مؤذٍ ومغضب له، وإذايته صلى الله عليه [وآله] وسلم كفر حقيقة أو مؤدية إليه*.

و نيز رازى ـ نقلاً عن القاضي ـ در وجه ثالث گفته:

الثالث: قوله تعالى: ﴿فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن

---

۱. النساء (۴): ۶۰.

۲. تفسير رازى ۱۰ / ۱۵۵.

*. [الف] فصل ثاني من القسم الرابع. (۱۲). [نسيم الرياض في شرح الشفا، از احمد شهاب‌الدين خفاجى مصرى ۴ / ۳۵۱، مؤلف‌ گزيدهٔ مطلب او را آورده‌اند].

تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [1]، وهذا يدلّ على أن مخالفته معصية عظيمة، وفي هذه الآيات دلائل على أن من ردّ شيئاً من أوامر الله وأوامر الرسول فهو خارج عن الإسلام، سواء ردّه من جهة الشكّ أو من جهة التمرّد، وذلك يوجب صحّة ما ذهبت الصحابة إليه من الحكم بارتداد مانعي الزكوة وقتلهم وسبي ذراريهم*.

و نيز در تفسير آيه: ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ﴾ گفته:

اعلم أنّ قوله تعالى: ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ﴾ قَسَمٌ من الله على أنهم لا يصيرون موصوفين بصفة الإيمان إلاّ عند حصول شرائط:

أولها: قوله: ﴿حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾، وهذا يدلّ على أن من لم يرض بحكم الرسول لا يكون مؤمناً**.

و بعد كلامى كه به ما نحن فيه تعلق ندارد گفته:

الثاني: قوله: ﴿ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ﴾، قال الزجاج: لا يضيق صدورهم من أقضيتك.

واعلم أنّ الراضي بحكم الرسول قد يكون راضياً في الظاهر

---

۱. النور (۲۴): ۶۳.

*. [الف] سورهٔ نور. (۱۲). [تفسير رازى ۱۰ / ۱۵۵].

**. [الف] سورهٔ نور بعد ربع. [تفسير رازى ۱۰ / ۱۶۴].

دون القلب، فبان بهذه الآية أنّه لا بدّ من حصول الرضا به في القلب.

واعلم أنّ ميل القلب ونفرته شيء خارج عن وسع البشر، فليس المراد من الآية ذلك، بل المراد منه أن يحصل الجزم واليقين في القلب بأن الذي يحكم به الرسول هو الحقّ وهو الصدق.

الشرط الثالث: قوله: ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾، واعلم أنّ من عرف بقلبه كون ذلك الحكم حقّاً وصدقاً قد يتمرّد عن قبوله على سبيل العناد، أو يتوقف في ذلك القبول، فبيّن تعالى أنّه كما لا بدّ في الإيمان من حصول ذلك اليقين في القلب، فلا بدّ أيضاً معه من التسليم في الظاهر، فقوله: ﴿ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ﴾ المراد منه الانقياد في الباطن، وقوله: ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾ المراد منه الانقياد في الظاهر.[1] انتهى مختصراً في الوجه الأول.

---

١. تفسير رازى ١٠ / ١٦٥.

[اعتراض به فرماندهی اسامه]

و از جمله مطاعن صحابه آن است که: هرگاه آن جناب أُسامة بن زید را بر مهاجرین و انصار امیر ساخت ایشان بر این فعل آن حضرت طعن کردند، چنانچه در "صحیح بخاری" و دیگر کتب اهل‌سنت مسطور است [۱].

---

۱. مراجعه شود به: صحیح بخاری ۴ / ۲۱۳ و ۵ / ۱۴۵ و ۷ / ۲۱۷ و ۸ / ۱۱۷، طبقات ابن سعد ۲۴۹/۲ و ۴ / ۶۸ امتاع االسماع مقریزی ۴ / ۵۱۷، السیرة النبویة ابن هشام ۴ / ۱۰۶۴، عیون الأثر ۲ / ۴۳۰، سبل الهدی والرشاد ۱۲ / ۲۴۱، عمدة القاری ۷۶/۱۸ و بسیاری از مصادر دیگر.

در صحیح بخاری ۴ / ۲۱۳ آمده است:

عن عبد الله بن عمر ... قال: بعث النبي صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم بعثاً وأمّر علیهم أسامة بن زید، فطعن بعض الناس في إمارته، فقال النبي صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم: «إن تطعنوا في إمارته فقد کنتم تطعنون في إمارة أبیه من قبل، وأیم الله إن کان لخلیقاً للإمرة..».

واقعاً جای تأمل است که چگونه حسادت، برخی از صحابه را وادار نمود که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اعتراض کنند و به فرماندهی اسامه خُرده بگیرند که او جوان است!

این مطلب که در آخرین روزهای زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اتفاق افتاد می‌تواند اشاره‌ای باشد به حالات نفسانی صحابه و اینکه آنها حاضر نیستند ولایت و خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام را بپذیرند هرچند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دستور خداوند بر آن تأکید داشته باشد!! آخر چگونه ممکن است سرپرستی جوان سی و سه ساله‌ای را قبول کنند و در طول عمر مطیع و فرمانبردار او باشند در حالی که پیران و مشایخ قریش بین آنها وجود دارد؟!!

[غضب پيامبرﷺ بر صحابه و مذمّت آنها]

و از آن جمله آنكه در "سنن ابى‌داود" مسطور است:

حدّثنا أحمد بن يونس، (نا) زائدة بن قدامة الثقفي، (نا) عمربن قيس الماجري، عن عمر بن أبي قرّة، قال: كان حذيفة <384> بالمداين، فكان يذكر أشياءً قالها رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم لأناس من أصحابه في الغضب، فينطلق ناس ممّن سمع ذلك من حذيفة فيأتون سلمان فيذكرون له قول حذيفة، فيقول سلمان: حذيفة أعلم بما يقول، فيرجعون إلى حذيفة فيقولون له: قد ذكرنا قولك لسلمان فما صدّقك ولا كذّبك، فأتىٰ حذيفة سلمان وهو في مبقلة له، فقال: يا سلمان! ما يمنعك أن تصدّقني بما سمعت من رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم؟! فقال سلمان: إنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم كان يغضب فيقول في الغضب لناس من أصحابه، ويرضى فيقول في الرضا لناس من أصحابه، أما تنتهي حتّى تورث رجالاً حبّ رجال ورجالاً بغض رجال حتّى توقع اختلافاً وفرقة؟!

ولقد علمتَ أنّ رسول الله [ﷺ] خطب، فقال: (أيّما رجل من أُمّتي سببتُه سبّة أو لعنتُه لعنة في غضبي ـ فإنّما أنا من ولد آدم أغضب كما يغضبون، وإنّما بعثني رحمة للعالمين ـ فاجعلها عليهم صلاة إلى يوم القيامة).

والله ! لتنتهينّ أو لأكتبنّ إلى عمر . . . .

قال أبو داود: فتحمّل عليه برجال فكفّر يمينه، ولم يكتب إلى عمر وكفّر قبل الحنث.

قال أبو داود: قبل وبعد كلّه جائز.[1] انتهى.

از این حدیث صریح ظاهر است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق جماعتی از اصحاب کلماتی ارشاد فرموده بود که موجب بدی و طعن ایشان بود، و ظاهراً این اصحاب ثلاثه بوده باشند، لیکن اهل‌سنت کِی تعیینشان را قبول می‌کنند ؟! گو قول سلمان:

(حتّى تورث رجالاً حبّ رجال ورجالاً بغض رجال حتّى توقع اختلافاً

---

۱. لم يرد في المصدر من قوله : (قال أبو داود: فتحمّل عليه ..) إلى آخره . راجع : سنن ابوداود ۲ / ۴۰۴ . روایت فوق از جهات متعدد قابل تأمل است :

۱. حذیفه مطاعن خلفا و برخی از صحابه را ذکر می‌کرده و این مطلب قابل انکار یا کتمان نیست. اگر قابل توجیه بود به این روشنی آن را بازگو نمی‌کردند.

۲. با نسبت‌های بی‌جا پیامبر صلی الله علیه و آله را یک بشر عادی ـ بلکه از آن هم پایین‌تر که حاضر است بی‌جهت دیگران را ناسزا گوید ـ معرفی کرده‌اند. و نتیجه‌اش آنکه : آنچه در فضائل اهل‌بیت علیهم السلام یا مطاعن دشمنان بفرماید از حجیت ساقطی است !

۳. این تبلیغات حذیفه تأثیر بسزایی در ایجاد حب و بغض بین مردم داشته است.

۴. نقل روایات پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل اهل‌بیت علیهم السلام و مطاعن دشمنان را تفرقه‌انگیزی به شمار آورده‌اند.

۵. پایان روایت حاکی از خفقان شدید زمان عمر در نقل روایات است.

وفرقة)، به تعيينشان دليل واضح باشد كه كسى را چندان تعلقى به بغض و حبّ ديگر ادانى صحابه نبود و نه بغض و حبّشان چندان موجب فرقت و اختلاف مى‌گشت.

مگر به قطع نظر از آن اينقدر بالقطع از اين حديث ثابت است كه: جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله در حق نفرى چند از صحابه كلماتى كه موجب مبغوض داشتنشان شود ارشاد فرموده بود.

و نيز آن صحابه چنان جلالت قدر در نظر عوام داشتند كه بغضشان موجب فرقت و اختلاف بوده، و همين قدر است مطلوب ما.

و آنچه در اين روايت منع سلمان حذيفه را از بيان معايب آن صحابه مسطور است، پس عجب نيست كه سلمان به خوف فرقت و اختلاف به جهت تقيه منع كرده باشد.

اما حديثى كه به نسبت رسول خدا صلى الله عليه وآله ذكر كرده [1]، پس چون آن خلاف

---

۱. جالب آن است كه اين توطئه از زمان خود حضرت شروع شد، در روايات عامه آمده است: عبدالله پسر عمروعاص مى‌گويد: قريش به من اعتراض كردند كه: چرا هر چه پيامبر صلى الله عليه وآله گويد مى‌نويسى؟ شايد مطلبى را در حال خشم و عصبانيت گويد (و سپس پشيمان شود). عبدالله گويد: من دست از نوشتن برداشتم، و سپس مطلب را خدمت خود حضرت عرض نمودم، فرمود: (هرگز چنين نيست) بنويس كه -

عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است قابل اعتبار نیست؛ چه از آن ظاهر می‌شود که ـالعیاذ بالله! ـ جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت غضب مؤمنین صحابه را که غیر مستحق لعن و سبّ بودند، لعن و سبّ کرده باشد حال آنکه خود ارشاد کرده: «لعن المسلم کقتله [1]».

⬅ در خشنودی و خشم ـ جز حق از زبان من صادر نخواهد شد.

مراجعه شود به: سنن ابی‌داود ۱۲۶/۲، سنن دارمی ۱۲۵/۱، مسند احمد ۱۶۲/۲، ۲۰۷، ۲۱۶، مستدرک حاکم ۱۰۵/۱ ـ ۱۰۶، جامع بیان العلم ابن عبدالبرّ ۸۵/۱.. وغیرها.

بنابر نقل مکاتیب الرسول ۱ / ۳۷۵ همین مطلب در روایات متعدد به الفاظ گوناگون از آن حضرت آمده است:

«فو الذي نفسي بيده ما خرج مني إلاّ حقّ».

«إني لأقول في الرضا والغضب إلاّ حقّاً».

«لا ينبغي لي أن أقول إلاّ حقّاً».

«فإنه لا ينبغي أن أقول في ذلک إلاّ حقّاً».

«اكتب فوالذي نفسي بيده ما يخرج منه إلاّ حقّ».

«اكتب عني في الغضب والرضا، فوالذي بعثني بالحق نبيّاً ما يخرج منه إلاّ حقّ» وأشار إلى لسانه. «فإني لا أقول في ذلک كلّه إلاّ الحقّ».

۱. [الف] [قال في] الصواعق في المنع عن لعن يزيد: ورد في الحديث المحفوظ: «ان لعن المسلم كقتله». (۱۲).

[الصواعق المحرقة ۲ / ۶۳۹، ولاحظ: کنزالعمال ۳ / ۶۱۶.

قسمتی از حاشیه خوانا نیست از مصدر تصحیح شد].

[اعتراض به قضاوت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم]

از جمله آنكه در "كشاف" در تفسير آيه: ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ مسطور است:

قيل: نزلت في شأن المنافق واليهودي.

وقيل: في شأن الزبير وحاطب بن أبي بلتعة[1]، وذلك أنّهما <385> اختصما إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في شراج من الحرّة كانا يسقيان بها النخل، فقال: «اسق يا زبير! ثمّ أرسل الماء إلى جارك»، فغضب حاطب وقال: لئن كان ابن عمّتك؟! فتغيّر وجه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ثمّ قال: «اسق يا زبير! ثمّ احبس الماء حتّى يرجع إلى الجدر، واستوف حقّك ثمّ أرسله إلى جارك».

كان قد أشار على الزبير برأي فيه السعة له ولخصمه، فلمّا احفظ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم استوعب للزبير حقّه في صريح الحكم، ثمّ خرجا.. فمرّا[2] على المقداد، فقال: لمن كان القضاء؟ فقال الأنصاري: قضى لابن عمّته..! ولوى شدقه، ففطن يهوديّ كان مع المقداد، فقال: قاتل الله هؤلاء! يشهدون أنّه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ثمّ يتّهمونه في قضاء يقضي

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (بليعة) آمده است.

۲. در [الف] كلمه: (فمرّا) خوانا نيست.

بينهم؟! وأيم الله! لقد أذنبنا [۱] مرّة في حياة موسى فدعانا إلى التوبة منه، وقال: اقتلوا أنفسكم.. ففعلنا، فبلغ قتلانا سبعين ألفاً في طاعة ربّنا حتّى رضي ربّنا [۲].

و بخاری هم این روایت [را] ذکر نموده:

حدّثنا أبو اليمان، قال: أخبرنا شعيب، عن الزهري، قال: أخبرني عروة بن الزبير: أنّ الزبير كان يحدّث أنه خاصم رجلاً من الأنصار ـ قد شهد بدراً ـ إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في شراج* من الحرّة** كانا يسقيان به كلاهما، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم للزبير: «اسق يا زبير! ثمّ أرسل إلى جارك»، فغضب الأنصاري فقال: يا رسول الله [ص]! إن كان ابن عمّتك؟! فتلوّن وجه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ثمّ قال: «اسق، ثمّ احبس حتّى يبلغ الجدر».

فاستوعى رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] حينئذ حقّه للزبير، وكان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قبل ذلك أشار على الزبير برأي سعة له وللأنصاري، فلمّا أحفظ الأنصاري رسول الله

---

۱. در [الف] كلمه: (أذنبنا) خوانا نيست.

۲. الكشاف ۱ / ۵۳۹.

*. [الف] سيل الماء. (۱۲).

**. [الف] أرض. (۱۲).

صلى الله عليه [و آله] وسلم استوعى للزبير حقّه في صريح الحكم.

قال عروة: قال الزبير: والله! ما أحسب هذه الآية نزلت إلاّ في ذلك: ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾.* انتهى.

از اين حديث صريح است كه حاطب بن [ابى] بلتعه [1] جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله را در حكم و قضا به رعايت جانب زبير ـ ابن عمهٔ خود ـ متهم ساخت حال آنكه بر ادانى قضات و مفتيان چنين تهمت كردن بعيد از اهل ايمان است نه كه رسول برحق سرور كائنات خلاصه موجودات!

هرگاه حال اجلّه صحابه به اين نمط باشد كه رسول خدا صلى الله عليه وآله را در فصل قضايا متهم به جانب‌دارى عزيزان خويش دانند، پس به مخالفت حكم آن جناب و عدم امتثال اوامر آن سرور چه رسد كه آن به مراتب كمتر از اين شناعت است!

و قول يهودى كه صاحب "كشاف" نقل كرده در حقّ اين كسان كه جناب رسالت‌مآب صلى الله عليه وآله را متهم به خيانت مى‌كردند، قابل امعان است!

سبحان‌الله! اهل‌سنت آنقدر تعامى [2] اختيار كرده‌اند كه امرى كه بر كافران

---

*. [الف] كتاب الصلح، باب إذا أشار الامام بالصلح فأبىٰ من حكم عليه، حكم عليه بالحكم البيّن. (۱۲). [صحيح بخارى ۳ / ۱۷۱].

۱. در [الف] اشتباهاً: (مليعة) آمده است.

۲. تعامى: كورى را به خود بستن. رجوع شود به لغت‌نامه دهخدا.

شناعت آن ظاهر شده شنیع نشمارند که با وجود صدور چنین کفریات و شنائع همه صحابه را قابل اقتدا گویند و قول و فعلشان را حجت دانند ، و جمیع ایشان را از افضل ارباب ایمان و ایقان گیرند، وای بر این دین و ایمان و عدالت که رسول خدا صلی الله علیه و آله **<386>** را متهم به خیانت سازند و مضحکّه کفار گردند!

و حق تعالی بنابر صدور همین افعال شنیعه از صحابه بعد از آیه ﴿فَلاَ وَرَبِّك..﴾ إلی آخر الآیه فرموده: ﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ﴾[1]، و زمخشری در تفسیر آن گفته:

..أي لو أوجبنا عليهم مثل ما أوجبنا على بني إسرائيل من قتلهم أنفسهم أو خروجهم من ديارهم حين استتيبوا من عبادة العجل ما فعلوه إلاّ ناس قليل منهم.. وهذا توبيخ عظيم[2].

این صریح است در آنکه کثیر [ی از] صحابه از عبدهٔ عجل هم بدتر بودند، و اطاعت خدا ورسول صلی الله علیه و آله مثل ایشان هم نمی‌نمودند، باز اهل‌سنت به کلام الهی گوش ننهاده در مدح جمیع ایشان کوشند و بر خدای عزّ و جلّ افترا نهند که او تعالی شأنه مدح جمیع صحابه نموده.

---

۱. النساء (۴): ۶۶.

۲. الکشاف ۱ / ۵۳۹.

[جهنمی بودن برخی از صحابه]

و از جمله آنکه در "استيعاب" مسطور است:

عن الأعمش، عن شقيق، عن أُمّ سلمة، قالت: دخل عليها عبد الرحمن بن عوف قال: يا أُمّه! قد خشيتُ أن يهلكني كثرة مالي، أنا أكثر قريش ـ كلّهم ـ مالاً، قالت: يا بنيّ! تصدّق، فإنّي سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم يقول: «إنّ من أصحابي من لا يراني بعد أن أفارقه».

فخرج عبد الرحمن فلقي عمر فأخبره ممّا قالت أُمّ سلمة، فجاء عمر فدخل عليها، فقال: بالله! منهم أنا؟! قالت: لا.. ولن أقول لأحد بعدك.

هكذا رواه الأعمش، عن شقيق، عن أبي وائل، عن أُمّ سلمة.

ورواه عاصم بن أبي النجود، عن أبي وائل، عن مسروق، عن أُمّ سلمة، قالت: قال النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم: «إنّ من أصحابي من لا أراه ولا يراني بعد أن أموت أبداً»، فبلغ ذلك عمر فأتاها يشمر ويسرع، فقال: أُنشدك بالله! أنا منهم؟ قالت: لا، ولن أبرأ أحداً بعدك أبداً.[1] انتهى.

---

١. الاستيعاب ٢ / ٨٤٩، وانظر: مسند أحمد ٦ / ٢٩٠، ٢٩٨، ٣١٢، ٣١٧، وذكرها

و این روایت صریح است در آنکه از اصحاب رسول خدا ﷺ جماعتی هستند که بعد مفارقت رسول خدا ﷺ به رؤیت آن جناب مشرّف نخواهند شد، و ظاهر است که موجب این معنا صدور افعال شنیعه است لا غیر [1].

⮌ غیر واحد منهم في ترجمة عبد الرحمن بن عوف.

۱. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«.. حَتَّىٰ إِذٰا قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقٰابِ، وَغٰالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلائِجِ، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنٰاءَ عَنْ رَصِّ أَسٰاسِهِ، فَبَنَوْهُ في غَيْرِ مَوْضِعِهِ..».

(نهج البلاغه: ۶۵ خطبه ۱۵۰، بحار ۶۱۶/۲۹).

یعنی: آن هنگام که خداوند پیامبر خود را قبض روح نمود، گروهی به پیشینهٔ خود بازگشتند و راه‌های انحراف پی گرفتند و به پناهگاه‌های نامطمئن پناه آوردند (و امور را به کسانی واگذار کردند که از جانب خدا معین نشده بودند) و با غیر رحم پیوند کردند و آن سبب (بین خدا و خلق) ـ که خداوند فرمان به دوستی با آنان داده بود ـ (یعنی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) را رها کردند و بنای (خلافت) را از ریشه کندند و در محل نامناسب بنا نمودند.

و حذیفه به صراحت دربارهٔ آنها گفته:

منافقان امروز از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بدترند؛ زیرا در آن هنگام کارهای خود را پنهانی انجام می‌دادند و اینک نفاق خود را آشکار کرده‌اند.

(صحیح بخاری ۱۰۰/۸، کنزالعمال ۳۶۷/۱).

[پيشگويى از كينه‌توزى صحابه با اميرمؤمنان عليه السلام]

از جمله آنكه ولى‌الله در "ازالة الخفا" آورده:

أخرج أبو يعلى، عن علي بن أبي طالب [عليه السلام] قال: «بينما رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم آخذ بيدي ـ ونحن نمشي في بعض سكك المدينة ـ إذ أتينا على حديقة، فقلت: «يا رسول الله [ص]! ما أحسنها من حديقة!» قال: «لك في الجنة أحسن منها».

ثمّ مررنا بأُخرى فقلت: «يا رسول الله [ص]! ما أحسنها من حديقة!» قال: «لك في الجنة أحسن منها».. حتّى مررنا بسبع حدائق كلّ ذلك أقول: «ما أحسنها!» ويقول: «لك في الجنة أحسن منها»، فلمّا خلا له الطريق اعتنقني، ثمّ أجهش باكياً، قال: قلت: «يا رسول الله [ص]! ما يبكيك؟» قال: «ضغائن في صدور أقوام لا يبدونها لك إلاّ من بعدى».

قال: قلت: «يا رسول الله [ص]! في سلامة من ديني؟» قال: «في سلامة من دينك». [1] انتهى.

---

۱. ازالة الخفاء ۲ / ۲۷۵.

و این حدیث که والد **مخاطب** آن را معتبر داشته [1] صریح دلالت دارد که: اصحاب جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه وآله در سینه‌های خبیث کینه‌ها با جناب امیر علیه السلام داشتند و آن را بعدِ جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه وآله **<387>** ظاهر کردند.

و صریح است که کینه داشتن با جناب امیر علیه السلام کار اهل نفاق است.

و اصحاب این کینه‌ها ـ که آن را بعدِ جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله با جناب امیر علیه السلام ظاهر کردند ـ یا خلفا بودند پس مطلوب اهل تشیع بلا تکلّف حاصل است، و اگر مراد از آن اصحاب جمل و صفین‌اند پس تا هم [2] بی‌ایمانی و نفاق این هر دو گروه کالشمس في رابعة النهار ظاهر می‌شود.

---

۱. أقول: ورواها غير واحد منهم ومنا، فراجع: شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۷، المناقب للخوارزمي: ۶۵، مجمع الزوائد ۱۱۸/۹، کنز العمال ۱۳ / ۱۷۶، ینابیع المودة ۱/ ۱۳۴، إحقاق الحق ۶ / ۱۸۱ ـ ۱۸۶، کشف الیقین: ۴۵۱ ـ ۴۵۰، الغدیر ۷ / ۱۷۳ .. وغيرها.

وزاد سليم: «أحقاد بدر وتراث أُحد.. وأنت منّي بمنزلة هارون من موسى، ولك بهارون أُسوة حسنة إذ استضعفه قومه وكادوا يقتلونه، فاصبر لظلم قريش إيّاك وتظاهرهم عليك، فإنّك بمنزلة هارون من موسى ومن تبعه، وهم بمنزلة العجل ومن تبعه، وإنّ موسى أمر هارون حين استخلفه عليهم إن ضلّوا فوجد أعواناً أن يجاهدهم بهم، وإن لم يجد أعواناً أن يكفّ يده ويحقن دمه ولا يفرق بينهم».

(کتاب سلیم ۵۶۹/۲ الحدیث الثاني).

۲. یعنی: باز هم.

[ناراضی بودن از سدّ الابواب]

از آن جمله آنکه در "جذب القلوب" مسطور است:

ابن زباله و یحیی ـ به سندی که دارند ـ [از] یکی از اصحاب رسول‌الله ـ صلوات‌الله‌علیه [وآله] ـ روایت آورده‌اند که: اصحاب همه در مسجد نشسته بودند ناگاه منادی ندا در داد: أيّها الناس! سدّوا أبوابكم، انتباهی در مردم پیدا آمد ولیکن هیچ کس بر نایستاد! بار دیگر ندا آمد: أيها الناس! سدّوا أبوابكم قبل أن ينزل العذاب، مردم همه برآمدند و به ملازمت آن حضرت مبادرت کردند، علی مرتضی عليه‌السلام نیز آمد و بر سر آن حضرت بایستاد فرمود: «تو چه ایستادی؟! برو و به خانه خود بنشین و درِ خانهٔ خود را به حال خود بگذار».

در میان مردم از این معنا گفتگویی افتاد و زیغی در دل‌ها راه یافت، آن حضرت در غضب شد و به منبر رفت و حمد و ثنای الهی گفت و گفت: «حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بر موسی عليه‌السلام که: مسجدی بنا کن موصوف به صفت طهارت، و ساکن نشود در وی جز [1] تو و هارون و پسران هارون شبر و شبیر، و همچنین وحی کرد بر من ... الی آخر*.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (خبر) آمده است.

* . [الف] قوبل على أصله ١٥٠، آخر باب ۶. (١٢). [جذب القلوب: ١٠٢. ورواها ابن البطريق في العمدة: ١٧٧.

از این حدیث صریح واضح است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در سدّ ابواب مبادرت به امتثال امر آن حضرت نکردند تا آنکه وعید شدید به نزول عذاب از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد.

و هرگاه ابواب ایشان مسدود فرمود و باب فاتح باب خیبر و باب مدینة العلم را مفتوح داشت در این باب کلام و گفتگو ـ که جز طعن نیست ـ آغاز نهادند، و ـ به تصریح عبدالحق ـ زیغ در دلهای ایشان راه یافت تا آنکه آن حضرت غضبناک شد.

زیاده از این مخالفت و معاندت چه می‌باشد؟!

هرگاه حال ایشان در حیات جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله این قسم باشد اگر بعد وفات آن جناب مخالفت نصّ آن جناب کنند و بر باطل اجماع ورزند عجب نباشد.

⬅ وروی ابن البطریق، عن أحمد بن حنبل ـ بسنده ـ عن زید بن أرقم، قال: کان لنفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله أبواب شارعة في المسجد، فقال یوما: «سدّوا هذه الأبواب إلاّ باب علي»، قال: فتکلم في ذلك أناس، قال: فقام رسول الله صلی الله علیه و آله، فحمد الله، وأثنی علیه، ثم قال:

«أمّا بعد؛ فانی أمرت بسدّ هذه الأبواب إلاّ باب علي وقال فیه قائلکم، وإني والله ما سددت شیئاً ولا فتحته، ولکنّي أُمرت بشيء، فاتبعتُه».

ثم ذکر في ذلك عدّة روایات فراجع: العمدة: ۱۷۵].

[تصميم طلحه به ازدواج با عايشه]

از جمله آنكه در تفسير "درّ منثور" در آيه: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ ٱللَّهَ﴾ [١] مسطور است:

أخرج ابن أبي حاتم، عن السدي...، قال: بلغنا أن طلحة بن عبيد الله قال: يحجبنا محمد عن بنات عمّنا، ويتزوج نساءنا من بعدنا، لئن حدث به حدث لنزوجنّ نساءه من بعده..!! فنزلت هذه الآية.

وأخرج عبد الرزاق وعبد بن حميد وابن المنذر، عن قتادة...، قال: قال طلحة بن عبيد الله: لو قبض النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم تزوجّتُ عائشة...، فنزلت: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ ٱللَّهَ..﴾ إلى آخر الآية.

وأخرج ابن سعد، عن أبي بكر بن محمد بن عمر [و بن] [٢] حزم في قوله: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ ٱللَّهَ﴾ قال: نزلت في طلحة بن عبيد الله؛ لأنّه قال: إذا توفّي رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم <388> تزوجتُ عائشة....

---

١. الأحزاب (٣٣): ٥٣.

٢. الزيادة من المصدر.

وأخرج البيهقي ـ في السنن ـ، عن ابن عباس ـ رضي الله عنهما ـ قال: قال رجل من أصحاب النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم: لو قد مات رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تزوجتُ عائشة وأُمّ سلمة، فأنزل الله: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ ٱللَّهِ﴾ صلى الله عليه [وآله] وسلم.* انتهى.

هرگاه حال طلحه ـ که او را اهل‌سنت از عشرهٔ مبشره به جنت، و در کمال فضیلت و جلالت می‌دانند ـ به این رسوایی منتهی شود که به این کلام کفرنظام متفوّه شود ـ که مشتمل بر صریح طعن و تعریض و ایذای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله باشد، و مشعر از کمال بی‌اعتنایی و بی‌پروایی او از دین اسلام و امتثال تعظیم اوامر و احکام [است] ـ یعنی اینکه: محمد صلی الله علیه و آله ما را از بنات عم ما محجوب می‌سازد و نساء ما را تزویج می‌کند، اگر حدثی حادثی خواهد شد ـ یعنی وفات خواهد کرد ـ زنان او را بعد او تزویج خواهیم کرد. پس وای بر حال دیگران از صحابه که نزد اهل‌سنت به این مراتب جلیله فائز نبودند!

---

*. [الف] قوبل على أصله. [الدرّ المنثور ۵ / ۲۱۴].

[مشارکت طلحه و زبیر در قتل عثمان]

و نیز همین طلحه و زبیر در قتل عثمان شریک شده‌اند و اعانت قاتلانش نموده، چنانچه در مطاعن عثمان گذشت.

و روایتی در اینجا هم نوشته آید، في كنز العمال:

عن يحيى بن سعيد، عن عمّه، قال: تواقفنا [1] يوم الجمل، وقد كان حين صففنا [2] نادى في الناس: لا يرمينّ رجل بسهم، ولا يطعن برمح، ولا يضرب بسيف، ولا نبدأ القوم بالقتال، وكلّموهم بألطف الكلام، فإنّ هذا مقام من فلح فيه فلح [3] يوم القيامة.. فلم نزل وقوفاً حتّى تعالى النهار حتّى نادى القوم بأجمعهم: يا ثارات عثمان! فنادى علي [عليه السلام]: «يابن الحنفية! ما يقولون؟» فقال: يقولون: يا ثارات عثمان! فرفع علي [عليه السلام] يديه فقال: «اللهم كبّ اليوم قتلة عثمان بوجوههم». ق. * انتهى.

از این روایت واضح می‌شود که: اصحاب جمل از قاتلین عثمان بودند که مکبوب الوجه و مخذول شدند.

---

۱. في المصدر: (تواقعنا).

۲. در [الف] اشتباهاً: (صفنا) آمده است.

۳. في المصدر: (فلج فيه فلج).

* . [الف] وقعه جمل. [كنزالعمال ۱۱ / ۳۳۸].

پس خدا داند که حضرات اهل‌سنت در حق طلحه و زبیر و عایشه ـ که باعث قتل عثمان شدند ـ چه می‌فرمایند، غالباً ایشان را مأجور بر قتل عثمان گویند! پس شیعه را چرا مأجور بر سبّ و لعن شیوخ ثلاثه نمی‌فرمایند؟! (۱)

---

۱. أقول: في الإصابة لابن حجر ۳ / ۴۳۲:

وروى ابن عساكر من طريق متعددة أن مروان بن الحكم هو الذي رماه فقتله منها.

وأخرجه أبو القاسم البغوي ـ بسند صحيح ـ عن الجارود بن أبي سبرة، قال:

لمّا كان يوم الجمل نظر مروان إلى طلحة، فقال: لا أطلب ثأري بعد اليوم، فنزع له بسهم فقتله.

وأخرج يعقوب بن سفيان ـ بسند صحيح ـ عن قيس بن أبي حازم: أن مروان بن الحكم رأى طلحة في الخيل فقال: هذا أعان على عثمان، فرماه بسهم في ركبته، فما زال الدم يسيح حتى مات.

وفي الطبقات الكبرى لابن سعد ۳ / ۲۲۳:

[كان] عبد الملك بن مروان يقول: لولا أن أمير المؤمنين مروان أخبرني أنه هو الذي قتل طلحة ما تركت من ولد طلحة أحدا إلاّ قتلته بعثمان بن عفان.

وفي الاستيعاب لابن عبد البر ۲ / ۷۶۸:

رمى مروان طلحة بسهم ثم التفت إلى أبان بن عثمان فقال:

قد كفيناك بعض قتلة أبيك!

ولاحظ: التاريخ الكبير للبخاري ۷ / ۹۰، المستدرك للحاكم ۳ / ۳۷۰ ـ ۳۷۱، مجمع الزوائد ۹ / ۱۵۰، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۲۵۶ و ۸ / ۷۰۸، ۷۱۵، تهذيب الكمال ۱۳ / ۴۲۲، الوافي بالوفيات ۱۶ / ۲۷۲ .. وغيرها.

[فسق مغيرة بن شعبه صحابى]

از جمله صحابه مغيره بن شعبه است كه از افسق فساق و افجر فجار بود و به زنا و بى‌باكى مشهور و معروف، و قصه زناى او در مطاعن عمر گذشت كه خود عمر به مغيره گفته:

أتتجاهل عليّ، والله! ما أظنّ أبا بكرة كذب عليك، وما رأيتك إلاّ خفتُ أن أُرمىٰ بحجارة من السماء [1].

و قطع نظر از زنا، جلوس مغيره به مجلس زنا و فحش كه بالقطع ثابت است، چنانچه خود مغيره ـ كما سبق من تاريخ ابن خلّكان و غيره ـ به زياد گفته:

لا يحملنّك سوء منظر رأيته على أن تتجاوز إلى ما لم تره [2].

اينقدر هم در ثبوت فسق و فجور آن ملعون كافى است.

و در كتاب "الوسائل الى معرفة الاوائل" تصنيف سيوطى كه در آن كتاب "الاوائل" عسكرى را تهذيب كرده مسطور است:

---

١. تقدّم عن وفيات الأعيان ٦ / ٣٦٥ ـ ٣٦٦، شرح ابن ابى الحديد ١٢ / ٢٣٤ ـ ٢٣٩، الأغانى ١٦/١٠۴ ـ ١١٠.

٢. تقدّم عن وفيات الأعيان ٦ / ٣۶۵، شرح ابن ابى الحديد ١٢ / ٢٣۴ ـ ٢٣٩، الأغانى ١۶/١٠۴ ـ ١١٠.

أوّل من رشا في الإسلام المغيرة بن شعبة، رشا يرفا [۱] حاجب عمر. ذكره أبو نعيم*.

و اگر چه خود رشا حرام و موجب دخول نار است چنانچه «الراشي والمرتشي في النار [۲]» مشهور است، لیکن به مقتضای **<389>** «من سنّ سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها [۳]» بعد او هر کسی که عمل به این سنت سیئه کرده وزر و وبال آن بر همان ملعون است.

و اگر از این همه درگذشتیم و تأویلات سخیفهٔ اهل‌سنت را ـ به حمل این شنائع او بر خطای فی الاجتهاد ـ صحیح پنداریم و قبول کنیم که این زنا یا جلوس او به مجلس زنا با زن اجنبیه و رشا ناشی از خطا فی الاجتهاد است و اصحاب را همه فسوق و فجور به حیلهٔ اجتهاد جایز است، پس می‌گوییم [۴] که از عداوت آن عدوالله با جناب امیر علیه السلام چه جواب خواهند داد، و آن را بر کدام اجتهاد محمول خواهند ساخت؟!

---

۱. يَرْفَا ـ بفتح الياء، وسكون الراء، وفتح الفاء مهموزاً وغير مهموز ـ مولى عمر بن الخطاب وحاجبه. انظر: عمدة القاري ۱۵ / ۲۴.

*. [الف] قوبل على نسخة أخرى صحيحة، والحمد لله على ذلك. (۱۲). [الوسائل الى معرفة الأوائل: ۱۱۱].

۲. كنزالعمال ۶ / ۱۱۳.

۳. لاحظ: كنزالعمال ۱۵ / ۷۸۰، مستدرك سفينة البحار ۵ / ۱۸۳ ـ ۱۸۴.

۴. در [الف] اشتباهاً: (می‌گویم) آمده است.

اگر چه حال عداوت آن ملعون با آن جناب پر ظاهر است، احتياج بيان ندارد، ليكن در اينجا روايتى از "مستدرک" حاكم ـ كه از صحاح اهل‌سنت است ـ بنويسم كه در آن مذكور است كه ـ العياذ بالله! ـ آن ملعون جناب امير عليه السلام را سبّ مى‌كرد، حاكم در "مستدرك" مى‌نويسد:

إنّ المغيرة بن شعبة سبّ علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فقام إليه زيد بن أرقم فقال: يا مغيرة! ألم تعلم أنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم نهىٰ عن سبّ الأموات؟! فلِمَ تَسُبُّ علياً [عليه السلام] وقد مات؟[1] انتهى.

از اينجا سفاهت و حماقت اهل‌سنت بايد دريافت كه چنين ملاعنه و ملاحده را از مقتدايان خويش گرفته‌اند و ايشان را عادل و مؤمن بلكه از اجلّه مؤمنين صاحبان نهايت جلالت و فضيلت دانند، و شيعيان را به جهت طعن بر چنين ملاعنه مطعون و ملوم سازند[2].

---

١. المستدرك ١ / ٣٨٥.

٢. أقول: في شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ٤ / ٨٠ قال:

ذكر المغيرة بن شعبة عند علي عليه السلام وجدّه مع معاوية، قال: «وما المغيرة ؟! إنما كان إسلامه لفجرة وغدرة غدرها بنفر من قومه فتك بهم، وركبها منهم، فهرب منهم، فأتى النبي صلى الله عليه وآله كالعائذ بالاسلام، والله ما رأى أحد عليه منذ ادّعى الاسلام خضوعاً ولا خشوعاً».

[سبّ کردن معاویة بن حدیج [1] امیرمؤمنان علیه السلام را]

از جمله صحابه معاویة بن حدیج است، و آن ملعون هم ـ قطع‌الله‌لسانه ـ سبّ جناب امیر علیه السلام می‌کرد، چنانچه در "ازالة الخفا" آورده:

عن علي بن أبي طلحة، قال: حججنا فمررنا على الحسن بن علي [علیه السلام] بالمدينة، ومعنا معاوية بن حديج، فقيل لحسن [علیه السلام]: إنّ هذا معاوية بن حديج السابّ لعلي [علیه السلام]، فقال: «عليّ به»، فأتي به، فقال: «أنت السبّاب لعليّ؟» فقال: ما فعلتُ، والله! [قال:] [2] «إن لقيته ـ و ما أحسبك تلقاه! ـ يوم القيامة لتجده قائماً على حوض رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يزود عنه رايات المنافقين، بيده عصا من عوسج، حدّثنية الصادق المصدوق صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم، ﴿وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى﴾». * انتهى.

---

۱. نام پدر این ملعون هم به صورت (حدیج) و هم به صورت (خدیج) آمده است، حتّی در یک کتاب و در یک صفحه به هر دو نحو آمده است، لذا از اشاره به اختلاف نسخه‌ها خودداری شد و همه جا به صورت (حدیج) آورده شد.

۲. الزيادة من المصدر.

*. [الف] فضائل جناب امیر علیه السلام. [ازالة الخفاء ۲ / ۲۶۳، و آیه مبارکه در سورة طه (۲۰): ۶۱].

در اين روايت صريح مذكور است كه معاوية بن حديج مثل همنام خود معاوية بن ابوسفيان بر اين فعل شنيع ـكه به سماع آن مو بر تن اهل ايمان مى‌خيزد ـ اقدام مى‌كرد، و حضرت امام حسن [عليه السلام] جزاى اين عمل قبيحش هم بيان فرمود و او را از منافقين ـ كه از حوض كوثر رانده خواهند شد ـ شمرد.

هرگاه اين صحابيان از نواصب و خوارج و معاديان جناب امير عليه السلام باشند، پس اعتقاد به عصمت و عدالت جميع صحابه از گناهان، و برائت ايشان از عيوب و ايشان را دركمال جلالت و عظمت دانستن و همهٔ ايشان را مصداق ثنا و مدح الهى ـكه در آيات قرآنيه در حقّ بعضى از ايشان وارد گشته ـگفتن، سفاهتى بيش نيست!

و اگر حضرات اهل‌سنت به حكم حديث: (أصحابي كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم) [1] به اقتداى جماعتى از صحابه اعنى: مغيرة بن شعبه و معاويه بن حديج و <390> عمرو عاص و معاوية بن ابوسفيان مذهب خوارج و نواصب را برگزينند، بهتر است از اين تذبذب و تستر!

---

١. از روايات جعلى است، مراجعه شود به: الشافى ٣ / ١٣٠، تقريب المعارف: ٣٩٣، النصائح الكافية: ١٨١، مستدرك سفينة البحار ۶ / ١٧۵.

[دفع توهم خروج از صحابیت به سبّ امیرمؤمنان علیه السلام]

و متوهم نشود که این صحابه که با جناب امیر علیه السلام عداوت داشتند و بر سبّ آن جناب اقدام می‌کردند نزد اهل‌سنت کافر شدند، پس در حقیقت صحابه نماندند و از طعن ایشان طعن صحابه لازم نیاید که در صحابیت موت بر ایمان شرط است؛ زیرا که جوابش بر چند وجه است:

اول: آنکه هرگز اهل‌سنت این صحابه را از صحابه خارج ندانند، بلکه در مدح و ثنای اکثر ایشان کوشند:

اما معاویه؛ پس خود ظاهر است و نبذی از مدائح او بعد از این بیاید!

و همین است حال عمروعاص که او را هم احدی از اهل‌سنت خارج از صحابه نمی‌داند، بلکه به غایت بی‌حیایی در حقش مدائح و مناقب از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله بالخصوص نقل کنند و لااقلّ آنکه او را مصداق ثنا و مدح آیات قرآنی دانند و از این زیاده فضل چیست؟!

اما مغیره بن شعبه؛ پس شیخ عبدالحق در "مدارج‌النبوة" در حالش گفته که:

مغیره بن شعبه از جمله آن صحابه است که اهل‌سنت زبان از بد گفتن و به بد یاد کردن ایشان به ملاحظه حقّ صحبت و فضیلت آن نگاه می‌دارند [1].

و نیز شیخ عبدالحق در "شرح عقاید" تصریح کرده به اینکه:

---

۱. مدارج النبوة ۲ / ۶۹۲.

سرحد دار اسلام و سنت تا معاويه و عمرو بن العاص و مغيره بن شعبه و اشباه و امثال ايشان است، هر كه به راه اتباع مشايخ سنت و جماعت رود زبان را از سبّ و طعن ايشان بر بندد.* انتهى.

و معاويه بن حديج را صاحب "استيعاب" در جمله صحابه شمار كرد و نقل كرده كه عبدالرحمن بن شماسه مهرى بر عايشه داخل شد و او از حال معاويه بن حديج سؤال كرد، عبدالرحمن ثناى او كرد و نيكى او بيان نمود، پس عايشه از بغض معاويه بن حديج استغفار كرد [1].

دوم: آنكه اگر اهل‌سنت اين صحابه را كافر و مرتد مى‌دانند پس اين عين مطلوب ما است نه مخالف؛ زيرا كه غرض ما همين است كه كسانى كه در حيات رسول خدا ﷺ از اصحاب معدود بودند بعد آن جناب مرتد شدند و كافر گرديدند و با اهل‌بيت آن جناب عَلَم بغض و عناد برافراشتند.

و هرگاه اهل‌سنت تجويز اين معنا بر معاويه و عمروعاص و مغيره و معاويه بن حديج و غير ايشان از صحابه كردند اگر ديگران نيز چنين افعال شنيعه را مرتكب شوند كدام مانع است؟!

---

* . [الف] باب هفتم در ذكر كتاب آن حضرت، در آخر كتاب. (١٢).

قوبل على الأصل على نسخة صحّحها عبدالحق وكتب عليها حواشي بخطه، فاغتنم ذلك. (١٢). [تكميل الايمان (شرح عقايد): ١١٨].

١. الاستيعاب ٣ / ١٤١٤.

سوم: آنکه نزد اهل‌سنت هرگز عداوت و سبّ و شتم جناب امیر علیه السلام موجب کفر بلکه موجب خروج از ایمان و جلالتشان نمی‌شود گو مخالف احادیث صحیحه قطعیه ایشان باشد؛ زیرا که بعضی از ایشان به گمان صحابیت بعضی از خوارج و نواصب که مادح ابن ملجم شقی‌اند، تخطئه لاعن آن مادح کرده‌اند، و آن عمران بن حطان است که در مدح ابن ملجم این اشعار گفته:

یا ضربة من تقي [1] ما أراد بها   إلّا ليبلغ عند الله رضواناً

.. إلى آخر الأشعار المشهورة [2].

وقاضی أبوالطيب الطبری به حمیت اسلام در جواب این خارجی گفته:

إنّي لأبرء ممّا أنت ذاكره
عن ابن ملجم الملعون بهتانا
إنّي لأذكره يوماً فألعنه
وألعن عمران بن حطانا
عليك ثم عليه من جماعتنا
لعائن كثرت سرّاً وإعلانا

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (كمي) آمده است.

۲. انظر: الغدير ۱ / ۳۲۴ ـ ۳۲۷ .. وغيره.

فأنتما من كلاب النار جاء به

نصّ الشريعة إعلاناً وتبيانا [1]

<391> و تاج‌الدين سبكى بعد ذكر اين ابيات قاضى گفته:

قلت: قد أورد القاضي الحسن في التعليقة أبيات القاضي أبي‌الطيب هذه:

وفي بعض النسخ: قال قاضي‌القضاة: الذي قاله القاضي أبو الطيب خطأ؛ لأن عمران بن حطّان صحابيّ لا يجوز اللعنة عليه.

وفي الحاشية: هذا غلو من قاضي القضاة، فكيف لا يُلعن عمران ؟!.. وطوّل في هذا المعنى.

وعجبت من الأمرين اعتراضاً وجواباً لبنائهما على اعتقاد أن عمران صحابي، وليس عمران بصحابي، وإنّما هو رجل من الخوارج.* انتهى.

پس از اين عبارت تاج‌الدين سبكى به كمال ظهور ثابت است كه قاضى‌القضات اهل‌سنت بر عمران بن حطان به زعم آنكه صحابى بوده لعنت جايز نداشته و لعن او را خطا گفته، و اشعارى كه در جواب آن ملعون گفته

---

۱. راجع: الطبقات الشافعية الكبرى ۱ / ۲۸۹، الاصابة ۵ / ۲۳۲ ـ ۲۳۳، خزانة الادب ۳۴۴/۵.. وغيرها.

*. [الف] قوبل على أصله، اوائل كتاب، قبل از تراجم، در ذكر اشعار علما. (۱۲). [الطبقات الشافعية الكبرى ۱ / ۲۸۹، وانظر: الاصابة ۵ / ۲۳۳].

شد آن را مکروه بلکه حرام محض و گناه کبیره دانسته که آن لعنِ صحابی است؛ و حال آنکه این عمران ملعون به اعتراف اهل‌سنت خارجی پلید است بلکه نطفه شیطان و اخبث از ابن ملجم قاتل آن جناب است که ابن ملجم به قتل خود جناب امیر علیه‌السلام را، مدح خود به این طلاقت و بشاشت نکرده باشد، به خلاف این ملحد شیطان که بر قتل نفس رسول کمال مدح می‌کند، و آن را از عبادات مقرّبه می‌شمارد، پس بی حیایی اهل‌سنت را باید دید که چنین شیطان ملحد خبیث را غیر جایز اللعن گویند، و کسی که مجیب اشعار خبیثهٔ او شود او را خاطی نامند!

چرا صاف صاف مذهب خوارج را اختیار نمی‌کنند؟! و در پردهٔ اسلام بر هم زدن شریعت منظور دارند، کسانی که چنین ملاعنه را از صحابه ـ که ایشان را مقتدایان خود می‌دانند ـ گیرند، و مصادیق مدح و ثنای آیات قرآنی دانند با چنین بی عقلان و بی حیایان چه سر گفتگو است؟!

و از سکوت تاج‌الدین سبکی از تشنیع بر قاضی‌القضات و فقط تعجب از اعتقاد صحابیّت عمران، و عدم تعجبش از تخطئهٔ لعن چنین خارجی نیز ظاهر می‌شود که نزد او هم اگر عمران صحابی می‌بود لعنش جایز نمی‌شد، و چگونه لعنت او می‌کردند حال آنکه معاویه و عمروعاص و دیگر اولیا [1] و اتباع ایشان علی الاعلان به سبّ و شتم جناب امیر علیه‌السلام و اتباع آن جناب ـ به

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (اولیای) آمده است.

اقرار خود اهل‌سنت ـ زبان می‌گشودند، حال آنکه اهل‌سنت هرگز ایشان را بد ندانند، بلکه از مقتدایان خویش گیرند.

و ابن تیمیه ـ در جواب "منهاج الکرامه" جایی که علامه حلی فرموده:

روى أبونعيم الحافظ (١)، عن أبي سعيد الخدري ـ في قوله تعالى: ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ (٢) قال ببغضهم علياً [عليه السلام] (٣).

بعد مطالبه بصحته، و تکذیب این تفسیر از ابی‌سعید ـ گفته:

الثالث: أن يقال: لو ثبت أنه قاله فمجرد قول أبي سعيد قول واحد من الصحابة، وقول الصاحب إذا خالفه صاحب آخر ليس بحجّة باتفاق (٤) أهل العلم، وقد علم قدح كثير من الصحابة في علي فضلاً على كونهم يعردون بينهما (٥) وإنّما يحتجّ عليهم بالكتاب والسنة.* انتهى. <392>

از این قول ابن تیمیه به کمال وضوح ثابت است که بسیاری از صحابه در

---

١. في المصدر: (الجمهور)، بدل (أبو نعيم الحافظ).
٢. سورة محمد صلى الله عليه وآله وسلم (٤٧): ٣٠.
٣. نهج الحق: ١٨١.
٤. سقط من المصدر قوله: (الصاحب إذا خالفه صاحب آخر ليس بحجّة باتفاق).
٥. سقط من المصدر قوله: (فضلاً على كونهم يعردون بينهما).
*. [الف] قوبل على الأصل، البرهان الخامس عشر. [منهاج السنة ٧ / ١٤٦ ـ ١٤٧].

جناب امیر علیه السلام ـ که آیات و احادیث متواتره به مدح و ثنای آن جناب مصرّح است، عناداً لله وللرسول صلی الله علیه وآله ـ قدح کرده، روی خود را سیاه می‌نمودند، و ایشان از صحابیت خارج نبودند.

سبحان‌الله! اهل‌سنت چه انصاف دارند که اگر شیعه چندی از منافقین مثل ابوبکر و عمر و اتباع و اولیایشان و دیگر معاندین و مخالفین اهل‌بیت [علیهم السلام] را مصادیق مدح و ثنای آیات قرآنی ندانند، ایشان بی ایمان و مخالف نصوص کتاب الهی باشند؛ و اگر چندی از منافقین بی ایمان، جناب امیر علیه السلام را که بالیقین ممدوح به آیات قرآنی است، و در دخول آن جناب در مصداق آیات کسی را شکی نه، و جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بالخصوص مدح و ثنای آن جناب و امر به مودّت و محبّت آن حضرت بر منابر و علی رؤس الأشهاد به اعلان تامّ کرده باشد، قدح کنند، ایشان هرگز مخالف نصوص کتاب الهی و از روسیاهان نباشند، بلکه متصف به کمال جلالت قدر و عظمت شأن و مصداق ممادح و مناقب مذکوره در قرآن شریف باشند!!

و عجب است از ابن تیمیه ـ که با وصف دعوی اسلام ـ قدح و بغض این منافقین را با جناب امیر علیه السلام در مقابله قول ابی‌سعید ذکر می‌کند و می‌گوید که: مجرد قول ابی‌سعید در استلزام بغض جناب امیر علیه السلام نفاق را حجّت نیست! و حدیث (أصحابي كالنجوم بأيّهم اقتديتم..) [را] پس پشت می‌اندازد!

و از این کلام ابن تیمیه پر ظاهر است که بغض جناب امیر علیه السلام نزد

اهل‌سنت موجب فسق و فجور نمی‌شود، و اصلاً قدح جناب امیر علیه السلام موجب قدح نمی‌گردد!

لعنت خدا بر چنین مذهب و اعتقاد که صریح معاندت خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم است.

و نیز جایی که علامه حلی نزول آیه: ﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَامَ دِيناً﴾ (۱) در روز غدیر و فرمودن جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله: «الله أكبر! على إكمال الدين، وإتمام النعمة، ورضا الربّ برسالتي وبولاية عليّ من بعدي»، وبعد آن گفتن: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» ذکر کرده (۲)، در جوابش ابن تیمیه بعد ذکر تکذیب این حدیث و عدم دلالت آن بر امامت جناب امیر علیه السلام گفته:

الوجه الخامس: ان هذا اللفظ ـ وهو قوله: «اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» ـ كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث!

وأمّا قوله: «من كنت مولاه فعلي مولاه» فلهم فيه قولان، سنذكر ذلك في موضعه، إن شاء الله تعالى.

---

۱. المائدة (۵): ۳.

۲. منهاج الكرامة: ۱۱۹.

الوجه السادس: ان دعاء النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم مجاب، وهذا الدعاء ليس بمجاب[1]، فعُلم أنه ليس من دعاء النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، فإنه من المعلوم أنه لمّا تولّي كان الصحابة وسائر المسلمين ثلاثة أصناف: صنف قاتلوا معه، وصنف قاتلوه، وصنف قعدوا عن هذا وهذا.. وأكثر السابقين الأولين كانوا من القعود، وقد قيل: إن بعض <393> السابقين الأولين قاتلوه.

وذكر ابن حزم: ان عمار بن ياسر قتله أبو الغادية، وأن أبا الغادية هذا من السابقين الأولين، ممّن بايع تحت الشجرة، وأُولئك جميعهم قد ثبت في الصحيحين أنه لا يدخل النار منهم أحد.. ففي صحيح مسلم وغيره: عن جابر، عن النبيّ صلى‌الله عليه [وآله] وسلم أنه قال: لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة*.

غرض ابن تيميه از اين كلام آن است [كه] صنفى از صحابه كه مقاتله جناب امير عليه‌السلام نمودند، و در آن بعضى از سابقين اولين هم بودند، در نار داخل نخواهند شد؛ و از حديث: «عاد من عاداه» چنان واضح است كه با معادات كنندهٔ آن جناب، خداى تعالى معادات مى‌كند، و كسى كه با او خداى تعالى معادات كند بايد كه او در نار باشد، پس لازم آيد كه مقاتلين آن جناب

---

۱. در [الف] اشتباهاً اينجا (فعُلم أنه ليس بمجاب) اضافه شده است.

*. [الف] قوبل على أصله. (۱۲). [منهاج السنة ۷ / ۵۵ ـ ۵۶].

هم در نار باشند، و حال آنكه ايشان داخل نار نخواهند شد، پس حديث موضوع باشد.

و از اين كلام صريح ثابت شد كه نزد ابن تيميه مقاتلين جناب امير عليه السلام معادات آن جناب مى‌كردند، و مقاتله مستلزم معادات است، و از آن بطلانِ انكارِ بداهت كه اهل‌سنت مى‌كردند هم واضح شد كه مى‌گفتند كه: مقاتلين جناب امير عليه السلام با آن جناب معادات نداشتند [1].

و نيز ظاهر [شد] كه جمعى از صحابه با جناب امير عليه السلام عداوت داشتند، و قتال آن جناب كردند.

پس اگر عداوت جناب امير عليه السلام ـ كه به احاديث متفق عليها موجب سلب ايمان و كمال نفاق است [2] ـ نزد اهل‌سنت قادح عدالت و خوبى صحابه نباشد، و ايشان با وجود عداوت جناب امير [عليه السلام] ـ كه در احاديث رسالت‌مآب صلى الله عليه وآله بر عداوت آن جناب وعيد شديد و تهديد عظيم وارد است [3] ـ مصاديق كمال مدح و ثناى قرآنى باشند، ناچارى است، و جوابش جز سكوت نيست.

---

١. مراجعه شود به تحفهٔ اثناعشريه: ٣٣١ ـ ٣٣٢، ٣٩٤.

٢. مراجعه شود به الغدير ٣ / ١١٨، ١٨٦ و ٩ / ٢٦٧، ملحقات إحقاق الحق: ٣، ٤، ٦، ٧، ١٠، ١٥، ١٧، ١٨، ٢١، ٢٢، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣.

٣. مراجعه كنيد به مصادر تعليقه پيشين.

[انحراف عبدالرحمن بن خالد صحابی]

و از جمله صحابه عبدالرحمن بن خالد است که او هم از جناب امیر عليه السلام منحرف بود، در "استیعاب" در ترجمه‌اش گفته:

كان عبد الرحمن من فرسان قريش وشجعانهم، وكان له فضل وهدي حسن وكرم إلاّ أنه كان منحرفاً عن علي [عليه السلام] وبني هاشم، مخالفة لأخيه المهاجر بن خالد، وكان أخوه المهاجر محبّاً لعلي -كرّم الله وجهه - [عليه السلام]، وشهد معه الجمل وصفّين، وشهد صفّين عبد الرحمن مع معاوية.[1] انتهى.

---

١. الاستيعاب ٢ / ٨٢٩.

أقول: صنّف المحقق الكركي رسالة في تعيين المخالفين لأميرالمؤمنين عليه السلام فراجع المجلد الخامس من موسوعة المحقق الكركي رحمه الله.

وقال ابن أبي الحديد: وذكر جماعة من شيوخنا البغداديين أن عدة من الصحابة والتابعين والمحدّثين كانوا منحرفين عن علي عليه السلام، قائلين فيه السوء، ومنهم من كتم مناقبه، وأعان أعداءه ميلاً مع الدنيا، وإيثاراً للعاجلة، فمنهم أنس بن مالك..

ثم ذكر عدّة روايات في غير واحد من الصحابة والتابعين، منهم:

الأشعث بن قيس الكندي، وجرير بن عبد الله البجلي، وأبو مسعود الأنصاري، وكعب الأحبار، وسمرة بن جندب، وعبد الله بن الزبير، ومعاوية، وأبو سفيان، والمغيرة بن شعبة، والوليد بن عقبة بن أبي معيط .. وغيرهم.

لاحظ: شرح ابن أبي الحديد ٤ / ٧٤ ـ ٨٠.

[خيانت عمرو بن العاص]

و از جمله اصحاب عمرو بن العاص است که ورای مناقب مشهورهٔ او، آن است که عمر او را نسبت به اکل نار و ایراث عار نموده، و او را متهم به خیانت در مال مسلمین کرده، چنانچه در "ازالة الخفا" مسطور است:

وكتب عمر... إلى عمرو بن العاص ـ وهو عامله على مصر ـ: أمّا بعد؛ فقد بلغني أنه قد ظهر لك مال من إبل وغنم وخدم وغلمان، ولم يكن لك قبله مال، ولا ذلك من رزقك، فأنىٰ لك هذا؟! ولقد كان لي من السابقين الأولين من هو خير منك، ولكن استعملتُك لغنائك [1]، فإذا كان عملك لك وعلينا بمَ نؤثرك على أنفسنا؟! فاكتب إليّ من أين مالك؟ وعجّل، والسلام.

فكتب إليه عمرو بن العاص: قرأتُ كتاب أمير المؤمنين، ولقد صدق، فأمّا ما ذكره من مال فإني <394> قدمت بلدة الأسعار فيها رخيصة، والغزو فيها كثيرة، فجعلتُ فضول ما حصل لي من ذلك فيما ذكره أمير المؤمنين، والله يا أمير المؤمنين! لو كانت خيانتك لنا حلالاً ما خنّاك حيث ائتمنا [2]، فاقصر عنا عناءك، فإن لنا أحساباً إذا رجعنا إليها اغتنينا عن العمل لك!

---

١. در [الف] اشتباهاً: (بغنائك) آمده است.

٢. في المصدر: (ائتمنتنا)، وهو الظاهر.

وأمّا من كان عندك من السابقين الأولين فهلاّ استعملتهم ؟!
فوالله ما دققتُ لك باباً .

فكتب عمر : أمّا بعد؛ فإني لستُ من تسطيرك وتشقيقك الكلام في شيء! إنكم ـ معشر الأُمراء ـ أكلتم الأموال، وأخلدتم إلى الأعذار، وإنّما تأكلون النار، وتورثون العار، وقد وجّهتُ إليك محمد بن مسلمة ليشاطرك على ما في يدك، والسلام.

فلمّا قدم عليه محمد اتخذ له طعاماً وقدّمه إليه، فأبىٰ أن يأكل، فقال: ما لك لا تأكل طعامنا؟ قال: إنك عملت لي طعاماً هو تقدمة للشرّ، ولو كنتَ عملتَ لي طعام الضيف لأكلتُه، فأبعد عني طعامك، واحضر مالك، فلمّا كان الغد أحضره ماله، فجعل محمد يأخذ شطراً، ويعطي عمرواً شطراً، فلمّا رأى عمرو ما حاز محمد من المال قال: يا محمد! أقول؟ قال: قل ما تشاء، قال: لعن الله يوماً كنتُ فيه والياً لابن الخطاب! والله لقد رأيتُه ورأيت أباه وإن على كل واحد منهما عباءة قطرانية، مؤتزراً بها ما تبلغ مأبض ركبتيه، وعلى عنق كل واحد منهما حزمة من حطب، وأن العاص بن وائل لفي مزرارات [1] الديباج!

---

۱. في المصدر: (مزرّرات).

فقال محمد: إيهاً يا عمرو! فعمر ـ والله ـ خير منك، وأمّا أبوك وأبوه ففي النار، والله لولا ما دخلت فيه من الإسلام ما لقيت معتقلاً شاة يسرّك غزرها، ويسوءك بكؤها، فقال: صدقت، فاكتم عليّ.. قال: أفعل *.

---

* . [الف] في الفصل السادس من مقامات عمر في التصوف. (١٢). قوبل على أصله. [ازالة الخفاء ٢ / ١٨٣].

أقول راجع ما ذكره العلاّمة الأميني في الغدير ٢ / ١٢٠ ـ ١٧٥ في ترجمة عمرو بن العاص، ففيه الكفاية.

وروى ابن أبي الحديد ـ فيما جرى بين مولانا أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام و عمرو بن العاص عند معاوية ـ:

فتكلّم الحسن بن علي عليه السلام ... فقال: .. وأمّا أنت يا بن العاص، فإن أمرك مشترك! [ولدت على فراش مشترك] وضعتك أمك مجهولاً، من عهر وسفاح، [اختصم] فيك أربعة من قريش، فغلب عليك جزّارها، ألأمهم حسباً، وأخبثهم منصباً، ثم قام أبوك فقال: أنا شانئ محمد الأبتر، فأنزل الله فيه ما أنزل.

وقاتلت رسول الله صلى الله عليه وآله في جميع المشاهد، وهجوته، وآذيته بمكة، وكدته كيدك كله، وكنت من أشدّ الناس له تكذيباً وعداوة ...

فأنت عدو بني هاشم في الجاهلية والإسلام.

ثم إنك تعلم وكل هؤلاء الرهط يعلمون إنك هجوت رسول الله صلى الله عليه وآله بسبعين بيتا من الشعر، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «اللهم إني لا أقول الشعر، ولا ينبغي لي، اللهم العنه بكل حرف ألف لعنة»، فعليك إذا من الله مالا يحصى من اللعن.

(شرح ابن أبي الحديد ٦ / ٢٩١)].

[میگساری بعضی از صحابه]

از جمله آنکه بعضی از صحابه شراب می‌خوردند، در "استیعاب" در ترجمه ابومحجن الثقفی گفته:

كان شاعراً، مطبوعاً، كريماً إلاّ أنه كان منهمكاً في الشراب، لا يكاد يقطع عنه، ولا يردّ عنه حدّ، ولا لوم لائم، وكان أبو بكر الصديق يستعين به، وجلّده عمر بن الخطاب في الخمر مراراً، ونفاه إلى جزيرة في البحر، وبعث معه رجلاً، فهرب منه، ولحق سعد بن أبي وقاص بالقادسية، وهو محارب للفُرس، وكان قد همّ بقتل الرجل الذي بعثه معه عمر، فأحسّ الرجل بذلك وخرج فارّاً، فلحق بعمر وأخبره خبره، فكتب عمر إلى سعد بحبس أبي محجن، فحبسه [۱].

و خود **مخاطب** در باب دوم این کتاب گفته:

در احادیث صحیحه از لعن و بد گفتن صحابی که نعیمان نام داشت و بر شرب خمر اصرار می‌کرد زجر واقع شده و ارشاد فرموده‌اند که (إنه يحبّ الله ورسوله)! [۲]

---

۱. الاستیعاب ۴ / ۱۷۴۶.

۲. تحفهٔ اثناعشریه: ۸۵ (کید ۹۱).

وقدامة بن مظعون هم شراب خورده و عمر بر او حدّ جارى ساخته، چنانچه در مطاعن عمر مذكور است [۱].

و غزالى در "احياء العلوم" گفته:

ما ترك الناس الربا بأجمعهم، كما لم يتركوا <**395**> شرب الخمر وسائر المعاصي حتّى روي أن بعض أصحاب النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم باع الخمر، فقال عمر: لعن الله فلاناً هو أول من سنّ بيع الخمر. [۲] انتهى.

ودر "ازالة الخفا" مسطور است:

أحمد بن حنبل، عن ابن عباس: ذكر لعمر بن الخطاب أن سمرة باع خمراً، قال: قاتل الله سمرة! إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: «لعن الله اليهود، حرّمت عليهم الشحوم، فحملوها، فباعوها». [۳] انتهى.

كمال عجب است كه اگر عمر لعن صحابى كند هيچ ملامى به او متوجه نشود، بلكه بر آن مأجور شود كه صادر از اجتهاد بود، و شيعه اگر كدامى صحابى را لعن كنند كافر گردند، ﴿إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ [۴]!

---

۱. در طعن چهارم عمر از منهاج الكرامة: ۱۰۵، كنز العرفان ۲ / ۳۴۸، منهاج السنة ۶ / ۸۴، قرة العينين: ۶۷ ـ ۶۸ گذشت.

۲. إحياء علوم الدين ۲ / ۱۰۴.

۳. ازالة الخفاء ۲ / ۱۸۳.

۴. سورة ص (۳۸): ۵.

[ولید بن عقبه هم صحابی است]

و از جمله صحابه ولید بن عقبه است، در مطاعن عثمان گذشت که حق تعالی او را در قرآن شریف فاسق خوانده است[1]، پس خدا داند که اهل‌سنت چگونه عدالت او را بر خلاف نصّ الهی ثابت خواهند کرد؟! و او را چگونه در جملهٔ آیات مدح و ثنای صحابه داخل خواهند ساخت؟!

---

۱. تقدّم في الطعن الأول من مطاعن عثمان عن ابن عبد البرّ أنه قال:

لا خلاف بين أهل العلم بتأويل القرآن فيما علمتُ أنّ قوله عزّوجلّ: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾ نزلت في الوليد بن عقبة. انظر: الاستيعاب ۴ / ۱۵۵۳ ـ ۱۵۵۵.

قال ابن أبي الحديد: قال شيخنا أبو القاسم البلخي: من المعلوم الذي لا ريب فيه لاشتهار الخبر به، وإطباق الناس عليه، أن الوليد بن عقبة بن أبي معيط كان يبغض علياً ويشتمه، وأنه هو الذي لاحاه في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله ونابذه، وقال له: أنا أثبت منك جناناً، وأحدّ سناناً، فقال له علي عليه السلام: «اسكت يا فاسق»، فأنزل الله تعالى فيهما: ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُونَ﴾... وسمّي الوليد بحسب ذلك في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله: الفاسق، فكان لا يعرف إلا بـ: الوليد الفاسق. وهذه الآية من الآيات التي نزل فيها القرآن بموافقة علي عليه السلام .. الى أن قال: وسمّاه الله تعالى: فاسقاً في آية أخرى، وهو قوله تعالى: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾، وسبب نزولها مشهور، وهو كذبه على بني المصطلق، وادعاؤه أنهم منعوا الزكاة وشهروا السيف، حتى أمر النبي صلى الله عليه وآله بالتجهز للمسير إليهم، فأنزل الله تعالى في تكذيبه وبراءة ساحة القوم هذه الآية.

وكان الوليد مذموما معيبا عند رسول الله صلى الله عليه وآله يشنؤه ويعرض عنه، وكان الوليد يبغض رسول الله صلى الله عليه وآله أيضا ويشنؤه.. (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۸۰ ـ ۸۱).

[حَكَم بن ابی‌العاص صحابی]

و نيز از جمله صحابه حَكَم بن ابی‌العاص است و حال او مستغنی عن البيان است [1].

---

١. راجع الطعن الثاني من مطاعن عثمان.

أقول: هو الحَكَم ابن أبي العاص بن أُمية بن عبد شمس، أسلم يوم الفتح، وسكن المدينة، وكان ينقل أخبار رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم إلى الكفار من الأعراب وغيرهم، ويتجسّس عليه.

قال الشعبي: وما أسلم إلّا لهذا، ولم يحسن إسلامه، ورآه رسول الله صلى‌الله عليه [وآله] وسلم ـ يوماً ـ وهو يمشي، ويتخلّج) في مشيه، ويحاكي رسول الله صلى‌الله عليه [وآله] وسلم، فقال له: «كن كذلك»، فما زال يمشي كأنّه يقع على وجهه.

ونفاه رسول‌الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم إلى‌الطائف ولعنه. (تذكرة‌الخواص: ١٨٩).

وروى المتقي الهندي، عن عبدالله بن الزبير أنه قال ـ وهو يطوف بالكعبة ـ: وربّ هذه البنية للعن رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم الحَكَم وما ولد.

وفي رواية أُخرى: قال ـ وهو على المنبر ـ: وربّ هذا البيت الحرام والبلد الحرام أن الحَكَم بن أبي العاص وولده ملعونون على لسان محمد صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم.

وروى عن عمرو بن مرة الجهني أنه قال: استأذن الحَكَم على النبي صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم فعرف صوته فقال: ائذنوا له، حية أو ولد حية، عليه لعنة الله وعلى كلّ من يخرج من صلبه إلاّ المؤمن منهم وقليلّ ما هم، يشرفون في الدنيا ويوضعون في الآخرة، ذوو مكر وخديعة، يعظّمون في الدنيا، وما لهم في الآخرة من خلاق.

وروى عن محمد بن كعب القرظي، قال: لعن رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم الحكم وما ولد إلاّ الصالحين وهم قليل. (كنز العمال ١١ / ٣٥٧ ـ ٣٦١).

[مذمت ابوموسی اشعری]

و از جمله صحابه ابوموسی اشعری است که آن ملعون عدو جناب امیر عليه‌السلام بود، چنانچه خلع کردن آن لعین - روز تحکیم - جناب امیر عليه‌السلام را از خلافت دلیلی ساطع است بر بی ایمانی و نفاق او، و در "استیعاب" در ترجمه ابوموسی گفته:

وعزله علي [عليه‌السلام]، فلم يزل واجداً[1] [منها][2] على علي [عليه‌السلام] حتّى جاء منه ما قال حذيفة، فقد روي فيه لحذيفة كلام كرهتُ ذكره، والله يغفر له.[3] انتهى.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (واجدٌ) آمده است.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. الاستيعاب ۳ / ۹۸۰.

روى المتقي الهندي في مسند حذيفة بن اليمان: عن أبي الطفيل، قال: كان [بين] حذيفة وبين رجل من أهل العقبة بعض ما يكون بين الناس، فقال: أُنشدك الله كم كان أصحاب العقبة؟ فقال أبو موسى الأشعري: قد كنّا نخبر أنهم أربعة عشر، فقال حذيفة: فإن كنت فيهم فقد كانوا خمسة عشر، أشهد بالله أن اثني عشر منهم حرب لله ورسوله في الحياة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد.

انظر: كنز العمال ۱۴ / ۸۷ - ۸۶.

وعن أبي نجاء حكيم أنه قال: كنت جالساً مع عمار، فجاء أبو موسى فقال: ما لي ولك؟ ألستُ أخاك؟ قال: ما أدري، ولكن سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم

پس غضب آن ملعون بر جناب امیر عليه السلام دلیل کمال بی ایمانی است.

و ابن عبدالبر اگر چه از راه حفظ مذهب خود کلام حذیفه را صریح مذکور نساخته، ذکر آن را مکروه داشته، لیکن این اجمال خود تعیین مبهم می‌کند که حذیفه او را از منافقین گفته باشد.

و در حق ابوموسی اشعری احادیث مذمّت روات اهل‌سنت روایت کرده‌اند، چنانچه در "تهذیب الکمال" مسطور است:

عبد السلام بن صالح ـ خادم علي بن موسى الرضا [عليه السلام] ـ قال: القرآن مخلوق. وكان عبد السلام يردّ على أهل الأهواء من المرجئة والجهمية والقدرية، وكلّم بشر المريسي غير مرّة بين يدي المأمون مع غيره من أهل الكلام، وكان يعرف بكلام الشيعة إلاّ أن ثمّ أحاديث يرويها في المثالب!

وسألت ابن إسحاق بن إبراهيم عن تلك الأحاديث، وهي أحاديث مروية نحو ما جاء في أبي موسى [و]ما روى في معاوية، فقال: هذه أحاديث قد رويت [1].

⮌ يلعنك ليلة الجبل! قال: إنه قد استغفر لي. قال عمار: قد شهدت اللعن ولم أشهد الاستغفار.

لاحظ: كنز العمال ١٣ / ٦٠٨.

١. تهذيب الكمال ١٨ / ٧٥ ـ ٧٦.

[معاویة بن حدیج قاتل محمد بن ابی‌بکر]

و معاویة بن حدیج نیز صحابي بود، و آن ملعون چنانچه سبّ جناب امیر علیه السلام می‌کرد، همچنین محمد بن ابی‌بکر را قتل کرده، چنانچه در "استیعاب" در ترجمه او مسطور است:

روى عنه سويد بن قيس، وعرفطة بن عمرو، ومات قبل عبد الله بن عمر بيسير، ويقال: إنه الذي قتل محمد بن أبي بكر بأمر عمرو بن العاص له بذلك [۱].

و نیز در آن گفته:

روى ابن وهب، عن عمرو بن الحارث بإسناده، وعن حرملة بن عمران بإسناده: ان عبد الرحمن <396> بن شماسة [۲] المهري قال: دخلنا على عائشة، فسألتنا: كيف كان أميركم هذا ـ أو صاحبكم ـ في غزاتكم؟ يعني معاوية بن حديج، فقالوا: ما نقمنا عليه شيئاً.. فأثنوا عليه خيراً، قالوا: إن هلك بعيراً خلّف بعيراً، وإن هلك فرس أخلف فرساً، وإن أبق خادم أخلف خادماً.

فقالت ـ حينئذ ـ: اللهم اغفر لي إن كنتُ لأبغضه من أجل أنه

---

۱. الاستيعاب ۳ / ۱۴۱۴.

۲. في المصدر: (ثمامة).

قتل أخي، وقد سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «اللهم من أرفق بأُمتي فارفق به، ومن شقّ عليهم فاشقق عليه»(١).

---

١. الاستيعاب ٣ / ١٤١٤. أقول: ذكر الطبري في وقائع سنة ثمان وثلاثين:

خرج معاوية بن حديج ... فدعا إلى الطلب بدم عثمان فأجابه ناس آخرون، وفسدت مصر على محمد بن أبي بكر ... إلى أن قال: وأقبل عمرو بن العاص نحو محمد بن أبي بكر وقد تفرّق عنه أصحابه لما بلغهم قتل كنانة حتى بقي وما معه أحد من أصحابه، فلمّا رأى ذلك محمد خرج يمشي في الطريق حتى انتهى إلى خربة في ناحية الطريق فآوى إليها ... وخرج معاوية بن حديج في طلب محمد ... فانطلقوا يركضون حتى دخلوا عليه فاستخرجوه، وقد كاد يموت عطشاً ... فقال لهم محمد: اسقوني من الماء، قال له معاوية بن حديج: لا سقاه الله إن سقاك قطرة أبداً! إنكم منعتم عثمان أن يشرب الماء حتى قتلتموه ... قال له محمد: يا ابن اليهودية النساجة ... أما والله لو كان سيفي في يدي ما بلغتم منى هذا. قال له معاوية: أتدري ما أصنع بك؟! أُدخلك في جوف حمار ثم أُحرقه عليك بالنار. فقال له محمد: إن فعلتم بي ذلك فطال ما فعل ذلك بأولياء الله ... قال له معاوية: إني انما أقتلك بعثمان. قال له محمد: وما أنت وعثمان؟! إن عثمان عمل بالجور، ونبذ حكم القرآن، وقد قال الله تعالى: ﴿وَمَن لَمْ يَحْكُم بِمَا أَنْزَلَ ٱللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ ٱلْفَاسِقُونَ﴾، فنقمنا ذلك عليه فقتلناه، وحسّنت أنت له ذلك ونظراؤك، فقد برّأنا الله ـ إن شاء الله ـ من ذنبه، وأنت شريكه في إثمه وعظم ذنبه، وجاعلك على مثاله، فغضب معاوية فقدّمه فقتله، ثم ألقاه في جيفة حمار، ثم أحرقه بالنار! فلمّا بلغ ذلك عائشة جزعت عليه جزعاً شديداً، وقنتت عليه في دبر الصلاة، تدعو على معاوية وعمرو. (تاريخ الطبري ٤ / ٧١، ٧٨ ـ ٧٩).

[مخازی خالد بن ولید]

و از جمله صحابه خالد بود که عمر بن الخطاب او را نسبت به زنا و قتل مسلم داده، کما سبق، و او را عدوالله گفته و تحقیر و اهانت او کرده [1]؛ پس اگر تحقیر و اهانت اصحاب حرام است، چنانچه **مخاطب** به آن متفوه شده لازم آید که عمر بن الخطاب مرتکب حرام و کبیره و رافضی باشد.

---

۱. در طعن دوم ابوبکر و طعن دوازدهم عمر از کنزالعمال ۵ / ۶۱۹، وفیات‌الاعیان ۶ / ۱۵، تاریخ الطبری ۲ / ۵۰۳ ـ ۵۰۴، شرح شفای ملاعلی قاری هامش نسیم الریاض ۴ / ۳۳۸ ـ ۳۳۹ و غیر آن گذشت.

ولابأس بالاشارة إلی ما ذکره الطبري بعد قضیة قتل مالك وقومه، فإنه روی عن محمد بن إسحاق أنه قال: ثم إن خالداً قال لمجاعة: زوّجني ابنتك. فقال له مجاعة: مهلاً إنك قاطع ظهري وظهرك معي عند صاحبك. قال: أیها الرجل زوّجني! فزوّجه، فبلغ ذلك أبا بکر، فکتب إلیه کتاباً یقطر الدم: لعمري یا ابن أم خالد! إنك لفارغ تنکح النساء وبفناء بیتك دم **ألف ومائتي رجل من المسلمین لم یجفف بعد!**

قال: فلمّا نظر خالد في الکتاب جعل یقول: هذا عمل الأعیسر. یعنی عمر بن الخطاب. (تاریخ الطبري ۲ / ۵۱۹).

ومن مخازیه أنه أراد قتل أمیرالمؤمنین علیه السلام بأمر أبي بکر، قال السمعاني ـ عند ذکر عباد بن یعقوب الرواجني ـ:

وروی عنه حدیث أبي بکر أنه قال: لا یفعل خالد ما أمر به.

سألت الشریف عمر بن إبراهیم الحسیني بالکوفة عن معنی هذا الأثر، فقال: کان أمر خالد بن الولید أن یقتل علیاً ثم ندم بعد ذلك فنهی عن ذلك. (الأنساب للسمعاني ۳/۹۵).

[مثالب نعمان بن بشير]

و از جمله صحابه نعمان بن بشير است در "استيعاب" در حقش گفته:

كان النعمان أميراً على كوفة لمعاوية تسعة أشهر، ثم كان أميراً على حمص لمعاوية، ثم ليزيد، فلمّا مات يزيد صار زبيرياً فخالفه أهل حمص، فأخرجوه منها، واتبعوه فقتلوه (١).

---

١. الاستيعاب ٤ / ١٤٨٩.

أقول: إنه كان عثمانياً، قدم على علي عليه السلام من عند معاوية فقال له: حدّثني عنك يا نعمان: أنت أهدى قومك سبيلا؟ يعني الأنصار ... قال: أصلحك الله، إنما جئت لأكون معك وألزمك ... وأقام عنده شهراً، ثم خرج فارّاً، ثم بعثه معاوية في ألفي رجل ليغير على شاطئ الفرات، فاستنهض علي عليه السلام أصحابه فقال: «اخرجوا ... فإن النعمان بن بشير قد نزل به في جمع من أهل الشام، ليس بالكثير، فانهضوا إلى إخوانكم، لعل الله يقطع بكم من الكافرين طرفاً». (انظر: شرح ابن أبي الحديد ٢ / ٣٠١ ـ ٣٠٤).

وقال قيس بن سعد بن عبادة مخاطبا النعمان بن بشير في وقعة صفين:

انظر يا نعمان، هل ترى مع معاوية إلاّ طليقاً أو أعرابياً، أو يمانياً مستدرجا بغرور!

انظر أين المهاجرون والأنصار والتابعون لهم بإحسان، الذين رضي الله عنهم ورضوا عنه! ثم انظر هل ترى مع معاوية أنصارياً غيرك وغير صويحبك، ولستما والله ببدريين ولا عقبيين ولا أُحديين، ولا لكما سابقة في الاسلام، ولا آية في القرآن.

ولعمري لئن شغبت علينا لقد شغب علينا أبوك!

[انما قال هذا؛ لأن أبوه بشير بن سعد كان أول رجل من الأنصار بايع أبا بكر!].

انظر: شرح ابن أبي الحديد ٨ / ٨٨، وقعة صفين لنصر بن مزاحم المنقري: ٤٤٩.

[دزدی برخی از صحابه]

از جمله صحابه بعض خادمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که محافظت اثقال آن حضرت می‌کرد، هرگاه بمرد، آن جناب گفت که: «او در نار است» که خیانتی کرده بود، و شرف صحبت آن جناب به او نفعی نبخشید، چنانچه در "تفسیر ثعلبی" در تفسیر ﴿وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾[1] مسطور است:

أخبرنا محمد بن عبد الله بن زكريا، أنا أبو حامد بن الشرقي، (نا) عبد الرحمن بن بشر، (نا) سفيان، عن عمرو[2]، عن سالم بن أبي الجعد، عن عبد الله بن عمرو، قال: كان على ثقل النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم رجل يقال له: كركرة، فمات، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «هو في النار»، فوجدوا عليه عباءة قد غلّها[3].

از آن جمله آنکه یکی از اصحاب آن حضرت یوم خیبر بمرد، پس آن جناب بر او نماز نخواند به جهت خیانت او في سبيل الله، و نفرمود که گناه او معفو شده، چنانچه در ذهن مخاطب مستقر شده که جمیع سیئات جمیع صحابه مغفور است، چنانچه در "تفسیر ثعلبی" مسطور است:

---

۱. آل عمران (۳): ۱۶۱.
۲. سقط من المصدر من أول السند إلى هنا.
۳. تفسیر ثعلبی ۳ / ۱۹۷.

عن زيد بن خالد: أن رجلاً من أصحاب النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم توفّي يوم خيبر، فذكروا للنبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم فقال: «تصلّوا على صاحبكم»، فتغيّرتْ وجوه الناس لذلك، فقال: «إن صاحبكم غلّ في سبيل الله» ففتشنا متاعه، فوجدنا خرزاً من خرز اليهود لا يساوي درهمين [۱].

در "جامع الاصول" مسطور است:

إن رجلاً من أصحاب النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم توفّي يوم خيبر، فذكر ذلك لرسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم، فقال: «لا تصلّوا على صاحبكم»، فتغيّرت وجوه الناس لذلك، وقال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «إنه غلّ في سبيل الله»، ففتشنا متاعه ووجدنا خرزاً من خرز اليهود لا يساوي درهمين [۲].

و نيز در جامع الاصول مسطور است:

ابن عباس؛ قال: حدّثني عمر، قال: لمّا كان يوم خيبر أقبل نفر من صحابة النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم فقالوا: فلان شهيداً، وفلاناً شهيداً.. حتّى مرّوا على رجل وقالوا: فلان شهيداً، فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: «كلاّ إني **<397>**

---

۱. تفسير ثعلبى ۳ / ۱۹۸.

۲. جامع الأصول ۲ / ۷۲۱.

رأيته في النار في بردة عليها وعباءة»[١]. [٢]

و این روایات مبطل دعوی باطل **مخاطب** است که گناهان جمیع صحابه مغفور است و مؤاخذه بر آن نیست .

---

١ . في المصدر : (غلّها أو عباءة) .

٢ . جامع الأصول ٢ / ٧٢٢ ، وانظر : مسند احمد ٤ / ١١٤ و ٥ / ١٩٢ ، سنن ابن ماجة ٢ / ٩٥٠ ، المستدرك ٢ / ١٢٧، كنز العمال ٤ / ٣٩٢ ـ ٣٩٣ .. وغيرها .

وفي سنن أبي داود ١ / ٦١٤ ـ ٦١٥ :

عن أبي هريرة ، أنه قال : خرجنا مع رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم عام خيبر فلم يغنم ذهباً ولا ورقاً إلاّ الثياب والمتاع والأموال .

قال : فوجّه رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم نحو وادي القرى وقد أُهدي لرسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم عبد أسود يقال له: مدعم ، حتى إذا كانوا بوادي القرى ، فبينا مدعم يحطّ رحل رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم إذ جاءه سهم فقتله ، فقال الناس : هنيئا له الجنة ، فقال النبي صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم : كلاّ ، والذي نفسي بيده إن الشملة التي أخذها يوم خيبر من المغانم لم تصبها المقاسم لتشتعل عليه ناراً .

فلما سمعوا ذلك جاء رجل بشراك أو شراكين إلى رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلمفقال رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم : شراك من نار أو قال : شراكان من نار .

وعن عبد الله بن عمرو ، قال : كان رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم إذا أصاب غنيمة أمر بلالاً فنادى في الناس ، فيجيئون بغنائمهم ، فيخمّسه ويقسّمه ، فجاء رجل بعد ذلك بزمام من شعر ، فقال : يا رسول الله ، هذا فيما كنا أصبناه من الغنيمة ، فقال : أسمعت بلالاً ينادي ثلاثاً ، قال : نعم ، قال : فما منعك أن تجئ به ؟ فاعتذر إليه، فقال : كن أنت تجئ به يوم القيامة ، فلن أقبله عنك .

مطاعن معاویه

و از جمله صحابهٔ کبار نزد اهل‌سنت معاویه غاویه است که ـ قطع نظر از آنچه عموماً ادعای خوبی و نیکی و جلالت شأن و نهایت بزرگی جمیع صحابه کنند ـ در حق او بالخصوص نصوص به مدح و ثنای او افترا کرده‌اند و احادیث بسیار در حق آن نابکار بر جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله وضع ساخته‌اند و تکذیب اسلاف خود ـ مثل شیخ بخاری و ابن الجوزی و غیر ایشان که گفته‌اند که: در فضائل معاویه هیچ حدیثی صحیح نشده ـ نموده، به تصدیق آن احادیث موضوعه می‌پردازند.

بلکه بعضی از ناحق‌کوشان مصنفات علی حده در فضائل معاویه تصنیف کرده، نامه اعمال خود را سیاه ساخته‌اند.

و شنائع افعال و مخازی اعمال آن ملعون نه به حدّی است که قطره از بحار و دانه از خروار به نقل آید، لیکن بنابر تنشیط خواطر اهل ایمان، و اسکات و مبهوت ساختن ارباب عدوان بعضی از فضائل آن حاوی‌المناقب [!] مذکور شود.

[محاربه با اميرمؤمنان عليه‌السلام]

پس اشنع و افظع آن افعال، قتال و جدال است با خليفهٔ بر حق و امام مطلق ـ اعنى على بن ابى‌طالب [عليه‌السلام] ـ كه به اجماع اهل اسلام بعد عثمان امام بر حق بود، و طاعت خليفه بر حق بالاجماع واجب است، وليكن اهل‌سنت ـ از راه بى‌حيايى ! ـ به توجيهات سخيفه اين مخالفت او را باعث عصيان و فسق و فجور ندانند.

همين اگر كسى ادنى مخالفتى با ابى‌بكر و عمر نمايد ـ گو نوبت قتال و انكار خلافت نرساند ـ او را اهل‌سنت فاسق و باغى گويند؛ و مخالف جناب امير عليه‌السلام را گنهكار هم ندانند، بلكه مأجور انگارند، بلكه عجب نيست كه او را بر صواب شمارند!!

و بالفرض آنكه مخالفت خليفهٔ بر حق جايز است، ليكن كلام در اين است كه قتال جناب امير عليه‌السلام كه احاديث صحيحه و نصوص صريحه بر وجوب محبّت و حرمت ايذاى آن جناب از حدّ تواتر و استفاضه هم درگذشته، چگونه جايز شد؟!

قتال عايشه و طلحتين را كه بى قصد و ارادهٔ طرفين مى‌گويند، اين قتال معاويه را كه نمى‌توانند گفت كه بى قصد طرفين واقع شده.

و ظاهر است كه زياده از قتال ايذايى نمى‌باشد، و اگر قتال داخل ايذا و عداوت نيست، پس سبّ و لعن شيعه بر شيوخ ثلاثه چرا موجب عداوت و ايذايشان خواهد شد؟!

بلکه ما هم دعوی می‌کنیم که شیوخ ثلاثه از دوسترین مردم به نزد ما هستند [۱]، لیکن بر ایشان لعن و طعن می‌کنیم و مذامّ و قبائح ایشان [را] بیان می‌کنیم، و این معنا موجب عداوت و ایذایشان نمی‌شود!

و جناب علامه حلی در مطاعن معاویه گفته:

ومنها: أنه خاصم علياً عليه السلام، وقتل جمعاً كثيراً لا تحصىٰ من المسلمين، وأدخل الشبهة على أكثر الباقين، مع أن الأمر لعلي [عليه السلام] بالإجماع عندهم، ومبايعة علي [عليه السلام] المسلمين، والنصّ من النبيّ [صلى الله عليه وآله وسلم]، واستحقاقه بواسطة العصمة [۲].

و ابن روزبهان از جواب عاجز آمده، اصلاً در جواب چیزی نگفته، سکوت بحث ـ به مقتضای: (من سکت سلم) ـ اختیار <398> کرده.

امری عجب‌تر از این معنا بر صفحه روزگار کسی ندیده باشد که اهل‌سنت با وصف دعوی اسلام و اتباع شریعت خیر الأنام عليه السلام، قتال نفس رسول را جایز گویند!

سبحان‌الله! اگر کسی با شیوخ ثلاثه قتال کند او فاسق و فاجر و کافر و ملعون و مطرود گردد؛ و کسی که با جناب امیر عليه السلام قتال نماید مؤمن و عادل و صاحب فضیلت بزرگ و جلیل الشأن و عظیم‌المنزلة و مثاب و مأجور باشد، العیاذ بالله من التعصب!

---

۱. در [الف] (ماناد) آمده است که اصلاح شد.

۲. لم نجده في نهج الحق، ونقله عنه الشهيد الشوشتري في احقاق الحق: ۲۶۴.

عجب كه جناب رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به ناری و جهنمی بودن معاويه و اتباعش تصريح فرموده؛ و باز اهل‌سنت به كلام صدق نظام آن سرور گوشی نمی‌نهند، و آن را به جوی نمی‌خرند، و بر خلاف آن جناب حكم به كمال ايمان و نهايت ايقان معاويه و مأجور بودنش در محاربهٔ با نفس رسول و معاندت با زوج بتول می‌فرمايند، چه حديث عمار بن ياسر:

«تقتلك الفئة الباغية، تدعوهم الى الجنة، ويدعونك الى النار [1]».

كه به اعتراف شيخ عبدالحق دهلوی در "شرح مشكاة" به حدّ شهرت و تواتر رسيده* به صراحت تمام دلالت دارد بر ناری بودن معاويه و اتباعش كه از جمله‌شان بسياری از اصحاب هم بودند.

و هم دليل واضح است بر حرمت قتال جناب اميرعليه‌السلام.

---

١. له مصادر كثيرة جدّاً انظر ـ مثلاً ـ: الغدير ۹ / ۲۱ ـ ۲۲، ملحقات احقاق الحق مجلدات: ۷، ۸، ۳۱.

* . [الف] قال في شرح هذا الحديث: واين حديث را طرق كثير[ه] است، بالغ به مرتبه شهرت و تواتر. (۱۲). [اشعة اللمعات ۴ / ۵۷۰. لازم به تذكر است كه: سيوطی در كتاب الأزهار المتناثرة في الأخبار المتواترة: ۷۶، وشيخ عبدالعزيز غماری در اتحاف ذوی الفضائل المشتهرة: ۱۷۰ نيز حديث مذكور را از روايات متواتره شمرده‌اند].

و بخاری اگر چه ـ به جهت حفظ ناموس خود ! ـ زیاده: «تدعوهم إلى الجنة، ويدعونه الى النار» را اخراج نكرده، ليكن ديگر محدّثين اين زياده را به طرق کثیره روایت کرده و آن را اثبات نموده، به تفضیح بخاری پرداخته‌اند، چنانچه در "جامع الاصول" مذکور است:

قال الحميدي: وفي هذا الحديث زيادة مشهورة لم يذكرها البخاري أصلاً من طريقي هذا الحديث: ولعلها لم تقع إليه فيهما، أو وقعت فحذفها لغرض قصده في ذلك، وأخرجها أبو بكر البرقاني وأبو بكر الإسماعيلي قبله، وفي هذا الحديث عندهما: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: «ويح عمار! تقتله الفئة الباغية، يدعوهم إلى الجنّة، ويدعونه الى النار».

قال أبو مسعود الدمشقي ـ في كتابه ـ: لم يذكر البخاري هذه الزيادة، وهي في حديث عبد العزيز بن المختار وخالد بن عبد الله الواسطي ويزيد بن زريع [1] ومحبوب بن الحسن وشعبة ـ كلّهم ـ، عن خالد الحذّاء، عن عكرمة، ورواه إسحاق، عن عبد الوهاب هكذا. فأمّا حديث عبد الوهاب الذي خرّجه البخاري دون هذه الزيادة، فلم يقع إلينا من غير حديث البخاري.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (أريع) آمده است.

هذا آخر ما قاله أبو مسعود، وهو آخر ما قاله الحميدي في كتابه.* انتهى.

و ملا على قارى را در مقام شرح اين حديث حميّت اسلامى در گرفته، عنان قلمش را ربوده، او را به وادى انصاف آورده، كلمه حقى بر زبانش رانده! حيث قال:

قال ابن الملك: اعلم أن عماراً قتله معاوية وفئته [1]، فكانوا طاغين باغين بهذا الحديث؛ لأن عماراً كان في عسكر علي [عليه السلام] هو والمستحق للإمامة، فامتنعوا عن بيعته.

حكي أن معاوية كان يأوّل معنى الحديث ويقول نحن <399> فئة باغية طالبة لدم عثمان..! وهذا كما ترى تحريف؛ إذ معنى طلب الدم غير مناسب هنا؛ لأنه صلى الله عليه [وآله] وسلم ذكر الحديث في إظهار فضيلة عمار وذمّ قاتله؛ لأنه جاء في طريق: (ويح)، قلت: (ويح) كلمة تقال لمن وقع في هلكة لا يستحقّها، فيترحّم عليه ويرثى له، بخلاف (ويل) فإنها كلمة عقوبة يقال للذي يستحقّها ولا يترحّم عليه، هذا.

---

* . [الف] قوبل على أصله، فضائل عمار، از كتاب الفاء (١٢). [جامع الأصول ٩ / ٤٤ ـ ٤٥].

١. در [الف] اشتباهاً: (فئة) آمده است.

وفي الجامع الصغير ـ برواية الإمام أحمد [1] والبخاري ـ، عن أبي سعيد ـ مرفوعاً ـ: «ويح عمار! تقتله الفئة الباغية، يدعوهم إلى الجنة، ويدعونه إلى النار».

وهذا كالنصّ الصريح في المعنى الصحيح المتبادر من (البغي) المطلق في الكتاب، كما في قوله تعالى: ﴿يَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَاءِ وَٱلْمُنكَرِ وَٱلْبَغْيِ﴾ [2]، وقوله سبحانه: ﴿فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ﴾ [3]، فإطلاق اللفظ الشرعي على إرادة المعنى اللغوي، عدول عن العدل، وميل الى الظلم الذي هو وضع الشيء في غير موضعه.

والحاصل ان (البغي) بحسب المعنى الشرعي والإطلاق العرفي خصّ في عموم معنى الطلب اللغوي إلى طلب الشرعي الخاصّ بالخروج المنهي، فلا يصحّ أن يراد به طلب دم خليفة الزمان وهو عثمان...

وقد حكي عن معاوية تأويل أقبح من هذا حيث قال: إنّما قتله علي [عليه السلام] وفئته حيث حمله على القتال، وصار سبباً لقتله في المآل، فقيل له في الجواب: فإذن قاتل حمزة هو النبيّ صلى الله عليه

---

١. در [الف] اشتباهاً: (الأحمد) آمده است.

٢. النحل (١٦): ٩٠. در [الف] كلمهٔ اخير آيه يعنى (البغي) كه محل شاهد بود، سقط شده است.

٣. الحجرات (٤٩): ٩.

[وآله]وسلم حيث كان باعثاً له على ذلك، والله سبحانه وتعالى حيث أمر المؤمنين بقتال المشركين!

والحاصل إن هذا الحديث فيه معجزات ثلاث:

إحداها: أنه سيقتل.

وثانيها: أنه مظلوم.

وثالثها: أن قاتله باغ من البغاة.

والكلّ صدق وحقّ، ثم رأيت الشيخ أكمل الدين قال: الظاهر أن هذا ـ أي التأويل السابق .. أي عن معاوية، وما حكي عنه أيضاً من أنه قتله من أخرجه للقتل وحرّضه عليه، كلّ منهما ـ افتراءٌ عليه.

أمّا الأول؛للحديث..

وأمّا الثاني؛ فلأنه ما أخرجه أحدٌ بل هو خرج بنفسه وماله مجاهداً في سبيل الله، قاصداً لإقامة [1] الفرض وإنّما كان كل منهما افتراءً على معاوية؛ لأنه... أعقل من أن يقع في شيء ظاهر الفساد على خلاف الخاص والعام.

قلت: فإذاً كان الواجب عليه أن يرجع عن بغيه بإطاعة الخليفة، ويترك المخالفة وطلب الخلافة المنيفة، فتبيّن بهذا أنه كان

---

١. در [الف] اشتباهاً: (لإمامة) آمده است.

في الباطن باغياً، وفي الظاهر متستّراً بدم عثمان، مراعياً، مرائياً، فجاء هذا الحديث عليه ناعياً، وعن عمله ناهياً، لكن كان ذلك في الكتاب مسطوراً، فصار عنده كل من القرآن والحديث مهجوراً. فرحم الله من أنصف ولم يتعصّب، ولم يتعسّف، وتولّى الاقتصاد في الاعتقاد لئلاّ يقع في جانبي <400> سبيل الرشاد من الرفض والنصب بأن يحبّ جميع الآل والصحب.* انتهى.

و از این عبارت ظاهر شد که به نزد ملا علی قاری، معاویه لعین از فرقه باغیه بوده، و به انحراف از اطاعت خلیفهٔ بر حق و طلب خلافت به ناحق، عاصی و گنهکار بود، و از مرائیان و تارکان سنت و قرآن بود.

پس این نصّ واضح است بر فسق و فجور معاویه و شناعت عمل او و اتباع او که جمعی کثیر از صحابه بوده‌اند.

پس خدا داند که اهل‌سنت چه قسم معاویه و صحابهٔ تابعین او را از عدول می‌گیرند، و این فعل شنیع و فسق و فجورشان را قابل اقتدا و اهتدا می‌گویند، و از قبیل (اختلاف أمتي رحمة) می‌گیرند؟! و یا استحیا می‌کنند؟! و یا از مذبذبین [اند]، لا إلی هؤلاء ولا إلی هؤلاء!

و نیز هرگاه واضح شد که این قتال معاویه جایز نبود، او در این قتال گنهکار و مخالف شریعت و کتاب بود و طلب خون عثمان منظور نداشت

---

*. [الف] الفصل الثالث، من مناقب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، قوبل علی أصله. (۱۲). [مرقاة المفاتیح ۱۱ / ۱۷ ـ ۱۸].

بلكه محض مرائی و منتشر [1] بود، پس در کفر معاویه شک باقی نماند؛ زیرا که در این صورت بطلان حیلهٔ اجتهاد معاویه از شمس واضح‌تر می‌شود، پس ثابت می‌شود که او به محض عداوت جناب امیر علیه‌السلام قتال آن جناب می‌کرد.

و انصاف نموده [اند] ابن بطال و مهلب و جماعتی از شرّاح که گفته‌اند که: این حدیث ـ یعنی «ویح عمار...» إلی آخره ـ منطبق نمی‌شود مگر بر خوارج، ومن حیث لا یشعرون اقرار کردند به خارجیت معاویه و احزاب او، چنانچه ابن حجر در "فتح الباری" در شرح این حدیث آورده:

قال ابن بطّال ـ تبعاً للمهلب ـ: إنّما یصحّ هذا في الخوارج الذين بعث إليهم علي [عليه السلام] عماراً يدعوهم إلى الجماعة، ولا يصحّ في أحد من الصحابة، وتابعه على هذا الكلام جماعة من الشرّاح. [2] انتهی.

و آنچه ابن بطال و غیره ـ از غایت تعامی! ـ مصداق این حدیث را سوای معاویه، فرقهٔ دیگر قرار داده‌اند؛ بطلان آن خود ظاهر است، چنانچه ابن حجر بعد نقل این قول گفته:

فيه نظر من أوجه:

---

۱. احتمالاً (متستر به خون عثمان) بوده ـ که ترجمه کلام قاری باشد ـ سپس در عبارت سقط و تصحیف واقع شده است.

۲. فتح الباری ۱ / ۴۵۱.

أحدها: أن الخوارج إنّما خرجوا على علي [عليه السلام] بعد قتل عمار بلا خلاف بين أهل العلم بذلك، فإن ابتداء أمر الخوارج كان عقيب التحكيم، وكان التحكيم عقيب انتهاء القتال لصفين، وكان قتل عمار قبل ذلك قطعاً، فكيف يبعثه علي [عليه السلام] إليهم بعد موته؟!

ثانيها: إن الذين بعث إليهم عماراً إنّما هم أهل الكوفة يستنفرهم على قتال عائشة ومن معها قبل وقعة الجمل، وكان فيهم من الصحابة كمن كان مع معاوية وأفضل، وسيأتي التصريح بذلك عن المصنف في كتاب الفتن، فما فرّ منه المهلب وقع في مثله مع زيادة إطلاقه عليهم تسمية الخوارج، وحاشاهم من ذلك [1].

در "كنز العمال" در وقعه صفين مذكور است:

عن الثوري ومعمّر، عن أبي إسحاق، عن عاصم بن حمزة، قال: عمّار بن ياسر قال: سمعت النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «ستقتلك الفئة الباغية ـ وأنت على الحقّ ـ فمن لم ينصرك يومئذ فليس منّي» [2]. كر.

پس اصحابى كه نصرت جناب امير عليه السلام را ترک كردند و به اتباع شيطان گرويدند، البته مخالفت نصوص پيغمبر كرده باشند و مصداق

---

١. فتح البارى ١ / ٤٥١.

٢. كنزالعمال ١١ / ٣٥١.

: «ليس مني» <401> شده و به نار اليم شتافتند.

ايضاً در "كنز العمال" است:

عن عبد الرحمن بن عبد الله، قال: قال لي علي بن أبي‌طالب [عليه السلام]: «يؤتىٰ بي ومعاوية يوم القيامة، فنختصم عند ذي العرش، فأيّنا فلج فلج أصحابه»[1]. الحارث. كر.

و يقينى است كه فلج يوم حساب براى جناب امير عليه السلام و شيعيان است، پس معاويه و اتباع او ـ كه از ايشان جمعى از اصحاب هم بودند ـ داخل نار و غير فالج به ثواب دار قرار باشند.

و نيز در "كنز العمال" مسطور است:

عن حبّة البدري، قال: سمعت علياً [عليه السلام] يقول: «نحن النجباء، وأفراطنا أفراط الأنبياء، وحزبنا حزب الله، والفئة الباغية حزب الشيطان، ومن سوّى بيننا[2] وبين عدونا فليس منا»*. كر.

از اين حديث صريح واضح است كه معاويه و اتباعش از حزب شيطان بودند، پس حزب شيطان را از عدول مؤمنين و اتقياى صالحين و مصداق آيات مدح و ثناء قرار دادن كمال عجب است!

و نيز در "كنز العمال" مرقوم است:

---

١. كنزالعمال ١١ / ٣٥٠.

٢. در [الف] اشتباهاً: (بينا) آمده است.

*. [الف] ذيل الصفين. [كنزالعمال ١١ / ٣٥٦].

عن ابن عباس، قال: عقم النساء أن يأتين بمثل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب [عليه السلام]! والله ما رأيت ولا سمعت رئيساً يوزن به، لرأيته يوم صفّين وعلى رأسه عمامة بيضاء قد أرخى طرفها، كان عينيه سراجاً سليط (١)، وهو يقف على كل شرذمة يحضّهم حتّى انتهى إليّ، وأنا في كتيب من الناس، فقال: «معاشر المسلمين! استشعروا الخشية، وغضّوا الأصوات، وتجلببوا السكينة، واعملوا الأسنّة، وأقلقوا السيوف في الأغماد قبل السكينة، وابلغوا الوخز، ونافحوا الضبا، وصلّو السيوف بالخطا والنبال بالرماح، فإنكم بعين الله، ومع ابن عمّ نبيّه صلى الله عليه [وآله]وسلم، عاودوا الكرّ، واستحيوا من الفرّ، فإنه عار باقٍ في الأعقاب [والأعناق] (٢) ونار يوم الحساب، وطيّبوا عن أنفسكم نفساً (٣)، واشمخوا (٤) إلى الموت شمخاً (٥)، وعليكم بهذا السواد الأعظم، والرواق المطنب، فاضربوا ثبجه؛ فإن الشيطان راكد في كسره، ومفترش ذراعيه، قد قدم الموثبة، وأخّر للنكوص رجلاً،

---

١. في المصدر: (سليطاً).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (أنفسنا).

٤. في المصدر: (وامشوا).

٥. في المصدر: (سجحاً).

فصمداً صمداً حتّى ينجلي لكم عمود الدين، ﴿وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾»[1].کر *.

پس کمال عجب است که حضرات اهل‌سنت این نصوص جناب ولایت‌مآب عليه السلام را بر مذمّت و شناعت اعمال معاویه و اتباعش پس پشت انداخته، اعتقاد کمال خوبی و نیکی ایشان کنند، و ایشان را مبرّیٰ از عصیان و فسوق دانند، حال آنکه جناب امیر عليه السلام در این کلام تصریح کرده که:

معاویه مثل شیطان است و قتال او و اتباعش واجب و باعث انجلای عمود دین است، و فرار از قتالشان موجب عقاب و عار است.

تعصب اهل‌سنت باید دید که به مخالفت آن جناب گویند که: معاویه را ـ العیاذ بالله ـ قتال آن جناب جایز بود، و هم او را به این قتال و معادات نقصی حاصل نشده.

ونیز گویند که: اطاعت جناب امیر عليه السلام و قتال نمودن با آن جناب واجب نبود، بلکه تخطئهٔ آن جناب در این قتال کنند، کما تفوّه به ابن تیمیه[2]، و تصویب کسانی کنند که از قتال همراه آن جناب **<402>** باز آمده در خانه‌ها

---

١. سورة محمد صلى الله عليه وآله (٤٧): ٣٥

* . [الف] وقعة صفين، کتاب الفتن، قوبل علی أصله. (١٢). [کنزالعمال ٣٤٦/١١، ولاحظ: تاریخ مدینة دمشق ٤٢ / ٤٦٠].

٢. منهاج السنة ٦ / ٢٣٦ ـ ٢٣٧، عبارت او در طعن هشتم صحابه گذشت.

نشستند، كما صرّح به ولى الله في ازالة الخفاء [١].

و در "استيعاب" در ترجمه حبيب بن مسلمة مسطور است:

ورويناا: أن الحسن بن علي [عليهما السلام] قال لحبيب بن مسلمة في بعض خرجاته بعد صفّين: يا حبيب! ربّ مشير [٢] لك في غير طاعة الله! فقال له حبيب: أمّا إلى أبيك فلا [٣].

فقال له الحسن [عليه السلام]: «بلى! والله لقد طاوعت معاوية على دنياه، وسارعت في هواه، فلئن كان قام بك في دنياك لقد قعد بك في دينك، فليتك إذا أسأت الفعل أحسنت القول، فتكون كما قال الله تعالى: ﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً﴾ [٤]، ولكنّك كما قال: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾. [٥] انتهى.

از اين كلام حضرت امام حسن عليه السلام صريح واضح است كه: اتباع معاويه و

---

١. ازالة الخفاء ١ / ٣٣٤ و ٢ / ٢٨٠ ـ ٢٨٢ عبارات او در طعن هشتم صحابه گذشت.

٢. في المصدر: (مسير).

٣. حذفوا من المصدر الكامبيوترى قوله: (فقال له حبيب: أمّا إلى أبيك فلا)، وهو موجود في المصدر.. أي الاستيعاب ١ / ٣٢١ (طبعة مصر).

٤. سورة التوبة (٩): ١٠٢.

٥. الاستيعاب ١ / ٣٢١، والآية الشريفة في سورة المطففين (٨٣): ١٤.

معاویه محض تابع هوای نفسانی و فریفته زبرج دنیای فانی بودند و اصلاً در مخالفت جناب امیر علیه السلام طلب امری دینی مطلوب نداشتند.

و اِتباع معاویه باعث خسران در دین و مخالفت خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و اَتباع او مصداق آیه: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ بودند.

پس با این همه نصوص اهل بیت بر ضلال و فسق معاویه و اتباعش باز حضرات اهل‌سنت او را و تابعانش را از اصحاب عدول و ارباب فضیلت جلیله دانند، و قتال ایشان را با جناب امیر علیه السلام موجب ثواب گویند، فلعن الله على هذه الجماعة السفيهة.

و در "کنز العمال" مروی است:

عن إسماعيل بن رجاء، عن أبيه، قال: كنت في مسجد الرسول في حلقة فيها أبو سعيد الخدري وعبد الله بن عمرو، فمرّ بنا الحسين بن علي [عليهما السلام] فسلّم، فردّ عليه القوم، فقال عبد الله بن عمرو: ألا أُخبركم بأحبّ أهل الأرض إلى أهل السماء؟ قالوا: بلى، قال: هو هذا الماشي، ما كلّمني كلمة منذ ليالي صفّين، ولئن يرضى عنّي أحبّ إليّ من أن يكون لي حمر النعم، فقال أبو سعيد: ألا تعتذر إليه؟ قال: بلى.. فاستأذن أبو سعيد، فأذن له، فدخل، ثم استأذن لعبد الله بن عمرو فلم يزل به حتّى أذن له، فأخبره أبو سعيد بقول عبد الله بن عمرو، فقال له الحسين [عليه السلام]: «أعلمت ـ يا عبد الله! ـ أني أحبّ أهل الأرض إلى أهل السماء؟»

قال: إي وربّ الكعبة، قال: «فما حملك على أن قاتلتني وأبي يوم صفين؟! فوالله لأبي كان خيراً مني» قال: أجل.. إلى آخره*.

از اين روايت صريح ثابت است كه قتال اهل صفين موجب غضب و ناخوشى حضرات ائمه اهل بيت عليهم السلام بود و ايذا و اغضاب اهل بيت به حكم احاديث جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله موجب ايذاى رسول خدا صلى الله عليه وآله است.

و نيز جناب امير عليه السلام معاويه را از مضلّين گفته، و او را قابل ولايت و حكومت ندانسته، چنانچه در "استيعاب" مذكور است:

لمّا قتل عثمان وبايع الناس علياً [عليه السلام]، دخل عليه المغيرة بن شعبة فقال له: يا أمير المؤمنين! إن لك عندي نصيحة، قال: «وما هي؟» قال: إن أردت أن يستقيم لك الأمر فاستعمل طلحة بن عبيد الله على الكوفة والزبير بن العوام [1] <403> على البصرة، وابعث معاوية بعهده على الشام حتّى يلزمه طاعتك، فإذا استقرّت لك الخلافة فأدرها كيف شئت برأيك.

قال علي [عليه السلام]: «أمّا طلحة والزبير فسأرىٰ رأيي فيهما، وأمّا معاوية؛ فلا والله، لا أراني الله مستعملاً له، ولا مستغنياً به مادام

---

* . [الف] قوبل على أصله، كتاب الفتن، وقعة صفين. (١٢) ر. [كنزالعمال ٤٤٣/١١].

١ . قسمت: (الكوفة والزبير بن العوام) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده.

على حاله، ولكني أدعوه إلى الدخول فيما دخل فيه المسلمون، فإن أبىٰ حاكمته إلى الله».

وانصرف عنه المغيرة مغضباً له لما لم يقبل عنه نصيحته، فلمّا كان الغداة أتاه فقال: يا أمير المؤمنين! نظرتُ فيما قلتُ لك بالأمس وما جاوبتني به، فرأيت أنك وفّقت [1] للخير وطلب الحقّ، ثم خرج عنه، فلقيه الحسن عليه السلام [عليه السلام] وهو خارج، فقال لأبيه: «ما قال لك هذا الأعور؟» قال: «أتاني أمس .. هكذا، وأتاني اليوم .. هكذا»، قال: «نصح لك ـ والله ـ أمس، وخدعك اليوم»، فقال له علي عليه السلام: «إن أقررت معاوية على ما في يده كنت متخذ المضلين عضداً».* انتهى.

و چنين فاسق فاجر كه قابل ولايت مسلمين نباشد، چگونه اهل‌سنت او را به مخالفت جناب امير عليه السلام عادل و مؤمن كامل و مجتهد متقى مى‌نامند؟!

العياذ بالله من التعصب.

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (وقفت) آمده است.

*. [الف] قوبل على أصله، ترجمة مغيرة بن شعبة. (۱۲). [الاستيعاب ۴ / ۱۴۴۷، وآخر الرواية إشارة الى قوله تعالى: ﴿وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلْمُضِلِّينَ عَضُداً﴾ (سورة الكهف (۱۸): ۵۱)].

[سبّ امیرمؤمنان عليه‌السلام]

و نیز **مخاطب** سابقاً تصریح کرده به اینکه معاویه و دیگر اهل شام جناب امیر عليه‌السلام را بد می‌گفتند، و منکر خلافت آن جناب شدند و سلب لیاقت خلافت از آن جناب کردند[1]؛ و با این همه ادعای اسلام ایشان کرده و آیات قرآنیه را در مدح ایشان فرود آورده، و کمال ایمان و اخلاص ایشان ثابت نموده.

پس انصاف باید فرمود، و تأملی شافی باید کرد که آیا اهل‌سنت ادعای ولایت جناب امیر عليه‌السلام محض به زبان می‌کنند؛ یا در واقع هم نصیبی از آن دارند؟!

حق ولایت و محبت جناب امیر عليه‌السلام همین است که دشمنان و لاعنان و بدگویان آن جناب را از افاضل صحابه و اکابر مؤمنین و از صلحای اخیار و اتقیای نیکوکار پندارند؟!

آیا حدیث: «کنا نعرف المنافقین ببغض علي [عليه‌السلام][2]»، حدیث صحیح نیست؟!

---

۱. در طعن هشتم صحابه از تحفهٔ اثناعشریه: ۳۴۲ ـ ۳۴۷ گذشت.

۲. صرّح بصحته الخطيب التبريزي فقال: والحديث صحيح، وفي هذا الباب عن أبي سعيد الخدري وابن عباس وابن مسعود وجماعة عن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم، وبالجملة؛ فالحديث متواتر.

انظر: الاكمال في أسماء الرجال: ۱۶۱، ولاحظ الغدير ۱۸۲/۲ ـ ۱۸۷.

و آیا در روز غدیر اگر جناب امیر علیه‌السلام را خلیفه نساخته، حکم به ولایت به معنای دوستی آن جناب هم نداده؟!

آخر شرم باید کرد، و کلام خود را که البته نباید فراموش ساخت!!

و عجب آنکه خود این فاضل در باب دوازدهم تصریح کرده به اینکه محارب جناب امیر علیه‌السلام از راه بغض و لاعن و سابّ آن جناب به اجماع اهل‌سنت کافر است، چنانچه گفته:

محارب حضرت مرتضی علیه‌السلام اگر از راه عداوت و بغض است، نزد علمای اهل‌سنت کافر است بالاجماع، و همین است مذهب ایشان در حق خوارج و اهل نهروان، و حدیث: «حربك حربي..» نزد ایشان بر همین حرب محمول است. اما در اینجا هم لزوم کفر است نه التزام آن، پس اطلاق مرتدّ بر ایشان نتوان کرد، و چون شبههٔ ایشان بسیار بی مغز و مقابل نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره پیغمبر است، موجب اعتذار ایشان نمی‌تواند شد، پس خوارج نزد اهل‌سنت در احکام اخروی کافرند، و دعای مغفرت **<404>** ایشان نباید کرد، و نماز جنازه ایشان نباید خواند، و علی هذا القیاس. و محارب حضرت امیر علیه‌السلام نه از راه عداوت و بغض بلکه از شبههٔ فاسد و تأویل باطل، مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین، پس در خطای اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک‌اند، فرق این است که این خطای اجتهادی و فسق اعتقادی اصحاب جمل اصلاً مجوّز طعن و تحقیر نیست، به سبب ورود نصوص قرآنی و احادیث متواتره در مدح و ثنا خوانی ایشان و سوابق

اسلامیه ایشان و ثبوت قرابت و علاقهٔ نسبی و صهری ایشان با جناب پیغمبر علیه [وآله]الصلاةوالسلام، مثل آنچه در حق حضرت موسی [علیه السلام] چون نصوص قطعیه قائم است بر عصمت و علو درجه مانع است از طعن و تحقیر ایشان در آنچه با برادر خود حضرت هارون [علیه السلام] به عمل آوردند از راه عجله و بی تأمل، و آن همه لله و في الله بود نه به هوای نفسانی و نزعهٔ شیطانی، حاشا جنابه من ذلك!

و در اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده، توقف و سکوت لازم است نظر به عمومات آیات و احادیث دالّه بر فضائل صحابه بلکه جمیع مؤمنین، و امید شفاعت و نجات به عفو پروردگار.

آری! اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر علیه السلام داشت به حدی که تکفیر آن جناب یا لعن و سبّ آن عالی‌قباب می‌کرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست، و چون [1] این معنا تا حال از روی روایت معتبره ثابت نشده، و اصل ایمان آنها بالیقین [2] ثابت است، تمسک به اصل داریم.

بالجمله؛ اجماع اهل‌سنت است بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر علیه السلام، یا منکر به بهشتی بودن ایشان، یا منکر لیاقت خلافت ایشان ـ به اعتبار اوصاف

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (و چون خواهیم دانست) آمده است که اصلاح شد.

۲. از قسمت: (خواهیم دانست ...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

دين مثل علم و عدالت و تقوى و ورع ـ كافر است، و چون اين معنا در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پيوست، آنها را كافر مى‌گويند، و از ديگران هرگز به ثبوت نرسيده آنها را تكفير نمى‌كنند، اين است تنقيح مذهب اهل‌سنت در اين باب و موافق اصول ايشان؛ زيرا كه اجماع دارند بر آنكه منكر ضروريات دين كافر است.

و علو درجه ايمان حضرت امير عليه‌السلام و بهشتى بودن ايشان و لايق خلافت پيغمبر بودن از روى احاديث بلكه آيات قطعيه متواتره ثابت است، پس منكر اين امور كافر باشد.* انتهى كلامه بلفظه.

و انكار عداوت اهل صفين با جناب امير عليه‌السلام و بغض ايشان با آن كرامت‌مآب و انكار خلافت و استحقاق آن جناب، و لعن و سبّ كردن آن حضرت ـ كه **مخاطب** در اين كلام كرده ـ براى تكذيبش كلام سابق كافى است و حاجت به دليلى ديگر ندارد، و ليكن بنابر مزيد توضيح بعض دلائل ديگر بر اين معنا بيان كنيم و مدّعا بالقطع به اثبات رسانيم.

پس بدان كه ابن ماجه در "سنن" خود ـ كه از "صحاح" اهل‌سنت معدود است ـ روايت كرده:

حدّثنا علي بن محمد، حدّثنا أبو معاوية، حدّثنا موسى بن أسلم، عن ابن ساباط ـ وهو عبد الرحمن ـ، عن سعد بن

---

* . [الف] صفحه: ٣١٦، قوبل على أصله. [تحفهٔ اثنا عشريه: ٣٩٤].

أبي وقاص، قال: قدم معاوية في بعض حجّاته، فدخل عليه سعد، فذكروا علياً [عليه السلام] فنال منه، فغضب سعد، وقال: تقول لهذا الرجل؟! سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «من كنت مولاه فعلي مولاه».

وسمعته يقول: <405>«أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنه لا نبيّ بعدي».

وسمعته يقول: «لأُعطين الراية اليوم رجلاً يحبّ الله ورسوله». * انتهى.

حاصل آنكه از سعد بن ابى‌وقاص مروى است كه: آمد معاويه براى حج نمودن پس رفت نزد او سعد، پس ذكر جناب امير عليه السلام در ميان آمد و معاويه ملعون ـ عياذاً بالله ـ جناب امير عليه السلام را سبّ و شتم نمود، پس سعد به غضب آمد.. الى آخر.

و در "صحيح مسلم" ـ كه به اعتراف **مخاطب** صحيح‌ترين كتب اهل‌سنت است ـ مذكور است:

عن عامر بن سعد بن أبي وقاص... قال: أمر معاوية بن [أبي] سفيان سعداً فقال: ما يمنعك أن تسبّ أبا تراب؟ فقال: أما ذكرت ثلاثاً قالهنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم؟!

---

* . [الف] قوبل على أصله، ابن ماجه. (١٢). [سنن ابن ماجه ١ / ٤٥].

فلن أسبّه، لئن يكون لي واحدة منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم.. إلى آخره [1].

و اين حديث صريح است در آنكه معاويه ملعون ـ پناه به خدا ـ به سبّ جناب امير عليه السلام امر مى‌كرد.

ليكن بعضى از متعصبين چشم از واضحات پوشيده، انكار كرده‌اند كه از اين حديث امر به سبّ مستفاد نمى‌شود، مگر منصفين اهل‌سنت اين انكار را باطل محض و مكابرۀ صريحه گفته، به ردّ آن پرداخته‌اند، چنانچه در "حدائق الازهار شرح مشارق الأنوار" * گفته:

اعلم أن بعض أهل العلم [2] لمّا رأى ما يدل عليه مفهوم كلام معاوية... من العدول عن سنن الإنصاف في إعطاء حق مرتبة علي [عليه السلام]، ورأى الذبّ عن الصحابي واجباً، عمد إلى تأويل قوله، فقال: قول معاوية هذا ليس فيه تصريح بأنه أمر بسبّه، وإنّما سأله من المانع، كأنّه يقول: امتنعت عن ذلك تورعاً أو خوفاً، فإن

---

۱. صحيح مسلم ۷ / ۱۲۰.

*. [الف] في كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، في ذكر شرّاح مشارق الأنوار [، قال]: ووجيه الدين عمر بن عبد المحسن الأرزنجاني، سمّاه: حدائق الأزهار في شرح مشارق الأنوار. (۱۲). [كشف الظنون ۱ / ۶۳۲ و ۲ / ۱۶۸۹].

۲. المراد منه النووي في شرحه على صحيح مسلم ۱۵ / ۱۷۵ و المباركفوري في تحفة الأحوذي ۱۰ / ۱۵۶.

كان تورعاً وإجلالاً فأنت مصيب محسن، وإن كان بغير ذلك فله جواب آخر.

ولعلّ سعداً كان في طائفة يسبّون، فلم يسبّ معهم، وعجز عن الإنكار أو أنكر عليهم، فسأله معاوية عن ذلك.

ويحتمل أن يكون: ما لك لا تخطئه في رأيه واجتهاده؟! فتظهر للناس حسن رأينا واجتهادنا، وأنه أخطأ.

هذا كلام هذا المأوّل، ولكنه بعيد جداً؛ لأن المذكور في الرواية (أمر معاوية سعداً..).

فقوله: (ليس فيه تصريح بأنه أمر) جحودٌ ومكابرة.

ورجاء أن كان سعد في طائفة يسبّون، فلم يسبّ معهم، فسأله معاوية عن ذلك ـ أي سبب الامتناع عن السبّ ـ، ليس بشيء؛ لأنه ليس براجع إلى ما يدل عليه اللفظ، والظاهر أنه من باب الإيجاز بالحذف في قوله ...[1]: ﴿أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ * يُوسُفُ..﴾[2] .. أي أرسلون إلى يوسف لأستعبره الرؤيا، فأرسلوه، فأتاه، وقال له: يا يوسف!.. كذلك هاهنا تقدير الكلام: أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً بأن يسبّ علياً [عليه السلام]، فامتنع عن ذلك، فقال: ما يمنعك أن تسبّ أبا تراب؟ وتكنّيه بهذه

---

١. در [الف] اينجا يک كلمه خوانا نيست، شايد مثل (تعالى) و (عزّ وجلّ) باشد.

٢. يوسف (١٢): ٤٥.

الكنية دون أن يقول: أبا الحسن، أو ابن أبي طالب، أو عليّاً، أو ابن عمّ رسول الله .. شاهد صدق على إرادة سبّه إياه لمن يساعده الذوق.

وأمّا الاحتمال الآخر؛ وهو أن يكون معناه: ما يمنعك أن تخطئه **<406>** في رأيه واجتهاده؟! فأبعد؛ لأن قوله: (أمر معاوية) يقتضي مأموراً به، وقوله: (ما يمنع) لا يصلح لذلك.

وإن جعل (ما يمنعك أن تسبّ) عبارة عن التخطئة في الرأي والاجتهاد، ليس بمستقيم؛ لأن التخطئة فيها ليست بسبّ، وهو ظاهر، ولا مستلزماً له؛ لأنها جارية فيما بين العلماء، ولا ينسب المخطّئ إلى سبّ من خطّأه، فلا يكون كناية ولا لازماً من لوازمه، لكن السبّ قد يوجد بغير التخطئة فيها فلا يكون مجازاً، فليس بحقيقة، ولا كناية، ولا مجاز، ولا تشتبه فيكون فاسداً، فإذاً لا تأويل لكلام معاوية... هاهنا إلاّ ما شهد به النبيّ [صلّى الله عليه وآله وسلّم] حين قال لعمار بن ياسر: «تقتلك الفئة الباغية»، وقد قتل في حرب معاوية.[1] انتهى.

---

١. حدائق الأزهار: لم تصل لنا مخطوطته، ولا نعلم بطبعه.

أقول: تجد هذا التأويل البارد في شرح مسلم للنووي ١٥ / ١٧٥ وتحفة الأحوذي للمباركفوري ١٠ / ١٥٦.

و در كتاب "مستطرف" مذكور است:

لمّا قدم معاوية المدينة صعد المنبر، ونال من علي عليه السلام [عليه السلام]، فقام الحسن عليه السلام [عليه السلام] فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: «إن الله عزّ وجلّ لم يبعث نبيّاً إلاّ جعل له عدواً من المجرمين [1]، فأنا ابن علي وأنت ابن صخر، وأُمّك هند وأُمي فاطمة [عليها السلام]، وجدّتك قبيلة [2] وجدّتي خديجة، فلعن الله ألأمنا حسباً، وأخملنا ذكراً، وأعظمنا كفراً، وأشدّنا نفاقاً».

فصاح أهل المسجد: آمين .. آمين، فقطع معاوية خطبته، ودخل منزله.* انتهى.

⬅ وأمّا التصريح بأن معاوية أمر سعداً أن بالسبّ فقد ذكر في كثير من المصادر فراجع: صحيح مسلم ٧ / ١٢٠، سنن الترمذي ٥ / ٣٠١، السنن الكبرى للنسائي ٥ / ١٠٧، أسد الغابة ٤ / ٢٥، الإصابة ٤ / ٤٦٨، البداية والنهاية ٧ / ٣٧٦، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي: ٤٨، تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر ٤٢ / ١١١، تاريخ الإسلام للذهبي ٣ / ٦٢٧، ولاحظ أيضاً: ملحقات إحقاق الحق مجلدات ٣، ٤، ١٥، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٣٠.

١. إشارة إلى قوله تعالى: ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً﴾ (سورة الفرقان (٢٥): ٣١)

٢. في المصدر: (قيلة).

* . [الف] الباب الثامن والعشرون في الفخر والمفاخرة. (١٢).
[المستطرف ١/ ٢٨٩، وانظر: جمهرة خطب العرب ٢ /١٥].

و نيز در "مستطرف" مسطور است:

قال معاوية لعقيل بن أبي طالب: إن علياً قد قطعك ووصلتُك، ولا نرضى منك إلاّ أن تلعنه على المنبر.. فقال: أفعل.. فصعد المنبر ثم قال ـ بعد أن حمد الله تعالى وأثنى عليه، وصلّى على النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم * ـ: أيها الناس! قد أمرني أن ألعن عليَ بن أبي طالب أميرَ المؤمنين معاويةُ بن أبي سفيان، فالعنوه، فعليه لعنة الله.. ثم نزل، فقال له معاوية: إنك لم تبيّن من لعنتَ بيني وبينه، فقال: والله لا زدتُ حرفاً ولا نقصتُ آخره، والكلام إلى نية المتكلم. ** انتهى.

و نيز در كتاب "العقد" لابن عبد ربّه و "مستطرف" مذكور است:

حكي أن معاوية بينما هو جالس في بعض مجالسه ـ وعنده وجوه الناس، فيهم الأحنف بن قيس ـ إذ دخل رجل من أهل الشام، فقام خطيباً، فكان آخر كلامه: أن لعن علياً ـ رضي الله عنه ولُعن لاعنه [عليه السلام] ـ، فقال الأحنف: يا أمير المؤمنين! إن هذا القائل لو يعلم أن رضاك في لعن المرسلين.. لعنهم! فاتق الله ـ يا أمير المؤمنين! ـ ودع عنك علياً رضي الله عنه [عليه السلام] فقد لقي ربّه، وأفرد في قبره،

---

*. [الف] خ. ل: (وأثنى على نبيّه محمد [صلى الله عليه وآله وسلم]).

**. [الف] الفصل الثاني من الباب السابع. [المستطرف ١ / ١٠١، وانظر وفيات الأعيان ٢ / ٥٠٥].

وخلىٰ بعمله، وكان ـ والله ـ المبرّز سيفه [١]، الطاهر ثوبه [٢]، العظيمة مصيبته [٣]، فقال معاوية: يا أحنف! لقد تكلّمت بما تكلّمت [٤]، فأيم الله لتصعدنّ على المنبر فتلعنه طوعاً أو كرهاً، فقال له الأحنف: يا أمير المؤمنين! إن تعفني فهو خير لك، وإن تجبرني على ذلك ـ فوالله ـ لا يجري على شفتيّ هذا أبداً* قال: قم، فاصعد، قال: فأنا ـ والله ـ مع ذلك لأنصفنّك في القول والفعل، قال: وما أنت قائل <407> إن أنصفتني، قال: أصعد المنبر، فأحمد الله وأثني عليه بما هو أهله، وأُصلّي على نبيّه محمد صلى الله عليه [و آله] وسلم ثم أقول: أيها الناس! إن أمير المؤمنين معاوية أمرني أن ألعن علياً، ألا وإن علياً ومعاوية اقتتلا واختلفا، فادّعى كل واحد منهما أنه مبغي عليه وعلى فئته، فإذا دعوتُ فأمّنوا، رحمكم الله، اللهم العن أنت وملائكتك [وانبياؤك] [٥] وجميع خلقك الباغي منهما على صاحبه، والعن الفئة الباغية، اللهم

---

١. في المستطرف: (المبرور سيفه)، وفي العقد الفريد: (المبرز بسبقه).

٢. في العقد الفريد: (خلقه).

٣. في العقد الفريد: (الميمونة نقيبته).

٤. في العقد الفريد: (لقد أغضيتُ العين على القذىٰ، وقلت بغير ما ترى ..).

*. [الف] خ. ل: (لا يجري شفتاي به أبداً) [كما في العقد الفريد].

٥. الزيادة من العقد الفريد.

العنهم لعناً كثيراً.. أمّنوا رحمكم الله تعالى.

يا معاوية! لا أزيد على هذا ولا أنقص حرفاً، ولو كان فيه ذهاب روحي، فقال معاوية: إذاً نعفيك يا أبا بحر.* انتهى.

و در كتاب "المختصر في أخبار البشر" تصنيف علامه اسماعيل بن علي بن محمود مذكور است:

كتب الحسن [عليه السلام] إلى معاوية، واشترط عليه شروطاً، وقال: إن أجبت إليها فأنا سامع مطيع، فأجاب معاوية إليها.

وكان الذي طلبه الحسن [عليه السلام]: أن يعطيه ما في بيت مال الكوفة، وخراج دارابجرد [١] من فارس، وأن لا يشتم [٢] علياً [عليه السلام].

فلم يجب إلى الكفّ عن شتم [٣] علي [عليه السلام]، فطلب الحسن [عليه السلام]

---

*. [الف] الفصل الثاني في الفصاحة من الباب السابع، في البيان والبلاغة. (١٢). [العقد الفريد ٤ / ٢٨ ـ ٢٩]. مستطرف في الباب الثاني. [المستطرف ١ / ١٠١ ـ ١٠٢].

١. در [الف] اشتباهاً: (دارالجرو) آمده است.

دارابجرد، داريگرد: مرغزاری كوچک است، طول آن سه فرسنگ در عرض يک فرسنگ، يكی از پنج كورة (يعنی: شهرستان) ايالت فارس در قديم.

مراجعه شود به لغت نامه دهخدا.

٢. في المصدر: (لا يسبّ).

٣. في المصدر: (سبّ).

أن لا يشتم علي [عليه السلام] وهو يسمع، فأجابه إلى ذلك، ثم لم يف [له] (١) به. * انتهى.

و نيز در كتاب "العقد" لابن عبد ربّه ـ على ما نقل ـ مذكور است:

لمّا مات الحسن بن علي عليهما السلام [عليهما السلام] حجّ معاوية، فدخل المدينة، وأراد أن يلعن علياً [عليه السلام] على منبر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقيل له: وإن هاهنا سعد ابن أبي وقاص، ولا نراه يرضى بهذا، فابعث إليه، [وخذ رأيه] (٢)، فأرسل إليه وذكر له ذلك، فقال: إن فعلت لأخرجنّ من المسجد ولا أعود إليه.. فأمسك معاوية عن لعنه حتّى مات سعد، فلمّا مات سعد لعنه على المنبر، وكتب إلى عمّاله أن يلعنوه على منابرهم، ففعلوا، فكتبت أُمّ سلمة زوج النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى معاوية: أنكم تلعنون الله ورسوله على منابركم، وذلك أنكم تلعنون علي بن أبي طالب ومن أحبّه، وأنا أُشهد أن الله أحبّه ورسوله.

فلم يلتفت إلى كلامها. (٣) انتهى.

و ملا على قارى در "شرح مشكاة" از شيخ الشيوخ شهاب‌الدين سهروردى نقل كرده كه او گفته:

---

١. الزيادة من المصدر.

*. [الف] ترجمة في أخبار معاوية. [المختصر في أخبار البشر ١ / ٢٥٤].

٢. الزيادة من المصدر.

٣. العقد الفريد ٤ / ٣٦٦.

ثم تعلم أن علياً ومعاوية كانا على القتال والخصام، وكان الطائفتان يسبّ بعضهم بعضاً. انتهى بقدر الحاجة*.

حاصل آنكه على و معاويه بودند بر قتال و مخاصمت و حال هر دو طائفه اين بود كه بعض ايشان بعض ديگر را سب و شتم مى‌كردند.

و سبط ابن الجوزى در "تذكرة خواص الأمة في معرفة الأئمة" بعد ذكر حديث سعد در شرح آن گفته:

أمّا قول معاوية لسعد: (ما منعك أن تسبّ أبا تراب)؛ فإن معاوية لمّا سبّ علياً عليه السلام وأمر الناس بذلك، تورّع سعد عن سبّه، ولم يأخذه في الله لومة لائم.[1] انتهى.

و محب طبرى در "رياض نضره" روايت كرده:

عن سعد، قال: أمر معاوية سعداً أن يسبّ أبا تراب، فقال: أمّا ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فلن أسبّه، لئن يكون فيّ واحدة منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم.. إلى آخر الحديث**. **<408>**

---

* . [الف] الفصل الثاني من باب مناقب العشرة المبشرة. (١٢). [مرقاة‌المفاتيح ١١ / ٢٧٥].

١. تذكرة الخواص: ٢٨.

** . [الف] قوبل على أصل [الـ]رياض النضرة في فضائل علي عليه السلام، ذكر اختصاصه بأنه وزوجه وابنيه أهل البيت [عليهم السلام]. [الرياض النضرة ٢ / ٢٤٧ (چاپ مصر)].

و ابن تیمیه در جواب علامه حلی ـ علیه الرحمه ـ گفته:

أمّا سعد لمّا أمره معاوية بالسبّ، فأبیٰ، فقال: ما منعك أن تسبّ علياً، فقال: ثلاث قالهنّ رسول الله [صلى الله عليه وآله] فلن أسبّه، لئن يكون لي واحدة منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم.. إلى آخر الحديث، فهذا حديث صحيح رواه مسلم في صحيحه*.

و واقدی روایت کرده:

إن معاوية لمّا عاد من العراق إلى الشام ـ بعد بيعة الحسن [عليه السلام] واجتماع الناس عليه ـ خطب فقال: أيها الناس! إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لي: إنك تلي الخلافة من بعدي، فاختر الأرض المقدسة، فإن فيها الأبدال، وقد اخترتُكم، فالعنوا أبا تراب.. فلعنوه، فلمّا كان من الغد كتب كتاباً، ثم جمعهم وقرأه عليهم[1].

و ابن ابی الحدید از ابوعثمان جاحظ ـ که فخر رازی در "نهایة العقول" بر اقوال او اعتماد فرموده [2] ـ نقل کرده که او گفته:

---

* . [الف] در فضائل جناب امیر [عليه السلام]، در اول کتاب. (١٢). [منهاج السنة ٤٢/٥، وانظر: صحيح مسلم ٧ / ١٢٠].

١ . كتاب المغازي المطبوع ناقص، ولم نجد فيه ما رواه المؤلف رحمه الله، ولكن ذكره بنصّه ابن أبي الحديد في شرحه على نهج البلاغة ٤ / ٧٢.

٢ . مراجعه شود بـه نـهاية العقول، ورق: ٢٤٥، صفحه: ٤٩٥ و ورق: ٢٦٣، صفحه: ٥٣٠، و غیر آن.

إن معاوية كان يقول ـ في آخر خطبة الجمعة ـ: اللهم إن أبا تراب ألحد في دينك، وصدّ عن سبيلك، فالعنه لعناً وبيلاً، وعذّبه عذاباً أليماً ..!!

وكتب بذلك إلى الآفاق، فكانت هذه الكلمات ينشؤونها [١] على المنابر إلى خلافة عمر بن عبد العزيز [٢].

و نيز ابن ابى الحديد از ابوعثمان جاحظ آورده كه او روايت كرده:

إن قوماً من بني أُمية قالوا لمعاوية: يا أمير المؤمنين! إنك قد بلغتَ ما أمّلتَ، فلو كففتَ عن لعن هذا الرجل، فقال: لا والله حتّى يربوا عليه الصغير، ويهرم عليه الكبير، ولا يذكر له ذاكر فضلاً. [٣] انتهى.

---

١. في المصدر: (يشار بها).

٢. شرح ابن ابى الحديد ٤ / ٥٦ ـ ٥٧.

٣. شرح ابن ابى الحديد ٤ / ٥٧.

[عداوت با امیرمؤمنان علیه السلام]

و اعجب آن است که حضرات اهل‌سنت با این همه معاندت و مخالفت معاویه با جناب امیر علیه السلام، و اقدام بر قتال آن جناب که شدیدترین عداوت‌ها است، و هم ارتکاب سبّ و شتم آن جناب و دیگر امور شنیعه گویند که معاویه با جناب امیر علیه السلام عداوت نداشت!! لهذا چند نصوص صریحه بر عدو بودن آن ملعون با آن جناب ذکر کنیم*.

پس بدان که سیوطی در "تاریخ الخلفا" در ترجمه جناب امیر علیه السلام گفته:

فصل في نبذ من أخبار علي [علیه السلام] وقضاياه وكلماته.

قال سعيد بن منصور ـ في سننه ـ: حدّثنا هشيم، حدّثنا حجّاج، حدّثني شيخ من فزارة: سمعت علياً [علیه السلام] يقول: «الحمد لله الذي جعل عدونا يسأل عمّا نزل به من أمر دينه! إن معاوية كتب إليّ يسألني عن الخنثىٰ [المشكل][1]، فكتبتُ إليه أن يورّثه من قبل مباله».

وقال: حدّثنا هشيم، عن مغيرة، عن الشعبي، عن علي [علیه السلام] مثله.[2] انتهى.

---

*. [الف] فـــــــــ [فايده:] تصريح عداوت معاويه با حضرت اميرالمؤمنين علیه السلام.

۱. الزيادة من المصدر.

۲. تاريخ الخلفاء ۱ / ۱۷۶ ـ ۱۷۷.

پس اين روايت ـ كه آن را سعيد بن منصور كه از ائمه محدّثين اهل‌سنت است روايت كرده و سيوطى هم آن را معتمد داشته ـ صريح است در آنكه معاويه عدو جناب امير عليه السلام بود، و به اعتراف **مخاطب** عدو جناب امير عليه السلام كافر است [۱].

و در "مسند احمد حنبل" مسطور است:

حدّثنا محمد بن يونس، قال: حدّثنا زيد بن عمر بن عثمان التمري البصري، حدّثني إسماعيل، عن قيس بن أبي حازم، قال: جاء رجل إلى معاوية فسأله عن مسألة، فقال: سل عنها علي بن أبي طالب، فهو أعلم [۲]، <409>فقال: يا أمير المؤمنين! جوابك فيها أحبّ إليّ من جواب علي! فقال: بئس [ما] قلت ولؤم ما جئت، لقد كرهت رجلاً كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يغرّه بالعلم غرّاً، لقد قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبيّ بعدي»، وكان عمر إذا أشكل عليه شيء يأخذ منه، ولقد شهدت عمر وقد أشكل عليه شيء، فقال عمر: هاهنا علي؟!

قم لا أقام الله رجليك.

---

۱. تحفهٔ اثناعشريه: ۳۹۴.

۲. در [الف] اشتباهاً اينجا: (لها) افزوده شده است.

والفضل ما شهدت به الأعداء. [1] انتهى.

فقرهٔ اخيرهٔ اين حديث به صراحت تمام دلالت دارد بر آنكه معاويه از اعداى جناب امير عليه السلام بود، پس از اينجا سفاهت مخالفين بايد دريافت كه اعداى جناب امير عليه السلام را از كبار صحابهٔ عدول و مصداق كمال مدح و ثناى قرآنى دانند، و ايشان را از مقتدايان و ائمه و خلفاى خود گيرند.

و نيز روايتى كه از "سنن بيهقى" عن قريب منقول شود، در آن ابن عباس تصريح كرده به اينكه معاويه با جناب امير عليه السلام عداوت داشت [2].

و در "محاضرات" راغب اصفهانى مسطور است:

قيل لهشام بن الحكم: هل شهد معاوية بدراً؟ فقال: نعم من جانب الكفار!

وذُكر عند شريك بن عبد الله بالحلم، فقال: وهل كان معاوية إلاّ معدن السفه؟! والله لقد أتاه قتل أمير المؤمنين [عليه السلام] وكان متكياً، فاستوى جالساً، ثم قال: يا جارية! غنّيني، فاليوم قرّت

---

١. لم نجدها في مسند أحمد، ونقلها عن أحمد في الصواعق المحرقة ٢ / ٥٢٢ مع اختلاف يسير، وكذلك أحمد في فضائل الصحابة ٢ / ٦٧٥، ولكنها خالية عن كلامه الأخير: (الفضل ما شهدت به الأعداء)، ورواها غير واحد من العامة كما في تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٧١ و ٥٩ / ٧٤، ملحقات احقاق الحق مجلدات: ٥، ٦، ٣٠.

٢. السنن الكبرى ٥ / ١١٣.

عيني،فأنشأت تقول:

ألا أبلغ معاوية بن حرب   فلا قرّتْ عيون الشامتينا
أفي شهر الصيام فجعتمونا   بخير الناس طرّاً أجمعينا
قتلتم خير من ركب المطايا   وأفضلهم ومن ركب السفينا

فرفع معاوية عموداً كان بين يديه فضرب رأسها، ونثر دماغها، أين كان حلمه ذلك اليوم؟!* انتهى.

زياده از اين عداوت چه مى‌باشد كه آن لعين بر وفات آن جناب مسرور شد و وفات آن جناب را باعث خنكى چشم كور خود گفت، سبحان‌الله! حضرات اهل‌سنت با وصف اين الحاد و كفر و زندقه، آن ملعون معدن خبائث و كفريات را از صحابهٔ عدول و مؤمن كامل و متقى فاضل و مصداق ثنا و مدح قرآن دانند!

---

*. [الف] قد وقع ـ بفضل الله ـ في يدي كتاب المحاضرات، فقابلت العبارة عليه في الحدّ العشرين. (١٢).

[قال العلامة الأميني ـ بعد نقل هذه القضية عن نسخة مخطوطة لمحاضرات ـ: هذه القضية ذكرها الراغب في محاضراته المخطوطة الموجودة، وهكذا نقلت عنها في تشييد المطاعن ٢ / ٤٠٩ غير أن يد الطبع الأمينة حرّفتها من الكتاب مع أحاديث التي ترجع إلى معاوية. انظر: الغدير ١١ / ٧٩.

أقول: إلى هنا اعتمدنا على محاضرات الأدباء في الكامبيوتر طبعة دار القلم بيروت سنة ١٤٢٠، ولم نجد هذه القضية فيه، لكنها موجودة في محاضرات الادباء ٤ / ٢٧٨ طبعة دار صادر بيروت سنة ١٤٢٥].

و نیز جناب امیر عليه السلام بر معاویه دعای بد می‌فرمود، و در حق او دعای بد می‌نمود*، چنانچه در "کنز العمال" مسطور است:

عن عبد الرحمن بن معقل، قال: صلّيت مع علي [عليه السلام] صلاة الغداة، فقنت، فقال ـ في قنوته ـ: «اللهم عليك بمعاوية وأشياعه، وعمرو بن العاص وأشياعه، [وأبي الأعور السلمي وأشياعه] (۱)، وعبد الله بن قيس وأشياعه». ش... أي رواه ابن أبي شيبة**.

و عینی در "عمدة القاری" آورده:

روى الطبراني ـ في الأوسط ـ، من حديث إبراهيم بن (۲) علقمة، والأسود، عن عبد الله بن مسعود، قال: ما قنت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في شيء من صلاته إلاّ في الوتر، وأنه كان إذا حارب لقنت في الصلوات (۳) كلهنّ [يدعو على المشركين] (۴).

ولا قنت أبو بكر ولا عمر ولا عثمان حتّى ماتوا.

---

*. [الف] [فـــــــــــ فایده:]] لعن جناب امیر عليه السلام بر معاویه.

۱. الزيادة من المصدر.

**. [الف] كتاب الصلاة، القنوت. (۱۲). [كنزالعمال ۸ / ۸۲].

۲. في المصدر: (عن).

۳. در [الف] اشتباهاً: (الصلاة) آمده است.

۴. الزيادة من المصدر.

ولا قنت علي رضي الله عنه [عليه السلام] حتّى حارب أهل الشام، وكان يقنت في الصلوات [١] كلهنّ، وكان معاوية يدعو عليه أيضاً، يدعو كل واحد <410> منهما على الآخر.

وقال شيخنا زين الدين...: ابن مسعود لم يدرك محاربة علي [عليه السلام] أهل الشام، ولا موت عثمان، فإنه مات في زمن عثمان.

قلت: يحتمل أن يكون قوله: (ولا عثمان...) إلى آخره من كلام إبراهيم، أو من علقمة، أو من الأسود [٢].

و شيخ عبدالحق در "شرح مشكاة" گفته:

روى الخطيب ـ في كتاب القنوت ـ، عن أنس: أن النبيّ [صلى الله عليه وآله وسلم] كان لا يقنت إلاّ إذا دعىٰ عليهم.

وقد روي عن الصديق أنه قنت عند محاربة على أهل الكتاب، وكذا علي [عليه السلام] في محاربة معاوية، وروي في هذا العكس أيضاً. [٣] انتهى.

و جلال‌الدين سيوطى در رساله "عرف الوردى في اخبار المهدى [عليه السلام]" گفته:

أخرج الطبراني ـ في الأوسط ـ، ونعيم، وابن عساكر، عن

---

١. در [الف] اشتباهاً: (الصلاة) آمده است.

٢. عمدة القارى ٧ / ٢٣.

٣. شرح مشكاة:

علي عليه السلام [عليه السلام]: «إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: «يكون في آخر الزمان فتنة تحصل الناس كما يحصل الذهب في المعدن، فلا تسبّوا أهل الشام، ولكن سبّوا أشرارهم..» إلى آخره*.

و نيز آورده:

وأخرج نعيم بن حماد، والحاكم ـ وصحّحه ـ، عن علي بن أبي طالب عليه السلام [عليه السلام]: «سيكون فتنة تحصل الناس منها كما يحصل الذهب في المعدن، فلا تسبّوا أهل الشام وسبّوا ظلمتهم» (١).

و نيز در "درّ منثور" روايت كرده:

أخرج الحاكم ـ وصحّحه ـ عن علي بن أبي طالب عليه السلام [عليه السلام]: «ستكون فتنة يحصل الناس فيها كما يحصل الذهب في المعدن، فلا تسبّوا أهل الشام وسبّوا ظلمتهم» (٢).

و اين روايت صحيحه دلالت صريحه دارد بر آنكه جناب امير عليه السلام امر به سبّ اشرار و ظلمهٔ شام نموده، و در شرير و ظالم بودن معاويه هيچ شكى نيست.

---

* . [الف] بعد دو ورق. (١٢). [عرف الوردي: ٨٣، وانظر: تاريخ مدينة دمشق ١ / ٣٣٤، المعجم الأوسط ٤ / ١٧٦.. وغيرهما].

١ . عرف الوردي: ٨٣، وانظر: المستدرك ٤ / ٥٥٣.

٢ . الدرّ المنثور ٦ / ٥٧.

و ابن عبدالبرّ در "استيعاب" در كتاب الكنى در ترجمه ابوالاعور اسلمى گفته:

كان هو وعمرو بن العاص مع معاوية [بصفّين] [۱]، وكانا أشدّ من عنده على علي [عليه السلام]، وكان علي عليه السلام [عليه السلام] يذكره في القنوت في صلاة الغداة ، يقول: «اللهم عليك به»، مع قوم يدعو عليهم في قنوته. [۲] انتهى.

و اين صريح است در آنكه جناب امير عليه السلام دعاى بد بر ابوالاعور اسلمى مى‌فرمود، و وجهش جز مخالفت جناب امير عليه السلام ـ كه معاويه منشأ آن بود ـ نبوده، پس معاويه هم قابل لعنت باشد.

و صاحب "استيعاب" اگر چه به جهت حفظ ناموس خود نام معاويه نگرفته، (مع قوم يدعو عليهم) گفته، ليكن حق تعالى فضيحت او ساخته كه همين قول او دليل لعنت نمودن جناب امير عليه السلام معاويه را مى‌تواند شد.

و در "كنز العمال" كتاب الفتن مسطور است:

عن قيس بن أبي حازم؛ قال: سمعت علي بن أبي طالب [عليه السلام] على منبر الكوفة يقول: «ألا لعن الله الأفجرين من قريش بني أُمية وبني مغيرة، فأمّا بنو مغيرة فقد أهلكهم الله بالسيف يوم بدر،

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. الاستيعاب ٤ / ١٦٠٠.

وأمّا بنو أُمية فهيهات فهيهات! أما والذي فلق الحبّة وبرء النسمة لو كان الملك من وراء الجبال ليثبوا عليه حتّى يصلوا». كر.* انتهى.

و شک نیست که معاویه هم از بنوامیه بود پس جناب امیر علیه السلام بر معاویه هم لعنت فرموده باشد.

و ابن عباس نیز ـ که صحابی عادل بود و نزد **مخاطب** <411> داخل اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله که اتباعشان واجب است (1) ـ معاویه را لعنت کرده، چنانچه در "کنز العمال" مسطور است:

عن ابن عباس، قال: لعن الله فلاناً، إنه كان ينهىٰ عن التلبية في هذا اليوم ـ يعني يوم عرفة ـ؛ لأن علياً [عليه السلام] كان يلبّي فيه. ابن جرير.

أيضاً في كنز العمال: عن سعيد بن جبير، قال: أتيت ابن عباس بعرفة فقال: لعن الله فلاناً، عمدوا إلى أعظم أيام الحج، فمحوا زينته، وإنّما زينة الحجّ التلبية. ابن جرير**.

و در "سنن بیهقی" مذکور است:

عن سعيد بن جبير، قال: كان ابن عباس بعرفة، فقال: يا سعيد! ما لي لا أسمع الناس يلبّون؟ فقلت: يخافون معاوية..

---

*. [الف] آخر التراجم من الفتن ترجمة بني أمية. (١٢). [كنزالعمال ١١ / ٣٦٣].

١. تحفهٔ اثناعشریه: ٢١٩.

**. [الف] الفصل الثاني من كتاب الحجّ من الباب الرابع. [كنزالعمال ٥ / ١٥٢].

فخرج ابن عباس من فسطاطه، فقال: لبيك اللهم لبيك، وإن رغم أنف [معاوية] [١]، اللهم العنهم، فقد تركوا السنّة من بغض علي [عليه السلام]. [٢] انتهى.

و در "استيعاب" در ترجمه عبدالله بن بديل مذكور است:

.. أسلم مع أبيه قبل الفتح، وكان سيّد خزاعة، وخزاعة عيبة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وقيل: هو وأخوه من مسلمة الفتح، والصحيح أنه أسلم قبل الفتح، وشهد حنيناً والطائف وتبوك. قاله الطبري وغيره.

وكان له قدر وجلالة، قتل هو وأخوه عبد الرحمن بن بديل بصفين، وكان يومئذ على رجالة علي ﷺ [عليه السلام]، وكان من وجوه أصحابه، وكان في صفين وعليه سيفان، وكان يضرب أهل الشام حتّى انتهى إلى معاوية، فأزاله عن موقفه، وأزال أصحابه الذين كانوا معه. [٣] انتهى مختصراً.

و بعد آن نقل كرده:

عن زيد بن وهب الجهني: أن عبد الله بن بديل قام يوماً بصفين في أصحابه، فخطب فحمد الله وأثنى عليه، وصلّى على النبيّ

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. السنن الكبرى ٥ / ١١٣.

٣. الاستيعاب ٣ / ٨٧٢.

صلى الله عليه [وآله] وسلم، ثم قال: ألا إن معاوية ادّعى ما ليس له، ونازع الأمر أهله، ومن ليس مثله، وجادل بالباطل ليدحض به الحق، وصال عليكم بالأعراب والأحزاب، وزيّن لهم الضلالة، وزرع في قلوبهم حبّ الفتنة، ولبّس عليهم الأمر، وأنتم ـ والله ـ على الحق على نور من ربكّم وبرهان مبين، فقاتلوا الطغاة الجفاة، ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ﴾[1]، قاتلوا الفئة الباغية الذين نازعوا الأمر أهله، وقد قاتلتموهم مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فوالله ما هم في هذه بأزكىٰ ولا أتقىٰ ولا أبرّ، قوموا إلى عدوّ الله وعدوّكم، يرحمكم الله.[2] انتهى.

پس اين خطبه عبدالله بن بديل ـ كه از صحابهٔ عدول و ثقات فحول است ـ به تصريح تمام دلالت دارد بر شقاوت معاويه، و اينكه محاربهٔ او با جناب اميرالمؤمنين عليه السلام اصلاً وجهى از جواز نمى‌داشت و هرگز مبنى بر اجتهاد نبود، بلكه به محض هواى نفسانى و وسوسه ظلمانى بود، و الا معاويه را چرا عدوّ خدا مى‌گفت، و نسبت ضلالت و مجادلهٔ به باطل و ادحاض حق مى‌نمود؟!

---

١. التوبة (٩): ١٤.

٢. الاستيعاب ٣ / ٨٧٣.

ومجتهد خاطی مأجور به یک اجر می‌شود نه معذب که او به زعم خود قصد احقاق خود و ادحاض باطل دارد.

و در "صواعق محرقه" در حال عمر بن عبدالعزیز **<412>** مذکور است:

ومن صلاحه الظاهر أنه لمّا ولي العهد صعد المنبر فقال: إن هذه الخلافة حبل الله، وإن جدّي معاوية نازع على[1] الأمر أهله، ومن هو أحقّ به منه علي بن أبي طالب [عليه السلام]، وركب بكم ما تعلمون حتّى أتته منيته فصار في قبره رهيناً بذنوبه.* انتهى.

پس اگر معاویه از عدول صحابه و در حرب جناب امیر عليه السلام مجتهد مأجور بود، نسبت ذنوب را به او و اظهار بدی او زا، صلاح ظاهر گفتن به غایت عجیب است.

فاضل **مخاطب** تحقیر و طعن معاویه را جایز نمی‌دارد، و در کلام عمر بن عبدالعزیز به صراحت تمام طعن و تشنیع صریح بر معاویه مذکور است، پس امر غیر جایز را صلاح ظاهر گفتن به چه طور ممکن است؟!

---

١. لم يرد في المصدر: (على).

*. [الف] قوبل على أصله، آخر الكتاب. (١٢). [الصواعق المحرقة ٢ / ٦٤١].

[مسموم کردن حضرت امام حسن عليه السلام]

و از عجائب حیرت افزا آن است که معاویه ملعون ـ أخزاه الله وأصلاه بأليم النار ـ جگر گوشهٔ رسول و فلذهٔ کبد بتول جناب حضرت امام حسن عليه السلام را سم داد و به قتل رسانید*؛ و باز اهل‌سنت از ولا و محبت [او] دست نکشند و او را امام به حق و خلیفهٔ به صدق پندارند، ابن عبدالبرّ ـ که از اعاظم اهل سنت است ـ در کتاب "استیعاب" آورده:

قال قتادة وأبو بكر بن حفص: سُمّ الحسن بن علي صلى الله عليه وآله وسلم [عليهما السلام]، سمّته امرأته جعدة بنت الأشعث بن قيس الكندي.

وقالت طائفة: كان ذلك منها بتدسيس معاوية إليها، وما بذله لها في ذلك، وكان لها جوائز [1]، والله أعلم [2].

و سبط ابن الجوزی ـ که مدائحش بر زبان یافعی شنیده باشی ـ در کتاب "تذکرة خواص الامه" ـ که از آن کتاب، صاحب "صواعق" و "جواهر العقدین" در کتب خود [3] نقلها آورده‌اند [4] ـ در ترجمهٔ حضرت امام حسن عليه السلام می‌فرماید:

---

* . [الف] فـــــــ [فایده:] زهر دادن معاویه لعین به جناب امام حسن عليه السلام.

۱. في المصدر: (ضرائر).

۲. الاستیعاب ۱ / ۳۸۹.

۳. در [الف] (خودها) آمده است که اصلاح شد.

۴. انظر: الصواعق المحرقة ۲ / ۳۷۶، ۵۶۹ ـ ۵۷۰، ۵۷۱ ـ ۵۷۲، ۵۷۹ ـ ۵۸۰،

قال الشعبي: إنّما دسّ إليها ـ أي جعدة ـ معاوية، فقال: سمّي الحسن وأُزوّجك يزيد، وأُعطيك مائة ألف درهم.. فلمّا مات الحسن بعثتْ إلى معاوية تطلب إنجاز وعده، فبعث إليها بالمال، وقال: إني أُحبّ يزيد، وأرجو حياته، ولولا ذلك لزوّجتُك إياه!

وقال الشعبي: ومصداق هذا القول أن الحسن [عليه السلام] كان يقول ـ عند موته، وقد بلغه ما صنع معاوية ـ: لقد علمت صفة [1] شربته وبلغ أُمنيته، والله لا يفي بما وعد، ولا يصدق فيما يقول.

وقد حكى جدّي ـ في كتاب الصفوة ـ قال: ذكر يعقوب بن سفيان ـ في تاريخه ـ: ان جعدة هي التي سمّته.

وقال الشاعر في ذلك:

تعرف [2] كم لك من سلوة ... تفرّج عنك قليل الحزن

بموت النبيّ وقتل الوصي ... وقتل الحسين وسمّ الحسن

وقال ابن سعد: سمّه معاوية مراراً؛ لأنه كان يقدم عليه الشام هو وأخوه الحسين [عليهما السلام] [3].

⬅ ٥٩١، ٦٣٠ ـ ٦٣١، جواهر العقدين ٢ / ٤٣، ٢٨٦ ـ ٢٨٧، ٢٨٩، ٣٧٤، ٣٧٦ ـ ٣٧٧، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٩٣، ٤٨٠ ـ ٤٨١.

١. لم ترد في المصدر جملة: (علمت صفة).

٢. في المصدر: (تقرّب).

٣. تذكرة الخواص: ١٩٢.

و مزی در "تهذيب الكمال في اسماء الرجال" آورده:

عن أُم بكر بنت المسور، قالت: سقي الحسن [عليه السلام] مراراً، وفي الآخرة مات، فإنه كان يختلف كبده، فلمّا مات أقام نساء بني هاشم عليه النوح شهراً.

وفيه: عن عبد الله بن الحسن: قد سمعت من يقول: كان معاوية قد تلطف لبعض خدمه أن يسقيه سمّاً.

وقال أبو عوانة، عن مغيرة، عن أُم موسى: ان جعدة بنت الأشعث <413> سقت الحسن [عليه السلام] السمّ، فاشتكىٰ منه أربعين يوماً [1] [2].

و ذهبی در "تذهيب التهذيب" گفته:

عن عبد الله بن الحسن، قال: كان الحسن [عليه السلام] يكثر نكاح النساء، وكنّ قلّ ما يحظين عنده، وقلّ امرأة تزوّجها إلاّ أحبّته وصبته، فيقال: إنه كان سقي ثم أفلت، ثم سقي، ثم كانت الآخرة، فقال الطبيب [3]: هذا رجل قد قطع السمّ أمعاءه.

وقد سمعت بعض من يقول: كان معاوية [4] قد تلطّف لبعض

---

۱. في المصدر: (شكاة) بدل (أربعين يوماً).

۲. تهذيب الكمال ۶ / ۲۵۲ ـ ۲۵۳.

۳. در [الف] اشتباهاً: (الطيب) آمده است.

۴. در [الف] اشتباهاً اينجا: (واو) آمده است.

خدمه أن يسقيه سمّاً.* انتهى.

و در "مرآة العجائب وأحاسن[1] الأخبار الغرائب" تصنيف شيخ ابوعبدالله محمدبن عمر زين‌الدين ابن الواقدى مسطور است:

وكان الحسن بن علي بن أبي طالب [عليهما السلام]، كنيته: أبو محمد، صفته: كان أحد الشبيهين برسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم.

وقيل: كان سبب موت الحسن بن علي [عليهما السلام] من سمّ سُمّ به، يقال: إن زوجته جعدة بنت الأسود بن قيس الكندي سقته إياه، ويذكر ـ والله أعلم بحقيقة أُمورهم ـ: أن معاوية دسّ إليها بذلك على أن يوجّه لها مائة ألف درهم ويزوّجها من ابنه يزيد، فلمّا مات الحسن [عليه السلام] وفىٰ لها معاوية بالمال، وقال: إني أُحبّ حياة يزيد.

وذكروا: ان الحسن [عليه السلام] قال ـ عند موته ـ: لقد حاقت شربته، والله لا وفاء لها بما وعد، ولا صدق فيما قال.

وفي سمّه يقول رجل من الشيعة:

تعزّ فكم لك من سلوة   تفرّج[2] عنك غليل الحزن

---

* . [الف] ترجمه امام حسن عليه السلام. [تذهيب التهذيب ٢ / ٣٠٠ ـ ٣٠١، وراجع: تهذيب الكمال ٦ / ٢٥٢، تاريخ مدينة دمشق ١٣ / ٢٨٤ .. وغيرهما].

١. در [الف] (أحاسن) خوانا نيست، از الغدير ١١ / ١١ اصلاح شد.

٢. در [الف] اشتباهاً: (تفرح) آمده است.

بموت النبيّ وقتل الوصي وقتل الحسين وسمّ الحسن*

و زمخشری در "ربيع الابرار" در باب الحادی والثمانون گفته:

جعل معاوية لجعدة بنت الأشعث ـ امرأة الحسن [عليه السلام] ـ مائة ألف درهم حتّى سمّته، ومكث شهرين وإنه ليرفع من تحته طستاً من دم، وكان يقول: سُقيتُ سمّ مراراً، ما أصابني فيها ما أصابني في هذه المرّة.. لقد لفظت كبدي.[1] انتهى.

در حال امام حسن عليه السلام ابوالحسن المداينی در "تاريخ" خود ـ على ما نقل ـ گفته:

وكانت وفاته في سنة تسع وأربعين، وكان مرضه أربعين يوماً، وكان سنّه سبعاً وأربعين سنة، دسّ إليه معاوية سمّاً على يد جعدة بنت الأشعث بن قيس زوجة الحسن [عليه السلام]، وقال لها: إن قتلته بالسمّ فلك مائة ألف وأُزوّجك يزيد ابني، فلمّا مات وفىٰ لها بالمال ولم يزوّجها من يزيد، وقال: أخشى أن تصنع** بابني ما صنعت بابن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.[2] انتهى.

و ابوالحسن مداينی صدوق و ثقه و از علمای اهل‌سنت است.

---

*. [الف] مصنف كتاب. [مرآة العجائب: مروج الذهب ۴۲۷/۲، الغدير ۱۱/۱۱].

۱. ربيع الأبرار ۵ / ۱۵۶ ـ ۱۵۷.

**. در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است: (تصنعين).

۲. شرح ابن ابی الحديد ۱۶ / ۱۱.

چنانچه سمعانى در "انساب" گفته:

ذكر الحارث بن أبي أُسامة: أن أبا الحسن المدائني [١] كان مولده ومنشؤه بالبصرة، ثم صار إلى المدائن بعد حين، ثم صار إلى بغداد، فلم يزل حتّى توفّي بها في ذي قعدة سنة ٢٣٤ [٢]، وكان عالماً بأيام الناس، وأخبار العرب، وأنسابهم، عالماً بالفتوح والمغازي، وراوية للشعر، صدوقاً في ذلك.* انتهى.

و اسماعيل بن على **<414>** بن محمود در "مختصر فى اخبار البشر" روايت نموده:

وتوفّي من سمّ سقته زوجته جعدة بنت الأشعث.

قيل: فعلت ذلك بأمر معاوية، وقيل: بأمر يزيد بن معاوية، ووعدها أنه يتزوجّها، ففعلت ذلك، فسقته السمّ، وطلبت [٣] يزيد أن يتزوجّها فأبى. [٤] انتهى.

و در ميان امر معاويه به سم آن حضرت و امر يزيد تنافى نيست كه جمع ممكن نباشد، بلكه جايز است كه هر دو ملعون در اين امر كوشش و سعى نموده باشند، پس كسى كه بر سعى معاويه واقف شد نامش گرفت، و كسى

---

١. هنا زيادة لم يذكرها المؤلف‌رحمه‌الله لعدم الحاجة اليها.

٢. في المصدر: (أربع وعشرين ومائتين).

*. [الف] نسبت مدائنى. [الأنساب ٥ / ٢٣٢].

٣. في المصدر: (وطالبت).

٤. المختصر في أخبار البشر ١ / ٢٥٥.

که بر کوشش یزید مطلع گردید امر سم را به او منسوب ساخت، وهو ظاهر.

و عبدالقادر بن محمد طبری ـ که پسر دختر محبّ‌الدین طبری صاحب "ریاض النضره" و عالم بس معتبر است ـ در "حسن السريرة" [1]آورده:

لمّا كان سنة سبع وأربعين من الهجرة دسّ معاوية إلى جعدة بنت الأشعث بن قيس الكندي زوجة الحسن بن علي [عليهما السلام] أن تسقي الحسن السمّ، ويوجّه لها مائة ألف، ويزوجّها من ابنه يزيد ففعلت ذلك:

مات بالسم من الكندية
زوجته الخبيثة الجرية
لكن بأمر جاء من معاويه
ضمن وعود منه ليست بوافيه [2]

انتهى [3].

---

١. لم نعلم بطبعه، ولا نعرف له نسخة، وفي هدية العارفين للبغدادي ١ / ٦٠٠: الطبري، محيي الدين عبد القادر بن يحيى بن مكرم بن محب الدين الطبري الشافعي المكي، الخطيب الامام بالمقام، والمفتي ببلدة الحرام، ولد سنة ٩٧٦ وتوفى سنة ١٠٣٣، من تصانيفه: حسن السريرة في حسن السيرة، أعني شرح منظومة في سير النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم. ولاحظ: إيضاح المكنون للبغدادي ١ / ٤٠٤.

٢. كذا، والظاهر: (وافيه).

٣. حسن السريرة: وانظر: تهذيب الكمال ٦ / ٢٥٢، سير اعلام النبلاء ٢٧٤/٣،

. . . .

➲ مقاتل الطالبيين : ٣١ ، ٤٧ - ٤٨ ، أنساب الاشراف ٣ / ٥٥ ، شرح ابن أبي الحديد ١١/١٦، ٢٩ ، ٤٩ ، مروج الذهب ٢ / ٤٢٧ ـ ٤٢٨ ، تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر ١٣ / ٢٨٤، الكامل لابن أثير ٣ / ٤٦٠ ، البداية والنهاية ٨ / ٤٧ .

وفي جواهر المطالب لابن الدمشقي ٢ / ٢٠٩ - ٢١٠: قال الإمام ابن الجوزي في تاريخه المنتظم : والصحيح أن (الذي سمّه هي) جعدة بنت الأشعث بن قيس ـ وكانت تحت الحسن ـ فدسّ إليها معاوية : أن سمّي الحسن وأُزوجك يزيد . وكان معاوية قد جعل ولاية العهد بعده للحسن فسمّه ليكون الامر بعده لابنه يزيد . فلما فعلت ذلك أرسلت إليه تطالبه بما عاهدها عليه وتذكره بالعهد والوفاء ! فأجابها معاوية : لا نفعل (ذلك) وقد فعلت بالحسن ما فعلت فكيف آمنك على يزيد !

وكان الحسن يوضع تحت طست ويرفع آخر مدة أربعين يوماً .

وقال الطبيب (الذي كان يتولى معالجته : هذا مريض) قد قطع السم أمعاءه !

وقال الزرندي الشافعي : وقيل: أسماء بنت الأشعث ، دسّ معاوية إليها ذلك فاستطلق به بطنه حتى ألقى كبده. (معارج الوصول : ٧٨).

وقال المقريزي : واتهمت زوجته جعدة بنت الأحنف ابن قيس الكندي أنها سمّته بتدسيس معاوية ، حتى بايع لابنه يزيد. (إمتاع الأسماع ٥ / ٣٦١) .

وقال ابن الصباغ : سقته زوجته جعدة بنت الأشعث بن قيس الكندي السمّ ، وذلك بعد أن بذل لها معاوية على سمة مائة ألف درهم ، فبقي مريضا أربعين يوماً.

(الفصول المهمة في معرفة الأئمة ٢ / ٧٣٦). فلمّا ورد البريد على معاوية بموته ـ أي بتنفيذ الخطة المسمومة ـ قال : واعجباً للحسن! شرب شربة من عسل يمانية بماء رومة فقضى نحبه!! (الاستيعاب ١ / ٣٩٠، أنساب الأشراف ٣ / ٦٤، تاريخ مدينة دمشق ٥٩ / ١٩٧، السيرة الحلبية ٣ / ٣٦٠، البداية والنهاية ٨ / ١٤٧).

[شادی کردن معاویه در شهادت امام حسن عليه السلام]

و هرگاه آن جناب وفات یافت، معاویه ملعون سرور ظاهر نمود و تکبیر گفت، چنانچه میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در "نزل الأبرار" آورده:

لمّا بلغ معاوية موت الحسن صلى الله عليه وآله [عليه السلام] كبّر، وكبّر أهل الشام لذلك التكبير، فقالت فاختة بنت قريضة لمعاوية: أقرّ الله عينيك، ما الذي كبّرت لأجله؟ فقال: مات الحسن، فقالت: أعلى موت ابن فاطمة تكبّر؟! فقال: ماكبّرت شماتةً، ولكن استراح قلبي.

وهذا العذر أشدّ من الجرم، فإن الشماتة لا تكون إلاّ باستراحة القلب، ولا يستريح بموت أحد إلاّ قلب الشامت. والله تعالى أعلم [1].

و در "تاریخ خمیس" آورده:

وفي حياة الحيوان: قال ابن خلّكان: إنه لمّا مرض الحسن [عليه السلام] كتب مروان بن الحكم إلى معاوية بذلك، وكتب إليه معاوية أن أقبل المطي إليّ بخبر الحسن، فلمّا بلغ معاوية موته سمع تكبير من الخضراء، فكبّر أهل الشام لذلك التكبير، فقالت فاختة بنت قريضة لمعاوية: أقرّ الله عينيك! ما الذي كبّرت لأجله؟ فقال: مات الحسن، فقالت: أعلى موت ابن فاطمة تكبّر؟! فقال: ما كبّرت شماتةً، ولكن استراح قلبي.

---

۱. نزل الأبرار: ۱۴۴.

ودخل عليه ابن عباس ـ رضي الله عنهما ـ فقال: يابن عباس! هل تدري ما حدث في أهل بيتك؟ فقال: لا أدري ما حدث، إلاّ أني أراك مستبشراً، وقد بلغني تكبيرك، فقال: مات الحسن، فقال ابن عباس: رحم الله أبا محمد [1] ـ ثلاثاً ـ، والله يا معاوية! لا تسدّ حفرته حفرتك، ولا يزيد عمره في عمرك، ولئن كنّا أُصبنا بالحسن [عليه السلام]، فقد أُصبنا بإمام المتقين، ووصيّ [2] خاتم النبيين، يجبّر الله تلك الصدعة، وسكن تلك العبرة، وكان الخلف <415> علينا من بعده. [3] انتهى.

ايضاً ميرزا محمد معتمد خان در "مفتاح النجا" آورده:

قال الدياربكري في كتاب الخميس: لمّا بلغ معاوية موت الحسن رضي الله عنه [عليه السلام] كبّر، وكبّر أهل الشام لذلك التكبير، فقالت فاختة بنت قريظة لمعاوية: أقرّ الله عينيك! ما الذي كبّرت لأجله؟ فقال: مات الحسن، فقالت: أعلى موت ابن فاطمة تكبّر؟! فقال: ما كبّرت شماتةً ولكن استراح قلبي.

أقول: لا يكون الشماتة إلاّ باستراحة القلب، ولا يستريح بموت أحد إلاّ قلب الشامت.

---

١. در [الف] اشتباهاً: (أبا محمداً) آمده است.

٢. حذفوا من المصدر وحياة الحيوان المطبوعين لفظة: (وصي)!

٣. تاريخ الخميس ٢ / ٢٩٤، وانظر: حياة الحيوان ١ / ٨٣ ـ ٨٤.

وحكى الزبير بن بكار: أن ابن عباس ـ رضي الله عنهما ـ قدم على معاوية وقد جاء الخبر إلى معاوية بموت الحسن بن علي ـ رضي الله عنهما ـ [عليهما السلام]، فسجد شكراً لله تعالى، وبان السرور في وجهه، ثم أذن للناس وأذن لابن عباس بعدهم، فدخل واستدناه، فقال له معاوية: أتدري ما حدث[1] في أهلك؟ قال: لا، قال: فإن أبا محمد توفّي، فعظّم الله أجرك، فقال: ابن عباس ـ رضي الله عنهما ـ: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[2]، عند الله نحتسب المصيبة [برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وعند الله نحتسب][3] مصيبتنا بالحسن [عليه السلام]، إنه قد بلغني سجدتك، فلا أظنّ ذلك إلاّ لوفاته، والله لا يسدّ جسده حفرتك، ولا يزيد انقضاء أجله في عمرك، ولطال ما رزئنا بأعظم من الحسن [عليه السلام] ثم جبّر الله.

قال معاوية: كم كان أتى له من العمر؟ قال: شأنه أعظم من أن أجهل[4] مولده.

وقال: أحسبه ترك صبية صغاراً، قال: كلّنا كان صغيراً فكبر.

قال: أصبحت سيد أهلك، قال: أما أبقى الله أبا عبد الله

---

١. در [الف] اشتباهاً: (حدثك) آمده است.

٢. البقرة (٢): ١٥٦.

٣. الزيادة من المصدر.

٤. في المصدر: (يُجهل).

الحسين بن علي [عليهما السلام] [فلا] [١].

ثم قام وعينه تدمع، فقال معاوية: لله درّه، لا والله ما سحناه [٢] إلاّ وجدناه سيّداً.

وحكى الدميري هذه الحكاية في حياة الحيوان مختصراً مع اختلاف في بعض الألفاظ. والله أعلم. [٣] انتهى.

و در "ربيع الابرار" زمخشري مسطور است:

ولمّا كتب مروان إلى معاوية بشكاة الحسن رضي الله عنه [عليه السلام]، كتب إليه أن أقبل المطي إليّ بخبر الحسن.

ولمّا بلغه موته سمع تكبير من الخضراء، فكبّر أهل الشام لذلك التكبير، وقالت فاختة بنت قريظة لمعاوية: أقرّ الله عينيك يا أمير المؤمنين! ما الذي كبّرت له؟! قال: مات الحسن، قالت: أعلى موت ابن فاطمة تكبّر؟! قال: والله ما كبّرت شماتة بموته، ولكن استراح قلبي وصفت لي الخلافة*.

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. في المصدر: (هيّجناه)، وفي حاشية [الف]: (صحبناه) استظهاراً.

٣. مفتاح النجاء فى مناقب آل العباء، ورق: ٩٧ ـ ٩٩.

*. [الف] الباب الحادى والثمانون [ربيع الابرار ٥ / ١٥٧].

في البياض ورق: ٥٠، زيادة في العبارة المنقولة عن ربيع الأبرار وفيه: سمّ معاوية حسناً [عليه السلام]. (١٢).

[وصیت به قتل اهل مدینه]

و در "وفاء الوفا باخبار دار المصطفی" تصنیف نورالدین سمهودی مسطور است:

أخرج ابن أبي خيثمة بسند صحيح إلى جويرية بن أسماء: سمعت أشياخ أهل المدينة يتحدّثون: أن معاوية... لمّا احتضر دعا يزيد، فقال: إن لك من أهل المدينة يوماً، فإن فعلوا فارمهم بمسلم بن عقبة، فإني عرفت نصيحته.. فلمّا ولي يزيد وفد عليه عبد الله بن حنظلة وجماعة، فأكرمهم، وأجازهم، فرجع، فحرّض الناس <416> على يزيد، وعابه، ودعاهم الى خلع يزيد، فأجابوه، فبلغ يزيد، فجهّز إليهم مسلم بن عقبة، فاستقبلهم أهل المدينة بجموع كثيرة فهابهم أهل الشام، وكرهوا قتالهم، فلمّا نشب القتال سمعوا في جوف المدينة التكبير، وذلك أن بني حارثة أدخلوا قوماً من الشاميين من جانب المدينة، فترك أهل المدينة القتال، ودخلوا المدينة خوفاً على أهليهم، فكانت الهزيمة، وقُتل من قُتل، وبايع مسلم الناس على أنهم خول ليزيد، يحكم في دمائهم وأموالهم وأهليهم بما شاء!!* انتهى.

و نیز در این کتاب مسطور است:

---

* . [الف] الفصل الخامس عشر من الباب الثاني. [وفاء الوفا: ۱ / ۱۳۰ ـ ۱۳۱].

و نقل الواقدي ـ في كتاب الحرّة ـ : أن يزيد دخل على مسرف ـ وكان قد جعله في عُلّيّة [١] لمرضه ـ فقال له : لولا مرضك لكنت أنت صاحب هذا الأمر لما أعرف من نصيحتك .

قال مسرف : أُنشدك الله ـ يا أمير المؤمنين ! ـ أن [٢] تولّي أمرهم غيري ، فإني ـ والله ـ صاحبهم ، رأيت في النوم شجرة عرقد [٣] تصيح بأغصانها : (يا ثارات عثمان !) فأقبلت اشتدّ [٤] وجعلت الشجرة تقول : على يدي مسلم بن عقبة ، حتّى جئتُها ، فأخذتُها ، فعبّرتُ ذلك أني أكون القائم بأمر عثمان ، فهم قتلته .

قال يزيد : فسر إليهم على بركة الله ، أنت صاحبهم ، وانظر إذا قدمت المدينة فمن عاقك [٥] عن دخولها أو نصب لك حرباً فالسيف السيف ، لا تبق فيهم ، وانهبها ثلاثاً ، وأجهز على جريحهم ، واقتل مدبرهم ، وإيّاك أن تبقي عليهم ، وإن لم يعرضوا عليك فامض إلى ابن الزبير .

وروى ابن الجوزي ـ من طريق المدائني ـ عن جويرية : أن

---

١. قال الجوهري : العُلّيّة : الغرفة .. وقال بعضهم : هي العِلّيّة بالكسر .

٢. في المصدر : (ألاّ) .

٣. في المصدر : (غرقد) .

٤. لم يرد (اشتد) في المصدر .

٥. در [الف] اشتباهاً : (عافك) آمده است .

مسلماً نظر إلى قتلى الحرّة فقال: لئن دخلت النار بعد هؤلاء [1] إني لشقي.

وأسر أسرى، فحبسهم ثلاثة أيام لم يطعموا.

وجاؤوا بسعيد بن المسيب، فقالوا: بايع، فقال: أُبايع على سيرة أبا بكر وعمر، فأمر بضرب عنقه، فشهد رجل أنه مجنون، فخلّي عنه.

وعن المدائني ـ أيضاً ـ عن شيخ من أهل المدينة قال: سألت الزهري: كم كانت القتلىٰ يوم الحرّة؟ قال: سبع مائة من وجوه الناس: قريش والأنصار والمهاجرين ومن وجوه الموالي، ومن [2] لا يُعرف ـ من عبد وحرّ وامرأة ـ عشرة آلاف، وكانت الواقعة لثلاث بقين من ذي الحجة، سنة ثلاث وستين.

وفي كتاب الحرّة للواقدي، قال: حدّثني عبد الله بن جعفر، قال: سألت الزهري: كم قُتل من الناس يومئذ؟ قال: أمّا من وجوه الناس فأكثر من سبع مائة من قريش والأنصار ووجوه الموالي.. ثمّ عدّد عليّ من قُتل حتّى ماكنت أرى أنه بقي أحدٌ [3] إلاّ قتل يومئذ.

---

١. في المصدر: (بعدها).

٢. في المصدر: (وممّن).

٣. در [الف] اشتباهاً: (أحداً) آمده است.

ثم قال الزهري : ولقد قتل من لا يعرف ـ من الموالي والعبيد والصبيان والنساء ـ أكثر من عشرة آلاف ، ودخلوها لثلاث بقين من ذي الحجة سنة ثلاث وستين. **<417>**

قلت : وقال القرطي : لليلتين بقيتا من ذي الحجة .

ونقل الأقشهري ، عن أبي معشر ، والواقدي : أنها يوم الأربعاء لليتين خلتا من ذي الحجة .

قلت : ولم أره في كتاب الواقدي ، ولعله سبق قلم ، والله أعلم .

وذكر المجد : أنهم سبوا الذرية ، واستباحوا الفروج ، وأنه كان يقال لأولئك الأولاد من النساء اللاتى حملن : أولاد الحرّة !

قال : ثم أحضر الأعيان لمبايعة يزيد ، فلم يرض إلاّ أن يبايعوه على أنهم عبيد يزيد ، فمن تلكّأ أمر بضرب عنقه ، وجاؤوا بعلي بن عبدالله بن عباس ، فقال الحصين بن نمير : يا معشر اليمن ! عليكم ابن أُختكم ، فقام معه أربعة آلاف رجل ، فقال لهم مسلم : أخلعتم أيديكم من الطاعة ؟ فقالوا : أمّا فيه فنعم ، فبايعه على أنه ابن عم يزيد . انتهى .

وعن المدائني ـ أيضاً ـ ، عن محمد بن عمر ، قال : قال ذكوان ـ مولى مروان ـ : شرب مسلم بن عقبة دواءً بعد ما نهب المدينة ، ودعا بالغذاء ، فقال له الطبيب : لا تعجل فإني أخاف عليك إن أكلت قبل أن يكمل الدواء ، فقال : ويحك ! إنّما كنت أُحبّ البقاء

حتّى أشفي نفسي من قتلة عثمان، فقد أدركت ما أردت، فليس شيء أحبّ إليّ من الموت على طهارتي، فإني لا أشكّ أن الله قد طهّرني من ذنوبي بقتل هؤلاء الأرجاس!

قلت: هذا من عظيم حمقه، قاتله الله وأشقاه، فإن هذا ممّا يزيد في عظيم جرمه.

وممّن قُتل صبراً يومئذ من الصحابة عبد الله [ابن][1] حنظلة الغسيل.

قال ابن حزم: قتل مع ثمانية من بنيه، وعبد الله بن زيد، ومعقل بن سنان الأشجعي، وكان شهد فتح مكة، وكان معه راية قومه يومئذ.[2] انتهى.

و از اين عبارت سيد سمهودى صريح واضح است كه اين واقعه حرّه ـ كه از اشنع شنائع و اقبح قبائح است، و در آن صدها از صحابه مقتول شدند ـ به اشاره و امر و وصيت معاويه لعين به يزيد واقع شد.

و قرطبى در "تذكرة" **<418>** آورده:

قال: وذكر أبو عمر الشيباني قال: لمّا وجّه معاوية... بُسر بن أرطاة لقتل شيعة علي [عليه السلام] سار إلى أن أتى المدينة، فقتل ابني عبدالله بن العباس ـ رضي الله عنهما ـ، وفرّ أهل المدينة حتّى

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. وفاء الوفا ١ / ١٣١ ـ ١٣٣.

دخلوا الحرّة حرّة بني سليم [(١)].

و اگر این معنا هم فسق و فجور نیست، فسق و فجور نام بی مسمّیٰ خواهد بود!

و قطع نظر از این چنانچه قتل مطلق مسلمین بی گناه موجب خلود در نار است، همچنین امر و ایصای به آن نیز از اکبر کبائر [است]، فكيف إذا كان الإيصاء بقتل الصحابة الأخيار؟!

و مع هذا احادیث کثیره در مذمت کسی که اخافهٔ اهل مدینه کند وارد گشته، چنانچه شیخ عبدالحق در "جذب القلوب" گفته: در حدیث "صحیح مسلم" آمده که:

«لا يريد أحد أهل المدينة بسوء إلاّ أذابه الله في النار، كما ذوب الرصاص أو ذوب الملح في الماء».

فرمود: «هر که با اهل مدینه اراده بدی کند و در مقام ایذایشان آید به عقوبت ملک جبار گرفتار آید...» الی آخر*.

---

١. التذكرة في أحوال الموتى وأُمور الآخرة: ٥٧٠.

تذکر: در [الف] مطلب گذشته اشتباهاً پس از قسمتی از مطالب منقول از جذب القلوب آمده است.

*. [الف] باب دوم. (١٢). [جذب القلوب: ٣٠].

[تذکر: در [الف] قسمتی از مطلب آینده از جذب القلوب اینجا تکرار شده است،

و [نیز] شیخ عبدالحق در "جذب القلوب" آورده:

امام احمد بن حنبل در حدیث صحیح از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند: امیری از امرای فتنه به مدینه قدوم آورد، جابر رضی الله عنه در آن زمان در مدینه بود، حاسّهٔ بصرش به علت کبر سن رفته، با وی گفتند: مصلحت وقت در آن است که چندگاه از مقابلت این ظالم یک سو شوی، تا از آفت این فتنه و مخافت این ابتلا سلامت مانی، گویند که: دست‌ها بر کتف دو پسر خود نهاده بود و از مدینه به در می‌رفت، به واسطهٔ ضعف و پیری و عدم بصر بر زمین خورد، گفت: هلاک باد کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بترسانید، یکی از پسران او پرسید که: ترسانیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه بود با آنکه وی صلی الله علیه و آله رخت اقامت از این منزل فانی به دار باقی برده؟ گفت: [از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم شنیدم که گفت:] (۱) هر که اهل مدینه را بترساند به درستی که گویا مرا بترسانید.

و در روایات نسائی آمده:

⬅ یعنی قسمت ذیل:

و نیز در "جذب القلوب" آورده: و در روایات نسائی آمده: «من أخاف أهل المدینة ظالماً أخافه الله، وکانت علیه لعنة الله والملائکة والناس أجمعین».

و در حدیث دیگر آمده: هیچ عمل او از فرض و نفل مقبول نیست. و احادیث در این باب بسیار است. [جذب القلوب: ۳۱، وانظر: السنن الکبری للنسائي ۲ / ۴۸۳].

۱. زیاده از مصدر.

«من أخاف أهل المدينة ظالماً أخافه الله، وكانت عليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين».

و در حديث ديگر آمده كه: هيچ عمل او از فرض و نفل مقبول نيست. و احاديث در اين باب بسيار است.

سيد عليه الرحمه مى‌گويد كه: ظاهر در آن است كه امير مشار اليه كه جابر از او مى‌گريخت بُسر بن ارطاة بود؛ زيراكه قرطبى از روايت ابن عبدالبرّ مى‌آرد كه: معاويه بعد از قضيه تحكيم حكمين بُسر بن ارطاة را با لشكر انبوه به مدينه منوره فرستاد تا عهد بيعت از اهل اين بلدهٔ معظمه بر خلافت او بگيرد، ابوايوب انصارى‌ﷺ در آن وقت از جانب اميرالمؤمنين على ـ سلام‌الله‌عليه ـ عامل مدينه مكرمه بود، وى از جهت خوف فرار [را] بر قرار [ترجيح] داده، به جناب ولايت‌مآب مرتضوى ـ سلام‌الله‌عليه ـ ملحق شد، و بُسر به مدينه در آمد و گفت: اگر نه عهد اميرالمؤمنين و حكم بر خلاف آن بودى، يک مرد در اين شهر زنده نمى‌گذاشتيم و همه را تحت تيغ سياست مى‌كشيدم، بعد از آن تمامِ اهل مدينه منوره را به بيعت معاويه باز طلبيد و رسولى به بنى‌سلمه فرستاد كه: اگر جابر بن عبدالله را حاضر نكرديد، ديگر شما در عهد ذمّه و امان من نيستيد، جابر چون اين خبر شنيد به خدمت ام‌سلمه آمد و صورت حال با وى باز گفت، و در حاضر آمدن مجلس بُسر به وى استشاره نمود و گفت كه: اين بيعت ضلالت است در وى اميد فلاح

نیست و در ترک آن امان نه؛ تدبیر چیست؟ ام سلمه جابر را کرهاً و جبراً به اختیار بیعت رخصت داد، و اکثر اهل مدینه رو به گریز نهادند و در حرّه بنی سلیم مختفی شدند.* انتهی.

---

*. [الف] قوبل علی أصله، باب دوم. (۱۲). [جذب القلوب: ۳۰ ـ ۳۱].

سفارش معاویه به یزید در قتال اهل مدینه و رفتار شنیع او با آنها در بسیاری از مصادر عامه آمده است، برای نمونه مراجعه شود به: أنساب‌الأشراف ۵ / ۳۳۴، تجارب‌الأمم ۲ / ۸۶، الفخری: ۱۱۹، فتح الباري ۱۳ / ۶۰، تاریخ خلیفة بن خیاط عصفری: ۱۸۲، تاریخ مدینة دمشق ۵۸ / ۱۰۴ ـ ۱۰۵، تاریخ طبری ۴ / ۳۸۰، الکامل لابن الأثیر ۴ / ۱۱۲، البدایة والنهایة ۲۴۲/۸ و...

قال ابن الاثیر: وبعث ـ أي یزید ـ إلی عبید الله بن زیاد یأمره بالمسیر إلی المدینة ومحاصرة ابن الزبیر بمکة، فقال: والله لا جمعتُهما للفاسق قتل ابن رسول الله وغزو الکعبة! (الکامل في التاریخ ۴ / ۱۱۱ ـ ۱۱۲).

قال ابن قتیبة: ولزم أبو سعید الخدري بیته، فدخل علیه نفر من أهل الشام، فقالوا: أیها الشیخ، من أنت؟ فقال: أنا أبو سعید الخدري صاحب رسول الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم، فقالوا: ما زلنا نسمع عنك، فبحظّك أخذت في ترکك قتالنا، وکفّك عنا، ولزوم بیتك، ولکن أخرج إلینا ما عندك. قال: والله ما عندي مال، فنتفوا لحیته، وضربوه ضربات، ثم أخذوا کل ما وجدوه في بیته. (الامامةوالسیاسة ۱۸۲/۱).

ونقل الیزدي الحائري عن تاریخ عبد الملك العصامي: أن رجلاً من أهل الشام وقع علی امرأة في مسجد النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله، ولم یجد خرقة ینظف بها، ووجد ورقة من القرآن المجید فنظف نفسه بها! فسبحان من لم یهلکهم بصاعقة من السماء أو بحجارة من سجّیل، وإنما یعجل من یخاف الفوت. (إلزام الناصب ۱/ ۲۲۹)

[كشتن عايشه]

و نيز معاويه ، عايشه زوجهٔ رسول خدا صلى الله عليه وآله را ـ كه اهل‌سنت با وصف قتال او با جناب امير عليه السلام ، و موجب گشتن تقاتل صدها اصحاب، محترم و معزّز دانند، و بر شيعيان به جهت بد دانستن [او] كمال تشنيع نمايند، تا آنكه تكفير نمايند ـ قتل نمود. و اگر حضرات اهل‌سنت را به سماع اين حرف تعجب درگيرد اينک شاهد آن بر مى‌آريم*. جلال‌الدين سيوطى ـ كه از اكابر اهل‌سنت است ـ در كتاب "اوائل" در اوائل معاويه گفته:

إن أول من ركب <419> بين الصفا والمروة ، وأول من أظهر شرب النبيذ والغناء ، وأول من أكل الطين وأباحه ، وكان على منبر رسول الله [صلى الله عليه وآله] يأخذ البيعة ليزيد ، فأخرجت عائشة رأسها من الحجرة وقالت: صه! صه! هل استدعى الشيوخ لبنيهم البيعة ؟ قال : لا ، قالت : فبمن تقتدي أنت ؟ فخجل ، ونزل عن المنبر ، وبنى لها حفرة ، فوقعت فيها وماتت. [1] انتهى.

و در "حبيب السير" مسطور است:

در "تاريخ" حافظ ابرو از "ربيع الأبرار" و "كامل السفينة" [2] منقول است كه:

---

* . [الف] فـــــ [فايده:] قتل معاويه عايشه را.

۱ . لم نجدها في كتاب الوسائل إلى معرفة الأوائل طبعة دار مكتبة الحياة بيروت ، لاحظ : الاسرار فيما كني وعرف به الاشرار ۴ / ۲۴۲ ـ ۲۴۸ .

۲. شايد تصحيف كامل السقيفه باشد كه نام ديگر كامل بهائى است، قريب اين مطلب در آن ۲۷۰/۲ (چاپ اول ، مكتبه مرتضوى) آمده كه در پاورقى خواهد آمد .

در شهور سنة ثمان [1] وخمسین من الهجرة که معاویة بن ابی‌سفیان جهت بیعت پسر لعین خود به مدینه رفته، امام حسین علیه السلام [و عبدالله بن عمر] [2] و عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبدالله بن زبیر را برنجانید، عایشه زبان ملامت و اعتراض بر وی بگشاد، و معاویه در خانهٔ خویش چاهی کنده، سر آن را به خاشاک پوشید و کرسی آبنوس بر زیر آن نهاد و آنگاه عایشه را به ضیافت طلب داشت و بر آن کرسی نشاند تا در آن چاه افتاد، و معاویه سر آن چاه را به آهک مضبوط نموده، از مدینه به مکه رفت. [3] انتهی.

و حکیم سنایی هم اشاره به کشتن معاویه عایشه را نموده، چنانچه در حدیقه در آخر صفت حرب جمل گفته:

عاقبت هم به دست آن باغی　　شد شهید و بکشتش [4] آن طاغی
آنکه با جفت مصطفی زیسان [5]　　بد کند مر او را مرد تو مخوان

انتهی [6].

---

۱. در مصدر (ستة).
۲. زیاده از مصدر.
۳. حبیب السیر ۱ / ۴۲۵.
۴. در [الف] اشتباهاً: (بکشتن) آمده است.
۵. در مصدر (زینسان).
۶. حدیقة الحقیقة وشریعة الطریقة: ۱۳۸. أقول: قال ابن طاووس في الطرائف: ۵۰۳: وفي روایة أخرى: أن عائشة ذهبت إلى منزل معاویة ـ وهي راکبة على حمار ـ

. . . .

⬅ فجاءت بحمارها على بساط معاوية وعلى سريرها ، فبالت الحمار وراثت على بساطها! وما راعت حرمة معاوية ، فشكى معاوية إلى مروان ، وقال له : لا طاقة لي إلى تحمل بلاء هذه العجوزة ، فتولّى مروان بإذن معاوية أمر عائشة ، ودبّر لها حفر البئر فوقعت فيه في آخر ذي الحجة سنّة ثمان وخمسين ، قال الشاعر :

لقد ذهب الحمار بأم عـمرو فلا رجعت ولا رجع الحمار

عماد طبری می‌نویسد : چون معاویه به مکه رسید تا بـرای یـزید بـیعت بستاند وجمله عراق وحجاز بر او و بر یزید بیعت کرده بودند ، عایشه تهدید فرستاد بر وی : که برادرم محمد بن ابی بکر را کشتی وبرای یزید بیعت می‌ستانی؟! عمرو عاص گفت: یا معاویه اگر عایشه بر تو تشنیع زند ، خلق بر تو خروج کنند ، کار دریاب!

معاویه ابو هریره و شرجیل [شرحبیل] را با هدایای بسیار به [سوی] وی فرستاد به چند نوبت ، و وعده‌ها داد که به او صلح کند و برادر او عبدالرحمان بن ابی بکر را ولایت دهد و امثال این .

روزی پیام فرستاد که: توقع است که ام‌المؤمنین ما را به تشـریف خـود مشـرّف سازد. و چاهی بکند و به آهک پرکرد و فرشی گران‌مایه آنجا بگسترد و کرسی بر سر آن نهاد ، و وقت نماز خفتن او را بخواند وگفت: چندین هزار دینار نثار خواهم کرد.

عایشه بیرون آمد با غلامی هندی و بر خر مصری سوار شده، معاویه او را اعزاز کرد وبدان کرسی اشارت کرد که بنشیند ، چون بر آنجا نشست فرو شد به چاه ، در حال معاویه گفت تا غلام و خر را هم بکشتند و هم در آن چاه انداختند و خاک انباشند، مردم در اختلاف افتادند برخی گفتند : عایشه به مدینه رفت ، بعضی گفتند: به یـمن رفت. وحسین علیه‌السلام این حال می‌دانست وجماعت خاصان معاویه، حسین علیه‌السلام ترکهٔ او را به وارثان او داد. (کامل بهائی ٢٧٠/٢ ، ولاحظ : الصراط المستقيم ٣/ ٤٥) .

[قتل عبدالرحمن بن خالد]

و عبدالرحمن بن خالد صحابی را نیز معاویه کشته، چنانچه در "استیعاب" در ترجمهٔ عبدالرحمن بن خالد مسطور است:

ثمّ إنه لمّا أراد معاوية البيعة ليزيد، خطب أهل الشام وقال لهم: يا أهل الشام! قد كبرت سنّي، وقرب أجلي، وقد أردت أن أعقد لرجل يكون نظاماً لكم، وإنّما أنا رجل منكم، فارتؤوا رأيكم.

فأصفقوا، واجتمعوا، وقالوا: رضينا عبد الرحمن بن خالد بن الوليد، فشقّ ذلك على معاوية، وأسرّها في نفسه.

ثم إن عبد الرحمن مرض، فأمر معاوية طبيباً عنده ـ يهودياً، وكان عنده مكيناً ـ أن يأتيه، ويسقيه سقية تقيّاً بها، فسقاه فانخرق [1] بطنه، فمات. ثم دخل ابن أخيه خالد بن المهاجر [2] دمشق مستخفياً، هو وغلام له، فرصدا ذلك اليهودي، فخرج ليلاً من عند معاوية، فحجم عليه، ومعه قوم هربوا عنه، فقتله خالد بن المهاجر. وقصة هذه مشهورة عند أهل السير والعلم بالآثار والأخبار، اختصرتها، ذكرها عمر بن شبيه في أخبار المدينة*.

---

۱. في المصدر: (سقية يقتله بها، فأتاه فانحرق).

۲. في المصدر: (أخوه المهاجر بن خالد) بدل (ابن أخيه خالد بن المهاجر).

*. [الف] قوبل على أصله. (۱۲). [الاستيعاب ۲ / ۸۲۹ ـ ۸۳۰، وراجع أيضاً: اسد الغابة ۳ / ۲۸۹، تاريخ الاسلام للذهبی ۶ / ۳۴۵، خزانة الادب لبغدادي ۲ / ۲۰۵، الوافي بالوفيات ۱۸ / ۸۶].

[اجرای آب بر قبور شهدای احد]

و از جمله شنائع افعال او آنکه نهر را بر قبور شهدای احد جاری ساخت تا آنکه آب نهر به قدم حضرت حمزه رسید و خون از پای مبارکش جاری شد و اجسام دیگر شهدا از قبور ظاهر گردیدند، و قبور ایشان خراب گردید.

علامه سیوطی در کتاب "شرح الصدور بشرح حال الموتی في القبور" بعد ذکر روایتی گفته:

أخرج البيهقي ـ في الدلائل ـ من وجه آخر، وزاد بعد قوله: فأُميطت يده عن جرحه فانبعث الدم، فردّت إلى مكانها فردّ الدم، وفي آخره: ويقال: إن معاوية <420> لمّا أراد أن يجري كظامة، نادى: من كان له قتيل بأُحد فليشهد، فخرج الناس إلى قتلاهم، فوجدوهم رطاباً، يتثّنون، فأصابت المسحاة رِجل رَجل منهم، فانبعثت دماً، فقال أبو سعيد الخدري: لا ينكر بعد هذا منكر، ولقد كانوا يحفرون التراب، فحفروا لشراة [1] من تراب فاح عليهم ريح المسك. هكذا أخرجه، عن الواقدي، عن شيوخه.

وأخرج ابن أبي شيبة ـ في المصنف ـ: حدّثنا عيسى بن يونس بن [2] أبي إسحاق، أخبرني أبي، عن رجال من بني سليمة،

---

۱. في دلائل النبوة: (نثرة).

۲. في دلائل النبوة: (عن).

قالوا: لمّا حذف معاوية عينه التي تمرّ على قبور الشهداء فأجريت عليها ـ يعني على عبد الله بن عمر بن الخزام [1] وعمرو بن الجموح ـ فبرز قبراهما، فاستصرخ عليها، فأخرجناهما يتثنيان، كأنّهما ماتا بالأمس، عليهما بردتان قد غطّي بهما وجوههما، وعلى أرجلهما شيء من نبات الأرض.

وأخرج البيهقي ـ في دلائله موصولاً ـ عن جابر، وزاد: فأصابت المسحاة قدم حمزة، فانبعث دماً.* انتهى.

وفي وفاء الوفىٰ:

قال ابن إسحاق: حدّثني أبي، عن رجال من بني سلمة: أن رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم قال ـ حين أُصيب عمرو بن الجموح وعبد الله بن عمرو يوم أُحد ـ: «اجمعوا بينهما، فإنهما كانا متصافئين في الدنيا».

قال أبي [2]: فحدّثني أشياخ من الأنصار قالوا: لمّا ضرب

---

١. في دلائل النبوة: (عمرو بن حرام).

* . [الف] قوبل على أصله. (١٢). آخر كتاب، باب الأعمال التى توجب لصاحبها تعجيل الوصول إلى الجنة. در آخر كتاب. (١٢). [شرح الصدور بشرح حال الموتى في القبور ١ / ٣٠٩].

٢. در [الف] اشتباهاً: (الى) آمده است.

معاوية عينه التي مرّت على قبور الشهداء، واستصرخنا عليهم، وقد انفجرت العين عليهما في قبورهما، فجئنا فأخرجناهما، وعليهما بردتان قد غطّي بهما وجوههما، وعلى أقدامهما شيء من نبات الأرض، فأخرجناهما يتثنيان تثنياً كأنّهما دفنا بالأمس.

نقله البيهقي في دلائل النبوة [١].

و در "صفوة الصفوة" منتخب "حلية الأولياء" مسطور است:

عن جابر بن عبد الله، يقول: كتب معاوية إلى عامله بالمدينة أن يجري عيناً إلى أُحد، فكتب إليه عامله أنها لا تجري إلاّ على قبور الشهداء، قال: فكتب إليه أن أنفذها، قال: فسمعت جابر بن عبد الله يقول: فرأيتهم يخرجون على رقاب الرجال، كأنّهم رجال نوم حتّى أصابت المسحاة قدم حمزة، فانبعثت دماً. [٢] انتهى.

و شناعت اين فعل معاويه نه به حدى است كه احتياج بيان دارد؛ و اگر بعد اين ظلم و فسق و فجور هم خللى در عدالت و خوبى و نيكى معاويه راه نيابد، پس بر صفحهٔ روزگار از ازل تا ابد كسى فاجرى و فاسقى موجود نشده باشد و نخواهد شد!

---

١. وفاء الوفا ٣ / ٩٣٧ (الفصل السابع في فضل أُحد والشهداء به)، وانظر: دلائل النبوة ٣ / ٢٩١.

٢. صفوة الصفوة ١ / ٣٧٧.

[ادعای سزاوارتر بودن به خلافت از عمر]

و از جمله مطاعن او آن است که ادعا می‌کرد که او احق است به خلافت از عمر بن الخطاب.

چنانچه علامه حلی ـ علیه‌الرحمه ـ در "کشف الحق" فرموده:

منها: أنه قال: أنا أحقّ بالخلافة من عمر بن الخطاب.

روى الحميدي ـ في الجمع بين الصحيحين ـ: قال عبد الله بن عمر: دخلت على حفصة ونوساتها تنطف [1]، قلت: قد كان من أمر الناس ماترينّ، فلم يجعل [2] لي من الأمر شيء، فقالت: ألحق بهم، فإنهم ينتظر ذلك، وأخشى أن يكون <421> في احتباسك عنهم فرقة، فلم تدعه حتّى ذهب، فلمّا تفرق الناس، خطب معاوية فقال: من أراد أن يتكلم في هذا الأمر فليطلع لنا قرنه، فلنحن أحقّ منه ومن أبيه. [3] انتهى.

و شناعت این کلام معاویه را ابن روزبهان مقرّ شده و راه تأویل و توجیه را

---

۱. قال ابن حجر: قوله: (ونسواتها) بفتح النون والمهملة، قال الخطابي: كذا وقع، وليس بشيء، وإنّما هو (نوساتها).. أي ذوائبها، ومعنى تنطف.. أي تقطر؛ كأنّها قد اغتسلت، والنوسات جمع نوسة، والمراد أن ذوائبها كانت تنوس.. أي تتحرك، وكلّ شيء تحرّك فقد ناس، والنوس: الاضطراب.

فتح الباري ۷ / ۳۱۰ ـ ۳۰۹، ولاحظ: عمدة القاري ۱۷ / ۱۸۵.

۲. في المصدر: (يحصل).

۳. نهج الحق: ۳۰۹، وانظر: تذكرة الخواص: ۹۸.

مسدود گفته، حيث قال:

ما ذكر أن معاوية كان يدّعي أنه أحقّ بالخلافة من عمر.. فلا يبعد هذا؛ لأنه كان يدّعي أنه أحق من أمير المؤمنين علي [عليه السلام] في حياته وأيام خلافته، فخرج عليه، وبغىٰ عليه، وقتل جيوش المسلمين، وفعل ما فعل ممّا لا ينبغي أن يذكر لقباحته وإساءته، فلا يبعد أن يدّعي مثل هذا في عمر، ومن خالف الحقّ وخاض في الباطل والخطأ يدّعي كلّما يكون خطأً ولا إمامة له على المسلمين، ولا شرائط في إمامته صحة، بل أخذ الخلافة والملك عنوة بالسيوف [1].

---

١ ـ احقاق الحق: ٢٦٥. أقول: بأيّ شيء يدّعي الفاسق أنه يستحقّ الخلافة ؟! لا حاجة بنا إلى سرد مطاعنه التي تدلّ على عدم اعتقاده للنبوة، بل يصرّح بعداوته للنبي صلى الله عليه وآله وسلم.. وغير ذلك، ولكن نذكر ما رواه السيوطي قال: قدم معاوية مكة أو المدينة فأتى المسجد، فقعد في حلقة فيها ابن عمر وابن عباس وعبد الرحمان بن أبي بكر، فأقبلوا عليه، وأعرض عنه ابن عباس، فقال: وأنا أحقّ بهذا الأمر من هذا المعرض وابن عمر (عمه). فقال ابن عباس: وَلِمَ؟ التقدم في الإسلام، أم سابقة مع رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم]، أو قرابة منه؟ قال: لا، ولكني ابن عم المقتول.

قال: فهذا أحقّ به، يريد ابن أبي بكر. قال: إن أباه مات موتاً.

قال: فهذا أحقّ به، يريد ابن عمر. قال: إن أباه قتله كافر.

قال: فذلك أدحض لحجتك إن كان المسلمون عتبوا على ابن عمّك فقتلوه.

(تاريخ الخلفاء ١ / ٢٠١، مواقف الشيعة ٣ / ٦).

[بی اعتنایی به حرمت اصحاب کهف]

و از جمله بی باکی و بی خوفی او از محرمات آن است که در "تفسیر ثعلبی" در تفسیر آیه: ﴿لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً﴾ [1] گفته:

روى سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال:

غزونا مع معاوية غزوة المضيق نحو الروم، فمررنا بالكهف، الذي فيه أصحاب الكهف، فقال معاوية: لو كشف لنا عن هؤلاء فنظرنا [2] إليهم.

فقال ابن عباس: ليس ذلك لك، قد منع الله ذلك من هو خير منك، فقال: ﴿لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً﴾.

فقال معاوية: لا أنتهي حتّى أعلم علمهم.

فبعث ناساً فقال: اذهبوا فانظروا فافعلوا.

فلمّا دخلوا الكهف بعث الله عليهم ريحاً فأحرقتهم. [3] انتهى.

---

۱. الكهف (۱۸): ۱۸.

۲. در [الف] اشتباهاً: (فينظرنا) آمده است.

۳. تفسير ثعلبی ۶ / ۱۶۱.

وراجع: الكشاف ۲ / ۴۷۶، تفسير السمرقندي ۲ / ۳۴۱، تفسير البغوي ۳ / ۱۵۵، تفسير القرطبي ۱۰ / ۳۸۹، الدر المنثور ۴ / ۲۱۳، تفسير أبي السعود ۵ / ۲۱۳، تفسير الآلوسي ۱۵ / ۲۲۷، تفسير مجمع البيان ۶ / ۳۲۲، بحارالأنوار ۱۴ / ۴۰۹.

[انداختن صليب بر گردن هنگام مرگ]

واز جمله آنچه دلالت دارد بر بى ايمانى او آنكه راغب اصفهانى در "محاضرات" آورده:

مرض معاوية، فدخل إليه طبيب فقال: لا بأس عليك إنك تبرئ.. فبرئ، ثم مرض، فدخل إليه نصراني، وقال: عندنا تعويذ، من علّق عليه يبرئ من علّته، فأخذه وعلّق عليه، فدخل عليه الطبيب، فخرج، فقال: إنه ميّت لا محالة، فمات من ليلته، فقيل للطبيب في ذلك، فقال: روي عن أمير المؤمنين [عليه السلام]: أن معاوية لا يموت حتّى يعلّق في عنقه صليباً، والتعويذ الذي كان عليه مصلب، فعلمت أنه يموت.

قال الجاحظ: إنّما غلب معاوية علياً [عليه السلام]؛ لأنه لم يكن غايته إلاّ درك الحاجة بالحيلة حلّ أو حرم، ثم لم يكن يبالي بالدين، ولا يتفكّر في سخط ربّ العالمين، وعلي [عليه السلام] لم يستعمل من الحيل إلاّ ما حلّ، والحلال من الحيل قليل.

وقال معاوية لعمرو: والله لأضربنّ عليّاً بخمسين ألفاً لا يقرؤون فاتحة الكتاب.* انتهى.

---

*. [الف] قوبل على أصل المحاضرات فى الحدّ العشرين، ولله الحمد على ذلك حمداً جميلاً. (۱۲).

[شرب خمر علنی]

و از جمله مثالب او آنکه علی الاعلان شراب را می‌خورد، و تکلیف شرب آن ـ از غایت بی حیایی! ـ به بعض صحابه نموده، چنانچه در "مسند أحمد بن حنبل" مسطور است:

حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا زيد بن الحباب، حدّثني حسين بن واقد، حدّثنا عبد الله بن بريدة: <422> دخلت أنا وأبي على معاوية، فأجلسنا على الفرش، ثم أُتينا بالطعام فأكلنا، ثم أُتينا بالشراب فشرب معاوية، ثم ناول أبي، ثم قال: ما شربته منذ حرّمه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، ثم قال معاوية: كنت أجمل شباب قريش وأجوده ثغراً، وما شيء أجد له لذّة كما كنت أجده وأنا شابّ غير اللبن أو إنسان حسن الحديث يحدّثني [1].

سبحان‌الله فاسق شارب الخمر را امام عادل و پیشوای حق گیرند!!

➲ تقدّم عن العلامة الأميني: أن يد الطبع الأمينة حرّفت من كتاب المحاضرات أحاديث التي ترجع إلى معاوية. (لاحظ: الغدير ١١ / ٧٩).

ولم نجد القضية في محاضرات الأدباء في الكامبيوتر طبعة دار القلم بيروت سنة ١٤٢٠، وهو الذي اعتمدنا عليه في مراجعاتنا، ولكنها موجودة في محاضرات الادباء ٤ / ٢٧٩ (طبعة دار صادر بيروت سنة ١٤٢٥).

١. مسند أحمد ٥ / ٣٤٧.

[كشتن حجر بن عدى و يارانش]

و از جمله مخازى افعال او آن است كه حجر را ـ كه از فضلاى صحابه و شيعيان جناب امير عليه السلام بود ـ مع ديگر اصحاب او، به كمال شقاوت كشت، چنانچه در "استيعاب" مذكور است:

كان حجر من فضلاء الصحابة، ومع صغر سنّه من كبارهم، وكان على كندة يوم صفّين، وعلى الميسرة يوم النهروان، ولمّا ولّى معاوية زياداً العراق [1] وماوراءها، وأظهر من الغلظة وسوء السيرة ما أظهر، خلعه حجر، ولم يخلع معاوية، وتابعه جماعة من أصحاب علي [عليه السلام] وشيعته، وخصمه [2] يوماً [3] في تأخير الصلاة هو وأصحابه، فكتب فيه زياد إلى معاوية، فأمره أن يبعث به إليه مع وائل بن حجر الحضرمي في إثني عشر رجلاً كلّهم في الحديد، فقتل منهم معاوية ستة واستحىٰ ستة، فكان حجر ممّن قتل.

فبلغ ما صنع بهم زياد إلى عائشة أمّ المؤمنين، فبعثتْ إلى معاوية عبد الرحمن بن الحرث بن هشام: الله الله في حجر وأصحابه، فوجد عبد الرحمن قد قتل هو وخمسة من أصحابه،

---

١. در [الف] اشتباهاً: (لعراق) آمده است.

٢. في المصدر: (وحصبه).

٣. در [الف] اشتباهاً: (يومٌ) آمده است.

فقال لمعاوية [١]: أين عزب منك حلم أبي سفيان في حجر وأصحابه ؟! ألا حبستهم في السجون وعرضتهم للطاعون ؟!

قال: حين غاب عني مثلك من قومي، قال: والله لا يعدلك العرب حلماً بعدها ولا رأياً، قتلت قوماً بعث بهم إليك أسارى من المسلمين! قال: فما أصنع ؟!كتب إليّ فيهم زياد يشدّد أمرهم، ويذكر أنهم سيفتقون عليّ فتقاً لا يرفع.

ثم قدم معاوية المدينة فدخل على عائشة، فكان أول ما بدأته به قتل حجر في كلام طويل جرى بينهما، ثم قال: فدعني وحجراً حتّى نلتقي عند ربّنا!

والموضع الذي قتل فيه حجر بن عدي ومن قتل معه من أصحابه يعرف بـ: مرج عذرا [ء] [٢].

حدّثنا أحمد بن عبد الله بن محمد بن علي، قال: حدّثني أبي، قال: (نا) عبد الله بن يونس، قال: (نا) بقي، قال: (نا) أبو بكر بن أبي شيبة، قال: (نا) إسماعيل بن علية، عن ابن عون، عن نافع: كان ابن عمر في السوق، فنعي إليه حجر، فأطلق حبوته وقام، وقد غلب عليه النحيب.

وحدّثنا خلف بن قاسم، حدّثنا عبد الله بن عمر، (نا) أحمد بن

---

١. در [الف] اشتباهاً: (معاوية) آمده است.

٢. الزيادة من المصدر.

محمد بن الحجاج، قال: (نا) إبراهيم بن مرزوق، قال: (نا) سعيد بن عامر، قال: (نا) هشام بن حسام، عن محمد بن سيرين: ان معاوية لمّا أتي بحجر قال: السلام عليك يا أمير المؤمنين! قال: وأمير المؤمنين أنا، اضربوا عنقه..

فلمّا قدّم للقتل قال: دعوني أُصلّي ركعتين، فصلاّهما خفيفتين، <423> ثم قال: لولا أن تظنّوا بي غير الذي بي لأطلتُهما، والله لئن كانت صلاتي لم تنفعني فيما مضى ما هما بنافعتي [1]، ثم قال لمن حضر من أهله: لا تطلقوا عنّي حديداً، ولا تغسلوا عنّي دماً، فإني ملاقٍ معاوية على الجادة.

حدّثنا خلف، (نا) عبد الله، (نا) أحمد، (نا) يحيى بن سليمان، حدّثنا ابن المبارك، قال: (نا) هشام بن حسان، عن محمد بن سيرين: أنه كان إذا سئل عن الركعتين عند القتل، قال: صلاّهما خبيب وحجر، وهما فاضلان.

قال أحمد: وحدّثنا إبراهيم بن مرزوق، قال: (نا) يوسف بن يعقوب الواسطي ـ وأثنى عليه خيراً ـ، قال: (نا) عثمان بن الهيثم، قال: (نا) مبارك بن فضالة، قال: سمعت الحسن يقول ـ وقد ذكر معاوية وقتله حجراً وأصحابه ـ: ويل لمن قتل حجراً

---

١. در [الف] اشتباهاً: (بنا نعمتي) آمده است.

وأصحاب حجر!

قال أحمد: قلت ليحيى بن سليمان: أبلغك أن حجراً كان مستجاب الدعوة؟ قال: نعم، وكان من أفاضل أصحاب النبيّ [ﷺ].

ورويناعن سعيد المقبري، قال: لمّا حجّ معاوية جاء بالمدينة زائراً، فاستأذن على عائشة...، فأذنتْ له، فلمّا قعد قالت له: يا معاوية! آمنتَ أن أخبأ لك من يقتلك بأخي محمد بن أبي بكر؟! فقال: ثبت [1] الأمان دخلت، قالت: يا معاوية! أما خشيت الله في قتل حجر وأصحابه؟! قال: إنّما قتلهم من شهد عليهم.

وعن مسروق بن الأجدع، قال: سمعت عايشة أمّ المؤمنين تقول: أما والله لو [2] علم معاوية أن عند اهل الكوفة منعة ما اجترأ على أن يأخذ حجراً وأصحابه من بينهم حتّى يقتلهم بالشام، ولكن ابن آكلة الأكباد علم أنه قد ذهب الناس، أما والله إن كانوا لجمجمة العرب عزّاً ومنعة وفقهاً، لله درّ لبيد حيث يقول:

ذهب الذين يعاش [3] في أكنافهم

وبقيتُ في خلف كجلد الأجرب

---

١. في المصدر: (بيت).

٢. در [الف] اشتباهاً: (أو) آمده است.

٣. در [الف] اشتباهاً: (يعاس) آمده است.

لا ينفعون ولا يرجى خيرهم
ويعاب قائلهم وإن لا يشعب [۱]

ولمّا بلغ الربيع [۲] بن زياد الحارثي ـ من بني الحارث بن كعب، وكان فاضلاً جليلاً، وكان عاملاً لمعاوية على خراسان، وكان الحسن بن أبي الحسن كاتبه فلمّا بلغه ـ قتل معاوية حجر بن عدي دعا الله عزّ وجلّ فقال: اللهم إن كان لربيع عندك خير فأقبضه إليك وعجّل.. فلم يبرح في مجلسه حتّى مات.

وكان قتل معاوية لحجر بن عدي بن الأدبر سنة إحدى وخمسين. [۳] انتهى.

سبحان‌الله ! قتل حجر كه صحابى جليل القدر بالاجماع بود و اصحاب او كه از مؤمنين بودند، ظلم و فسق و فجور نباشد، و معاويه كه مرتكب آن شده امام عادل في حقوق‌الله و حقوق المسلمين باشد!! واقعيِ عدل همين است كه اصحاب عدول را به اين شقاوت و بى حيايى و بى ترسى قتل كنند!

در "كنز العمال" در فضائل معاويه مسطور است:

عن أبي الأسود ؛ قال: دخل معاوية على عائشة، فقالت: ما حملك على قتل أهل عذراء: حجر وأصحابه ؟! <424>

---

۱. في المصدر: (لم يشغب).

۲. في المصدر: (أحمد).

۳. الاستيعاب ۱ / ۳۲۹، وانظر: أُسد الغابة ۱ / ۳۸۶.

فقال: يا أُم المؤمنين! إني رأيت قتلهم صلاحاً للأمة، وبقاءهم فساداً للأُمة..! فقالت: سمعت رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] يقول: «ستقتل بعذراء ناس، يغضب الله لهم وأهل السماء». يعقوب بن سفيان. كر.

وفيه: عن سعيد بن أبي هلال: [أن معاوية] [1] حجّ، فدخل على عائشة، فقالت: يا معاوية! قتلت حجر بن الأدبر وأصحابه؟! أما والله لقد بلغني أنه سيقتل بعذراء سبعة نفر يغضب الله لهم وأهل السماء. كر. [2] انتهى.

غالب آن است که **مخاطب** و اولیایش از این احادیث ـ چنانچه جواب حدیثی که در حق حضرت فاطمه علیها السلام وارد است گفته ـ همین جواب فرمایند که: در اینجا وعید به لفظ (اغضاب) وارد نیست، فقط غضب خدا و اهل سماوات بر معاویه مذکور شده، و معاویه قصد اغضاب خدا و اهل سماوات نکرده، اگر خدای تعالی از راه الوهیت واهل سماوات از راه عصمت به غضب آمده باشند، معاویه را چه باک است، چه لفظ (بشریت) که در حق حضرت فاطمه [علیها السلام] ذکر می‌کردند، در اینجا نمی‌توانند گفت!

بالجمله؛ بی حیایی این حضرات به درجه کمال رسیده است که اگر شیعه چندی از فاسقین و منافقین اصحاب را بد گویند، ایشان تکفیر شیعه کنند، و به آیات و احادیث عدیده تکفیر مبغض صحابه علی الاطلاق ثابت کنند؛ و در

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. كنزالعمال ۱۳ / ۵۸۷ ـ ۵۸۸.

اینجا که معاویهٔ لعین حجر را که به اجماع از عمدهٔ اصحاب بود قتل نموده، هرگز در حق او تکفیر را چه، ذکر طعن و عیب را هم راه ندهند، و هرگز خللی در عدالت او متطرق ندانند! العیاذ بالله من الوقاحة!

وعجب آن است که از کلام معاویهٔ لعین صریح ظاهر می‌شود که او قتل حجر و اصحابش را استحلال کرده چنانچه قوله: (ورأيت قتلهم صلاحاً للأُمة...) إلى آخره بر آن دلالت واضحه دارد.

و در کفر مستحلّ قتل اصحاب با ایمان و عمده ارباب ایقان شکی نیست که مستحلّ قتل ادنی مسلمی معصوم الدم کافر است، فكيف من استحلّ قتل مثل حجر الذي غضب لقتله الله وأهل السموات؟!

و از اینجا و امثال آن صریح ثابت می‌شود که اهل‌سنت در دعوی محبت و تعظیم و تکریم صحابه ـ مثل ادعای ولای و تعظیم اهل بیت ـ کاذب و دروغ زن‌اند، و تعظیم و ولای ایشان خاصّ به منافقین و بی ایمانان است.

این است قلیلی از معائب و مطاعن معاویه که دلالت واضحه بر کفر و نفاق و بی ایمانی آن ملعون، و کمال فسق و فجور و بی اعتنایی او به امتثال واجبات و اجتناب محرّمات و قلّت ترس و خوف از خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم و کمال بی‌حیایی آن ناپاک دارد که:

عداوت جناب امیر علیه السلام داشت،

و به سبّ آن جناب روی خود را سیاه می‌کرد،

و به وفات آن جناب سرور ظاهر کرد،

و حضرت امام حسن علیه‌السلام را مسموم ساخت،
و بر وفات آن جناب سرور و استراحت قلب خود ظاهر ساخت،
و برای قتل شیعیان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بُسر ابن ارطاة را روانه ساخت،
و بر قتل حجر بن عدی و اصحاب او،
و خوردن شراب اقدام نمود.

[اثبات فسق صحابه‌ای که از معاویه تبعیت کردند]

و تطویلی در بیان مثالب او به آن جهت رفته که از این مطاعن فقط فسق و بی‌ایمانی معاویه ثابت نمی‌شود، بلکه از این مثالبش فسق و فجور و بی‌ایمانی جمیع اصحابی که اتباع معاویه بودند و جماعتی بسیار بودند نیز ثابت می‌شود که <425> اتباع چنین فاسق فاجر کافر بی‌ایمان، عدو الله [و] عدو الرسول می‌نمودند، و اصلاً شنائع و کفریات او را انکاری نمی‌کردند، بلکه به اوامر او [را] متمثل می‌شدند.

در مکتوب دویست و پنجاه و یکم از مکاتیب شیخ احمد [1] ـ مجدّد ألف ثانی ـ مسطور است:

ای برادر! تنها معاویه در این معامله نیست، نصفی از اصحاب کرام کم و بیش در این معامله با وی شریک‌اند، پس محاربان امیر [عليه‌السلام] اگر کفره یا فسقه باشند اعتماد از شطر دین می‌خیزد که از راه تبلیغ ایشان به ما رسیده است، و تجویز نکند این معنا را مگر زندیقی که مقصودش ابطال دین است.[2] انتهی.

از اینجا صریح ثابت است که: قریب نصف اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با معاویه شریک شده، با جناب امیر عليه‌السلام محاربه و جنگ کردند.

---

۱. لم نعلم بطبعه، ولا نعرف له نسخة، قال في هدية العارفين ۱ / ۱۵۶ ـ ۱۵۷: الامام الرباني أحمد بن عبد الاحد السهرندي الفاروقي النقشبندي ـ الشهير بـ: الإمام الرباني ـ الصوفي الحنفي، ولد سنة ۹۷۱، وتوفي سنة ۱۰۳۴ أربع وثلاثين والف، ومن مصنفاته ... مكتوبات في ثلاث مجلدات .. وغير ذلك. وانظر: إيضاح المكنون ۲/ ۵۵۰.

۲. مکاتیب شیخ احمد:

و سابقاً به نصّ جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله دانسته‌ای که مقاتلین جناب [امیر علیه السلام] فئه باغیه و اصحاب نار بودند [1]، پس بحمد الله ثابت شد که قریب نصف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در نار بودند و فئه باغیه ... [2].

و نیز **مخاطب** در همین کتاب ـ اعنی "تحفه" ـ تصریح به فسق معاویه و ارتکاب او کبیره را به جهت انحراف از طاعت جناب امیر علیه السلام و قتال با آن جناب نموده است [3].

---

۱. از جامع الأصول ۹ / ۴۴ ـ ۴۵ و غیر آن گذشت، مصادر آن بسیار است، مراجعه شود به: الغدیر ۹ / ۲۱ ـ ۲۲، ملحقات احقاق الحق مجلدات: ۷، ۸، ۳۱.

سیوطی در کتاب الأزهار المتناثرة في الأخبار المتواترة: ۷۶، وشیخ عبدالعزیز غماری در اتحاف ذوی الفضائل المشتهرة: ۱۷۰ نیز حدیث مذکور را از روایات متواتره شمرده‌اند.

۲. در [الف] اینجا به اندازه یک سطر سفید است.

۳. ظاهراً اشاره است به آنچه از تحفهٔ اثناعشریه: ۳۹۴ گذشت که:

اصحاب جمل و اصحاب صفین، پس در خطای اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک‌اند، فرق این است که این خطای اجتهادی و فسق اعتقادی اصحاب جمل اصلاً مجوّز طعن و تحقیر نیست.

و باز در تحفهٔ اثناعشریه: ۱۸۱ ـ ۱۸۲ گوید:

اهل سنت قاطبتاً اجماع دارند بر آنکه معاویة ... بن ابی‌سفیان از ابتدای امامت حضرت امیر علیه السلام [علیه السلام] لغایت تفویض حضرت امام حسن [علیه السلام] به او از بغات بود ...

پس این همه اصحاب که تابع او بودند نیز فاسق و مرتکب کبیره باشند.

و نیز صدور محاربه و مخالفت جناب امیر علیه السلام از این جماعت ـ به هر وجهی که باشد! ـ یقینی است، پس اگر صحابهٔ متقدم هم مخالفت جناب امیر علیه السلام و اموری که کم از محاربه است ـ اعنی: جبر بر بیعت، و غصب [1] حقوق و غیر آن ـ کرده باشند چه مستبعد است؟!

مخفی نماند که چون مطاعن و مثالب معاویه از شمس هم واضح و روشن‌تر گشته و ادنی عاقلی که به تأمّلی اندک در این مثالب او نظر کند یقین می‌کند که اصلاً جای تأویل و توجیه باقی نمانده؛ لهذا بعض اهل‌سنت از جواب و اصلاح معایبش عاجز آمده گفته‌اند که: چون معاویه خلیفه نبود، پس جواب مطاعنش بر ما واجب نباشد، چنانچه ابن روزبهان در "ابطال الباطل" گفته:

أمّا ما ذكره من مطاعن معاويه، فلا اهتمام لنا أصلاً بالذبّ عنه، فإنّه لم يكن من الخلفاء الراشدين حتّى يكون الذبّ عنه موجباً لإقامة سنّة الخلفاء وذبّ الطعن عن حريمهم ليقتدوا بهم الناس، ولا يشكّوا في كونهم الأئمّة؛ لأنّ معظم الإسلام منوط بآرائهم،

⬅ آمدیم بر اینکه چون او را باغی و متغلّب دانند پس چرا او را لعن نمی‌کنند؟ جوابش آنکه: نزد اهل سنت هیچ مرتکب کبیره را لعن جائز نیست!

١. در [الف] اشتباهاً: (غضب) آمده است.

فإنّهم كانوا خلفاء النبوة، ووارثي العلم والولاية؛ وأمّا معاوية، فإنّه كان من ملوك الإسلام، والملوك في أعمالهم لا يخلون عن المطاعن، ولكن كفّ اللسان عنه أولى؛ لأنّ ذكر مطاعنه لا يتعلّق به فائدة ما أصلاً.. إلى آخر ما هفى[1].

و جواب اين هفوه ابن روزبهان كه از راه عجز و درماندگى از جواب سرزده آن است كه: حضرات اهل‌سنت بر شيعه در مدح و خوبى جميع صحابه آيات قرآنى را ـ كه در آن آيات به صيَغ جمع، مدح بعضى از مهاجرين و انصار و اصحاب واقع شده ـ حجت مى‌آرند، و بر شيعه <426> به جهت طعن ايشان بر بعض اصحاب طعن كنند و گويند كه: ايشان بر خلاف شهادت آيات قرآنى امور شنيعه را به صحابه نسبت مى‌كنند.

و نيز به همين زعم باطل به جهت اجماع اكثر اصحاب بر خلافت ابى‌بكر صحّت خلافتش ثابت كنند[2]، و گويند كه: از يكى از صحابه امرى موجب فسق صادر نمى‌تواند شد، پس چگونه از جميع ايشان؟!

و نيز اصحاب را آنقدر متقى و پرهيزگار گيرند كه حطم مورچه هم به ناحق از ايشان محال دانند! چنانچه از تقرير رازى ـ كه **مخاطب** در باب امامت نقل كرده ـ صريح ظاهر است، و در آن تقرير اين طعن كرده كه: مورچه صدور حطم مورچه را از اصحاب حضرت سليمان [عليه السلام] [ديده و دانسته] غير ممكن دانستند، و شيعه چنان سفاهت دارند كه از مورچه هم كم

---

۱. احقاق الحق: ۲۶۲.

۲. در [الف] اشتباهاً: (كنيد) آمده است.

عقل‌اند که امور شنیعه [را] به صحابه پیغمبر آخر الزمان [صلى الله عليه وآله وسلم] نسبت کنند [(١)].

پس هرگاه چنین شنائع و فظائع و کبایر و نهایت فسق و فجور معاویه ـ که به اقرارشان از اصحاب است ـ به اثبات رسانیم و از آن فسق و فجور و دنیاطلبی اتباع او هم ـ که از جمله‌شان جمعی کثیر از صحابه بودند ـ به اثبات رسانیم، تمامی این تسویلات و تقریرات و طعن و تشنیع اهل‌سنت بر شیعه باطل و واهی برآید؛ که هرگاه معاویه و اتباعش ـ که از اصحاب بودند ـ ارتکاب چنین شنائع و فظائع کرده باشند، و آیات قرآنی صدور این افعال را از ایشان مانع نباشد، صدور افعال شنیعه را از دگر صحابه که در زمان خلفای ثلاثه بودند چگونه این آیات مانع خواهد شد!!

و این فایدهٔ جلیله است که در ذکر مطاعن معاویه متصور است، ذکر مطاعنش را بی‌فایده گفتن از عجائب لطائف است!

و مع‌هذا حکم به عدم لزوم ذبّ از معاویه بر اهل‌سنت از غرائب ترهات و عجائب هفوات است، و باعث صدور آن جز عجز و دست و پاچه شدن از جواب نیست، اگر به راه انصاف آیند و به همین معنا در خلفای ثلاثه اقرار نمایند قریب صواب افتاده باشند.

بالجمله؛ معاویه را تمامی اهل‌سنت از اصحاب عدول می‌دانند، و همیشه

---

١. تحفهٔ اثناعشریه: ١٩٣.

تأویلات افعالش کرده [۱] و قتال او را با نفس رسول ﷺ جایز بلکه موجب اجر و ثواب گفته‌اند، و مفسّق معاویه را فاسق، و لاعن او را ملعون، و طاعن او را مطعون گفته‌اند، هرگز کسی از ایشان به تضلیل و تفسیق معاویه لب نگشوده إلاّ أن یشاء الله اظهار الحقّ.

و نیز دست‌برداری ناصبی از مقتدا بودن معاویه لطیفهٔ دیگر است، شاید به لحاظ کمال فسق و فجور معاویه به کذب و افترای حدیث: (أصحابي کالنجوم، بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم)، و دیگر احادیث ـ که در آن لزوم اقتدای اصحاب ذکر کنند ـ قائل شده است، اگر بر همین نمط در احادیث فضائل خلفای ثلاثه کار فرمای انصاف شوند کمال منت نهند!

---

۱. کلمه: (کرده) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح ذکر شده.

[فضائل جعلی معاويه و برحق دانستن او]

و حضرات اهل‌سنت فقط بر ذکر فضائل و مناقب معاويه اکتفا نکنند، بلکه محقق بودن و خليفهٔ بر حق و امام صدق بودنش به اثبات رسانند، و احاديث کثيره حقيّت او که ـ العياذ بالله! ـ از آن لازم آيد که جناب امير عليه‌السلام بر حق نبود [1] و آن را نواصب شام وضع کرده‌اند، بر خلاف اسلاف خود تصديق نمايند، و از حق تعالى شرمى نکنند و از <427> عذاب روز جزا نترسند!

ابن حجر مکّى در "صواعق محرقه" تصريح فرموده به حقيّت خلافت و امامت معاويه، چنانچه گفته:

فكان ترجّيه صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم لوقوع الإصلاح بين أُولئك الفئتين العظيمتين من المسلمين بالحسن [عليه‌السلام] فيه دلالة.. أيّ دلالة على صحّة ما فعله الحسن [عليه‌السلام]، وعلى أنّه مختار فيه، وعلى أنّ تلك الفوائد الشرعية ـ وهي صحّة خلافة معاوية، وقيامه بأمر [2] المسلمين، وتصرّفه فيها بسائر ما يقتضيه الخلافة ـ تترتّب على ذلك الصلح، فالحقّ أنّ ثبوت الخلافة لمعاوية من حينئذ، وأنّه بعد ذلك خليفة حقّ وإمام صدق، كيف وقد أخرج الترمذي ـ وحسّنه ـ، عن عبد الرحمن بن أبي عميرة الصحابي، عن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم أنّه قال لمعاوية: اللهم اجعله هادياً مهدياً !!

---

۱. در [الف] اشتباهاً: (بود) نوشته شده است.

۲. في المصدر: (بأُمور).

وأخرج أحمد ـ في مسنده ـ، عن العرباض بن سارية: سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يقول: اللهم علّم معاوية الكتاب والحساب، وقه العذاب!

وأخرج ابن أبي شيبة ـ في المصنف ـ، والطبراني ـ في الكبير ـ، عن عبد الملك بن عمير، قال: قال معاوية: مازلت أطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم: يا معاوية! إذا ملكتَ فأحسن!

فتأمّل دعاء النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم [له][1] في الحديث الأوّل بأنّ الله يجعله[2] هادياً مهدياً، والحديث حسن كما علمت، فهو ما يحتجّ به على فضل معاوية، وأنّه لا ذمّ يلحقه بتلك الحروب؛ لما علمت أنّها كانت مبنية على اجتهاد، وإن لم يكن له إلاّ أجر واحد؛ لأنّ المجتهد إذا أخطأ لا ملام عليه ولا ذمّ يلحقه بسبب ذلك؛ لأنّه معذور، ولذا كتب له أجر.

وممّا يدلّ على فضله ـ أيضاً ـ الدعاء له في الحديث الثاني بأن يعلّم ذلك ويوقى العذاب. ولا شكّ أنّ دعاءه صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم مستجاب، فعلمنا منه أنّه لا عقاب على معاوية فيما فعل من تلك الحروب، بل له الأجر كما تقرّر.

---

۱. الزيادة من المصدر.

۲. در [الف] اشتباهاً: (يجعل) آمده است.

وقد سمّى النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم فئته: مسلمين، [و][1]ساواهم بفئة الحسن [عليه‌السلام] في وصف الإسلام؛ فدلّ على بقاء حرمة الإسلام للفريقين، وأنّهم لم يخرجوا بتلك الحروب عن الإسلام، وأنّهم فيه على حدّ سواء، فلا فسق ولا نقص يلحق بأحدهما لما قررناه من أنّ كلّاً منهما متأوّل تأويلاً غير قطعي البطلان.

وفئة معاوية وإن كانت هو الباغية لكنّه بغي لا فسق به؛ لأنّه إنّما صدر عن تأويل يعذّر به أصحابه.

وتأمّل أنّه صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم أخبر معاوية بأنّه يملك وأمره بالإحسان، تجد في الحديث إشارة إلى صحّة خلافته، وأنّها حقّ بعد تمامها له بنزول الحسن عليه‌السلام [عليه‌السلام] عنها، فإنّ أمره بالإحسان المترتب على الملك يدلّ على حقيّة ملكه وخلافته، وصحّة تصرّفه، ونفوذ أفعاله من حيث صحّة الخلافة لا من حيث التغلّب؛ لأنّ المتغلّب فاسق معاقب، لا يستحقّ أن يبشّر، ولا أن يؤمر بالإحسان فيما تغلب عليه، بل إنّما <428> يستحق الزجر والمقت، والإعلام بقبح أفعاله وفساد أحواله، فلو كان معاوية متغلّباً لأشار إليه إلى ذلك أو صرّح له به، فلمّا لم يشر له فضلاً عن

---

١. الزيادة من المصدر.

أن يصرّح إلاّ بما يدلّ على حقيّة ما هو عليه، علمنا أنّه ـ بعد نزول الحسن [عليه السلام] له ـ خليفة حقّ وإمام صدق*.

و بعد فاصله گفته:

ولقد استعمل معاوية عمر وعثمان... وكفاه ذلك شرفاً، وذلك أنّ أبا بكر ... لمّا بعث الجيوش إلى الشام صار معاوية مع أخيه يزيد بن أبي سفيان، فلمّا مات أخوه يزيد استخلفه على دمشق، فأقرّه، ثمّ أقرّه عمر، ثمّ أقرّه عثمان، وجمع له الشام كلّه، فأقام أميراً عشرين سنّة، وخليفة عشرين سنة.

قال كعب الأحبار: لن يملك أحد هذه الأُمّة ما ملك معاوية.

قال الذهبي: توفّي كعب الأحبار قبل أن يستخلف معاوية، وصدق كعب فيما نقله، فإنّ معاوية بقي خليفة عشرين سنة، لا ينازعه أحدٌ الأمر في الأرض، بخلاف غيره ممّن بعده فإنّه كان لهم مخالف، وخرج عن أمرهم بعض الممالك. انتهى.

وفي إخبار كعب بذلك قبل استخلاف معاوية دليل على أنّ خلافته منصوص عليها في بعض كتب الله تعالى المنزلة! فإنّ كعباً كان حبرها، فله من الاطّلاع عليها والإحاطة بها ما فاق به ساير أحبار أهل الكتاب.

---

*. [الف] قوبل على أصله، آخر الكتاب. (۱۲). [الصواعق المحرقة ۲ / ۶۲۵ ـ ۶۲۷].

وفي هذا من التقوية لشرف معاوية وحقيّة خلافته ـ بعد نزول الحسن [عليه السلام] ـ ما لا يخفى.[1] انتهى.

و ملاّ على قارى در "شرح فقه اكبر" گفته:

أوّل ملوك المسلمين معاوية، وهو أفضلهم، لكنّه إنّما صار إماماً حقّاً لمّا فوّض إليه الحسن بن علي رضي الله عنه [عليهما السلام].[2] انتهى.

و والد و استاذ مخاطب در "ازالة الخفا" آورده:

تنبيه سوم: بايد دانست كه معاوية بن ابوسفيان... يكى از اصحاب آن حضرت صلى الله عليه [وآله] وسلم بود، و صاحب فضيلت جليله در زمرهٔ صحابه...، زنهار در حق او سوء ظنّ نكنى و در ورطهٔ سبّ او نيفتى تا مرتكب حرام نشوى.

أخرج أبو داود، عن أبي سعيد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: لا تسبّوا أصحابي، فوالّذي نفسي بيده! لو أنفق أحدكم مثل أُحد ذهباً ما بلغ مدّ أحدهم ولا نصفه.

وأخرج أبو داود، عن أبي بكرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لحسن بن علي [عليهما السلام]: «إنّ ابني هذا سيّد، وإنّي لأرجو أن يصلح الله به بين فئتين من أُمّتي».

وفي رواية: «لعلّ الله أن يصلح به بين فئتين من

---

١. الصواعق المحرقة ٢ / ٦٢٩ ـ ٦٣٠.

٢. منح الروض الأزهر في شرح الفقه الأكبر: ٢٠٢.

المسلمين عظيمتين».

وأخرج الترمذي، من حديث عبد الرحمن بن عميرة ـ وكان من أصحاب رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم ـ، عن النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم أنّه قال لمعاوية: اللهم اجعله هادياً مهدياً واهد به!

وأخرج ابن سعد وابن عساكر، عن سلمة بن مخلد، قال: سمعت النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يقول لمعاوية: اللهم علّمه الكتاب، ومكّن له في البلاد، وقه العذاب!

وأخرج الترمذي، عن حديث عمير بن سعيد: سمعت النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يقول: <429> اللهم اهد به!

و عقل نيز بر آن دلالت می‌کند؛ زیرا که از طرق کثیره معلوم شده که آن حضرت صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم معلوم فرمودند که وی في وقت من الأوقات خلیفه خواهد شد، و آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون شفقت وافره بر امّت داشتند ـ کما قال الله تعالی: ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾[1] ـ پس رأفت کامله آن جناب ـ علیه [وآله]الصلاة والسلام ـ به نسبت امت اقتضا فرمود که خلیفهٔ ایشان را دعا به هدایت و اهتدا نماید.

أخرج الديلمي، عن الحسين بن علي [عليهما السلام]، قال: سمعت

---

۱. التوبة (۹): ۱۲۸.

علياً [عليه السلام] يقول: سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يقول: لا تذهب الأيّام والليالي حتّى يملك معاوية.

وأخرج الآجرى ـ في كتاب الشريعة ـ، عن عبد الملك بن عمير، قال: قال معاوية...: مازلت في طمع من الخلافة منذ سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم يقول: يا معاوية! إن ملكت فأحسن.

وقد صحّ من حديث أمّ حرام: إنّ رسول الله صلى‌الله عليه [وآله]وسلم قال: أوّل جيش [1] من أُمّتي يغزون البحر قد أوجبوا.

وكان أول من غزا في البحر معاوية في زمان عثمان بن عفّان، وكانت أمّ حرام في جيشه [2]، وماتت بعد ما خرجت من البحر.

وقد استفاض أنّ النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله]وسلم استكتبه، وهو لا يستكتب إلاّ عدلاً أميناً.

وقد روى الآجرى من طرق متعددة أنّ ذلك كان بإشارة من جبرئيل *.

---

١. در [الف] اشتباهاً: (جيش أول) آمده است.

٢. در [الف] اشتباهاً: (حبشة) آمده است.

*. [الف] فصل پنجم در تقرير فتن. (١٢). قوبل على نسخة صحّحها حسن على المحدث تلميذ صاحب التحفة. (١٢). [ازالة الخفاء ١ / ١٤٦ ـ ١٤٧].

در مکتوب دویست و پنجاه و یکم از "مکاتیب" شیخ احمد ـ مجدّد ألف ثانی ـ مذکور است:

و آنچه در عبارت بعضی از فقها لفظ: (جور) در حق معاویه واقع شده است و گفته: (کان معاویه إماماً جائراً) مراد از (جور) عدم حقیّت خلافت او در زمان حضرت امیر علیه السلام خواهد بود، نه جوری که مآلش فسق و ضلالت است تا به اقوال اهل‌سنت موافق باشد.

مع‌ذلك ارباب استقامت از اتیان الفاظ موهمه خلاف مقصود اجتناب می‌نمایند، و زیاده بر خطا تجویز نمی‌کنند، کیف یکون جائراً وقد صحّ أنّه کان إماماً عادلاً في حقوق الله سبحانه وفي حقوق المسلمین، کما في الصواعق.

و مولانا عبدالرحمن جامی که: (خطا [ی] منکر) گفته است، نیز زیادتی کرده است، بر خطا هر چه زیاده کنند خطا است.

و آنچه گفته است که: اگر او مستحق لعنت است... الی آخر.

آن نیز نامناسب گفته است، چه جای تردید است، و چه محل اشتباه؟!

اگر این سخن در باب یزید می‌گفت گنجایش داشت امّا در ماده حضرت معاویه گفتن شناعت دارد.

و در احادیث نبوی صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم و اسناد ثقات آمده که: حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم در حقّ معاویه دعا کرده فرموده‌اند:

اللهم علّمه الکتاب والحساب، وقه العذاب!

و جای دیگر دعا فرموده: اللهم اجعله هادیاً ومهدیاً!

و دعای آن حضرت مقبول است، ظاهراً این سخن از مولانا بر سبیل سهو و نسیان سر زده است.

و ایضاً مولانا در همان اثنا تصریح به اسم ناکرده، گفته است: (آن صحابی دیگر)، این عبارت نیز از ناخوشی خبر می‌دهد، ﴿رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾.[1] [2] انتهی.

---

۱. سورة البقرة (۲): ۲۸۶.

۲. مکاتیب شیخ احمد:

قابل ذکر است که: بعضی مجرد اینکه معاویه پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کرده دلیل فضیلت بلکه افضلیت او می‌دانند. (تاریخ مدینة دمشق ۵۹ / ۲۰۷ ـ ۲۰۸).

و برخی او را از صحابه می‌شمارند و گویند: ما يبغض أحد أحداً من الصحابة إلاّ وله داخلة سوء. (تاریخ مدینة دمشق ۵۹ / ۲۱۰).

برخی چون ابن حجر و قاضی عیاض و ... او را از ائمه اثناعشر که در حدیث نبوی وارد شده می‌دانند. (فتح الباري ۱۳ / ۱۸۴، تحفة الأحوذي ۶ / ۳۹۲).

و برخی ـ که نتوانسته‌اند جنایات او را نادیده بگیرند ـ گفته‌اند: ما به احترام کسی که او را سر کار گذاشته ـ یعنی عمر ـ دربارهٔ او حرفی نمی‌زنیم! (فیض القدیر ۱ / ۲۶۵).

و این حقیقتی غیر قابل کتمان است که علت اصلی جنایات او کسانی هستند که او را سرکار گذاشتند و ... پس تنقیص او مذمّت عمر و دیگر صحابه است؛ لذا از آن منع نموده و گفته‌اند: معاوية بمنزلة حلقة الباب من حرّكه اتهمناه على من فوقه.

معاوية بن أبي سفيان ستر الصحابة فإذا كشف الرجل الستر اجترأ على ما وراءه.

معاوية عندنا محنة، فمن رأيناه ينظر إلى معاوية شزراً اتهمناه على القوم، يعني الصحابة. (انظر: تاريخ مدينة دمشق ۵۹ / ۲۰۹ ـ ۲۱۰).

[رسالهٔ ابوجعفر نقیب در تبرّی و رد عدالة الصحابة]

و ابن ابی‌الحدید از استاذ خود نقیب ابوجعفر در مذمت طعن صحابه رساله لطیفی نقل کرده <430> که اکثر آن کلام صحیح و غیر ممکن الجواب است، لهذا به نقل آن پرداخته می‌شود، پس بدان که بعد نبذی از کلام در وجوب لعن و معادات اعداءالله گفته (۱):

---

۱. قال في شرح نهج البلاغة ۲۰ / ۱۲ ـ ۱۹:

فقال أبو جعفر ... : قد كنت منذ أيام علّقت بخطّي كلاماً وجدته لبعض الزيدية في هذا المعنى نقضاً ورداً على أبي المعالي الجويني فيما اختاره لنفسه من هذا الرأي [يعني القول بوجوب الكفّ والإمساك عن الصحابة]، وأنا أُخرجه إليكم لأستغني بتأمّله عن الحديث على ما قاله هذا الفقيه، فإني أجد ألماً يمنعني من الإطالة في الحديث، لاسيّما إذا خرج مخرج الجدل ومقاومة الخصوم..

ثم أخرج من بين كتبه كراساً قرأناه في ذلك المجلس واستحسنه الحاضرون، وأنا أذكر هاهنا خلاصته.

قال: لولا أن الله تعالى أوجب معاداة أعدائه، كما أوجب موالاة أوليائه، وضيّق على المسلمين تركها ـ إذا دلّ العقل عليها أو صحّ الخبر عنها ـ بقوله سبحانه: ﴿لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾ [المجادلة (۵۸): ۲۲]، وبقوله تعالى: ﴿وَلَوْ كانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالنَّبِيِّ وَما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِياءَ﴾ [المائدة (۵): ۸۱]، وبقوله سبحانه: ﴿لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ﴾ [الممتحنة (۶۰): ۱۳]. و لإجماع المسلمين على أن الله تعالى فرض عداوة أعدائه وولاية أوليائه، وعلى أن البغض في الله واجب والحبّ ←

. . . .

في الله واجب، لما تعرّضنا لمعاداة أحد من الناس في الدين، ولا البراءة منه، ولكانت عداوتنا للقوم تكلفاً، ولو ظنّنا أن الله عزّ وجلّ يعذرنا إذا قلنا: يا ربّ! غاب أمرهم عنّا، فلم يكن لخوضنا في أمر قد غاب عنّا معنى، لاعتمدنا على هذا العذر، وواليناهم، ولكنّا نخاف أن يقول سبحانه لنا: إن كان أمرهم قد غاب عن أبصاركم، فلم يغب عن قلوبكم وأسماعكم، قد أتتكم به الأخبار الصحيحة التي بمثلها ألزمتم أنفسكم الإقرار بالنبيّ ﷺ وموالاة من صدّقه، ومعاداة من عصاه وجحده، وأُمرتم بتدبّر القرآن وماجاء به الرسول، فهلاّ حذرتم من أن تكونوا من أهل هذه الآية غداً: ﴿رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَكُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلا﴾ [الأحزاب (٣٣): ٦٧].

فأمّا لفظة اللعن؛ فقد أمر الله تعالى بها وأوجبها، ألا ترى إلى قوله: ﴿أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ الله وَيَلْعَنُهُمُ اللاَّعِنُونَ﴾ [البقرة (٢): ١٥٩]، فهو إخبار معناه الأمر، كقوله: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ﴾ [البقرة (٢): ٢٢٨]، وقد لعن الله تعالى العاصين بقوله: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ﴾ [المائدة (٥): ٧٨]، وقوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الله وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ الله فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً﴾ [الأحزاب (٣٣): ٥٧]، وقوله: ﴿مَلْعُونِينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً﴾ [الأحزاب (٣٣): ٦١]، وقال الله تعالى لابليس: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [سورة ص (٣٨): ٧٨]، وقال: ﴿إِنَّ الله لَعَنَ الْكافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً﴾ [الأحزاب (٣٣): ٦٤].

فأمّا قول من يقول: أيّ ثواب في اللعن؟ وإن الله تعالى لا يقول للمكلف: لِمَ لمْ تلعن؟ بل قد يقول له: لِمَ لعنت؟ وأنه لو جعل مكان (لعن الله فلاناً)، (اللهم اغفر لي) لكان خيراً له، ولو أن إنساناً عاش عمره كلّه لم يلعن إبليس، لم يؤاخذ بذلك.

. . . .

فكلام جاهل لا يدري ما يقول! اللعن طاعة، ويستحقّ عليها الثواب إذا فعلت على وجهها، وهو أن يلعن مستحق اللعن لله وفي الله، لا في العصبية والهوى، ألا ترى أن الشرع قد ورد بها في نفي الولد، ونطق بها القرآن؟! وهو أن يقول الزوج ـ في الخامسة ـ: ﴿أَنَّ لَعْنَتَ الله عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [النور (٢٤): ٧]، فلو لم يكن الله تعالى يريد أن يتلفظ عباده بهذه اللفظة، وأنه قد تعبّدهم بها، لما جعلها من معالم الشرع، ولما كررّها في كثير من كتابه العزيز، ولما قال ـ في حق القاتل ـ: ﴿وَغَضِبَ الله عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ﴾ [النساء (٤): ٩٣]، وليس المراد من قوله: ﴿وَلَعَنَهُ﴾، إلاّ الأمر لنا بأن نلعنه، ولو لم يكن المراد بها ذلك لكان لنا أن نلعنه؛ لأن الله تعالى قد لعنه، أفيلعن الله تعالى إنساناً لا يكون لنا أن نلعنه؟! هذا مالا يسوغ في العقل، كما لا يجوز أن يمدح الله إنساناً إلاّ ولنا أن نمدحه، ولا يذمّه إلاّ ولنا أن نذمّه، وقال تعالى: ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ الله مَنْ لَعَنَهُ الله﴾ [المائدة (٥): ٦٠]، وقال: ﴿رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً﴾ [الأحزاب (٣٣): ٦٨]، وقال عزّ وجلّ: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ الله مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾ [المائدة (٥): ٦٤].

وكيف يقول القائل: إن الله تعالى لا يقول للمكلف: لِمَ لمْ تلعن؟ ألا يعلم هذا القائل أن الله تعالى أمر بولاية أوليائه وأمر بعداوة أعدائه؟ فكما يسأل عن التولي يسأل عن التبرّي، ألا ترى أن اليهودي إذا أسلم يطالب بأن يقال له: تلفّظ بكلمة الشهادتين، ثم قل: برئت من كل دين يخالف دين الإسلام، فلابدّ من البراءة؛ لأن بها يتمّ العمل، ألم يسمع هذا القائل قول الشاعر:

تودّ عدوّي ثم تزعم أنني ... صديقك إن الرأي عنك لعازب

فمودّة العدو خروج عن ولاية الوليّ، وإذا بطلت المودّة لم يبق إلاّ البراءة؛ لأنه

. . . .

⬅ لا يجوز أن يكون الإنسان في درجة متوسطة مع أعداء الله تعالى وعصاته بألاّ يودّهم ولا يبرأ منهم، بإجماع المسلمين على نفي هذه الواسطة.

وأمّا قوله: لو جعل عوض اللعنة (أستغفر الله) لكان خيراً له، فإنه لو استغفر من غير أن يلعن، أو يعتقد وجوب اللعن، لما نفعه استغفاره ولا قبل منه؛ لأنه يكون عاصياً لله تعالى، مخالفاً أمره في إمساكه عمن أوجب الله تعالى عليه البراءة منه وإظهار البراءة، والمصرّ على بعض المعاصي لا تقبل توبته واستغفاره عن البعض الآخر.

وأمّا من يعيش عمره ولا يلعن إبليس، فإن كان لا يعتقد وجوب لعنه فهو كافر، وإن كان يعتقد وجوب لعنه ولا يلعنه فهو مخطئ، على أن الفرق بينه وبين ترك لعنة رؤوس الضلال في هذه الأُمّة كمعاوية والمغيرة .. وأمثالهما: أن أحدا من المسلمين لا يورث عنده الإمساك عن لعن إبليس شبهه في أمر إبليس، والإمساك عن لعن هؤلاء وأضرابهم يثير شبهة عند كثير من المسلمين في أمرهم، و تجنّب ما يورث الشبهة في الدين واجب، فلهذا لم يكن الإمساك عن لعن إبليس نظيراً للإمساك عن أمر هؤلاء.

قال: ثم يقال للمخالفين: أرأيتم لو قال قائل: قد غاب عنا أمر يزيد بن معاوية والحجّاج بن يوسف، فليس ينبغي أن نخوض في قصّتهما، ولا أن نلعنهما ونعاديهما ونبرأ منهما، هل كان هذا إلاّ كقولكم: قد غاب عنا أمر معاوية والمغيرة بن شعبة وأضرابهما، فليس لخوضنا في قصّتهم معنى.

وبعد فكيف أدخلتم ـ أيها العامّة والحشوية وأهل الحديث! ـ أنفسكم في أمر عثمان وخضتم فيه، وقد غاب عنكم، وبرئتم من قتلته ولعنتموهم؟ وكيف لم تحفظوا أبا بكر الصديق في محمد ابنه؟ فإنكم لعنتموه وفسّقتموه! ولا حفظتم عائشة أمّ المؤمنين في أخيها محمد المذكور، ومنعتمونا أن نخوض وندخل أنفسنا في أمر علي والحسن ⬅

. . . .

والحسين [عليهما السلام] ومعاوية الظالم له ولهما، المتغلّب على حقّه وحقوقهما!

وكيف صار لعن ظالم عثمان من السنّة عندكم، ولعن ظالم علي والحسن والحسين [عليهم السلام] تكلّفاً؟

كيف أدخلت العامّة أنفسها في أمر عائشة، وبرئتْ ممّن نظر إليها، ومن القائل لها: يا حميراء! أو: إنّما هي حميراء، ولعنته بكشفه سترها، ومنعتْنا ـ نحن ـ عن الحديث في أمر فاطمة [عليها السلام] وما جرى لها بعد وفاة أبيها؟

فإن قلتم: إن بيت فاطمة [عليها السلام] إنّما دخل، وسترها إنّما كشف حفظاً لنظام الإسلام، وكيلا ينتشر الأمر ويخرج قوم من المسلمين أعناقهم من ربقة الطاعة ولزوم الجماعة.

قيل لكم: وكذلك ستر عائشة إنّما كشف، وهودجها إنّما هتك؛ لأنها نشرت حبل الطاعة وشقّت عصا المسلمين، وأراقت دماء المسلمين من قبل وصول علي بن أبي طالب عليه السلام إلى البصرة، وجرى لها مع عثمان بن حنيف وحكيم بن جبلة ومن كان معهما من المسلمين الصالحين من القتل وسفك الدماء ما تنطق به كتب التواريخ والسير، فإذا جاز دخول بيت فاطمة [عليها السلام] لأمر لم يقع بعد، جاز كشف ستر عائشة على ما قد وقع وتحقّق! فكيف صار هتك ستر عائشة من الكبائر التي يجب معها التخليد في النار، والبراءة من فاعله من أوكد عرى الإيمان، وصار كشف بيت فاطمة [عليها السلام] والدخول عليها منزلها، وجمع حطب ببابها، وتهدّدها بالتحريق من أوكد عرى الدين، وأثبت دعائم الإسلام، وممّا أعزّ الله به المسلمين، وأطفأ به نار الفتنة؟! والحرمتان واحدة والستران واحد؟!

وما نحبّ أن نقول لكم: إن حرمة فاطمة [عليها السلام] أعظم، ومكانها أرفع، وصيانتها ـ لأجل رسول الله صلّى الله عليه وآله ـ أولى؛ فإنها بضعة منه، وجزء من لحمه ودمه، وليست كالزوجة

. . . .

الأجنبية التي لا نسب بينها وبين الزوج، وإنّما هي وصلة مستعارة، وعقد يجري مجرى إجارة المنفعة، وكما يملك رقّ الأمة بالبيع والشراء، ولهذا قال الفرضيون: أسباب التوارث ثلاثة: سبب، ونسب، وولاء، فالنسب: القرابة، والسبب: النكاح، والولاء: ولاء العتق، فجعلوا النكاح خارجاً عن النسب، ولو كانت الزوجة ذات نسب لجعلوا الأقسام الثلاثة قسمين.

وكيف تكون عائشة أو غيرها في منزلة فاطمة [عليها السلام]، وقد أجمع المسلمون كلّهم ـ من يحبّها ومن لا يحبّها منهم ـ أنها «سيدة نساء العالمين»؟!

قال: وكيف يلزمنا اليوم حفظ رسول الله صلى الله عليه وآله في زوجته، وحفظ أُمّ حبيبة في أخيها، ولم تلزم الصحابة أنفسها حفظ رسول الله صلى الله عليه وآله في أهل بيته؟! ولا ألزمت الصحابة أنفسها حفظ رسول الله صلى الله عليه وآله في صهره وابن عمّه ابن عفان، وقد قتلوهم ولعنوهم؟ ولقد كان كثير من الصحابة يلعن عثمان ـ وهو خليفة ـ منهم عائشة، كانت تقول: اقتلوا نعثلاً.. لعن الله نعثلاً.. ومنهم عبدالله بن مسعود، وقد لعن معاويةُ عليَّ بن أبي طالب وابنيه حسناً وحسيناً [عليهم السلام]، وهم أحياء يرزقون بالعراق، وهو يلعنهم بالشام على المنابر، ويقنت عليهم في الصلوات، وقد لعن أبو بكر وعمر سعدَ بن عبادة وهو حيّ، وبرءا منه، وأخرجاه من المدينة إلى الشام، ولعن عمر خالد بن الوليد، لما قتل مالك بن نويرة، وما زال اللعن فاشياً في المسلمين إذا عرفوا من الإنسان معصية تقتضي اللعن والبراءة.

قال: ولو كان هذا أمراً معتبراً، وهو أن يحفظ زيد لأجل عمرو فلا يلعن، لوجب أن تحفظ الصحابة في أولادهم فلا يلعنوا لأجل آبائهم، فكان يجب أن يحفظ سعد بن أبي وقاص فلا يلعن ابنه عمر بن سعد قاتل الحسين [عليه السلام]، وأن يحفظ معاوية فلا يلعن يزيد صاحب وقعة الحرّة، وقاتل الحسين [عليه السلام]، ومخيف المسجد الحرام بمكّة، وأن

وبعد؛ فلو كان محلّ أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله محلّ من لا يعادىٰ إذا عصى الله سبحانه، ولا يُذكر بالقبيح، بل يجب أن يُراقب لأجل اسم الصحبة، ويُعفىٰ(١) عن عيوبه وذنوبه، لكان كذلك صاحب موسى [عليه السلام] ـ المسطور ثناؤه في

⬅ يحفظ عمر بن الخطاب في عبيد الله ابنه قاتل الهرمزان والمحارب علياً عليه السلام في صفين.

قال: على أنه لو كان الإمساك عن عداوة من عادى الله من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله من حفظ رسول الله صلى الله عليه وآله في أصحابه ورعاية عهده وعقده، لم نعادهم ولو ضربت رقابنا بالسيوف، ولكن محبّة رسول الله صلى الله عليه وآله لأصحابه ليست كمحبّة الجهّال الذين يصنع أحدهم محبّته لصاحبه موضع العصبية، وإنّما أوجب الله رسول الله صلى الله عليه وآله محبة أصحابه لطاعتهم لله، فإذا عصوا الله وتركوا ما أوجب محبّتهم فليس عند رسول الله صلى الله عليه وآله محاباة في ترك لزوم ما كان عليه من محبّتهم، ولا تغطرس في العدول عن التمسك بموالاتهم، فلقد كان صلى الله عليه وآله يحبّ أن يعادىٰ أعداء الله ولو كانوا عترته، كما يحبّ أن يوالىٰ أولياء الله ولو كانوا أبعد الخلق نسباً منه، والشاهد على ذلك إجماع الأُمّة على أن الله تعالى قد أوجب عداوة من ارتدّ بعد الإسلام، وعداوة من نافق وإن كان من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، وأن رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي أمر بذلك ودعا إليه، وذلك أنه صلى الله عليه وآله قد أوجب قطع السارق، وضرب القاذف، وجلد البكر إذا زنى، وإن كان من المهاجرين أو الأنصار، ألا ترى أنه قال: لو سرقت فاطمة [عليها السلام] لقطعتها..! فهذه ابنته الجارية مجرى نفسه لم يحابها في دين الله، ولا راقبها في حدود الله، وقد جلّد أصحاب الإفك، ومنهم مسطح بن أثاثة وكان من أهل بدر.

قال... إلى آخر ما في المتن.

١. في المصدر: (ويغضىٰ).

القرآن ـ لمّا اتّبع هواه ، فانسلخ ممّا أوتي من الآيات وغوىٰ ، وقال سبحانه : ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [1]، ولكان ينبغي أن يكون محلّ عَبَدة العجل من أصحاب موسى [عليه السلام] هذا المحلّ ؛ لأن هؤلاء كلّهم قد صحبوا رسولاً خليلاً [2] من رسل الله سبحانه .

قال : ولو كانت الصحابة عند أنفسها بهذه المنزلة لعلمت ذلك من حال أنفسها ؛ لأنهم أعرف بمحلّهم من عوام أهل دهرنا ، وإذا قدّرت أفعال بعضهم ببعض دلّتك على أن القصّة كانت على خلاف ما قد سبق إلى قلوب الناس اليوم .

هذا علي [عليه السلام] ، وعمار ، وأبو الهيثم بن التيهان ، وخزيمة بن ثابت .. وجميع من كان مع علي عليه السلام من المهاجرين والأنصار لم يروا أن يتغافلوا عن طلحة والزبير حتّى فعلوا بهما وبمن معهما ما يفعل بالشراة في عصرنا .

وهذا طلحة ، والزبير ، وعائشة ومن كان معهم وفي جانبهم لم يروا أن يمسكوا عن علي [عليه السلام] ، حتّى قصدوا له كما يقصد للمتغلّبين في زماننا .

وهذا معاوية وعمرو لم يريا عليّاً عليه السلام بالعين التي يرى بها العامي صديقه أو جاره ، ولم يقصرا دون ضرب وجهه بالسيف ولعنه ، ولعن أولاده ، وكل من كان حيّاً من أهله ، وقتل أصحابه ، وقد لعنهما هو أيضا في الصلوات المفروضات ، ولعن معهما أبا الأعور السلمي وأبا موسى الأشعري وكلاهما من الصحابة .

وهذا سعد بن أبي وقاص ، ومحمد بن مسلمة ، وأُسامة بن زيد ، وسعيد بن زيد

---

١ . الأعراف (٧): ١٧٥ .

٢ . في المصدر : (جليلاً) .

ابن عمرو بن نفيل، وعبد الله بن عمر، وحسّان بن ثابت، وأنس بن مالك لم يروا أن يقلّدوا عليّاً [عليه السلام] في حرب طلحة، ولا طلحة في حرب علي [عليه السلام]، وطلحة والزبير بإجماع المسلمين أفضل من هؤلاء المعدودين؛ لأنهم زعموا أنهم قد خافوا أن يكون علي [عليه السلام] قد غلط وزلّ في حربهما، وخافوا وزعموا [1] أن يكونا قد غلطا وزلاّ في حرب علي [عليه السلام].

وهذا عثمان قد نفىٰ أبا ذرّ إلى الربذة، كما يفعل بأهل الخنا والريب.

وهذا عمّار وابن مسعود تلقّيا عثمان بما تلقّياه به لما ظهر لهما ـ بزعمهما ـ منه ما وعظاه لأجله.

ثم فعل بهما عثمان ما تناهى إليكم، ثم فعل القوم بعثمان ما قد علمتم وعلم الناس كلّهم.

وهذا عمر... يقول ـ في قصّة الزبير بن العوام، لمّا استأذنه في الغزو ـ: إني ممسك بباب هذا الشعب أن يتفرّق أصحاب محمّد [صلى الله عليه وآله]، في الناس <431> فيضلّوهم! وزعم أنّه وأبا بكر كانا يقولان: إنّ عليّاً [عليه السلام] والعباس في قصّة الميراث زعماهما كاذبين ظالمين فاجرين، وما رأينا عليّاً [عليه السلام] والعباس اعتذرا ولا تضلاّ، ولا نقل أحد من أصحاب الحديث ذلك.

ولا رأينا أصحاب رسول الله ﷺ أنكروا عليهما ما حكاه عمر عنهما ونسبه إليهما، ولا أنكروا أيضاً على عمر قوله في أصحاب رسول الله ﷺ ـ: إنّهم

---

١. لم يرد في المصدر: (زعموا).

يريدون إضلال الناس، ويهمّون به.. ولا أنكروا على عثمان دوس بطن عمّار، ولا كسر ضلع ابن مسعود، ولا على عمّار وابن مسعود ما تلقّيا به عثمان، كإنكار العامّة ـ اليوم ـ الخوض في حديث الصحابة، ولا اعتقدت الصحابة في أنفسها ما يعتقده العامّة فيها، اللهم إلاّ أن يزعموا أنّهم أعرف بحقّ القوم منهم!

وهذا علي وفاطمة [عليهما السلام] والعباس ما زالوا على كلمة [١] واحدة يكذّبون الرواية: (نحن معاشر الأنبياء لا نورّث)، ويقولون: إنّها مختلقة. قالوا: وكيف كان النبيّ صلى الله عليه وآله يعرّف هذا الحكم غيرنا ويكتمه عنّا، ونحن الورثة، ونحن أولى الناس بأن يؤدّي هذا الحكم إليه.

وهذا عمر بن الخطاب يشهد لأهل الشورى أنّهم النفر الّذين توفّي رسول الله صلى الله عليه وآله وهو عنهم راض، ثمّ يأمر بضرب أعناقهم إن أخّروا فصل حال الإمامة، هذا بعد أن ثلبهم [٢]، وقال في حقّهم ما لو سمعه [٣] العامة اليوم من قائل لوضعتْ ثوبه في عنقه سحباً إلى السلطان، ثمّ شهدت عليه بالرفض واستحلّتْ دمه، فإن كان الطعن على بعض الصحابة رفضاً فعمر بن الخطاب أرفض الناس! وإمام الروافض كلّهم!!

ثمّ ما شاع واشتهر في قول عمر: كانت بيعة أبي بكر فلتة وقى الله شرّها، فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه! وهذا طعن في العقد، وقدح في البيعة الأصليّة.

---

١. در [الف] اشتباهاً: (كلّه) آمده است.

٢. در [الف] اشتباهاً: (ثلثهم) آمده است.

٣. في المصدر: (سمعته).

ثمّ ما نقل عنه من ذكر أبي بكر في صلاته، وقوله ـ عن عبد الرحمن ابنه ـ: دويبة سوء، وهو خير من أبيه.

ثمّ عمر القائل ـ في سعد بن عبادة، وهو رئيس الأنصار وسيّدها ـ: اقتلوا سعداً، قتل الله سعداً، اقتلوه فإنّه منافق.

وقد شتم أبا هريرة وطعن في روايته، وشتم خالد بن الوليد وطعن في دينه، وحكم بفسقه، وبوجوب قتله، وخوّن عمرو بن العاص ومعاوية بن أبي سفيان ونسبهما إلى سرقة مال الفيء واقتطاعه، وكان سريعاً إلى المساءة، كثير الجبه والشتم والسبّ لكلّ واحد، وقلّ أن يكون في الصحابة من سلم من معرّة لسانه أو يده، ولذلك أبغضوه، وملّوا أيّامه مع كثرة الفتوح فيها، فهلّا احترم عمر الصحابة كما تحرمتهم[1] العامّة؟! إمّا أن يكون عمر مخطئاً، وإمّا أن يكون العامة على الخطأ.

فإن قالوا: عمر ما شتم، ولا ضرب، ولا أساء إلاّ عاصياً مستحقاً لذلك.

قيل لهم: فكأنّا نحن نقول: إنّنا نريد أن نبرأ ونعادي من لا يستحقّ البراءة والمعاداة! كلاّ ما قلنا هذا، ولا يقول <432> هذا مسلم ولا عاقل، وإنّما غرضنا الّذي إليه نجري بكلامنا هذا أن نوضّح أنّ الصحابة قوم من الناس لهم ما للناس وعليهم ما عليهم، من أساء منهم ذممناه، ومن أحسن حمدناه، وليس لهم على غيرهم من المسلمين كبير فضل إلاّ بمشاهدة الرسول [صلّى الله عليه وآله] ومعاصرته لا غير،

---

١. في المصدر: (تحترمهم)، وهو الظاهر.

بل ربّما كانت ذنوبهم أفحش من ذنوب غيرهم؛ لأنّهم شاهدوا الأعلام والمعجزات فقربت اعتقاداتهم من الضرورة، ونحن لم نشاهد ذلك فكانت عقائدنا محض النظر والفكر ويعرضه الشبهة والشكوك، فمعاصينا أخفّ؛ لأنّا أعذر.

ثمّ نعود إلى ما كنا فيه فنقول: وهذه عائشة أُمّ المؤمنين خرجت بقميص رسول الله ﷺ فقالت للناس: هذا قميص رسول الله ﷺ لم يبل وعثمان قد أبلىٰ سنته، ثم تقول: اقتلوا نعثلاً، قتل الله نعثلاً! ثمّ لم ترض بذلك حتّى قالت: أشهد أن عثمان حتفه [1] على الصراط غداً!

فمن الناس من يقول: روت في ذلك خبراً، ومن الناس من يقول: هو موقوف عليها، وبدون هذا لو قاله إنسان اليوم يكون عند العامّة زنديقاً.

ثم قد حصر عثمان، حصره أعيان الصحابة، فما كان أحد ينكر ذلك ولا يعظّمه، ولا يسعىٰ في إزالته، وإنّما أنكروا على من أنكر على المحاصرين له، وهو رجل -كما علمتم- من وجوه أصحاب رسول الله ﷺ، ثمّ من أشرافهم، ثمّ هو أقرب إليه من أبي بكر وعمر، وهو مع ذلك إمام المسلمين والمختار منهم للخلافة، وللإمام حقّ على رعيّته عظيم، فإن كان القوم قد أصابوا فإذن ليست الصحابة في الموضع الذي وضعتها به العامّة، وإن كانوا ما أصابوا فهذا هو الذي نقول من: أن الخطأ جائز على آحاد الصحابة كما يجوز على آحادنا اليوم، ولسنا نقدح في

---

١. في المصدر: (جيفة)، وهو الظاهر.

الإجماع، ولا ندّعي إجماعاً حقيقيّاً على قتل عثمان، وإنّما نقول: إن كثيراً من المسلمين فعلوا ذلك، والخصم يسلّم أنّ ذلك كان خطأ ومعصية، فقد سلّم أن الصحابي يجوز أن يخطأ ويعصي، وهو المطلوب.

وهذا المغيرة بن شعبة؛ وهو من الصحابة ادّعي عليه الزنا، وشهد عليه قوم بذلك، فلم ينكر ذلك عمر، ولا قال: هذا محال وباطل؛ لأنّ هذا صحابي من صحابة رسول الله ﷺ لا يجوز عليه الزنا، وهلاّ أنكر عمر على الشهود وقال لهم: ويحكم! هلاّ تغافلتم عنه لمّا رأيتموه يفعل ذلك، فإن الله تعالى قد أوجب الإمساك عن مساوي أصحاب رسول الله ﷺ، وأوجب الستر عليهم، وهلاّ تركتموه لرسول الله ﷺ في قوله: دعوا لي أصحابي، وما رأينا عمر... إلاّ قد انتصب بسماع الدعوى وإقامة الشهادة، وأقبل يقول للمغيرة: يا مغيرة! ذهب ربعك.. يا مغيرة! ذهب نصفك.. يا مغيرة! ذهب ثلاثة أرباعك.. حتّى اضطرب الرابع فجلّد الثلاثة، وهلاّ قال المغيرة لعمر: كيف تسمع فيّ قول هؤلاء وليسوا <433> من الصحابة وأنا من الصحابة ورسول الله ﷺ قد قال: أصحابي كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم؟! ما رأينا قال ذلك، بل استسلم لحكم الله تعالى. وهاهنا من هو أمثل من المغيرة وأفضل منه.

وقدامة بن مظعون لمّا شرب الخمر في أيّام عمر فأقام عليه الحدّ، وهو رجل من علية الصحابة، ومن أهل بدر المشهود لهم بالجنّة، فلم يردّ عمر الشهادة، ولا درأ عنه الحدّ لعلّة أنه بدري، ولا قال: قد نهى رسول الله ﷺ عن ذكر مساوي أصحابه.

وقد ضرب عمر ـ أيضاً ـ ابنه حدّاً فمات، وكان ممّن عاصر رسول الله صلى الله عليه وآله، ولم تمنعه معاصرته له من إقامة الحدّ عليه.

وهذا علي عليه السلام يقول: ما حدّثني أحد بحديث عن رسول الله صلى الله عليه وآله إلاّ استحلفته عليه.. أليس هذا اتّهاماً لهم بالكذب، وما استثنى من المسلمين أحداً إلاّ أبا بكر على ما ورد في الخبر، وقد صرّح غير مرّة بتكذيب أبي هريرة وقال: «لا أجد[1] أكذب من هذا الدوسي على رسول الله صلى الله عليه وآله».

و قال أبو بكر ـ في مرضه الذي مات فيه ـ: وددت أنّي لم أكشف بيت فاطمة [عليها السلام] ولو كان أغلق عليّ حرب.. فندم والندم لا يكون إلاّ عن ذنب.

ثمّ ينبغي للعاقل أن يفكّر في تأخّر علي [عليه السلام] عن بيعة أبي بكر ستة أشهر إلى أن ماتت فاطمة [عليها السلام]، فإن كان مصيباً فأبو بكر على الخطأ في انتصابه في الخلافة، وإن كان أبو بكر مصيباً فعليّ [عليه السلام] على الخطأ في تأخّره عن البيعة وحضور المسجد.

ثمّ قال أبو بكر ـ في مرض موته أيضاً للصحابة ـ: فلمّا استخلفتُ عليكم خيركم في نفسي ـ يعني عمر ـ فكلّكم ورم لذلك أنفه، يريد أن يكون الأمر له، لما رأيتم الدنيا قد جاءت، أما ـ والله! ـ لتتخذنّ ستائر الديباج ونضائد الحرير! [أ][2] ليس هذا طعناً في الصحابة! وتصريحاً بأنه قد نسبهم إلى الحسد لعمر لمّا نصّ عليه بالعهد؟!

---

١. في المصدر: (لا أحد).

٢. الزيادة من المصدر.

ولقد قال له طلحة ـ لمّا ذكر عمر للأمر ـ: ما ذا تقول لربّك إذا سألك عن عباده وقد ولّيت عليهم فظّاً غليظاً ؟! فقال أبو بكر: أجلسوني! أجلسوني! أبالله تخوّفني ؟! إذا سألني قلت: ولّيت عليهم خير أهلك.. ثم شتمه بكلام كثير منقول، فهل قول طلحة إلاّ طعن في عمر ؟! وهل قول أبي بكر إلاّ طعن في طلحة ؟!

ثمّ الذي كان بين أُبيّ بن كعب وعبد الله بن مسعود من السباب حتّى نفى كلّ واحد منهما الآخر عن أبيه.

وكلمة أُبيّ بن كعب مشهورة منقولة: ما زالت هذه الأمة مكبوبة على وجهها منذ فقدوا نبيّهم.

وقوله: ألا هلك أهل العقد [1]، والله! ما آسىٰ عليهم، إنّما آسى على من يضلّون من الناس.

ثمّ قول عبد الرحمن بن عوف: ما كنت أرى أن أعيش حتّى يقول لي عثمان: يا منافق! وقوله: لو استقبلتُ من أمري ما استدبرتُ ما ولّيت عثمان شَسْعَي نعلي! وقوله: اللهم إنّ عثمان قد أبى أن يقيم كتابك فافعل به وافعل.

<434> وقال عثمان لعلي عليه السلام ـ في كلام دار بينهما ـ: أبو بكر وعمر خير منك، فقال علي [عليه السلام]: «كذبت، أنا خير منك ومنهما، عبدت الله قبلهما وعبدته بعدهما».

---

١. في المصدر: (العقيدة)، وفي غير واحد من المصادر: (العقدة)، وهذا إشارة إلى الصحيفة الملعونة، وذكرنا مصادر هذه الرواية عن أبيّ بن كعب وسائر الروايات فيها في الطعن الثاني عشر من مطاعن عمر، فراجع: تشييد المطاعن ١٢/ ٢٨٢.

وروى سفيان بن عيينة، عن عمرو [1] بن دينار، قال: كنت عند عروة بن الزبير فتذاكرنا: كم أقام النبيّ ﷺ بمكّة بعد الوحي؟ فقال عروة: أقام عشراً، فقلت: كان ابن عباس يقول: أقام ثلاث عشرة، فقال: كذب ابن عباس.

وقال ابن عباس: المتعة حلال، فقال له جبير بن مطعم: كان عمر ينهىٰ عنها، فقال: يا عدوّ نفسه! من هاهنا ضللتم، أُحدّثكم عن رسول الله ﷺ وتحدّثني عن عمر؟! وجاء في الخبر عن علي عليه السلام: «لولا ما فعل ابن الخطاب في المتعة ما زنى إلاّ شقيّ» وقيل: «ما زنى إلاّ شفا» .. أي قليل.

فأمّا سبّ بعضهم بعضاً، [و] [2] قدح [بعضهم] [3] في بعض في المسائل الفقهية فأكثر ممّا أن يحصىٰ، مثل قول ابن عباس ـ وهو يرد على زيد مذهبه العول في الفرائض ـ: إن شاء ـ أو قال: من شاء ـ باهلته [4] إن الذي أحصى رمل عالج عدداً أعدل من أن يجعل في مال نصفاً ونصفاً وثلثاً، هذان النصفان قد ذهبا بالمال فأين موضع الثلث؟!

و مثل قول أُبيّ بن كعب ـ في القرآن ـ: لقد قرأت القرآن وزيد هذا غلام ذو ذؤابتين يلعب بين صبيان اليهود في المكتب.

وقال علي [عليه السلام] ـ في أمهات الأولاد، وهو على المنبر ـ: كان رأيي ورأي

---

١. در [الف] اشتباهاً: (عمر) آمده است.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الزيادة من المصدر.

۴. در [الف] اشتباهاً: (مابلته) آمده است.

عمر ألا يبعن، وأنا أرى الآن يبعن [١].. فقام إليه عبيدة السلماني فقال له: رأيك في الجماعة أحبّ إلينا من رأيك في الفرقة.

وكان أبو بكر يرى التسوية في قسم الغنائم، وخالفه عمر وأنكر فعله.

وأنكرت عائشة على أبي سلمة بن عبد الرحمن خلافه على ابن عباس في عدّة المتوفّى عنها زوجها وهي حامل، وقالت: فروخ [٢] يصقع مع الديكة.

وأنكرت الصحابة على ابن عباس قوله في الصرف، وسفّهوا رأيه، حتّى قيل: إنه تاب من ذلك عند موته.

واختلفوا في حدّ شارب الخمر حتّى خطّأ بعضهم بعضاً.

وروى بعض الصحابة عن النبيّ ﷺ أنه قال: الشؤم في ثلاثة: المرأة، والدار، والفرس، فأنكرت عائشة ذلك، وكذّبت الراوي، وقالت: إنّما قال ﷺ ذلك حكاية من غيره.

وروى أيضاً بعض الصحابة عنه ﷺ أنه قال: التاجر فاجر، فأنكرت عائشة ذلك، [وكذّبت الراوي] [٣]، وقالت: إنّما قاله في تاجر دلّس.

وأنكر قوم من الأنصار رواية أبي بكر: الأئمّة من قريش، ونسبوه إلى افتعال هذه الكلمة.

وكان أبو بكر يقضي بالقضاء فينقضه عليه أصاغر الصحابة كبلال وصهيب..

---

١. في المصدر: (بيعهنّ).

٢. في المصدر: (فروج).

٣. الزيادة من المصدر.

ونحوهما، قد روي ذلك في عدّة قضايا.

وقيل لابن عباس: إن عبد الله بن الزبير يزعم أن موسى [عليه السلام] صاحب الخضر [عليه السلام] ليس موسى [عليه السلام] بني إسرائيل، فقال: كذب عدوّ الله! أخبرني أُبيّ بن كعب، قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وذكر كلاماً يدلّ على أن موسى [عليه السلام] صاحب الخضر [عليه السلام] هو موسى [عليه السلام] بني إسرائيل.

وباع <435> معاوية أواني الذهب والفضّة بأكثر من وزنها، فقال له أبوالدرداء: سمعت [1] رسول الله صلى الله عليه وآله ينهى عن ذلك، فقال معاوية: أما أنا فلا أرى به بأساً، فقال أبو الدرداء: من عذيري من معاوية، أُخبره عن رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يخبرني عن رأيه! لا أُساكنك بأرض أبداً.

وطعن ابن عباس في خبر أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا استيقظ أحدكم من نومه فلا يدخلنّ يده في الإناء حتّى يتوضّأ. وقال: فما نصنع بالمهراس؟ [2]

وقال علي عليه السلام لعمر ـ وقد أفتاه الصحابة في مسألة وأجمعوا عليها ـ: «إن كانوا راقبوك فقد غشّوك، وإن كان هذا جهد رأيهم فقد أخطأوا».

وقال ابن عباس: ألا يتّقي الله زيد بن ثابت؟! يجعل ابن الابن ابناً، ولا يجعل أب الأب أباً؟!

وقالت عائشة: أخبروا زيد بن أرقم أنه قد أحبط جهاده مع رسول الله صلى الله عليه وآله.

---

١. در [الف] اشتباهاً اينجا: (واو) آمده است.

٢. قال ابن الأثير: المهراس: صخرة منقورة تسع كثيراً من الماء، وقد يعمل منها حياض الماء. لاحظ: النهاية ٢٥٩/٥.

وأنكرت الصحابة على أبي موسى قوله: إنّ النوم لا ينقض الوضوء، ونسبته إلى الغفلة وقلّة التحصيل.

وكذلك أنكرت على أبي طلحة الأنصاري قوله: إنّ أكل البرد لا يفطر الصائم، وهزءت به ونسبته إلى الجهل.

وسمع عمر ان [1]عبد الله بن مسعود وأُبيّ بن كعب يختلفان في صلاة الرجل في الثوب الواحد، فصعد المنبر، وقال: إذا اختلف إثنان من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فعن أيّ فتياكم يصدر المسلمون؟! لا أسمع رجلين يختلفان بعد مقامي هذا إلاّ فعلت وصنعت.

وقال جرير بن كليب: رأيت عمر ينهىٰ عن المتعة وعلي عليه السلام يأمر بها، فقلت: إن بينكما لشرّاً! فقال علي عليه السلام: ليس بيننا إلاّ الخير، ولكن خيرنا أتبعنا لهذا الدين.

قال هذا المتكلم: وكيف يصحّ أن يقول رسول الله صلى الله عليه وآله: أصحابي كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم.. لا شبهة أن هذا يوجب أن يكون أهل الشام في صفّين على هدى، وأن يكون أهل العراق أيضاً على هدى، وأن يكون قاتل عمار بن ياسر مهتدياً، وقد صحّ بالخبر الصحيح أنه صلى الله عليه وآله قال له: «تقتلك الفئة الباغية»، وقال في القرآن: ﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [2]، فدلّ على أنها ما دامت موصوفة بالمقام على البغي مفارقة لأمر الله، ومن يفارق أمر الله لا يكون مهتدياً.

---

١. در [الف] و مصدر اشتباهاً: (بن) آمده است.

٢. الحجرات (٤٩): ١٠.

وكان يجب أن يكون بسر بن أرطاة [١] الذي ذبح ولدي عبيد الله بن عباس ـ الصغيرين ـ مهتدياً ؛ لأنّ بسراً من الصحابة أيضاً .

وكان يجب أن يكون عمرو بن العاص ومعاوية اللذان كانا يلعنان علياً [عليه السلام] في أدبار الصلوات وولديه [عليهما السلام] مهتديين [٢].

وقد كان من الصحابة من يزني ويشرب الخمر كأبي محجن الثقفي ، ومن ارتدّ عن الإسلام كطلحة [٣] بن خويلد ، فيجب أن يكون كل من اقتدى بهؤلاء في أفعالهم مهتدياً !

قال : وإنّما هذا من موضوعات متعصّبة الأموية ، فإن لهم من ينصرهم بلسانه وبوضعه الأحاديث إذ عجز <436> عن نصرهم بالسيف .

وكذلك القول في الحديث الآخر وهو قوله : القرن الذي أنا فيه .

وممّا يدل على بطلانه أنّ القرن الذي جاء بعده بخمسين سنة شرّ قرون الدنيا ، وهو أحد القرون التي ذكرها في النصّ ، وكان ذلك القرن هو القرن الذي قتل فيه الحسين [عليه السلام] ، وأوقع بالمدينة ، وحوصرت مكّة ، ونقضت الكعبة ، وشرب خلفاؤه والقائمون مقامه والمنتصبون في منصب النبوة الخمور ، وارتكبوا الفجور ، كما جرى ليزيد بن معاوية وليزيد بن عاتكة وللوليد بن يزيد ، وأُريقت الدماء الحرام ، وقُتل المسلمون ، وسُبي الحريم ، واستعبد أبناء المهاجرين والأنصار ،

---

١ . في المصدر : (أبي أرطاة) .

٢ . در [الف] اشتباهاً : (مهتدين) آمده است .

٣ . في المصدر : (كطليحة) .

ونقش على أيديهم كما ينقش على أيدي الروم، وذلك في خلافة عبد الملك وإمرة الحجاج، وإذا تأمّلت كتب التواريخ وجدت الخمسين الثانية شرّاً كلّها لا خير فيها ولا في رؤسائها وأمرائها، والناس برؤسائهم وأُمرائهم، والقرن خمسون سنة فكيف يصحّ هذا الخبر؟!

قال: فأمّا ما ورد في القرآن من قوله تعالى: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (١)، وقوله: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ (٢)، وقول النبيّ ﷺ: إن الله اطلع على أهل بدر.. إن كان الخبر صحيحاً فكلّه مشروط بسلامة العاقبة، ولا يجوز أن يخبر الحكيم مكلّفاً غير معصوم بأنه لا عقاب عليه فليفعل ما شاء.

قال هذا المتكلم: ومن أنصف وتأمّل أحوال الصحابة وجدهم مثلنا، يجوز عليهم ما يجوز علينا، ولا فرق بيننا وبينهم إلاّ بالصحبة لا غير، فإنّ لها منزلة وشرفاً، و لكن لا إلى حدّ يمتنع على كلّ من رأى الرسول، أو صحبه يوماً أو شهراً أو أكثر من ذلك أن يخطأ ويزلّ.

ولو كان هذا صحيحاً ما احتاجت عائشة إلى نزول برائتها من السماء، بل كان رسول الله ﷺ من أول يوم يعلم كذب أهل الإفك؛ لأنّها زوجته وصحبتها له آكد من صحبة غيرها. وصفوان بن المعطل ـ أيضاً ـ كان من الصحابة، فكان ينبغي ألاّ يضيق صدر رسول الله [ﷺ] ولا يحمل ذلك الهمّ والغمّ

---

١. الفتح (٤٨): ١٨.

٢. الفتح (٤٨): ٢٩.

الشديد [ين] (١) اللّذين حملها، ويقول: صفوان وعائشة من الصحابة، والمعصية عليهما ممتنعة.

وأمثال هذا كثيرة، وأكثر من الكثير لمن أراد أن يستقرئ في أحوال القوم، وقد كان التابعون للصحابة يسلكون هذا المسلك، ويقولون في العصاة منهم [مثل] (٢) هذا القول، وإنّما اتخذتهم العامّة أرباباً بعد ذلك.

قال: ومن الذي (٣) يجترئ على القول بأن أصحاب محمدﷺ لا يجوز البراءة من أحدهم وإن أساء وعصىٰ بعد قول الله تعالى ـ للذي شرّفوا برؤيته ! ـ: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (٤)، وبعد قوله: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (٥)، وبعد قوله: ﴿فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ (٦) <437> إلاّ من لا فهم له، ولا نظر معه، ولا تمييز عنده.

قال: ومن أحبّ أن ينظر اختلاف الصحابة، وطعن بعضهم بعضاً، وردّ بعضهم على بعض، وما ردّ به التابعون عليهم واعترضوا به أقوالهم، واختلاف

---

١. الزيادة من المصدر.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. در [الف] اشتباهاً: (الذين) آمده است.

٤. الزمر (٣٩): ٦٥.

٥. الأنعام (٦): ١٥.

٦. سورة ص (٣٨): ٢٦.

التابعين ـ أيضاً ـ فيا بينهم وقدح بعضهم في بعض فلينظر في كتاب النظّام، وقال الجاحظ: كان النظّام أشدّ الناس إنكاراً على الرافضة لطعنهم على الصحابة، حتّى إذا ذكر الفتيا و [1]تنقل الصحابة فيها وقضاياهم بالأمور المختلفة، وقول من استعمل الرأي في دين الله، انتظم مطاعن الرافضة وغيرها، وزاد عليها، وقال في الصحابة أضعاف قولها.

قال: وقال بعض رؤساء المعتزلة: غلط أبي حنيفة في الأحكام عظيم؛ لأنّه أضلّ خلقاً، وغلط حماد أعظم من غلط أبي حنيفة؛ لأنّ حماداً أصل أبي حنيفة الذي منه تفرّع، وغلط إبراهيم أغلظ وأعظم من غلط حماد؛ لأنّه أصل حماد، وغلط علقمة والأسود أعظم من غلط إبراهيم؛ لأنّهما أصله الذي عليه اعتمد، وغلط ابن مسعود أعظم من غلط هؤلاء جميعاً؛ لأنّه أول من بدر إلى وضع الأديان برأيه، وهو الذي قال: أقول فيها برأيي فإن يكن صواباً فمن الله، وإن يكن خطأ فمنّي.

قال: واستأذن أصحاب الحديث على ثمامة بخراسان حيث كان مع الرشيد بن المهدي، فسألوه كتابه الذي صنّفه على أبي حنيفة في اجتهاد الرأي، فقال: لست على أبي حنيفة كتبت ذلك الكتاب، وإنّما كتبته على علقمة والأسود وعبد الله بن مسعود؛ لأنّهم الذين قالوا بالرأي قبل أبي حنيفة.

قال: وكان بعض المعتزلة ـ أيضاً ـ إذا ذكر ابن عباس استصغره، وقال:

---

۱. در [الف] اشتباهاً به جاى (الفتيا و) كلمه: (انقياد) آمده است.

صاحب الذؤابة [١] يقول في دين الله برأيه!

وذكر الجاحظ في الكتاب المعروف بـ: كتاب التوحيد: أن أبا هريرة ليس بثقة في الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وآله، ولم يكن علي عليه السلام يوثّقه في الرواية، بل يتّهمه، ويقدح فيه، وكذلك عمر وعائشة.

وكان الجاحظ يفسّق عمر بن عبد العزيز ويستهزئ به ويكفّره، وعمر بن العزيز وإن لم يكن من الصحابة فأكثر العامة يرى له من الفضل ما يراه لواحد من الصحابة.

قال: وكيف يجوز أن نحكم حكماً جزماً أنّ كل واحد من الصحابة عدل، ومن جملة الصحابة الحكم بن [أبي] [٢] العاص، وكفاك به عدوّاً مبغضاً لرسول الله صلى الله عليه وآله، ومن الصحابة الوليد بن عقبة الفاسق بنصّ الكتاب، ومنهم حبيب بن مسلمة الذي فعل ما فعل بالمسلمين في دولة معاوية، وبسر بن [أبي] [٣] أرطاة عدوّ الله وعدوّ رسوله، وفي الصحابة كثير من المنافقين [لا يعرفهم الناس، وقال كثير من المسلمين: مات رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يعرّفه الله سبحانه كلّ المنافقين] بأعيانهم، وإنّما كان يعرف قوماً منهم، ولم يُعلم بهم أحداً إلاّ حذيفة ـ فيما زعموا ـ، فكيف يجوز أن نحكم حكماً جزماً أنّ كلّ واحد ممّن صحب رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] <438> أو رآه أو عاصره عدل مأمون لا يقع منه خطأ ولا معصية،

---

١. در [الف] اشتباهاً: (الزاوية) آمده است.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الزيادة من المصدر.

ومَن الذي يمكنه [1] أن يتحجّر واسعاً كهذا التحجّر إذ [2] يحكم هذا الحكم؟

قال: والعجب من الحشوية وأصحاب الحديث؛ إذ يجادلون على معاصي الأنبياء ويثبتون أنهم عصوا الله تعالى، وينكرون على من ينكر ذلك، ويطعنون فيه ويقولون: قدريٌّ معتزليٌّ، وربّما قالوا: ملحدٌ مخالفٌ لنصّ الكتاب، وقد رأينا منهم الواحد والمائة والألف يجادل في هذا الباب، فتارة يقولون: إن يوسف [عليه السلام] قعد من امرأة العزيز مقعد الرجل من المرأة، وتارة يقولون: إن داود [عليه السلام] قتل أوريا لينكح امرأته، وتارة يقولون: إنّ رسول الله [صلى الله عليه وآله] كان كافراً ضالاً قبل النبوة، وربّما ذكروا زينب بنت جحش، وقصّة الفداء يوم بدر.

فأمّا قدحهم في آدم عليه السلام وإثباتهم معصيته ومناظرتهم من ينكر [3] ذلك، فهو دأبهم وديدنهم.

فإذا تكلّم واحد في عمرو بن العاص أو في معاوية .. وأمثالهما ونسبهم إلى المعصية وفعل القبيح، احمرّت وجوههم، وطالت أعناقهم، وتخازرت أعينهم، وقالوا: مبتدعٌ، رافضيٌّ، يسبّ الصحابة، ويشتمّ السلف.

فإن قالوا: إنّما اتبعنا في ذكر معاصي الأنبياء [عليهم السلام] نصوص الكتاب.

قيل لهم: فاتبعوا في البراءة في [4] جميع العصاة نصوص الكتاب، فإنه تعالى

---

١. در [الف] اشتباهاً: (يمكن) آمده است.

٢. في المصدر: (أو).

٣. في المصدر: (يذكر).

٤. في المصدر: (من).

قال: ﴿لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَه﴾ [١]، وقال: ﴿فَإِنْ بَغَتْ إِحْدٰاهُمٰا عَلَى الْأُخْرىٰ فَقٰاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيءَ إِلىٰ أَمْرِ اللّٰهِ﴾ [٢]، وقال: ﴿أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [٣].

ثم يُسألون عن بيعة علي عليه السلام هل هي صحيحة لازمة لكلّ الناس ؟ فلابدّ من : بلى ، فيقال لهم: فإذا خرج على الإمام الحقّ خارج ، أليس يجب على المسلمين قتاله حتّى يعود إلى الطاعة ؟! فهل يكون هذا القتال إلاّ البراءة التي تذكرها ؟! [٤] لأنّه لا فرق بين الأمرين ، وإنّما برئنا منهم ؛ لأنّا لسنا في زمانهم فيمكننا أن نقاتل بأيدينا ، فقصارى أمرنا الآن أن نبرأ عنهم [٥] ونلعنهم ، ويكون ذلك عوضاً عن القتال الذي لا سبيل لنا إليه .

قال هذا المتكلم: على أن النظّام وأصحابه ذهبوا إلى أنه لا حجّة في الإجماع ، وأنه يجوز أن يجتمع الأُمة على الخطأ ، وعلى المعصية ، وعلى الفسق ، بل على الردّة .

وله كتاب موضوع في الإجماع يطعن فيه أدلة الفقهاء .

---

١ . المجادلة (٥٨): ٢٢ .

٢ . الحجرات (٤٩): ١٠ .

٣ . النساء (٤): ٥٩ .

٤ . في المصدر: (نذكرها) .

٥ . في المصدر: (منهم) .

ويقول: إنّها ألفاظ غير صريحة في كون الإجماع حجّة، نحو قوله: ﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾[١]، وقوله: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾[٢]، وقوله: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾[٣].

وأمّا الخبر الذي صورته: لا يجتمع أُمتي على الخطأ، فخبر واحد.

وأمثل دليل الفقهاء قولهم: إن الهمم المختلفة والآراء المتباينة إذا كان أربابها كثيرة عظيمة فإنه يستحيل اجتماعهم على الخطأ، وهذا باطل باليهود والنصارى وغيرهم من فرق الضلال. <439>

هذه خلاصة ما كان النقيب أبو جعفر... علّقه بخطّه من الجزء الذي أقرأناه*.

---

١. البقرة (٢): ١٤٣.

٢. آل عمران:(٣): ١١٠.

٣. النساء (٤): ١١٥.

*. [الف] قوبل على أصل الشرح. (١٢). شروع الجزء العشرين، قال عليه السلام لعماربن ياسر.. (١٢). [شرح ابن ابى الحديد ٢٠ / ١٩ ـ ٣٥. ثم قال ابن ابي الحديد: ونحن نقول: أمّا إجماع المسلمين فحجّة، ولسنا نرتضي ما ذكره عنّا من أنه أمثل دليل لنا: أن الهمم المختلفة والآراء المتباينة يستحيل أن تتفق على غير الصواب.

ومن نظر في كتبنا الأُصولية علم وثاقة أدلتنا على صحّة الإجماع وكونه صواباً، وحجّة تحريم مخالفته، وقد تكلمتُ في اعتبار الذريعة للمرتضى على ما طعن به المرتضى في أدلة الإجماع.

وأمّا ذكره من الهجوم على دار فاطمة [عليها السلام]، وجمع الحطب لتحريقها، فهو خبر ⬅

. . . .

➲ واحد غير موثوق به، ولا معوّل عليه في حقّ الصحابة، بل ولا في حقّ أحد من المسلمين ممّن ظهرت عدالته.

وأمّا عائشة والزبير وطلحة فمذهبنا أنهم أخطأوا ثم تابوا، وأنهم من أهل الجنة، وأن عليّاًعليه السلام شهد لهم بالجنّة بعد حرب الجمل.

وأمّا طعن الصحابة بعضهم في بعض، فإن الخلاف الذي كان بينهم في مسائل الاجتهاد لا يوجب إثماً؛ لأن كل مجتهد مصيب، وهذا أمر مذكور في كتب أُصول الفقه، وما كان من الخلاف خارجاً عن ذلك فالكثير من الأخبار الواردة فيه غير موثوق بها، وما جاء من جهة صحيحة نُظر فيه ورُجّح جانب أحد الصحابيين على قدر منزلته في الإسلام، كما يروى عن عمر وأبي هريرة.

فأمّا عليعليه السلام فإنه عندنا بمنزلة الرسولصلى الله عليه وآله في تصويب قوله، والاحتجاج بفعله، ووجوب طاعته، ومتى صحّ عنه أنه قد برئ من أحد من الناس برئنا منه كائناً من كان، ولكن الشأن في تصحيح ما يروىٰ عنهعليه السلام، فقد أكثر الكذب عليه، وولّدت العصبية أحاديث لا أصل لها.

فأمّا براءتهعليه السلام من المغيرة وعمرو بن العاص ومعاوية فهو عندنا معلوم، جارٍ مجرى الأخبار المتواترة، فلذلك لا يتولاّهم أصحابنا، ولا يثنون عليهم، وهم عند المعتزلة في مقام غير محمود، وحاش لله أن يكونعليه السلام ذكر من سلف من شيوخ المهاجرين إلاّ بالجميل والذكر الحسن، بموجب ما تقتضيه رئاسته في الدين، وإخلاصه في طاعة ربّ العالمين، ومن أحبّ تتبّع ما روي عنه ممّا يوهم في الظاهر خلاف ذلك فليراجع هذا الكتاب ـ أعني شرح نهج البلاغة ـ فإنّا لم نترك موضعاً يوهم خلاف مذهبنا إلاّ وأوضحناه، وفسّرناه على وجه يوافق الحقّ، وبالله التوفيق.

[اعتراف عامه]

و از عجائب آن است که خود اهل‌سنت هرگاه بر مقام انصاف می‌آیند یا در مضیق افحام می‌افتند لاچار به فسق و فجور صحابه و ابتلایشان به شهوات نفسانی و اضلال شیطانی مقرّ می‌شوند، لیکن هرگاه شیعه این کلمه بر زبان می‌آرند رگ گردن دراز می‌کنند!

فخرالدّین رازی در "تفسیر کبیر" در تفسیر آیه: ﴿لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ..﴾ [1] إلی آخر الآیة کلامی گفته، و در آخر آن گفته:

إذا عرفت هذا فنقول: العرب كانوا قبل مقدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم طالبين للمال والجاه والمفاخرة، وكانت محبّتهم معلّلة بهذه العلّة، فلا جرم كانت تلك المحبّة سريعة الزوال، وكانوا بأدنى سبب يقعون في الحرب [2] والفتن، فلمّا جاء الرسول عليه [وآله] السلام، ودعاهم إلى عبادة الله تعالى، والإعراض عن الدنيا، والإقبال على الآخرة، زالت الخصومة والخشونة عنهم، وصاروا إخواناً موافقين، ثمّ بعد وفاته عليه [وآله] السلام لمّا فتحت عليهم أبواب الدنيا، وتوجّهوا إلى طلبها، عادوا إلى محاربة بعضهم بعضاً ومقاتلة بعضهم مع بعض.* انتهی.

---

۱. الأنفال (۸): ۶۳.

۲. في المصدر: (الحروب).

*. [الف] سی‌پارهٔ دهم، آخر سورهٔ انفال، قوبل علی أصل التفسير. (۱۲). [تفسیر رازی ۱۵ / ۱۹۰].

از اين عبارت رازى صريح واضح است كه: صحابه بعدِ وفات رسول خداﷺ به سنت جاهليت خويش رجوع كردند، و بر حطام دنيا تكالب ورزيدند، و شيفته جاه و مال گرديدند، و عَلَم محاربه و معادات با هم برافراختند، و قرعهٔ قتال و جدال در ميان خويش انداختند، و آنچه اعراض از دنيا و اقبال بر آخرت وعدم خصومت و خشونت و موافقت و مصادقت داشتند آن را ترک گفتند.

و علاّمه تفتازانى در "شرح مقاصد" بر مقام انصاف آمده، چنين جواهر زواهر در سلک بيان سفته:

ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات ـ على الوجه المسطور في كتب التواريخ، والمذكور على ألسنة الثقات ـ يدلّ بظاهره على أنّ بعضهم قد حاد عن طريق الحقّ، وبلغ حدّ الظلم والفسق، وكان الباعث عليه له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسات، والميل إلى اللذّات والشهوات؛ إذ ليس كلّ صحابي معصوماً، ولا كلّ من لقي النبيّ صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم بالخير موسوماً إلاّ أن العلماء لحسن ظنّهم بأصحاب رسول الله صلى‌الله‌عليه [وآله] وسلم ذكروا لها محامل وتأويلات بها يليق، وذهبوا إلى أنّهم محفوظون عمّا يوجب التضليل والتفسيق

صوناً لعقائد المسلمين من الزيغ والضلالة في حقّ كبار الصحابة ـ سيّما المهاجرين والأنصار [منهم] [1] ـ المبشّرين بالثواب في دار القرار.* انتهى.

اين كلام علاّمه تفتازانى دلالت صريحه دارد بر آنكه: روايات تواريخ و ثقات اهل‌سنت دلالت دارد بر آنكه: بعضى از كبار صحابه از مهاجرين و انصار ـ كه به زعم اهل‌سنت در آيات قرآنى مدحشان واقع شده ـ از طريق حق ميل كردند، و به حدّ ظلم و فسق رسيدند، و حقد و عناد و حسد و لداد <440> در طلب ملك و رياسات و ميل به لذات و شهوات كارفرما شدند.

و نيز علاّمه تفتازانى بر وقوع اين افعال از صحابه دليل هم آورده كه هر صحابه معصوم نبود و نه هر كسى كه ملاقات جناب رسالت‌مآب صلى الله عليه وآله كرده، به خير موسوم بود.

اما تأويلات اهل‌سنت در اين نصوص صريحه، پس حالش در اين باب دانستى و بر سخافت و ضعف آن مطلع شدى.

و مع‌هذا كلام تفتازانى اشاره واضحه دارد بر آنكه: اين تأويلات را اهل‌سنت به محض حسن ظنّ و مصلحت حفظ مسلمين از اعتقاد ضلالت در حق صحابه ذكر كرده‌اند.

---

١. الزيادة من المصدر.

*. [الف] قوبل على أصله فى خاتمة الكتاب. (١٢). [شرح المقاصد ٢ / ٣٠٦].

و خود صاحب "تحفه" در مطاعن صحابه چون ملجأ شده به حفظ آبروی عثمان از فضیحت و رسوایی، مضطر گردیده به نقل مثالب و فضائح، ایشان را قابل تحقیر و تذلیل و اهانت و تعزیر گفته، و چنان فواحش کبیره و معاصی عظیمه به ایشان نسبت داده [1] که ادنی متدینی بر آن اقدام نکنند چه جا کسی که به مدایح جلیله و مناقب عظیمه متصف باشد! قال:

چون دید ـ یعنی عثمان ـ که بعضی از اصحاب نیز با این منافقین در باب خلع و نزع آن خلافت هم‌صفیر و هم‌آواز می‌شوند، خواست تا این فتنه [را] [2] حتّی الامکان فرونشاند، آن صحابه را فی الجمله چشم‌نمایی کرد تا به شرکت ایشان این فتنه قوت نگیرد، و منافقین و اوباش را به رفیق بودن ایشان پشت‌گرمی نشود.

و نزد اهل‌سنت عصمت خاصّه انبیا است، صحابه را معصوم نمی‌دانند؛ و لهذا حضرت امیر علیه السلام و شیخین بعضی از صحابه را حدّ زده‌اند، و خود جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه [وآله]وسلم مسطح را ـ که از اهل بدر بود ـ و حسان بن ثابت را زیر حدّ قذف گرفته‌اند، و کعب بن مالک و مرارة بن الربیع و بلال [3] ابن امیه را ـ که دو کس از ایشان حاضران غزوهٔ بدر بودند ـ در سزای تخلّف

---

١. قسمت: (و معاصی عظیمه به ایشان نسبت داده) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح ذکر شده است.

٢. زیاده از مصدر.

٣. در مصدر (هلال).

از غزوهٔ تبوک تا پنجاه روز مطرود و مغضوب داشته‌اند، و ماعز اسلمی را رجم فرموده‌اند، و بسیاری را تعزیر و حدّ شرب خمر جاری فرموده؛ چون تعزیر هر کس به حسب منصب و مرتبه او است عثمان نیز چند کس را به موجب حال چشم‌نمایی فرمود تا هم‌داستان منافقین و اوباش نشوند.[1] انتهی.

و ولی‌الله پدر صاحب "تحفه" در رساله "مقالة وضية في النصيحة والوصية" گفته:

وصیت دیگر آنکه در حق اصحاب آن حضرت صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم اعتقاد نیک باید داشت، و زبان را به جز مناقب ایشان جاری نباید ساخت، در این مسأله دو صنف خطا کرده‌اند:

قومی گمان می‌کنند که ایشان با هم سینه‌صاف بودند و هرگز مشاجرات میان ایشان نگذشته، و این وهم صرف است؛ زیرا که نقل مستفیض شاهد است بر مشاجرات ایشان، و انکار این نقل مستفیض نمی‌توان کرد.

و قومی این چیزها بدیشان منسوب دیدند، زبان به طعن و لعن گشادند، و در وادی هلاک افتادند، بر این فقیر ریخته‌اند که: اگر چه اصحاب معصوم نبودند، و از بعض عوام ایشان یُمکن که چیزها به وجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل آن به وجود آید مورد طعن و جرح گردد، اما مأموریم به کفّ

---

۱. تحفه اثناعشریه: ۳۱۹.

لسان از مساوی ایشان و ممنوعیم از سبّ و طعن ایشان تعبداً برای مصلحتی، و آن مصلحت آن است که: اگر فتح باب جرح در ایشان شود، روایت از حضرت پیغامبر صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم منقطع گردد، و در انقطاع روایت بر هم خوردن ملت است.

و چون روایت <441> از هر صحابی برداشته می‌شود اکثر احادیث مستفیض باشد، و تکلیف امتی به حجتی قائم گردد و جرح بعض در آن خلل نکند.[1] انتهی.

و از این کلام او ـ که در اولش به راه انصاف رفته و در آخرش طریقه اعتساف پیش گرفته! ـ بر ناظر لبیب و متفطن اریب چند فائده ظاهر است:

اول: آنکه صحابه با هم سینه‌صاف نبودند، بلکه با هم بغض و عداوت و کینه و حقد و مشاجرات و مخالفات ـ که از بدترین عیوب و از اعظم ذنوب است ـ داشتند، اهل‌سنت بغض صحابه را کفر می‌گویند کما سبق، پس هرگاه صحابه با هم بغض داشتند بنابر قولشان لازم آمد که همه کافر شدند.

دوم: آنکه کسانی که منکرند تشاجر و تباغض صحابه را و ادعای واهی دارند که صحابه با هم سینه‌صاف بودند خاطی‌اند، و قول ایشان وَهم صرف است، و منکرند نقل مستفیض را که گنجایش انکار ندارد.

---

۱. مقالة وضية:

پس عجب است که صاحب "تحفه" بر خلاف وصیت پدر خود ـ که او را آیة من آیات الله می‌داند [۱] ـ انکار تباغض صحابه دارد، و همه را با هم سینه‌صاف می‌گوید، و وصیت او را به جوی نمی‌خرد، و وَهم صرف و خطای ظاهر را اختیار می‌کند، و نقل مستفیض را انکار می‌سازد.

سوم: آنکه از قولش ظاهر است که: مشاجرات اصحاب به نقل مستفیض ثابت، و این معنا دلیل است بر آنکه صحابه با هم سینه‌صاف نبودند، و پر ظاهر است که مراد از این مشاجرات همان مشاجرات است که شیعه در مطاعن صحابه ذکر کنند یعنی: مشاجرات ثلاثه با جناب امیر علیه‌السلام، و مشاجرات طلحه و زبیر و عایشه با آن حضرت، و مشاجرات اصحاب با عثمان و امثال آن، پس ظاهر شد که در میان اصحاب و جناب امیر علیه‌السلام تباغض بود و با هم سینه‌صاف نبودند.

و اگر ـ بی وجه ـ تخصیص این مشاجرات با مشاجراتِ طلحه و زبیر و مثل آن کنند، و مشاجرات ثلاثه را با جناب امیر علیه‌السلام خارج از آن کنند؛ تاهم [۲] مطلوب از دست نمی‌رود؛ [زیرا] که لااقل بغض این گروه با جناب امیر علیه‌السلام ـ که بغض آن حضرت دلیل نفاق است ـ ثابت خواهد شد.

و کلامی که در آخر در وجه کفّ لسان از طعن صحابه گفته، از قبیل

---

۱. مراجعه شود به تحفهٔ اثنا عشریه: ۱۸۴.

۲. یعنی: باز هم.

هفوات واهيه است كه محصلى ندارد و تحكّم بحت است، چنانچه شاگرد او مولوى سناءالله پانى پتى در "شرح" اين رساله هم اقرار به نامعقول بودن اين كلامش مى‌كند و مى‌گويد:

اين تمام عبارت در عقل ناقص العقل معقول نمى‌شود؛ چه تفرقه ميان صحابه ـكه ذكر كرده ـ از اصلى معتمد ظاهر نمى‌شود، آنچه در غير اصحاب موجب جرح و طعن باشد چرا در اصحاب موجب جرح و طعن نباشد؟!

حدود و تعزيرات چنانچه در غير صحابه جارى است در صحابه نيز جارى گشته، پس تلقى امّت بر قول و حديث جمعى از صحابه مبنى بر آن نيست كه موجب طعن در آنها يافته شد ليكن بنابر مصلحتى طعن از آنها موقوف مانده، بلكه در حقيقت موجب طعن در آنها مفقود است؛ ولهذا آن حضرت عليه‌السلام فرموده: (خير القرون قرني)، و حق تعالى فرموده: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلْنَّاسِ﴾ [1]، و اهل اجماع گفته [اند]: (الصحابة كلّهم عدول).

و اگر بالفرض موجب ردّ حديث **<442>** در آنها يافته شود و حديث آنها بنابر مصلحتى رد نكرده شود، در آن صورت كدام اعتماد بر آنها باقى ماند! خبرى كه در واقع منقطع است و قابل اعتماد نيست، آن را منقطع نگفتن و معتمد عليه دانستن، موجب كمال خلل است در دين! كما لا يخفى.

پس كفّ اللسان از مساوى آنها مبنى است بر منزّه بودن آنها از مساوى؛ و

---

١. آل عمران (٣): ١١٠.

لهذا در حق آن جماعت آمده : (أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم)، نه آنکه با وجود مساوی به کفّ اللسان مأموریم؛ چرا که به این چنین کفّ اللسان در حق جمیع امّت مأموریم، و از غیبت همه مسلمانان ممنوعیم.[1] انتهی.

و هرگاه به اعتراف ولی‌الله ثابت شده که: در صحابه مساوی بوده لیکن آن را به جهت مصلحتِ قبول روایات ایشان موجب جرح ایشان نمی‌دانیم که در صورت عدم قبول ایشان دین بر هم می‌خورد، و این معنا خود ظاهر است که هر چیزی که در غیر صحابه موجب جرح می‌شود در ایشان هم موجب جرح است، چنانچه سناءالله هم به آن تصریح کرده، و این مصلحت را که ولی‌الله پسندیده، مردود کرده، بلکه آن را مفسده في‌الدين دانسته، پس ظاهر شد که: صحابه مجروح بودند و روایات ایشان قابل قبول نه، و دین اهل‌سنت بر هم خورد فقط.

الحمد لله این کتاب مستطاب به روز چهارشنبه
به تاریخ بیست و هشتم ماه جمادی الثانیة
سنة ۱۲۸۳ هجریه تمام شد.

---

۱. شرح مقالة وضية :

فهرست جلد شانزدهم

تشیید المطاعن لکشف الضغائن

مطاعن اصحاب

مطاعنی دیگر

۴۳۴_۳۵۷

مطاعن معاویه

في دعاء مولانا الصادق عليه السلام في يوم عاشوراء :

اللَّهُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأُمَّةِ نَاصَبَتِ الْمُسْتَحْفَظِينَ مِنَ الْأَئِمَّةِ ، وَكَفَرَتْ بِالْكَلِمَةِ ، وَعَكَفَتْ عَلَى الْقَادَةِ الظَّلَمَةِ ، وَهَجَرَتِ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ ، وَعَدَلَتْ عَنِ الْحَبْلَيْنِ اللَّذَيْنِ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِمَا ، وَالتَّمَسُّكِ بِهِمَا فَأَمَاتَتِ الْحَقَّ ، وَحَادَتْ عَنِ الْقَصْدِ ، وَمَالَأَتِ الْأَحْزَابَ ، وَحَرَّفَتِ الْكِتَابَ ، وَكَفَرَتْ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهَا ، وَتَمَسَّكَتْ بِالْبَاطِلِ لَمَّا اعْتَرَضَهَا، فَضَيَّعَتْ حَقَّكَ ، وَأَضَلَّتْ خَلْقَكَ ، وَقَتَلَتْ أَوْلَادَ نَبِيِّكَ وَخِيَرَةَ عِبَادِكَ وَحَمَلَةَ عِلْمِكَ وَوَرَثَةَ حِكْمَتِكَ وَوَحيِكَ .

اللَّهُمَّ فَزَلْزِلْ أَقْدَامَ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِكَ.

اللَّهُمَّ وَأَخْرِبْ دِيَارَهُمْ ، وَافْلُلْ سِلَاحَهُمْ ، وَخَالِفْ بَيْنَ كَلِمَتِهِمْ ، وَفُتَّ فِي أَعْضَادِهِمْ ، وَأَوْهِنْ كَيْدَهُمْ ، وَاضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ ، وَارْمِهِمْ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ ، وَطُمَّهُمْ بِالْبَلَاءِ طَمّاً ، وَقُمَّهُمْ بِالْعَذَابِ قَمّاً ، وَعَذِّبْهُمْ عَذَاباً نُكْراً، وَخُذْهُمْ بِالسِّنِينَ وَالْمَثُلَاتِ الَّتِي أَهْلَكْتَ بِهَا أَعْدَاءَكَ ؛ إِنَّكَ ذُو نَقِمَةٍ مِنَ الْمُجْرِمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنَّ سُنَّتَكَ ضَائِعَةٌ، وَأَحْكَامَكَ مُعَطَّلَةٌ، وَعِتْرَةَ نَبِيِّكَ فِي الْأَرْضِ هَائِمَةٌ.

اللَّهُمَّ فَأَعِنِ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ ، وَاقْمَعِ الْبَاطِلَ وَأَهْلَهُ ، وَمُنَّ عَلَيْنَا بِالنَّجَاةِ ، وَاهْدِنَا إِلَى الْإِيمَانِ ، وَعَجِّلْ فَرَجَنَا ، وَانْظِمْهُ بِفَرَجِ أَوْلِيَائِكَ ، وَاجْعَلْهُمْ لَنَا وُدّاً ، وَاجْعَلْنَا لَهُمْ وَفْداً .

اللَّهُمَّ وَأَهْلِكْ مَنْ جَعَلَ يَوْمَ قَتْلِ ابْنِ نَبِيِّكَ وَخِيَرَتِكَ عِيداً ، وَاسْتَهَلَّ بِهِ فَرَحاً وَمَرَحاً ، وَخُذْ آخِرَهُمْ كَمَا أَخَذْتَ أَوَّلَهُمْ .

وَأَضْعِفِ اللَّهُمَّ الْعَذَابَ وَالتَّنْكِيلَ عَلَى ظَالِمِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ ، وَأَهْلِكْ أَشْيَاعَهُمْ وَقَادَتَهُمْ ، وَأَبِرْ حُمَاتَهُمْ وَجَمَاعَتَهُمْ.

اللَّهُمَّ وَضَاعِفْ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى عِتْرَةِ نَبِيِّكَ ، الْعِتْرَةِ الضَّائِعَةِ الْخَائِفَةِ الْمُسْتَذَلَّةِ ، بَقِيَّةٍ مِنَ الشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ الزَّاكِيَةِ الْمُبَارَكَةِ ، وَأَعْلِ اللَّهُمَّ كَلِمَتَهُمْ ، وَأَفْلِجْ حُجَّتَهُمْ ، وَاكْشِفِ الْبَلَاءَ وَاللَّأْوَاءَ وَحَنَادِسَ الْأَبَاطِيلِ وَالْعَمَى عَنْهُمْ ، وَثَبِّتْ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ وَحِزْبِكَ عَلَى طَاعَتِكَ وَوَلَايَتِهِمْ وَنُصْرَتِهِمْ وَمُوَالَاتِهِمْ ، وَأَعِنْهُمْ وَامْنَحْهُمُ الصَّبْرَ عَلَى الْأَذَى فِيكَ ، وَاجْعَلْ لَهُمْ أَيَّاماً مَشْهُودَةً ، وَأَوْقَاتاً مَحْمُودَةً مَسْعُودَةً يُوشِكُ فِيهَا فَرَجُهُمْ ، وَتُوجِبُ فِيهَا تَمْكِينَهُمْ وَنَصْرَهُمْ كَمَا ضَمِنْتَ لِأَوْلِيَائِكَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ . اللَّهُمَّ اكْشِفْ غُمَّتَهُمْ ، يَا مَنْ لَا يَمْلِكُ كَشْفَ الضُّرِّ إِلَّا هُوَ ، يَا وَاحِدُ ، يَا أَحَدُ، يَا حَيُّ ، يَا قَيُّوم ..

مصباح المتهجد: ٧٨٤، بحار الأنوار ٩٨ / ٣٠٥ ـ ٣٠٧